

سَلَامٌ عَلَيْهَا  
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال  
www.noorfatemah.org



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# أسباب النزول (حجتي)

نویسنده:

سید محمد باقر حجتي

ناشر چاپی:

دفتر نشر فرهنگ اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
أسباب النزول (حجتی)	۱۳
مشخصات کتاب	۱۳
معنی اسباب نزول	۱۳
معنی لغوی «اسباب» <	۱۳
معنی اصطلاحی اسباب النزول	۱۴
مقدمه	۱۴
اشاره	۱۴
انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب النزول	۱۴
اشاره	۱۴
۱- آیات و سوری که فاقد «اسباب النزول» خاص می‌باشند	۱۴
۲- آیات و سوری که دارای اسباب النزول خاصی هستند	۱۵
کتبی که در باره «اسباب النزول» تدوین شده است	۱۵
مروری بر این سه نوع اسباب النزول	۱۷
الف- حوادث و رویدادهای مهم	۱۷
اشاره	۱۷
۱- حوادث جالب و سازنده	۱۷
اشاره	۱۷
۱- ۱. سیری این چنین از سوی حق در سوی خلق	۱۷
۲- ۱. بخشش و ایثاری که اگر جهان، حاتم طائی می‌بود روا است بر آن رشک برد	۱۹
اشاره	۱۹
سخن ابن شهر آشوب سروری در باره سبب نزول سوره «هل اتی»	۱۹
مسکین و بینوا	۲۰

- ۲۰ ..... یتیم
- ۲۱ ..... اسیر
- ۲۵ ..... اشعاری از شعرای فریقین در باره نزول سوره هل اتی راجع به اهل البیت (علیهم السلام)
- ۲۶ ..... پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از مؤمنان روی گردان نیست
- ۲۶ ..... سوره عبس و نکات ظریف اخلاقی
- ۲۷ ..... داوری در باره این حادثه
- ۲۷ ..... نظریه جتائی
- ۲۹ ..... نظریه صحیح در باره سبب نزول سوره «عبس»
- ۳۰ ..... ۲- حوادث زشت و ویرانگر
- ۳۰ ..... ۱- ۲. دسیسه یهودیان و فتنه انگیزی آنها میان مسلمین
- ۳۱ ..... ۲- ۲. لغزش و اشتباه فاحش و غیر قابل اغماض
- ۳۱ ..... ۳- ۲. افشاء و خنثی سازی ترندهای منافقین «مسجد ضرار»
- ۳۳ ..... ب- پرسشهای مردم از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)
- ۳۳ ..... اشاره
- ۳۳ ..... ۱- مشیت الهی و اهمیت نقش آن در پیشرفت کارها و تحقق امور
- ۳۴ ..... ۲- مطالب روز «سؤال از روح»
- ۳۴ ..... ۳- مطالب مربوط به آینده «لحظه وقوع قیامت»
- ۳۵ ..... ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم
- ۳۵ ..... اشاره
- ۳۶ ..... مسائل قابل بحث و بررسی در باره «اسباب النزول»
- ۳۶ ..... مسئله اول- فوائد معرفت و شناخت «اسباب النزول» و اهمیت و ارزش آن
- ۳۶ ..... مقدمه
- ۳۶ ..... اهمیت و ارزش شناخت اسباب النزول
- ۳۷ ..... امیر المؤمنین علی (علیه السلام) آگاهترین و تواناترین فرد در زمینه اسباب النزول

- فوائد شناخت «اسباب النزول» ..... ۳۸
- فائده اول شناخت «اسباب النزول»- باز یافتن وجه و راز حکمت الهی در نحوه تشریح و قانون گذاری ..... ۳۸
- فائده دوم شناخت «اسباب النزول»- تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می دانند نه عموم لفظ ..... ۳۸
- فائده سوم شناخت «اسباب النزول»- عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه مشمول تخصیص باشد ..... ۴۱
- فائده چهارم شناخت «اسباب النزول»- وقوف و آگاهی به مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها ..... ۴۳
- اشاره ..... ۴۳
- سخن پاره‌ای از دانشمندان در باره این فائده ..... ۴۳
- نمونه‌هایی از برداشتهای نادرست در تفسیر آیات به خاطر عدم اطلاع از سبب نزول آنها ..... ۴۳
- فائده پنجم شناخت اسباب النزول- دفع توهم حصر و اختصاص در مواردی که ظاهراً مفید حصر و اختصاص می‌باشد ..... ۵۰
- فائده ششم شناخت «اسباب النزول»- کسب اطلاع راجع به شخص یا اشخاصی که آیه در باره آنها نازل شده است ..... ۵۲
- فائده هفتم شناخت «اسباب النزول»- تسهیل حفظ و درک آیات و تثبیت آنها در ذهن ..... ۵۳
- مسئله دوم- آیا ملاک، عموم لفظ است و یا خصوص سبب ..... ۵۳
- مقدمه ..... ۵۳
- چند نمونه از آیاتی که عموم لفظ در آنها معتبر است نه خصوص سبب ..... ۵۴
- الف- آیه ظهار ..... ۵۴
- ب- آیه لعان ..... ۵۴
- اشاره ..... ۵۴
- گزارش اجرای لعان در باره هلال بن امیه و همسر او ..... ۵۶
- گزارش اجرای لعان به روایت ابن عباس و مقاتل در باره خوله و همسر او عویمر ..... ۵۷
- ج- حدّ قذف در رابط با کسانی که عایشه را مورد اتهام قرار داده‌اند ..... ۵۸
- اشاره ..... ۵۸
- نکات مهم اخلاقی و اجتماعی در آیات افک ..... ۵۸
- این تهمت متضمن خیر شما است ..... ۵۹
- چرا حسن ظن به خودتان را از دست می‌نهدید ..... ۵۹

۶۱	چرا چهار شاهد اقامه نکردند
۶۱	اهمیت این تهمت
۶۱	چرا حتی این تهمت را بازگو کردید
۶۱	شایعه ساز باید از عذاب خدا بترسد
۶۲	شایعه سازان پیرو شیطان هستند
۶۲	احسان و گذشت به کسانی که نسبت به انسان بدی کردند
۶۳	تهمت و کیفر آن
۶۴	کاربرد مجانست و سنخیت افراد با یکدیگر و آثار آن
۶۵	نتیجه
۶۵	بررسی روایات مربوط به افک
۶۵	اول- روایت مربوط به افک در رابطه با عایشه
۶۹	دوم- روایت مربوط به افک در رابطه با ماریه
۷۰	اشکالات مرحوم علامه طباطبائی به هر دو روایت
۷۰	الف- اشکالات موجود در روایات افک (در رابطه با عایشه)
۷۳	رأی و نظریه درست در رابطه با آیات افک و آیه قذف
۷۳	بازگشت به مسئله «آیا ملاک عموم لفظ است یا خصوص سبب
۷۳	اشاره
۷۵	طرح یک ایراد و پاسخ آن
۷۵	موردی-- که علی رغم تعبیر عام- خصوص سبب در مد نظر است
۷۶	موارد متعددی که علی رغم خصوص سبب، عموم لفظ، معتبر و ملاک حکم می‌باشد
۷۶	گفتاری از ابن تیمیه در رابطه با اعتبار عموم لفظ و عدم اعتبار خصوص سبب
۷۸	نظریه مفسران دیگر در باره سبب نزول این آیه
۷۸	اشاره
۷۹	میبیدی



- ۷۹ ..... ابو الفتوح رازی
- ۸۰ ..... یادآوری یک نکته در باره مسئله دوم
- ۸۰ ..... حکم و قاعده در صورت خاص بودن لفظ و سبب چیست
- ۸۱ ..... ردّ نظریه سیوطی و امام فخر رازی
- ۸۳ ..... نکته‌ای جالب
- ۸۴ ..... مسئله سوم: وجود شبیه به سبب نزول خاصّ در آیات عامی که فاقد سبب نزول می‌باشد
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۷ ..... سخن ابی العریبی در بیان وجه ترتیب این آیات خاص و عام در کنار یکدیگر
- ۸۷ ..... پاسخ به یک ایراد در رابطه با آیه امانات و آیات ما قبل آن
- ۸۷ ..... پاسخ این ایراد
- ۸۸ ..... سخن طبرسی در باره آیه امانات
- ۸۹ ..... مسئله چهارم: مصادر اسباب النزول و تعابیری که می‌تواند بازگو کننده اسباب النزول باشد سخن بزرگان در این باره
- ۸۹ ..... اشاره
- ۹۰ ..... - واحدی نیشابوری
- ۹۰ ..... - محمد بن سیرین «۹۶»
- ۹۰ ..... - یکی دیگر از بزرگان گفته است
- ۹۲ ..... - حاکم در کتاب «علوم الحدیث» خود یادآور می‌شود
- ۹۳ ..... این تیمیه
- ۹۳ ..... - زرکشی
- ۹۴ ..... سبب نزول عبارت از واقعه‌ای است که آیه در ایام وقوع آن نازل شده باشد
- ۹۵ ..... یادآوری یک نکته
- ۹۶ ..... مسئله پنجم: در صورت ذکر اسباب متعدد در مورد آیه‌ای، به کدامیک از آنها باید به عنوان «سبب نزول» اعتماد کرد
- ۹۶ ..... اشاره
- ۹۶ ..... حالت اول

- حالت دوم ..... ۹۷
- اشاره ..... ۹۷
- نظر فقهاء و مفسران شیعه در باره آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ...» ..... ۹۸
- حالت سوم ..... ۹۹
- اشاره ..... ۹۹
- ۱- سبب نزول آیات سوره «و الضحی» ..... ۹۹
- ۲- سبب نزول آیه: «فَأَيُّمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» ..... ۱۰۱
- ۳- سبب نزول آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» ..... ۱۰۳
- حالت چهارم، (مربوط به تعدد اسباب و وحدت نازل) ..... ۱۰۶
- اشاره ..... ۱۰۶
- سخن طبرسی در باره این آیه ..... ۱۰۷
- مروری بر سخنان مرحوم علامه طباطبائی در «المیزان» راجع به مفهوم روح ..... ۱۰۸
- رابطه و انتساب وحی به روح ..... ۱۰۹
- وجه تسمیه روح به «کلمه» ..... ۱۰۹
- انواع روح در مضامین قرآن کریم ..... ۱۱۰
- گذری بر آراء مفسرین در باره روحی که از آن سؤال شده و پاسخی که راجع به آن نازل شده است ..... ۱۱۱
- مروری بر اختلاف نظر مفسرین در معنی «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» ..... ۱۱۲
- مخاطب «وَ مَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» چه کسانی هستند ..... ۱۱۲
- حالت پنجم مربوط به تعدد اسباب و وحدت نازل ..... ۱۱۳
- اشاره ..... ۱۱۳
- چند مثال برای این حالت- آیه «وَ الَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ...» ..... ۱۱۳
- حالت ششم- عدم امکان تعدد اسباب و وحدت نازل تکرار نزول ..... ۱۱۵
- اشاره ..... ۱۱۵
- مثال اول- آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» ..... ۱۱۶

- ۱۲۰ ..... مثال دوم
- ۱۲۰ ..... اشاره
- ۱۲۲ ..... توجیه ابن حصار «۱۹۲» در باره تکرار نزول آیه مورد بحث
- ۱۲۳ ..... مثال سّوم
- ۱۲۴ ..... یادآوری نکته‌ای سودمند ایجاد دگرگونی در تعبیر مربوط به اسباب النزول از سوی راویان حدیث
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... مثال اول- آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا...»
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... تفسیر آیه مذکور از دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی
- ۱۲۷ ..... مثال دوم- آیه «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...»
- ۱۲۸ ..... بررسی این آیات و احادیثی که در باره سبب نزول آنها یاد کرده‌اند
- ۱۲۸ ..... اسماعیل حقی بروسوی و مفسران دیگر
- ۱۲۹ ..... ابو الفتوح رازی و دیگران چه می‌گویند
- ۱۳۰ ..... نتیجه
- ۱۳۱ ..... یادآوری نکته‌ای دیگر وحدت سبب نزول، و تعدّد نازل
- ۱۳۱ ..... اشاره
- ۱۳۱ ..... مثال اول- امّ سلمه «۲۰۳» و سؤالاتی که او با رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) در میان گذاشت
- ۱۳۱ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... روایاتی دیگر در باره سبب نزول آیه‌های مورد بحث
- ۱۳۴ ..... سخنی از محمد رشید رضا در تفسیر «المنار»
- ۱۳۵ ..... انواع عوامل برتری افراد نسبت به افراد دیگر
- ۱۳۶ ..... نکته‌ای ظریف از میبیدی
- ۱۳۷ ..... مثال دوم برای وحدت سبب و تعدّد نازل- سؤال مردی نابینا
- ۱۳۷ ..... اشاره

- ۱۳۸ ..... بررسی اقوال مفسرین راجع به سبب نزول آیه‌های یاد شده
- ۱۴۰ ..... مثال سوم برای وحدت سبب و تعدد نازل
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۳ ..... داوری در مورد این روایات
- ۱۴۳ ..... سخن میبیدی در باره سبب نزول آیات مذکور

## أسباب النزول (حجتی)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: حجتی محمدباقر، ۱۳۱۱ - عنوان و نام پدیدآور: اسباب النزول تألیف محمدباقر حجتی مشخصات نشر: تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴. مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص. فروست: کاوشهایی در علوم قرآنی؛ ۱. شابک: ۵۸۰۰ ریال؛ ۱۳۶۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۶۰۰۰ ریال: چاپ پنجم ۹۶۴-۴۳۰-۳۳۴-۲؛ ۶۵۰۰ ریال (چاپ هفتم)؛ ۱۳۰۰۰ ریال (چاپ هشتم)؛ ۱۵۰۰۰ ریال (چاپ نهم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ دوازدهم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)؛ ۳۵۰۰۰ ریال چاپ چهاردهم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۳۰-۳۳۴-۰. یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Mohammad bager Hojjati. The occasions for revealing quranic ayas inquiries concerning the quranic science. یادداشت: چاپ قبلی: وزارت ارشاد اسلامی اداره کل انتشارات و تبلیغات ۱۳۶۵. یادداشت: چاپ سوم ۱۳۷۲. یادداشت: چاپ پنجم ۱۳۷۶. یادداشت: چاپ هفتم ۱۳۷۸. یادداشت: چاپ هشتم ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ نهم: ۱۳۸۲. یادداشت: چاپ یازدهم: ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ دوازدهم: ۱۳۸۵. یادداشت: چاپ سیزدهم: ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ چهاردهم: ۱۳۸۷. یادداشت: کتابنامه ص ۲۹۱ - ۲۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس. یادداشت: نمایه. موضوع: قرآن - شان نزول شناسه افزوده: دفتر نشر فرهنگ اسلامی رده بندی کنگره BP۷۰/۲ ح ۳ الف ۵ ۱۳۷۴ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۱۱۸۹

### معنی اسباب نزول

#### معنی لغوی «اسباب» <

اسباب، جمع «سبب» می باشد، و خود سبب از لحاظ لغت دارای معانی زیر است: رسن یا ریسمان و هر چه بدان به دیگری پیوسته شود، پیوند، خویشاوندی، حیات، ناحیه و راه، باعث و موجب، دستاویز، افزار و آلت و وسیله، و امثال آنها. «۱» کلمه «سبب و اسباب» در قرآن کریم بر طبق پاره‌ای از مفاهیم یاد شده به کار رفته است: الف- به مفهوم رسن و ریسمان، و هر چیزی که می توان به وسیله آن به چیزی دست یافت، در آیه: «مَنْ كَانَ يُظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمِذْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبْنَ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (حج: ۱۵): اگر کسی چنین می پندارد که خداوند متعال، پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد پس ریسمانی به سوی آسمان بکشد و آنرا به سقف آسمان ببندد، آنگاه آنقدر آنرا بکشد تا از هم گسسته گردد و خفه شود و بمیرد. پس او باید ببیند که آیا حيله و چاره او می تواند غیظش را فرو نشاند [یعنی اگر او از کینه خفه گردد و بمیرد، خدا هم پیامبرش را یاری خواهد داد]. ب- وسیله و ابزار و یا طریق و راه: «وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (کهف: ۸۳): ما به ذی القرنین هر وسیله‌ای را که بتواند از رهگذر آن به مراد خویش برسد اعطاء کردیم (و یا در باره هر چیزی، راه و ناحیه‌ای را به او نشان دادیم) \_\_\_\_\_ ۱- مرحوم طبرسی می نویسد:

سبب عبارت از هر چیزی است که می توان به وسیله آن به هدف رسید. و از این جهت است که به ریسمان، و راه، و در، «سبب» می گویند. (مجمع البیان ۷/ ۷۳). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸ ج- پیوند و خویشاوندی در آیه: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره: ۱۶۶): آنگاه که رهبران و رؤساء از پیروان خود اظهار تفر و بیزاری می کنند، و همه آنان- اعم از تابع و متبوع- عذاب خدای متعال را شهود می نمایند، و رابطه و پیوندها میان آنها از هم گسسته می گردد، (یا اسباب نجات از آنها گسیخته می شود...). د- ابواب و درها، در آیه: «أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي

الأشباب» (ص: ۱۰): آیا سلطه و اقتدار بر آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن آنهاست، آری اگر مدعی چنین سلطه و اقتداری هستند در ابواب و طرق آسمانها صعود کرده و بدان سو بالا روند. ه- طرق و راهها، در آیه: «یا هامانُ ائین لی صَرَحاً لَعَلَّی أَبْلُغُ الْأَشْبَابَ» (مؤمن غافر: ۳۶): فرعون گفت ای هامان، برای من کاخی بلند و استوار بنا کن تا شاید بتوانم به طرق و راههای وصول از آسمانی به آسمان دیگر دست یابم [و یا به اسباب و وسائلی دسترسی پیدا کنم که بتواند مرا به مقصود و هدفم نائل سازد]. ۲»

## معنی اصطلاحی اسباب النزول

### مقدمه

### اشاره

برای اینکه بدانیم «اسباب النزول» اصطلاحاً دارای چه مفهومی است، مقدمه باید به طور فشرده آیات و سور قرآن کریم را در رابطه با «اسباب النزول» مورد بررسی قرار دهیم که آیا همه آنها دارای «اسباب النزول خاص» می باشند و یا اینکه نمی توان برای بسیاری از آیات و سورها، «اسباب النزولی» ایچین چینیجس تجو کرد. ۲- همانطور که قبلاً اشارت رفت

«سبب» در اصل به معنی هر امری است که موجب دسترسی به هدف می گردد. و این معنی و مفهوم در کلمه «سبب» و یا «اسباب»- که در موارد متعددی از قرآن کریم به کار رفته اند- در مد نظر است، و این مفهوم در طی آیاتی که یاد شده است مصداقاً تنوع می یابد. بنابراین باید ریسمان، وسیله و ابزار، پیوند و خویشاوندی، ابواب، طرق، و امثال آنها را از مصادیق چنین مفهومی برشمرد. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹

## انواع آیات و سور قرآنی در رابطه با اسباب النزول

### اشاره

در قرآن کریم با دو نوع از آیات و سوره ها مواجه هستیم، که برای پاره ای از آنها نمی توان «سبب نزول» خاصی جستجو کرد، ولی عده ای از آیات و سور دیگر دارای «اسباب النزول» خاصی می باشند، لذا می توان گفت که آیات و سور قرآن کریم از این لحاظ به دو نوع قابل تقسیم می باشد:

### ۱- آیات و سوری که فاقد «اسباب النزول» خاص می باشند

بسیاری از آیات و سور قرآن کریم- ابتداء و بدون اینکه مسبوق به موجب و انگیزه خاصی باشند- نازل شده اند، و به هیچ حادثه و واقعه و یا سؤال و پرسشی که همزمان با نزول وحی روی داده باشند مربوط نیستند تا در زمینه آنها ناگزیر به بررسی و تفحص از اسباب النزول و موجبات و انگیزه های خاصی باشیم، بلکه فقط می توان سبب و انگیزه عام و کلی برای آنها جستجو کرد و آن عبارت از نیاز همه انسانها به رهنمودهای الهی و جبران نارسائی اندیشه های بشری به وسیله وحی می باشد تا از این رهگذر، حق را

از باطل در سراسر شئون حیاتی خویش تشخیص دهد. این نوع آیات و سور- که فاقد «اسباب النزول» خاصی می‌باشند- شامل بخشی از قرآن می‌گردند که ما در زیر از آنها یاد می‌کنیم: الف- آیات و سوری که تاریخ زندگانی و حوادث و رویدادهای مربوط به اُمتهای گذشته در طی آنها مطرح است. البته باید یادآور شد که بخشی از قصص و تاریخ زندگانی اُمتهای گذشته احیاناً دارای سبب خاصی از لحاظ نزول می‌باشند، از قبیل تاریخ زندگانی «ذو القرنین» که از پی سؤال مردم در قرآن کریم بازگو شده است. این قبیل از مسائل تاریخی دارای سبب نزول خاصی هستند که ما در این بخش از آنها گفتگو نمی‌کنیم، بلکه گفتار ما راجع به آن سلسله از حوادث تاریخی قرآن کریم است که فاقد سبب نزول خاصی هستند و به منظور اینکه مردم معاصر با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین تمام انسانها در هر عصر و دوره‌ای از این حوادث آگاه گردند و آنها را در گنجور خاطر خویش بسپارند و از لابلای این حوادث عبرت آموز رمز سعادت و یا شقاوت و بدبختی، و تعالی و یا انحطاط ملتها را باز یافته و در زندگانی فردی و یا اجتماعی خود از این رموز بهره گیرند و به عوامل سعادت و سرفرازی ملتها روی آورند، و از عوامل سعادت سوز و شقاوت ساز پرهیزند اینگونه حوادث تاریخی در قرآن کریم بازگو شده است. ب- آیات و سور دیگری نیز در قرآن کریم به چشم می‌خورد که شامل بسیاری از اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰ اخبار غیبی و ترسیم دورنمای عالم برزخ، و بهشت و دوزخ، و حالات روز قیامت، و گزارش احوال بهشتیان و دوزخیان و امثال آنها می‌باشد که سبب نزول خاصی را نمی‌توان برای آنها جستجو کرد.

## ۲- آیات و سوری که دارای اسباب النزول خاصی هستند

در قرآن کریم با آیات و سوری مواجه هستیم که دارای سبب نزول خاصی می‌باشند، و این آیات و سور در پی آن سبب نازل شده که آن سبب و علت نیز همزمان با نزول وحی روی داده است. این بخش از آیات و سور عبارت از همان بخشی است که معمولاً در کتب تفسیر و یا در کتابهای مستقلی راجع به «اسباب النزول» آنها گفتگو می‌شود. و موضوع بحث ما نیز عبارت از بررسی اسباب نزول چنین آیات و سور می‌باشد. بنابراین ما می‌توانیم در باره معنی اصطلاحی اسباب النزول بگوئیم: عبارت از اموری است که یک و یا چند آیه و یا سوره‌ای در پی آنها و به خاطر آنها نازل شده است، و این امور در زمان نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روی داده است. به عبارت دیگر: الف- حادثه‌ای- که نسبتاً مهم و جالب و یا سخت خطرناک و یا زشت بود- روی می‌داد. ب- و یا مردم سؤالاتی را با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان می‌گذاشتند. ج- و یا اوضاع و شرایطی برای مسلمین پدید می‌آمد که باید موضع گیری آنها در برابر این اوضاع و شرائط، مشخص می‌گردید. و در نتیجه به دنبال این امور، آیات و یا احیاناً سوره‌هایی نازل می‌شد. این آیات و سوره‌ها مطالبی را در باره آن حادثه و یا در جهت پاسخ به سؤالات مردم و یا تعیین موضع مسلمین بیان می‌کرد، و بالاخره نزول این آیات و سور از اینگونه امور ریشه می‌گرفت.

## کتبی که در باره «اسباب النزول» تدوین شده است

«۳» گروهی از دانشمندان کتابهای مسـتقلی در شـناخت «اسباب النزول» تدوین کرده‌اند. در این دفتر، شمار این کتابها- بر

حسب آنچه سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» مطرح کرده است- مورد نظر می‌باشد و الا کتابهایی که مستقلاً در «اسباب النزول» تدوین شده، بیش از این کتابها است. که تا زمان سیوطی اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱ کرده‌اند که کهنترین آنها عبارت است از: ۱- کتاب علی بن مدینی، استاد و شیخ روایت «بخاری» است. «۴» امّیا یکی از معروفترین کتاب در این زمینه: ۲- کتاب

«اسباب النزول» واحدی «۵» است، لکن در این کتاب، نقائص و کمبودهایی [که شایان ترمیم و جبران می باشد] به چشم می خورد. ۳- جعبری «۶»، «اسباب النزول» واحدی را تلخیص کرده و اسانید آنرا حذف نموده، اما مطلب تازه‌ای بر آن نیفزوده است. ۴- شیخ الاسلام أبو الفضل بن حجر «۷»، در باره «اسباب النزول» اثری از خود به جای گذاشته که به صورت مسوده و چرک نوشت [و به گونه‌ای ناقص و نیازمند به تکمیل فراهم آمده است و پیش از آنکه به تهذیب و تکمیل آن موفق گردد از دنیا رفت، و لذا به نسخه کامل این کتاب تا کنون دست نیافتیم. ۵- سیوطی می گوید: اما من در باره «اسباب النزول» کتاب جامع و فشرده و - نوشته شده، و محققان از آن اطلاع

یافته‌اند. قهرا کتابهایی مستقل در باره اسباب النزول پس از سیوطی به نگارش در آمد که باید فصل جداگانه‌ای در معرفی این کتب پرداخت. ۴- ابو الحسن علی بن عبد الله بن جعفر سعدی مدینی بصری (۱۶۱- ۲۳۴ ه ق)، محدث و مؤرخ و نسابه که دارای دویت اثر علمی بوده، [و ظاهراً کتاب «اسباب النزول» او همان کتابی است که از آن با عنوان: «التنزیل» یاد کرده‌اند] و چون در بصره متولد شد، به «علی بصری» معروف است، و چون نیای او از مدینه بوده است وی را «ابن المدینی» نیز می نامند. (بنگرید به: الاعلام ۱۱۸/۵. معجم المؤلفین ۱۳۲/۷. لغت نامه دهخدا، ۱۵۲/۲۰، تحت عنوان «علی بصری»). ۵- این کتاب از سوی «دار الکتب العلمیه» بیروت به سال ۱۴۰۲ ه ق به طبع رسیده و واحدی که خود از علماء قرن پنجم بوده است آثار دیگری از خود به جای گذاشت که پاره‌ای از آنها عبارتند از: «الْبَسِيط»، «الْوَجِيز» در تفسیر قرآن، «شرح دیوان متنبی» و «شرح اسماء الله الحسنی» (رک فرهنگ معین، مجلد ششم). ۶- امام برهان الدین ابراهیم بن عمر جعبری (۶۴۰- ۷۳۲ ه ق) که- با حذف اسانید «اسباب النزول» واحدی- آنرا فشرده‌تر ساخت، وی از فقهاء شافعیه و دارای نظم و نثر بوده و در قلعه «جعبر» (فرات- میان بلس و رقه) زاده شد. وی را «شیخ الخلیل» و «ابن السیراج» و «تقی الدین»، و نیز «برهان الدین» هم می نامیدند. قریب صد کتاب نوشته که اکثر آنها مختصر و فشرده است. از آن جمله: شرح شاطبیه در تجوید، که به «کنز المعانی فی شرح حرز الامانی» نامبردار است. و «نزهة البررة فی القراءات العشرة» و «خميلة فی باب المقاصد» در باره نگارش مصحف، و «عقود الجمان فی تجوید القرآن» و امثال آنها. (بنگرید به: کشف الظنون ۱/۷۶. الاعلام: زرکلی ۱/۴۹). ۷- شهاب الدین احمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی «ابو الفضل» (۷۷۳- ۸۵۲ ه ق) که در قاهره زاده شد و در همانجا وفات کرد. پاره‌ای از آثار او عبارتند از: «الدرر الکامنه فی اعیان المئه الثامنة» در چهار مجلد، و «لسان المیزان» و «الاصابة فی تمییز الصحابه»، و «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» و جز آنها. چلبی می نویسد: «اسباب النزول للشیخ الحافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی ... و لم یبیض (رک: الاعلام ۱/۱۷۳. کشف الظنون ۱/۷۶). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲ پاکیزه‌ای را تألیف کرده‌ام که تا هم اکنون کتابی به مانند آن تدوین نشده است! و کتاب مزبور را به «لباب النقول فی اسباب النزول» نامبردار ساختم. «۸» سخنی کوتاه از جعبری راجع به انواع آیات و سور قرآن کریم در رابطه با «اسباب النزول» [قبلاً به طور نسبتاً مبسوط یادآور شدیم که آیات و سور قرآن کریم به دو بخش تقسیم می گردد: بخشی که فاقد سبب نزول خاصی می باشد، و بخشی دیگر که دارای «سبب نزول» خاصی است. جعبری نیز طی گفتار فشرده‌ای متذکر شده است که قرآن به دو صورت نازل گردید: قسمتی از آن ابتداء و بدون انگیزه و علت خاصی نازل شد [که نمی توان سبب نزول ویژه‌ای برای آن جستجو کرد، و قسمتی دیگر که به دنبال حوادث و رویدادهای مهم و یا از پی سؤال و پرسش مردم [و یا در جهت تعیین موضع مسلمین در برابر اوضاع و شرایط و لحظاتی حساس نازل گردیده است.

۸- این کتاب همراه تفسیر جلالین- با متن قرآن کریم- از سوی مکتبه المثنی، بیروت- بدون تاریخ- به طبع رسیده است. و به نظر این بنده نمی توان آنرا به عنوان کتاب و اثر جالبی در زمینه اسباب النزول برشمرد، لکن خود سیوطی از کتاب خود در الاتقان آنرا گزافه آمیز ستوده است. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳



## مروری بر این سه نوع اسباب النزول

### الف- حوادث و رویدادهای مهم

#### اشاره

در این بخش نمونه‌هایی چند از سور و آیاتی را یادآور می‌شویم که حوادث و رویدادهای مهم باعث نزول آنها گردید. این حوادث را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱- حوادث سازنده و الگو پرداز. ۲- حوادث و رویدادهای زشت و ویرانگر. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۷

### ۱- حوادث جالب و سازنده

#### اشاره

بخشی از حوادث و رویدادهایی که همزمان با حیات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به وقوع می‌پیوست آنچنان جالب و سازنده و با ارزش بود که در جهت تأیید آنها از سوی خدا، آیه و یا آیات و یا سوره‌هایی نازل می‌شد.

### ۱- ۱. سیری این چنین از سوی حق در سوی خلق

یکی از حوادثی که باعث نزول آیاتی از قرآن کریم گردید حادثه‌ای بود که همگامی صلاه با زکوة را- که در اکثر قریب به تمام آیات قرین یکدیگر یاد شده‌اند- تجسم بخشید، یعنی آنگاه که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در حال رکوع نماز، توجه به خلق و مستضعفان را به عنوان نتیجه و لازمه توجه به حق اعلام کرد، از پی آن آیه‌های زیر نازل شد: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده: ۵۵، ۵۶): ولی و سرپرست واجب الطاعه شما صرفاً عبارتند از خدا و رسول او، و نیز آن کسانی که دارای ایمان هستند: کسانی که اقامه نماز می‌کنند و صدقه و زکوة خویش را در حال رکوع [و عالیترین و لطیف‌ترین حالت نیایش به تهیدستان می‌پردازند. آنکه دوستی با خدا و رسول او و مؤمنان را می‌گزینند [باید بدانند] که حزب الله و پیروان مکتب الهی و وابسته به خدا پیروز هستند. مرحوم طبرسی از عبایه ربعی آورده است: ابن عباس کنار چاه زمزم نشسته بود و به مردم می‌گفت: «رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ...]، در این اثناء مردی که سر و صورت خود را با عمامه و دستار اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۸ خویش بسته و پوشانده بود به ابن عباس روی می‌آورد، و هر چند گاهی که ابن عباس می‌گفت: «قال رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] «آن مرد نیز همین سخن را تکرار می‌کرد. ابن عباس رو به او کرد و گفت: ترا به خدا سوگند می‌دهم خود را معرفی کن. آن مرد، دستار از چهره به یکسو نهاد و گفت: آنکه مرا می‌شناسد که می‌شناسد، لکن آنکه مرا نمی‌شناسد خود را معرفی می‌کنم: من جنذب بن جناده بدری [یعنی ابو ذر غفاری هستم، با این دو گوش خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم، اگر دروغ گویم گوش‌هایم کر گردد، و با این دو چشم خویش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم. اگر دروغ گویم دیدگانم نابینا شود، آری شنیدم و دیدم که می‌فرمود: «علی قائد البررة، و قاتل الکفرة، و منصور من نصره، و مخذول من خذله»: علی (علیه السلام) پیشوا و راهبر نیکان، و قاتل کافران است، آنکه او را یاری کند به یاری خدا بهره‌مند است، و آنکه او را خوار سازد، خود خوار و بی مقدار می‌باشد و به خذلان الهی دچار گردد. [ابو ذر آنگاه گفت: یکی از روزها در معیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)»

سالم) نماز ظهر را - به جماعت - می گذاردم، مرد تهیدست و بینوایی در مسجد از مردم درخواست کمک می کرد، کسی چیزی به او نداد. این مرد بینوا دستها را سوی آسمان برگرفت و گفت: خدایا! تو گواه باش که من در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از مردم درخواست کمک مالی نمودم، لکن کسی چیزی به من نپرداخت. علی (علیه السلام) همزمان با این جریان در حال رکوع نماز به سر می برد، و انگشت «خنصر خرد یا میانه» دست راست خود را به طرف این سائل نشانه رفت و بدو اشاره کرد انگشتی را از انگشت او بیرون کشد [تا حاجت و نیاز خویش را از این رهگذر بر آورد]. سائل انگشتی را از دست آنحضرت بیرون کشید، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز شاهد و ناظر این صحنه دل انگیز بود. آنگاه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز به پایان برد سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: خدایا! برادرم موسی (علیه السلام) درخواستی با تو در میان گذاشت و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صِدْرِي. وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي. وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي. يَفْقَهُوا قَوْلِي. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۹ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي. هَارُونَ أَخِي. اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي. وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» (طه: ۲۵ - ۳۱): پروردگارا! سینه ام را گشاده ساز و به من شرح صدر مرحمت فرما. و کارم را سهل و هموار گردان. و گره از زبانم بگشا و آنرا گویا ساز تا مردم گفتارم را درست دریابند. برایم وزیری از خاندانم فراهم آور. [یعنی برادرم هارون را وزیرم قرار ده. و به وسیله او پشتم را استوار دار تا بدو مستظهر گردم. و او را شریک کارم گردان تا در این نهضت با من همیاری کند.] نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: خدایا! موسی این درخواست را با تو در میان گذاشت و تو در قرآن فرمودی: «سَيَنْشُدُ عَضْدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا» (قصص: ۳۵): قریباً بازویت را به وسیله برادرت، سخت و استوار خواهیم داشت و برای شما دو نفر آنچنان سلطه و فرمانروائی مقرر خواهیم کرد تا به شما نرسند و نتوانند بر شما چیره شوند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از آن عرض کرد: «اللهم، فأنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و صفيك. اللهم فاشرح لي صدري، و يسِّر لي أمري، و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشدد به ازري»: بار خدایا! من محمد پیامبر تو و برگزیده تو [در میان خلق هستم. بار خدایا! پس به من شرح صدر مرحمت فرما ... و برای من وزیری از خاندان من - یعنی علی - فراهم کن .... أبو ذر گفت: سوگند به خدا هنوز سخن آنحضرت به پایان نرسیده بود که جبرائیل (علیه السلام) از سوی خداوند متعال بر وی فرود آمد و گفت: ای محمد! بخوان. فرمود: چه بخوانم؟ عرض کرد: بخوان: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». بسیاری از دانشمندان علوم قرآنی و مفسران قرآن، سبب نزول آیه مذکور را بدینسان که بیان شد روایت کرده اند که می توان به عنوان نمونه از دانشمندان زیر یاد کرد: - ابو اسحق ثعلبی در تفسیرش با همان اسناد. - ابو بکر رازی در «احکام القرآن» به روایت مغربی از او. - رمانی. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۰ - طبری. «۹» - و دیگران گفته اند که این آیه در باره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) - به خاطر اهداء انگشتی خود در حال نماز به آن مرد تهیدست - نازل گردید. مجاهد و سدی نیز همین سخن را یاد کرده اند، چنانکه از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) و همه علماء شیعی همین حقیقت بازگو شده است. حسان بن ثابت را در این باره اشعاری است که سزای ذکر می باشد، وی سخن را به رشته نظم آورده و گفته بود: ابا حسن تفديك نفسي و مهجتي و كل بطيء في الهدى و مسارع أ يذهب مدحيك المحبتر ضايحا و ما المدح في جنب الاله بضايح فانت الذي اعطيت اذ كنت راكعا زكوة فدتك النفس يا خير راعع فانزل فيك الله خير ولاية و ثبتها مثني كتاب الشرايع - ابو الحسن [علی بن ابی طالب! جان و دلم و همه کندروها و تندروهای طریق هدایت فدای تو باد. - آیا مدح و ستایش من از تو - که به نام تو آراسته است - از میان می رود؟ مسلماً مدح من از تو در کنار مدح و ستایش خدا از تو، ضایع شدنی نیست. - تو همان کسی هستی که در حال رکوع نماز، زکوة را پرداختی جانم فدای تو ای کسی که بهترین رکوع کننده ای. - لذا خداوند متعال در باره تو بهترین مرتبت ولایت و سرپرستی و امامت را نازل کرد، و این حقیقت را در لابلای کتاب و نبشتار شرایع و قوانین خود ثبت و ضبط کرده است. «۱۰»

## ۲-۱. بخشش و ایثاری که اگر جهان، حاتم طائی می بود روا است بر آن رشک برد

## اشاره

تمام مفسران فریقین یادآور شدند که سوره «هل اتی دهر، انسان» در باره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حسنین (علیهما السلام) و فضّه، خادمه آنها نازل شد، و غالباً این سوره را مدنی می دانند. ۹- جامع البیان ۶/ ۱۸۶. ۱۰- مجمع

البیان ۳/ ۲۱۰، ۲۱۱. در اینکه آیه مورد بحث در باره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نازل شده است فریقین آنرا در تفاسیر خود آورده اند به عنوان نمونه، بنگرید به: الدر المنثور ۲/ ۲۹۳، ۲۹۴. الجامع لاحکام القرآن: قرطبی ۶/ ۲۲۲. مفاتیح الغیب التفسیر الکبیر ۱۲/ ۲۶. روح المعانی ۶/ ۱۶۶، ۱۶۷ که اشعار حسان را نیز آورده است. المنار ۶/ ۴۴۲. و تفاسیر دیگر. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۱ ابن عباس گفته است: امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بیمار شدند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با جمعی از مردم به عیادت آنها رفتند، یاران آنحضرت به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) عرض کردند: یا ابا الحسن! به نظر می رسد که در باره شفای فرزندان نذر کنید، علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) و فضه، کنیز آنها نذر کردند که اگر حسنین (علیهما السلام) از این بیماری بهبودی یابند سه روز را روزه بگیرند. آندو بهبودی یافتند، اما چیزی برای خوردن در اختیار نداشتند. امیر المؤمنین علی (علیه السلام) سه صاع «۱۱» (حدود سه من) جو از شمعون خیری یهودی قرض کرد، فاطمه زهراء (سلام الله علیها) آنها را دست آس کرده و به تعداد افراد، پنج قرص نان فراهم ساخت. این نانها را در برابر خود نهادند تا با آنها افطار کنند، سائل و بینوایی بر آنها درآمد و عرض کرد: «السلام علیکم اهل بیت محمد»، من بینوایی از بینوایان مسلمان هستم مرا از غذای خود اطعام کنید که خدا شما را از موائد بهشتی سیر گرداناد. آنان این بینو را بر خویشان ترجیح دادند و تمام قرصهای نان را به او دادند و شب را- در حالیکه جز آب چیزی نچشیده بودند- به سر آورده و بامداد آنرا با روزه آغاز کردند. آنگاه که شب [دوم] فرا رسید و غذا را در مقابل خود نهادند [تا افطار کنند] یتیمی بر آنها وارد شد، بدون آنکه از این نانها چیزی تناول کنند آنها را در اختیار این یتیم قرار دادند. شب را گرسنه به سر آوردند در حالیکه فقط آب نوشیده بودند. به هنگام افطار در شب سوم- که برای افطار، نانها را در مقابل خود نهادند- اسیری بر آنها وارد شد، و همان معامله ای را با او در پیش گرفتند که با بینوا و یتیم، یعنی همه نانها را به او دادند. چون بامدادان روز سوم فرارسید امیر المؤمنین علی (علیه السلام) دست حسنین (علیهما السلام) را گرفت و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روان شدند. وقتی آنحضرت آنان را دید- در حالیکه از شدت گرسنگی مانند جوجه ها می لرزیدند- فرمود: چقدر بر من ناگوار و رنج آور است که شما را بدینسان می بینم؟! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از جا برخاست و با آنها به راه افتاد دید فاطمه (سلام الله علیها) در محراب عبادت قرار دارد و شکمش از گرسنگی آنچنان تهی گشته که به پشت چسبیده، و از ناتوانی چشمان مبارکش [بی فروغ شده فرو رفته است. دیدن این منظره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را متأثر [تر] ساخت. ۱۱- هر

صاع عبارت از سه «مد» و هر مد عبارت از یک رطل و یک سوم رطل می باشد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۲ در چنین لحظاتی بود که جبرائیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: ای محمد این را بستان و بگیر. خدا ترا در باره خاندانت تهنیت گفته. آنگاه جبرائیل سوره «هل اتی» را بر آنحضرت خواند. «۱۲»

سخن ابن شهر آشوب سروی در باره سبب نزول سوره «هل اتی»

وی می نویسد: ابو صالح و مجاهد و ضحاک، و حسن [بصری]، و عطاء، و قتاده، و مقاتل، و لیث، و ابن عباس، و ابن مسعود، و ابن جبیر، و عمرو بن شعیب، و حسن بن مهران، و نقاش، و قشیری، و ثعلبی، و واحدی در تفاسیرشان، و صاحب اسباب النزول، و خطیب مکی در «الاربعین» و أبو بکر شیرازی در «نزول القرآن فی امیر المؤمنین» (علیه السلام)، و اشنهی در «اعتقاد اهل السنه»، و أبو بکر محمد بن احمد بن فضل نحوی در «العروس فی الزهد» روایت کرده اند، و نیز اهل البیت (علیهم السلام) از اصبح بن نباته و دیگران از امام باقر (علیه السلام) روایت نموده اند- و روایت آنها در باره سوره «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ» از زبان امام باقر (علیه السلام) چنین است که: حسن و حسین (علیهما السلام) بیمار شدند، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در معیت اصحابش به عیادت آندو رفت و به علی (علیه السلام) فرمود: اگر در باره دو پسر خود نذر کنی خدا آنها را عافیت می بخشد. علی (علیه السلام) عرض کرد سه روز، روزه می گیرم و بدینسان فاطمه (سلام الله علیها) و حسن و حسین (علیهما السلام) و کنیز آنها فضا نیز گفتند: [ما هم سه روز، روزه می گیریم، حسنین] علیهما السلام بهبود یافتند. بامداد روز بعد را با روزه آغاز کردند، اما غذا و خوراکی در اختیار نداشتند [که به هنگام در رسیدن شب با آن افطار کنند]. لذا علی (علیه السلام) به سوی مردی یهودی- که او را «فحاص بن حارا»، و به روایتی «شمعون بن حارا» می نامیدند- روان شد تا از او وام ستاند. وی مردی پشیماف بود، مقداری پشم و سه صاع جو به علی (علیه السلام) داد و گفت: به عوض این سه صاع گندم، دختر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این پشمها را بریسد. حضرت آنها را به منزل آورد. فاطمه زهراء (سلام الله علیها) یک سوم این پشمها را ریسندگی کرد، آنگاه یک صاع از آن جو را آسیا کرده و خمیر ساخت و پنـج قرص نـخـان پخـت و آمـاده کرد.

\_\_\_\_\_ ۱۲- بنگرید به: مفاتیح الغیب: امام

فخر رازی ۲۷۶/۸. چاپ قدیم. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۳

### مسکین و بینوا

- وقتی این پنج نفر [کنار غذا] نشستند، نخستین لقمه ای که علی (علیه السلام) پاره کرد مرد مسکین و بینوائی کنار در خانه آمد و گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت محمد»، من یکی از مساکین و بینویان مسلمان هستم، مرا به غذا مهمان کنید که خداوند شما را بر سر خوان بهشتی به مهمانی فرا خواند. علی (علیه السلام) لقمه از دست بر روی زمین نهاد و گفت: فاطمه ذا المجد و الیقین یا بنت خیر التیاس اجمعین اما ترین البائس المسکین قد قام بالباب له حنین یشکو الینا جائع حزین کل امری بکسبه رهین - ای فاطمه که برخوردار از عظمت و یقین در ایمان هستی، ای دختر کسی که از همه مردم بهتر می باشد. - آیا این دردمند بینوا را نمی بینی که کنار در منزل ایستاده و می نالد؟ - فردی گرسنه و اندوهگین شکوه نزد ما آورده، باید بدانیم هر فردی در گرو اعمال خود می باشد. فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در پاسخ عرض کرد: امرک سمعا یابن عمّ طاعة ما فی من لوم و لا وضاعة اطعمه و لا ابالی الساعة ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة ان الحق الاخيار و الجماعة و ادخل الخلد و لی شفاعه - ای پسر عمو! گوشم به فرمان تو است، و از امر تو اطاعت می کنم، در من بخل و فرومایگی وجود ندارد. - او را اطعام خواهیم کرد تا در سایه آن مرا نسبت به لحظه وقوع قیامت باکی نباشد، این امید را در سر می پرورانم که آنگاه گرسنگی زده ای را سیر می گردانم. - به نیکان و جماعت [پاکان پیوندم و بر بهشت جاوید درآیم و مرا برای دیگران شفاعت باشد. فاطمه زهراء (سلام الله علیها) محتوای سفره را به آن مرد بینوا داد، و شب را در حالیکه گرسنه بودند به سر بردند و بامدادان را با روزه افتتاح کردند و جز آب چیزی نچشیده بودند.

- صبحگاهان فاطمه (سلام الله علیها) یک سوم دیگر از پشمها را ریسندگی کرد و أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۴ یک صاع دیگر از جو را آسیا و آنگاه خمیر نمود و از آن، پنج قرص نان تهیه کرد، وقتی این پنج نفر بر سر غذا نشستند و علی (علیه السلام) لقمه‌ای را پاره کرد که در این هنگام یتیمی بر کنار در منزل پدیدار شد و می گفت: «السلام علیکم اهل بیت محمد»، من یتیمی از ایتم مسلمان هستم مرا از آنچه تناول می کنید اطعام نمائید تا خدا شما را از موائد و اطعمه بهشتی بهره مند سازد. علی (علیه السلام) لقمه از دست نهاد و گفت: فاطم بنت السید الکریم بنت نبی لیس بالذمیم قد جاءنا الله بذا الیتیم من یرحم الیوم فهو رحیم موعده فی جنه التعمیم حرمها الله علی اللئیم - ای فاطمه، و ای دختر سرور بزرگوار و آبرومند، و ای دختر پیامبری که سزای نکوهش نیست. - خداوند این یتیم را کنار منزل ما آورد، اگر کسی مهر ورزد، باید بداند که خداوند نسبت به او مهر می‌ورزد. - وعده گاه او بهشت سرشار از نعمت است، بهشتی که خداوند آنرا از افراد لئیم و بخیل دریغ داشته و آنرا از آن محروم می‌سازد. فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در پاسخ گفت: ائی اعطیه و لا ابالی و اوثر الله علی عیالی امسوا جیاعا و هم اشبالی - من نانها را به این یتیم خواهم داد و بیمی هم ندارم، و خدا [و رضای او] را بر [رضای اهل و عیالم ترجیح می‌دهم. - اهل و عیالی شب را با گرسنگی به سر بردند در حالیکه اینان فرزندان محبوب من هستند. آنگاه فاطمه (سلام الله علیها) آنچه روی سفره قرار داشت به آن یتیم داد و خود با گرسنگی شب را گذراندند، در حالیکه جز آب چیزی نچشیده بودند.

### اسیر

بامدادان آنروز یک سوم باقیمانده پشم را رشت، و بازمانده جو را دست آس و خمیر کرد و از آن پنج قرص نان تهیه نمود. وقتی کنار غذا نشستند [تا افطار کنند] اولین لقمه‌ای را که علی (علیه السلام) پاره کرد ناگهان اسیری از اسراء مشرکین کنار در خانه آمد و می گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت محمد»، شما ما را به اسارت می‌گیرید و در بند می‌آورید، ولی به ما غذا نمی‌رسانید. علی (علیه السلام) لقمه را از دست نهاده و گفت: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۵ فاطم یا بنت النبی احمد بنت نبی سید مسود هذا اسیر للنبی المهتدی مکبل فی غلته مقید یشکوا الینا الجوع قد تقدد من یطعم الیوم یجده فی غد عند العلی الواحد الممجد - فاطمه! ای دختر پیامبر خدا - پیامبری که چون ستوده خصال است به «احمد» نامبردار می‌باشد، ای دختر پیامبری که سرور است و سروری او نیز مورد تأیید می‌باشد. - این کسی که کنار در خانه ما آمده اسیر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد، و به غل در بند است. - و در حالیکه از شدت گرسنگی تکیده و لاغر گشته است به سوی ما شکوه و ناله آورده، اگر کسی او را اطعام کند. - پادشاه آنرا فردای قیامت نزد خداوند والای یگانه‌ای که دارای مجد و عظمت است می‌یابد. فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در پاسخ گفت: لم یبق ممّا کان غیر صاع قد دمت کفی من الذراع و ما علی رأسی من فناع الّا عباء نسجه ضیاع ابنای و الله من الجیاع یا ربّ لا- تترکهما ضیاع ابوهما للخیر ذو اصطناع عبل الذراعین شدید الباع - از آنچه داشتیم چیزی جز به مقدار یک صاع از جو باقی نمانده است و کف دست من تا آرنج از پشم ریزی و کار خون‌آلود گشته است. - و بر سرم پوششی جز عبا و چادری وجود ندارد که تار و پود آن هم فرسوده است. - دو پسر سوگند به خدا از گرسنگی دارند از دست می‌روند، پروردگارا آنها را فراموش مکن. - پدر این دو پسر فرد نیکوکار است که نیکی را در زندگانی گزین کرده و دارای بازوئی توانا و دستی گشاده در جود و کرم است. لذا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) آنچه روی سفره قرار داشت در اختیار این اسیر قرار داد و خود در حالیکه گرسنه بودند شب را به سر برده و بامدادان برخاستند در حالیکه چیزی نداشتند که تناول نمایند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را که سخت در حال گرسنگی به سر می‌بردند مشاهده کرده بود و جبرئیل (علیه السلام) نازل شد ... و سرانجام، «یوفون بالنذر» أسباب

النزول (حجتی)، ص: ۳۶ نازل گردید ... نزول سوره «هل اتی» روز بیست و پنجم ذی حجه - یعنی روز همان شبی که اسیر را اطعام کردند - صورت گرفت. (۱۳) با اینکه اکثر مفسران سنی نزول این سوره را - بر اساس اخبار مشهور - در باره علی (علیه السلام) می‌دانند معذک خود آگاهانه و متعمدا مصزند یاد آور کردند که آیات سوره «هل اتی» دارای شمول نسبت به هر فرد و گروهی است که از خصوصیات مذکور در آیات این سوره بهره‌ای دارند، و حتی برخی از آنها می‌نویسند انحصار آیات سوره «هل اتی» از ساخته‌ها و دروغهائی است که «روافض» یعنی شیعه ارائه کرده است، بلکه آیات مذکور، عام است و ظاهر آن شامل هر کسی است که به گونه مذکور در این سوره عمل کند. نزول سوره «هل اتی» در باره اهل بیت (علیهم السلام) ساخته روافض نیست: ما برای اثبات این حقیقت که سوره «هل اتی» در باره اهل البیت (علیهم السلام) نازل شده است مصادری چند از تفاسیر و کتب علوم قرآنی اهل سنت را یاد کردیم که همه آنها مؤید همین حقیقت بوده‌اند. اما اینک گذری داریم بر کتاب مرحوم علامه امینی در این باره که نزول سوره هل اتی در باره اهل بیت (علیهم السلام) مورد تأیید اکثر قریب به تمام مفسرین و دانشمندان اهل سنت می‌باشد. مرحوم امینی (رضوان الله تعالی علیه) می‌نویسد: «هر کسی که از این گفتار مسخره آمیز و خنده‌آور آگاه می‌شود، موضع کسی را - که می‌گوید نزول سوره «هل اتی» از دروغها و ساخته‌های رافضه است - شناسائی می‌کند و می‌فهمد که امثال اینگونه افراد کارشان تلبیس و فریب کاری و چهره پردازی است. چون اینان تصور می‌کنند که فقط رافضه این سبب نزول را ذکر کرده‌اند و لذا روافض و شیعه را در ارائه سبب نزول سوره «هل اتی» بدانگونه که قبلا - گزارش کردیم متهم به کذب می‌نمایند در حالیکه اینگونه افراد می‌دانند که گروه بسیار زیادی از دانشمندان تفسیر و حدیث روایت مربوط به نزول سوره «هل اتی» در باره «اهل البیت» (علیهم السلام) را نقل کرده و به صورت «مسند» در مدونات و آثار علمی خود ثبت و ضبط نموده‌اند. اگر اینگونه دانشمندان ترفند باز چنین حقیقتی را ندانند، بایست این ناآگاهی را مصیبتی برشمرد. \_\_\_\_\_ ۱۳ - مناقب آل ابی طالب ۳/ ۳۷۳ -

۳۷۵. همین قضیه مفصل را با تفاوتی بنگرید در: روح البیان ۱۰/ ۲۶۸، ۲۶۹. [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۷ این حافظ ابو محمد عاصمی است که کتابی مستقل در دو مجلد تحت عنوان «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» نگاشت. اثر مذکور یک کتاب پرحجم و ممتع و پرباری است که از فضل و گسترش احاطه مؤلف به حدیث، و توان والای او در سخن و تحقیق و تعمق حکایت می‌کند، با اینکه در لابلای این کتاب احیانا لغزشهائی دیده می‌شود که قهرا با مکتب و مذهب او متناسب می‌باشد. آیا اینگونه دانشمندان غفلت زده و بازی خورده چنین می‌پندارند که امثال ابو محمد عاصمی از رافضه است و یا تصورشان بر این است که اینان نسبت به شرائط صحت حدیث در جهل و ناآگاهی به سر می‌برند، و یا اینکه معیار آنها این است که سخن موافق با رافضه (شیعه) شایسته اعتماد نیست هر چند که با صحیح ترین اسنادهای خود آنها در کتابهای حدیثشان آمده باشد. نمونه‌هایی از مصادر اهل سنت که بازگوکننده نزول سوره «هل اتی» در باره اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد: (۱) ابو جعفر اسکافی (م ۲۴۰ ه ق) طی رساله‌ای که در مقام ردّ بر جاحظ نوشته است می‌گوید: ما همانند امامیه و شیعه نیستیم که هوی و هوس آنانرا بر آن داشت که یک سلسله از حقایق مسلم را منکر گردند، لکن ما منکر آن هستیم که احدی از صحابه افضل از علی بن ابی طالب باشد، و نیز ما منکر مطالب دیگر هم نیستیم ... تا آنجا که می‌گوید: «اما انفاق علی (علیه السلام) متناسب حال و فقر او بوده و او همان کسی است که علی رغم نیاز شدید و دلبستگی به طعام و در عین شدت گرسنگی (و یا به خاطر حب الهی) مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کرد، و در باره او و همسرش و دو فرزندش بود که سوره کاملی از قرآن، [یعنی سوره هل اتی نازل گردید. ۲] حکیم ابو عبد الله محمد بن علی ترمذی (زنده در ۲۸۵ ه ق) این حقیقت را در «نوادر الاصول» ص ۶۴ یاد کرده است. (۳) حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه ق) در سبب نزول «هل اتی» همانگونه که در «الکفایه» آمده آورده است. (۴) شهاب الدین ابن عبد ربه مالکی (م ۳۲۸ ه ق) در «عقد الفرید» ۳/ ۴۲-۴۷، حدیث احتجاج مأمون عباسی بر چهل فقیه را یاد کرده که در ضمن آن آمده است: مأمون گفت: ای



اسحاق! آیا قرآن را می‌خوانی؟ گفتیم: آری. گفت: برای من، سوره «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا» را قرائت کن. من أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۸ از این سوره آیاتی را خواندم تا به آیه «يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» و همینگونه تا «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشِيكِيْنَا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» رسیدم. گفت: «علی رسلک» به من بگو این آیات در باره چه کسی نازل شده است؟ گفتیم: در باره علی (علیه السلام). گفت: آیا به تو گزارش شده است که علی (علیه السلام) هنگام اطعام مسکین و یتیم و اسیر می‌گفت: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ؟» و آیا تا کنون شنیده‌ای خداوند در کتاب خود کسی را به مانند علی (علیه السلام) وصف کرده باشد؟! گفتیم: نه. گفت: سخن به راستی آوردی، زیرا خداوند سیره علی (علیه السلام) را شناساند. ای اسحاق! آیا این تو نبوده‌ای که شهادت می‌داده آن ده نفر اهل بهشت هستند؟ گفتیم: آری ای امیر المؤمنین. مأمون گفت: نظر تو چیست اگر کسی بگوید: سوگند به خداوند نمی‌دانم این حدیث صحیح است یا نه، و نمی‌دانم که آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنرا گفته و یا نگفته است. اگر کسی چنین بگوید، آیا از نظر تو کافر می‌باشد؟ گفتیم: به خدا پناه می‌برم. مأمون گفت: رأی تو چیست اگر کسی بگوید: نمی‌دانم این سوره از قرآن است یا نه آیا او کافر است؟ گفتیم: آری. مأمون گفت ای اسحاق به نظر من میان آن دو تفاوت وجود دارد. ۵) حاکم ابو عبد الله نیشابوری (م ۴۰۵ ه ق) که آنرا در مناقب فاطمه (سلام الله علیها) - همانگونه که در «الکفایه» آمده - یاد کرده است. ۶) حافظ ابن مردویه ابو بکر اصفهانی (م ۴۱۶ ه ق) که این قضیه را در تفسیر خود آورده و جمعی دیگر از او نقل کرده‌اند. آلوسی در تفسیر «روح المعانی» - پس از آنکه این روایت را از ابن مردویه نقل می‌کند - می‌گوید: خبر مذکور، مشهور می‌باشد. ۷) ابو اسحق ثعلبی (م ۴۲۷ و یا ۴۳۷ ه ق) در تفسیر «الکشف و البیان». ۸) ابو الحسن واحدی نیشابوری (م ۴۶۸ ه ق) در تفسیر «السیوط»، و نیز در «اسباب النزول» ص ۳۳۱. ۹) حافظ ابو عبد الله محمد بن فنوح ازدی اندلسی، معروف به «حمیدی» (م ۴۸۸ ه ق) در فوائد خود از این جریان یاد کرده است. ۱۰) ابو القاسم زمخشری (م ۵۳۸ ه ق) در «الکشاف» ۲ / ۵۱۱. ۱۱) اخطب الخطباء خوارزمی (م ۵۶۸ ه ق) در «المناقب» ص ۱۸۰. ۱۲) حافظ ابو موسی مدینی (م ۵۸۱ ه ق) در «الذیل»، همانگونه که در أسباب النزول (حجتی)، ص: ۳۹ «الاصابه» آمده است. ۱۳) ابو عبد الله فخر الدین رازی (م ۶۰۶ ه ق) در تفسیر «الکبیر» ۸ / ۲۷۶. ۱۴) ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن، معروف به «ابن الصلاح شهر زوری شرحانی» (م ۶۴۳). ۱۵) ابو سالم محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ ه ق) که در «مطالب السؤل» ص ۳۱ یاد کرده است و می‌گفت: این حدیث را امام ابو الحسن علی بن احمد واحدی و سائر دانشمندان تفسیر روایت کرده‌اند. آنگاه گفته است: بنابراین همین مقدار از سخن برای اثبات مقام والای علی و اهل بیت او (علیهم السلام) در عبادت کافی است، و نیز اطعام آنحضرت با وجود شدت نیازشان به غذا برای اثبات منقبت آنان بسنده است. اگر چنین نمی‌بود این قضیه تا این پایه دارای عظمت نمی‌گشت و موقعیتی رفیع به دست نمی‌آورد و نیز خداوند متعال بر رسول خود [سوره‌ای از قرآن کریم را نازل نمی‌کرد. و ابو سالم محمد بن طلحه را این اشعار است: هم العروة الوثقی لمعتصم بها مناقبهم جاءت بوحي و انزال مناقب فی الشوری و سوره هل اتی و فی سوره الأحزاب يعرفها التالی و هم اهل بیت المصطفی فودادهم علی الناس مفروض بحکم و اسجال - آنها [یعنی اهل البیت (علیهم السلام)] دستگیره‌ای محکم هستند که باید بدان چنگ زد، مناقب و فضائل آنها از رهگذر وحی و انزال قرآن به ما رسیده است. - مناقبی که در سوره شوری و سوره هل اتی و نیز در سوره احزاب آمده و آنکه قرآن را تلاوت می‌کند این مناقب را می‌تواند شناسائی نماید. - اینان اهل بیت پیامبر برگزیده هستند که دوستی آنها بر مردم طبق حکم الهی و نوشتار آسمانی واجب می‌باشد. ۱۶) ابو المظفر سبط ابن جوزی حنفی (م ۶۵۴ ه ق) که این قضیه را در «تذکره» خود از طریق بغوی و ثعلبی آورده، از اینکه جدّ او: «ابن جوزی» این حدیث را ضمن احادیث موضوعه آورده، او را مورد خرده گیری قرار داده و نظر او را ردّ می‌کند. سبط ابن جوزی - پس از آنکه ثابت می‌کند که سند حدیث نزول هل اتی در باره اهل بیت (علیهم السلام) از هرگونه ضعفی منزّه است - می‌گوید: از سخن جدم و انکار او در شگفتم. سبط ابن جوزی در کتاب «المنتخب» می‌گوید: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۰ «ای دانشمندان دین آیا می‌دانید چرا علی و فاطمه (علیهما السلام) چنین ایثار کردند و دو

طفل خود یعنی حسنین (علیهما السلام) را در حال گرسنگی وا گذاشتند، آیا چنین می‌پندارید که بر علی و فاطمه (علیهما السلام) سرّ این قضیه و گرسنگی فرزندانشان مخفی بود و از شدت گرسنگی و ضعف آنها خبر نداشتند؟ جواب آن این است چون آنها از نیروی صبر این دو طفل با خبر بودند و می‌دانستند که دو شاخه «شجره الظل عند ربی» و پاره‌ای از جمله و مجموعه «فاطمه بضعة منی» و جوجکان مرغ شناور و یا نالان هستند از این جهت آنها را در حال گرسنگی رها کرده بودند» [و این کار با خود آگاهی انجام گرفت . ۱۷] عز الدین عبد الحمید، مشهور به «ابن ابی الحدید معتزلی» (م ۶۵۵ ه ق) در شرح نهج البلاغه ۳/ ۲۵۷. ۱۸ حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی (م ۶۵۸ ه ق) در «الکفایه»، ص ۲۰۱. او پس از ذکر حدیث گفته است: این حدیث را ابو عبد الله حمیدی در «فوائد» خود بدینسان روایت کرده، و ابن جریر طبری در سبب نزول «هل اتی» آن را مفصل‌تر [در کتاب «جامع البیان»] روایت نموده است. من از حافظ، علامه ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن، معروف به «ابن الصلاح» در درس تفسیر سوره «هل اتی» شنیدم که می‌گفت. سائل‌ها و کسانی که کنار در خانه آمدند فرشتگانی بودند که از پیشگاه پروردگار مأمور شدند، و این کار به عنوان امتحانی بود که خدا می‌خواست بدینوسیله اهل البیت (علیهم السلام) را به آزمون گیرد. و نیز در مکه از شیخ حرم بشیر تبریزی در درس تفسیر شنیدم که سائل نخست عبارت از جبرائیل، و سائل دوم عبارت از میکائیل، و سائل سوم عبارت از اسرافیل (علیهم السلام) بوده‌اند. ۱۹ قاضی ناصر الدین بیضاوی (م ۶۸۵ ه ق) در تفسیرش ۲/ ۵۷۱. ۲۰ حافظ محب الدین طبری (م ۶۹۴ ه ق) در «الریاض النضرة» ۲/ ۲۰۷-۲۲۷. وی گفته است: این، قول حسن بصری و قتاده است. ۲۱ حافظ ابو محمد بن ابی حمزه ازدی اندلسی (م ۶۹۹ ه ق) از «بهجة النفوس» ۴/ ۲۲۵. ۲۲ حافظ الدین نسفی (م ۷۰۱ یا ۷۱۰ ه ق) در تفسیرش «هامش تفسیر خازن» ۴/ ۴۵۸، که فقط این حدیث را در سبب نزول آیه ذکر نموده و حدیث دیگری را نقل نکرده است. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۱

۲۳ شیخ الاسلام ابو اسحاق حموی (م ۷۲۲ ه ق) در «فرائد السمطين» ۲۴ نظام الدین قمی نیشابوری در تفسیرش «هامش تفسیر طبری» ۲۹/ ۱۱۲. وی گفته است: واحدی در «السیط»، و زمخشری در «الکشاف»، و همچنین امامیه این حدیث را یاد کرده‌اند و بالاتفاق معتقدند که سوره «هل اتی» در مورد اهل البیت (علیهم السلام) - به ویژه در رابطه با این آیات - نازل شده است. آنگاه حدیث اطعام را یاد کرده و می‌گوید: و روایت شده است که سائل در تمام این سه شب جبرائیل (علیه السلام) بوده است که خدا خواست بدینوسیله آنانرا امتحان نماید. ۲۵ علاء الدین علی بن محمد خازن بغدادی (م ۷۴۱ ه ق) در تفسیرش ۴/ ۳۵۸ که نخست نزول این سوره را در باره علی (علیه السلام) یاد کرده و حدیث مربوط به آنرا نیز آورده و آنگاه گفته است برخی می‌گفتند: آیه نسبت به هر کسی که چنین اطعام کند دارای عموم می‌باشد. اما خازن با تعبیر «قیل - برخی می‌گفتند» اشاره به ضعف چنین سخنی دارد. علاوه بر اینکه رأی به عموم و شمول سوره، با نزول آن در باره علی (علیه السلام) هیچ منافاتی ندارد چون مصداق این آیات منحصرأ علی و اهل بیت او (علیهم السلام) هستند. ۲۶ قاضی عضد ایجی (م ۷۵۶ ه ق) در «المواقف» ۳/ ۲۷۸. ۲۷ حافظ ابن حجر (م ۸۵۲ ه ق) در «الاصابة» ۴/ ۳۸۷ از طریق ابی موسی در «الدلیل» و ثعلبی در تفسیر سوره هل اتی از مجاهد از ابن عباس. ۲۸ حافظ جلال الدین سیوطی در «الدر المنثور» ۶/ ۲۹۹ از طریق ابن مردویه. ۲۹ ابو السعود عمادی محمد بن محمد حنفی (م ۹۸۲ ه ق) در تفسیرش «هامش تفسیر امام فخر رازی» ۸/ ۳۱۸. ۳۰ شیخ اسماعیل بروسوی حقی (م ۱۱۳۷ ه ق) در تفسیر روح البیان ۱۰/ ۲۶۸، ۲۶۹. ۳۱ شوکانی (م ۱۱۷۳ در تفسیر «فتح الغدیر»، ۵/ ۳۳۸. ۳۲ استاد محمد سلیمان محفوظ در «اعجب ما رأیت» ۱/ ۱۰. وی گفته است: این حدیث را اهل تفسیر روایت کرده‌اند. ۳۳ سید شبلنجی در «نور الابصار» ص ۱۲-۱۴. ۳۴ سید محمود قراغولی بغدادی حنفی در «ج\_\_\_\_\_ وهره الکلا\_\_\_\_\_ م\_\_\_\_\_ ص ۵۶. «۱۴»

۱۴-الغدیر ۳/ ۱۰۶ - ۱۱۱. أسباب



## اشعاری از شعرای فریقین در باره نزول سوره هل اتی راجع به اهل البیت (علیهم السلام)

مسئله نزول سوره «هل اتی» در مورد اهل البیت (علیهم السلام) آنچنان از نظر فریقین برخوردار از شهرت است که به ارائه مدارک و منابع فزونتری نیاز ندارد، اما بجا می‌بینیم اشعاری که در این رابطه توسط شعراء قبل از قرن هفتم انشاء شده است در پایان بحث از سبب نزول سوره «هل اتی» بیاوریم. «۱۵» ابن زریک می‌گوید: ولایتی لأمیر المؤمنین علی بها بلغت الذی ارجوه من املی ان کان قد انکر الحساد رتبه فی جوده فتمسک یا اخی بهل و هو گفته است: آل رسول الاله قوم مقدارهم فی العلی خطیر اذ جاءهم سائل یتیم و جاء من بعده اسیر اخفهم فی المعاد یوم معظّم الهول قمطیریر فقد وقوا شرّ ما اتقوه و صار عقباهم الشرور فی جنّه لا یرون فیها شمسا و لا ثمّ زمهریر یطوف ولدانهم علیهم کأنهم لؤلؤ منثور لباسهم فی جنّات عدن سندسها الاخضر الحریر جازاهم ربّهم بهذا و هو لما قد سعوا شکور و از همو است: انّ الابرار یشربون من کأس کان حقًا مزاجها کافورا و لهم انشأ المهیمن عینا فجروها عباده تفجیرا و هداهم و قال یوفون بالنذر فمن مثلهم یوفی النذورا و یخافون بعد ذلك یوما هائلا کان شرّه مستطیرا یطعمون الطّعام ذا الیتیم و المس کین فی حبّ ربّهم و الاسیرا انّما نطعم الطّعام لوجه الله لا نبتغی لیدیکم شکورا فوقاهم الههم ذلك الیوم و یلقون نضره و سرورا و جزاهم ب\_\_\_\_\_ انّهم ص\_\_\_\_\_بروا فی الس\_\_\_\_\_رو الجهر جنّهُ و حریرا \_\_\_\_\_۱۵- از آنجا که این اشعار متعدد

است و تا حدودی مضامین آن با توجه به آیات سوره «هل اتی» و ترجمه آنها روشن است از برگردان کردن آنها به فارسی - به خاطر رعایت اختصار - خودداری می‌کنیم. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۳ متکینن لا یرون لدی الجنّه شمسا کلا و لا زمهریرا و علیهم ظلالها دانیات ذلك فی قطوفها تیسیرا و باکواب فضّه و قواریر قواریر قدرت تقدیرا و یطوف الولدان فیها علیهم فیخالون لؤلؤا منشورا بکؤس قد مزجت زنجیلا لدّه الشّاریین تشفی الصّدورا و یحلّون بالاساور فیها و سقاهم ربّی شرابا ظهورا و علیهم فیها ثیاب سندس خضر فی الخلد تلمع نورا انّ هذا لکم جزاء من الله و قد کان سعیکم مشکورا و همچنین گفته است: و الله اثنی علیهم - لما وفوا بالنذور و خصّیهم و حباهم - بجنّه و حریر لا - یعرفون بشمس - فیها و لا زمهریر یسقون فیها کاسا رقیقا ممزوجا بکافور و نیز می‌گفت: فی هل اتی حین علی الانسان ما یقع من جادل فیه و شبا «۱» یوفون بالنذر و ما اعطاهم ربّهم من کل فضل و حبا «۲» و هم از اوست: فی هل اتی ان کنت تقرأ هل اتی ستصیب سعیم بها مشکورا اذ اطعموا المسکین ثمّ اطعموا الطّفل الیتیم و اطعموا المأسورا قالوا: لوجه الله نطعمکم و ما منکم جزاء نبتغی و شکورا انا نخاف و نتقی من ربّنا یوما عبوسا لم یزل محذورا فوقوا بذلك شرّ یوم باسل «۳» و لقوا بذلك نضره و سرورا و جزاهم ربّ العباد بصیرهم یوم القیمه جنّه و حریرا و سقاهم من سلسبیل کأسها بمزاجها قد فجرت تفجیرا یسقون فیها من رقیق «۴» مختم بالمسک کان مزاجها کافورا فیها قواریر لها من فضّه و اکواب قد قدرت تقدیرا (\_\_\_\_\_۱) شبا یشبو شبوا: الشیئی:

علا - الفرس: قام علی رجلیه - الوجه: اضاء بعد تغیر - النار: اوقدها. (۲) حبا: اعطاه ایاه بلا جزاء. (۳) بسل بسالا و بساله: شجع، فهو بسول و باسل. (۴) الرّحیق: الخالص من الشّراب. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۴ یسعی بها ولدانهم فتخالهم للحسن منهم لؤلؤا منشورا و نیز گفته است: هل اتی فیهم تنزل فیها فضلهم محکما و فی السّورات یطعمون الطّعام خوفا فقیرا و یتیما و عانیا فی العنات انّما نطعم الطّعام لوجه الله لا - للجزاء فی العاجلات فجزاهم بصیرهم جنّه الخلد بها من کواعب خیرات صاحب بن عبّاد گفته است: و اذا قرأنا هل اتی قرأت وجوههم عبس؟ و از همو است: علیّ له فی هل اتی ما تلوتم علی الرّغم من آنا فکم فتنفردوا الناشی: و لقد تبین فضلهم فی هل اتی فضل تدلّ بها قلوب الحید و جزائهم بالصّبر ما هو جنّه فیها الحریر لباسهم لم ینفد یسقون فیها سلسبیل یدیرها ولدان حور بین حور خرد «۵» و همو گفته است: هل اتی علی الانسان حین من الدّهر مع الخلق لم یکن مذکورا و ابتدا نطفه هنالك امشاجا غدا بعده سمیعا بصیرا و هدی نسله فاصبح امّا شاکرا مؤمنا و امّا کفورا انّ الابرار یشربون بکأس کان مزاجها لهم کافورا هی

عين تجرى بقدره ربى فجزتها عباده تفجيرا اذ وقت نذرهم يخافون يوما فى غد كان شره مستطيرا يطعمون الطعام مسكينهم ثم يتيما يطعمون و الاسيرا اطعموهم لله لا للجزاء اطعموهم و لم يريدوا شكورا ثم قالوا: نخاف من ربنا يوما عبوسا لهوله قمطيرا فيوقون شر ذلك اليوم و يلقون نصره و سرورا و جزاهم بصبر هم فى العظيما على الضيم «٦» جنه و حريرا

(\_\_\_\_\_ ٥) الخرد، جمع الخريد: البكر لم

تمس. (٦) ضامه يضيئه ضيما: قهره و ظلمه. قصده (مجمع البحرين). أسباب النزول (حجتى)، ص: ٤٥ و اتكاهم على الاراتك لا يرو ن فيها شمسا و لا- زمهيرا دانيات الظلال قد ذل القطف و ان كان قد علا تسميرا «٧» و عليهم تدور آنية الفضة تحوى شرابها المذخورا فى قوارير فضة قدروها فى ثنانيا كمالها تقديرا و يسقون زنجيلا لدى الكأس مزاجها و سلسيلا عبيرا و يطوف الولدان فيهم يخالون من الحسن لؤلؤا منثورا و اذا ما رأيت ثم تأملت نعيما لهم و ملكا كبيرا و ثياب عليهم سندس خضر و حلوا اساور او شذور «٨» و سقاهم فى القدس ربهم الله شرابا من الجنان ظهورا ان هذا هو الجزء و ما زال بلا شك سعيهم مشكورا رئيس ابو العباس ضبى گفته است: هل اتى انزلت بفضل على فمعاديه هل اتى لرشيد؟ و شاعر ديگرى گفته است: احببت من لو سألت هل اتى عنه لقات فيه قد انزلت امى حكت ام زياد الدعى ان كنت فيما قلته ابطلت اوفوا لربهم التذورا يخشون شرا مستطيرا اذ اطعموا مسكينهم و يتيمهم ثم الاسيرا من خوفهم من ربهم يوما عبوسا قمطيرا فوقوا شرور جهنم و لقوا به خيرا كثيرا «٩» در كتاب روضات الجنات «١٦» كلماتي چند از محمد بن ادریس شافعی: امام شافعی ها دیدم و بمناسبت مقام، آنرا می نگارم. مؤلف روضات الجنات از صاحب حدائق الشیعه نقل می نماید: «برخی مردم از شافعی خواستند در باره اوصاف مولاى متقیان حضرت علی بن \_\_\_\_\_ ٧) التسمیر بمعنی التسمیر، و هو

تقليص الشیء و الارسال. (٨) الشذر: قطع من الذهب تليقت من معدنه. خرز يفصل به بين الجواهر فى التظم. اللؤلؤ الصيغير. الواحدة شذرة ج: شذرات و شذور. (٩) مناقب آل أبى طالب ٣/ ٣٧٦ - ٣٨٠. ١٦- روضات الجنات- ضمن شرح احوال محمد بن ادریس شافعی ٤/ ٦٩٤، ط سنگى. أسباب النزول (حجتى)، ص: ٤٦ أبى طالب (عليه السلام) سخن گوید: شافعی در پاسخ آنها گفت: «در وسع و توانائی بیان من نیست راجع به کسی سخن گویم که سه چیز را در خود با سه چیز جمع نموده که در احدی هرگز جمع نشده است: ١- بخشش در عین فقر و تهیدستی. ٢- جلادت و قوت در عین خردمندی. ٣- حلم و بردباری در عین فضل و دانش». سپس شروع نمود به خواندن این شعر: انا عبد لفتى انزل فيه هل اتى الى متى اکتمه الى متى الى متى؟ «١٧» و نیز از اوست: الى ما الام و حتى متى؟ اعاب فى حب هذا الفتى؟ و هل زوجت فاطم غيره؟ و فى غيره هل اتى هل اتى؟ «١٨» در پایان با چند شعری از شافعی که در مقام دفاع از حب امیر المؤمنین و اهل بیت او (عليهم السلام) به نظم آورده است سخن خود را در این قسمت به پایان می برم: اذا فى مجلس ذكروا عليا و شبليه و فاطمة الزكية يقال تجاوزوا يا قوم هذا فهذا من حديث الرافضية هربت الى المهيمن «١٠» من اناس يرون الرفض حب الفاطمية على آل الرسول صلاة ربى و لعنته لتلك الجاهلية و به روایت ابن حجر مکی در کتاب صواعق این دو بیت نیز از او می باشد: يا اهل بيت رسول الله حنكم فرض من الله فى القرآن انزله كفاكم من عظيم القدر انكم من لا يصلى عليكم لا صلاة له

**پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از مؤمنان روی گردان نیست**

**سوره عبس و نکات ظریف اخلاقی**

در مورد سوره «عبس» دو گونه روایت- به عنوان سبب نزول- در طی روایات جلب نظر می کند: (١) گویند: آیاتی از اوائل این سوره

در مورد عبید اللّه بن ام مکتوم فهری نازل گردید. —  
 ۱۷- مصرع آخر در نسخه دیگر: الی  
 متى اکتمه. اکتمه الی متى؟ می باشد. ۱۸- و بیت دوم را در نسخه دیگر اینطور دیده‌ام: امن غیره زوجت فاطمه؟ و فی غیره هل اتی  
 هل اتی؟ [.....] (۱۰) و مهیمنا علیه: شاهدا، رقیبا. مؤتمنا. و المهیمن من اسماء اللّه و معناه: القائم علی خلقه باعمالهم و آجالهم و  
 ارزاقهم. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۷ قضیه این بود که وی بر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) وارد شد، آنهم در  
 حالیکه آنحضرت با عتبّه بن ربیع، و ابی جهل بن هشام، و عباس بن عبد المطلب، و ابی بن خلف، و امیّه بن خلف مذاکره سرّی  
 داشت، و آنانرا به اسلام دعوت می کرد و به راه خدا فرا می خواند. عبد اللّه بن ام مکتوم در اثناء مذاکره آنها به پیامبر اکرم (صلی  
 اللّه علیه و آله و سلم) عرض کرد: مرا اقراء کن و آنچه خداوند متعال به تو تعلیم داده است مرا تعلیم ده. عبد اللّه برای دریافت پاسخ  
 خود بانگ بر می آورد و با صدای بلند تقاضای خود را تکرار می کرد، و نمی دانست آنحضرت سرگرم صحبت و مذاکره با دیگران  
 است. عبد اللّه آنقدر سر و صدا برپا کرد که آثار ناخوش آیندی در سیمای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پدیدار گشت،  
 چون عبد اللّه رشته سخن آنحضرت را از هم گسیخته بود. پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پیش خود می گفت: هم اکنون  
 بزرگان قریش می گویند: پیروان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عبارت از گروهی نابینایان و بردگان هستند، لذا از عبد  
 اللّه روی برگرداند و به کسانی که سرگرم گفتگوی با آنها بود روی آورد. پس از چنین واقعه‌ای بود که آیات سوره عبس بر پیامبر  
 اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل شد. آنحضرت پس از نزول سوره عبس عبد اللّه بن ام مکتوم را گرامی می داشت، و آنگاه  
 که وی را می دید می فرمود: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربّی» درود و آفرین به کسی که پروردگارم مرا در باره او مورد عتاب و سرزنش  
 قرار داد. و نیز به او می گفت: «اگر ترا حاجتی است بگو تا آنرا برآورده سازم». باری، نبی اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) او را  
 دوبار- به خاطر رفتن به دو غزوه- جانشین خود در مدینه قرار داد. انس بن مالک می گفت: وی را در روز قادسیه دیدم که زره بر  
 تن داشت و پرچمی سیاه همراه او بود.

### داوری در باره این حادثه

اگر فرضا چنین خبر و روایتی صحیح باشد، آیا عبوس شدن آنحضرت به عنوان یک گناه اخلاقی تلقی می شود؟ أسباب النزول  
 (حجتی)، ص: ۴۸ پاسخ آن این است که دژم شدن چهره و یا انبساط و گشادگی آن در برابر یک فرد نابینا با هم فرقی ندارد، زیرا  
 برای نابینا چهره درهم فرو رفته و یا سیمای گشاده کسی که در کنار اوست بازتابی را نمی تواند در او ایجاد کند، چون نمی بیند.  
 بنابراین عبوس بودن در برابر نابینا برای او ناخوش آیند و رنج آور نیست. پس نمی توان این حالت را در چنین شرائطی به عنوان گناه  
 اخلاقی برشمرد. علی هذا ممکن است خداوند متعال از آنجهت پیامبرش را به خاطر چنین حالتی- که حتی نمی توان آنرا گناه  
 اخلاقی دانست- مورد عتاب قرار داده باشد تا آنحضرت به سرشارترین محاسن اخلاقی پای بند گردد، و بدو هشدار دهد که مقام و  
 منزلت یک ره جو و خواهان هدایت بس عظیم است، و نیز می خواست رسولش را بدین حقیقت واقف سازد که ایجاد انس و علاقه  
 در مؤمن- بدان منظور که در ایمانش پایدار بماند- شایسته تر از مأنوس شدن با مشرکی است که انسان به ایمان او چشم طمع و امید  
 می دوزد.

### نظریه جنائی

جبائی می گوید: آیات موجود در سوره «عبس» دلالت و هشدار می‌دهد که پس از نزول آنها، چنان رفتاری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با عبد الله بن ام مکتوم در پیش گرفته بود به عنوان گناه اخلاقی تلقی خواهد شد، اما این رفتار در گذشته و قبل از نزول سوره عبس و پیش از نهي خداوند، به عنوان معصیت اخلاقی محسوب نمی‌گردید! و خداوند متعال تا گاه نزول سوره عبس از چنین کاری نهي نکرده بود! عده‌ای می‌گویند: رفتار این مرد نابینا نوعی سوء ادب و خروج از نزاکت و مخالف با موازین اخلاقی بوده است، لذا می‌بایست از طریق اعراض و روی گرداندن از او - به منظور اصلاح اخلاقش - عمل می‌شد. (۲) سید مرتضی «علم الهدی» (قدس الله روحه) می‌گوید: در ظاهر آیه‌های سوره «عبس» قرینه‌ای وجود ندارد که خطابه‌های عتاب آمیز آن مربوط به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، بلکه به صورت خبر و گزارش محضی است که به فرد خاصی به عنوان «مخبر عنه» در آن تصریح نشده و آن فرد، مشخص نگردیده است. علاوه بر این، در آیات مذکور مطالبی به چشم می‌خورد که نشانگر آن است: آماج این سخنها عبارت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌باشد، زیرا عبوس و دژم شدن - حتی با دشمن و بیگانه از اسلام - در خور مقام اخلاقی آنحضرت نبوده است تا چه أسباب النزول (حجتی)، ص: ۴۹ رسد به آنکه در برابر مؤمنان مشتاق هدایت عبوس و دژم گردد. مضافاً توصیف آن فردی که در سوره عبس مطرح است - مبنی بر اینکه به اغنیاء روی آور است و نسبت به فقراء بی‌اعتناء می‌باشد - به هیچوجه مناسب و مشابه اخلاق شریف و خوی لطیف و والای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌باشد. مؤید این سخن، گفتار خداوند متعال در وصف مقام اخلاقی آنحضرت است که توأم با شگفتی و با آمیزه‌ای از کرامت مقام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است. خداوند متعال در باره پیامبرش می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴): [ای پیامبر!] ترا خوئی بس شگرف است. و یا فرموده است: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَنَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹): [ای پیامبر!] اگر تو فردی دشخوار و سخت دل می‌بودی، و شخصیت اخلاقی و روانی تو از رقت و ظرافت و لطف مایه نمی‌گرفت مردم از پیرامون تو می‌پراکنند. بنابراین ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که «عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ...» ناظر به فرد دیگری غیر از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. چنانکه از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که می‌فرمود: این سوره در باره شخصی از بنی امیه نازل گردید که در حضور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به سر می‌برد. همزمان با حضور او عبد الله بن ام مکتوم بر آنها وارد شد. این مرد اموی از حضور یافتن عبد الله بدش آمد و نسبت به او احساس و اظهار تنفر می‌نمود، و خود را «جمع و جور» می‌کرد و روی درهم می‌کشید و چهره خویش از او برمی‌گرداند و از وی فاصله گرفت. خداوند متعال این حالت نکوهیده آن مرد اموی را در قرآن کریم بازگو فرموده و کردار او را با بیان و سخن عتاب آمیز، زشت و ناخوش آیند بر شمرد و فرمود: «عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ أَمَّا مَنْ لَمْ يَخْفَىٰ فَاتَتْ لَهُ تَصَدَّىٰ. وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ. وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْفَىٰ فَاتَتْ عَنْهُ تَلَهَّىٰ» (عبس ۱-۱۰): آن مرد چهره در هم کشید و روی برگرداند. آنگاه که آن مرد نابینا بر او وارد شد، تو چه می‌دانی. شاید او در سایه کردار شایسته و حس ره جوئی و هدایت خواهی خود از أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۰ پاکیزگی و هدایت برخوردار گردد، یا مواعظ قرآن را فرا گیرد و این مواعظ او را سودمند افتد. اما آنکه با مال و ثروت و پشت سنگر مقام و منزلتی که در میان اقوام خود به هم رسانده است و می‌خواهد خویشتر را غنی و بی‌نیاز وانمود سازد تو بدو روی می‌آوری. هیچ امری ترا ملزم نمی‌سازد که بدو روی آوری که چون اسلام نیاورده است. اما آنکه - شتابان - آهنگ محضر ترا دارد - آنهم در حالیکه از خدای خویش بیمناک است - تو از او غافل می‌شوی و با دیگران سرگرم می‌گردی. اگر چه ظواهر آیات حکایت از آن دارد که این سخنان در خطاب به خود نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، و این توهم را بر می‌انگیزد که آنحضرت - به خاطر فقر عبد الله بن ام مکتوم - از وی اعراض نموده و به حاضران و مشرکانی که در حضور او بودند - به خاطر ریاست و جاه و مقام آنها و گرامیداشتشان - روی آورده است. لذا طبق همین ظواهر می‌گویند: خداوند متعال پیامبرش را در رابطه با همین جریان مورد عتاب و سرزنش قرار داد. و حتی روایتی از امام صادق (علیه

السلام) نقل می کنند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) هر وقت عبد الله بن ام مكتوم را می دید به او می فرمود: «مرحبا مرحبا، و الله لا يعاتبني الله فيك ابدا»: عبد الله! آفرین بر تو، آفرین بر تو، سوگند به خداوند، که او مرا در باره تو هرگز سرزنش نخواهد کند. و می گویند: رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تا آنجا در باره عبد الله بن ام مكتوم اعمال محبت می فرمود و وی را آنچنان مشمول مرحمت خویش قرار می داد که عبد الله از رفتار آنحضرت نسبت به خویشان احساس شرم می کرد، و در نتیجه از شرکت در محضر رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) احساس شرم می نمود.

### نظریه صحیح در باره سبب نزول سوره «عبس»

مرحوم طبرسی و علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیهما) روایت دوم را بر روایت اول ترجیح می دهند، و می گویند: باید آیات سوره «عبس» در باره مردی از بنی امیه نازل شده باشد به این دلیل که: اولاً- همانطور که گفته شد حالات مذکور در آیات سوره عبس به هیچوجه در خور شأن رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نمی باشد. ثانیاً- خداوند متعال قبل از نزول این سوره، خلق و خوی آنحضرت را عظیم و اسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۱ شگرف برشمرده و فرموده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ». این آیه در سوره «ن و القلم» آمده است که از نظر ترتیب نزول، بلافاصله پس از اولین سوره قرآن، یعنی سوره علق قرار دارد. بنابراین معقول نیست خداوند متعال خلق و خوی پیامبرش را در آغاز بعثتش عظیم برشمرده، و سپس او را از رهگذر پاره‌ای از حالات ناخوش آیند اخلاقی مورد سرزنش قرار دهد، و وی را به خاطر توجه به اغنیاء- آنهم اغنیائی کافر- و نیز به علت بی اعتنائی به فقراء- آنهم فقرائی مؤمن و پویای هدایت- نکوهش کند؟! همان خدائی که به همین پیامبرش فرمود: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ، وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۲۱۴): معاشران و خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بیمناک ساز، و پر و بال را برای پیروان با ایمان خود فرو نه و نسبت به آنها متواضع باش. می دانیم سوره شعراء از سور مکی است، و از سیاق آیه استفاده می شود که در اوائل دعوت پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نازل گردید. بدینسان باید راجع به سبب نزول سوره عبس، آیه زیر را در مد نظر قرار داد که آنحضرت نباید هیچ اعتنائی به اهل دنیا و اهل دنیاپرستان داشته باشد، آنجا که می فرماید: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (حجر: ۸۸): به تمتعات و بهره‌هایی که ما در اختیار افرادی از آنان قرار دادیم خیره مشو و چشم مدوز و بر آنان اندوهگین مباش و پر و بال خویش را برای افراد با ایمان فرو نه و نسبت به آنان تواضع را در پیش گیر. و نیز باید به این آیه توجه نمود که می گوید: «فَاصْبِرْ بِمَا تُوْمَرُ وَ اعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر: ۹۴): بدانچه مأمور هستی بانگ برآور و مردم را آشکارا به اسلام فراخوان و از مشرکین اعراض کرده و از آنان روی گردان باش. آیات سوره حجر در اوائل دعوت علنی پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نازل گردید. آیا می توان تصور کرد که چنین پیامبری از مؤمنان روی برگرداند، در حالیکه موظف اسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۲ بود به ایمان آنها ارج نهاده و با خفض جناح و فروتنی با آنان دیدار کند و به دنیا و اهل دنیا توجه ننماید؟ بلکه آنحضرت موظف بود مراتب بی اعتنائی و تنفر درونی خود را به دنیا و اهل آن اعلام و اظهار کند. علاوه بر همه این سخنها ترجیح غنای غنی و مال و مکتد دولتمند- که نمی توان آنرا در فرهنگ اسلامی معیار هیچگونه فضیلتی برشمرد- بر فقر و تهیدستی و نیز اعراض از فقیر و اقبال بر غنی و ثروتمند آنهم به خاطر غناء و ثروت عقلا- زشت بوده و با کرامت خلق و خوی انسانی ناسازگار می باشد تا چه رسد به خوی پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که سخت از او بدور است، و حتی برای احتراز از چنین عمل زشتی به نهی و ممانعت نیازی نبوده است. بنابراین نیازی هم در میان نیست به توجیه جبائی روی آوریم مبنی بر اینکه می گفت: چون خداوند متعال تا هنگام نزول آیات سوره عبس از عمل و رفتار مذکور نهی نکرده بود نمی توان آنرا معصیت و تخلف اخلاقی برشمرد. آری ما به چنین توجیهی

از آنجهت نیاز نداریم، چون این آیات با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند و ارتباطی ندارد، بلکه در مورد شخصی از خاندان اموی است. ۱»

## ۲- حوادث زشت و ویرانگر

### ۱- ۲. دسیسه یهودیان و فتنه انگیزی آنها میان مسلمین

پاره‌ای از این حوادث عبارت از خصومتی بود که میان مردم پدید می‌آمد، مانند اختلاف و درگیری- که از رهگذر دسیسه یهودیان- میان گروهی از قبیله «اوس» و گروهی از قبیله خزرج به وقوع پیوست. یهودیان خاطره جنگهای این دو قبیله را- که در دوران جاهلیت میان آنها روی داده بود- در ذهن آنها تجدید می‌کردند تا آنانرا از دین اسلام روی گردان سازند. «۲۰» این یهودیان سرانجام توانستند با اینگونه دسیسه‌ها و ترفندها میان این دو قبیله درگیری ایجاد کنند، و کار به جایی رسید که این دو گروه برای جنگ با یکدیگر به حالت

بنگرید به: مجمع البیان ۱۰/۴۳۷. المیزان ۲۰/۲۰۳-۲۰۴. مجمع البیان ۲/۴۸۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۳ آماده باش در آمدند و دستور بر گرفتن سلاح دریافت کردند. از پی این جریان آیه‌های زیر نازل گردید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ. وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (آل عمران: ۱۰۰، ۱۰۱): خداوند متعال از پذیرا شدن و تسلیم مؤمنان در برابر گفتار و گزارشهای دسیسه آمیز یهودیان، آنانرا بر حذر داشته و می‌فرماید: «ای مؤمنان، و ای کسانی که خدا و رسولش را باور می‌دارید، و دست آوردشان را تأیید می‌کنید، یعنی ای گروه اوس و خزرج، و بالاخره ای اهل ایمان و مسلمین جهان! اگر سخنان فتنه انگیز یهودیان و تلاش آنها در احیاء کینه‌هایی که در دوران جاهلیت میان شما وجود داشت پذیرا گردید، و از آنان فرمان برید شما را- پس از آنکه ایمان آوردید- به صورت اهل کفر و به حالات دوران جاهلیت رجعت می‌دهند». «آیا چگونه چنین ارتجاع و انعطافی در شما پدید می‌آید و به حالت کفر باز می‌گردید در حالیکه هنوز آیات خداوند بر شما خوانده می‌شود، و هنوز ادله و براهینی که وحدانیت خداوند و نبوت رسولش را روشنگر است به گوش شما می‌رسد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان شما حضور دارد، و معجزات او را می‌بینید؟ یعنی کفر در هر شرائطی فاجعه است، اما کفر شما- در چنین شرائطی که آوای قرآن کریم به گوش شما می‌رسد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) میان شما حاضر و ناظر است و معجزاتش مشهود شما است- باید به عنوان هولناکترین فاجعه تلقی گردد». «اگرچه این آیه‌ها می‌تواند خطاب به همه مسلمین در هر دور و زمانه و هر منطقه‌ای به عنوان فریادی بیدارگر و هشدار دهنده تلقی شود که هیچگاه امت اسلامی نباید تحت تأثیر تبلیغات و نیرنگهای یهودیان و ترفندبازان قرار گیرند. و با اینکه قرآن کریم به عنوان رهنمودی راستین در میان آنها حاکم و داور است، و نیز افرادی- که از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن می‌گویند- در میان آنها وجود دارند نباید پذیرای دسیسه یهودیان بوده و در برابر گزارشهای آنان تسلیم شوند تا مبادا کینه‌های جاهلی میان آنها تجدید گردد». «۲۱» چنانکه هم اکنون می‌بینیم صدام کافر تحت تأثیر اندیشه ویرانگر یهودیان و دسیسه

۲۱- مجمع البیان ۲/۴۸۰، ۴۸۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۴ صهیونیسم جهانی ملت مسلمان عراق را به دوران کفر رجعت داده و به جان ملتی انداخت که از جان و دل برای احیاء اسلام و قرآن به پا خاستند تا با ایجاد درگیری، امتهای اسلامی را گرفتار ارتجاع به دوره طاغوتی و جاهلی سازند، و در نتیجه بتوانند هر چه بیشتر و بهتر در عرصه جهل و استعمار و پشت سنگر حکومت طاغوتی به غارت و چپاول میراث مادی و معنوی این ملت‌های ستمدیده دست یازند. خداوند متعال سپس می‌فرماید: «اگر مردم پیوند استوار خود را با



خدا و رسولش حفظ کنند مسلماً به صراط مستقیم هدایت می‌شوند». این آیه‌ها به خاطر آن نازل گردید که مضامین آن، مسلمین را از انقسام و تفرقه و اختلاف و درگیری کاملاً گریزان ساخته و آنانرا به محبت و همبستگی و اتفاق و همیاری فرا خواند.

## ۲-۲. لغزش و اشتباه فاحش و غیر قابل اغماض

پاره‌ای از حوادث- که به عنوان سبب نزول در مد نظر است- عبارت از اشتباه و لغزشی بود که بسیار فاحش و نابخشودنی بود که فردی و یا افرادی دچار آن می‌گشتند، و در نتیجه، نزول آیه، یا آیات، و یا سوره‌ای را موجب می‌شد مثلاً گویند: «شخصی در حال مستی بر مردم در نماز امامت می‌کرد، و با حالتی مخمور و بی‌خبری- پس از سوره فاتحه- چنین می‌خواند: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ اعْبُدُوا مَا تَعْبُدُونَ... کلمه «لا» را در «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» حذف کرد که مفهوم بسیار لغزنده‌ای را ارائه می‌کرد. به دنبال این جریان آیه زیر نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ...» (نساء: ۴۳): «۲۲» ای مؤمنین در حالیکه مست و مخمور هستید به نماز روی نیاورید تا بدانید آنچه را که بر زبان می‌آورید. راجع به این آیه تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده‌اند، از آن جمله می‌گویند: منظور از سکر و مستی عبارت از سکر و نشأه خواب می‌باشد. چنین تفسیری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است. «۲۳» \_\_\_\_\_ ۲۲-

مناهل العرفان ۱/ ۱۰۰. ۲۳- مجمع البیان ۳/ ۵۲. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۵ در این صورت قضیه یاد شده فوق «یعنی امامت مرد مست در نماز...» نمی‌تواند به عنوان سبب نزول آیه مورد بحث تلقی شود. مرحوم علامه طباطبائی می‌نویسد: منظور از «صلاة نماز»- به عنوان استعمال مجازی- عبارت از مسجد می‌باشد، دلیل آن بخش بعدی آیه است که می‌گوید: «وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ» یعنی در حال جنابت به مسجد در نیائید. علت چنین استعمال مجازی همان تعبیر: «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» است، زیرا اگر خداوند متعال می‌فرمود: «لَا تَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى تَعْلِيل به این سخن که «بدانید چه می‌گوئید» مناسب به نظر نمی‌رسید، و یا آنکه چنین تعلیلی معنای دیگری را ارائه می‌کرد که نمی‌توانست گویای مقصود و هدف باشد، با اینکه مقصود و هدف این است که شما در حال نماز با مقام عظمت و کبریائی پروردگار خود مواجه هستید و با خداوندگار کارساز و مدبر جهان گفتگو می‌کنید. بنابراین شایسته نیست در چنین حالی مست بوده و عقل شما با پلیدی خمر از کار افتد، و در نتیجه ندانید که چه می‌گوئید. همانگونه که ملاحظه می‌کنید این معنی با نهی از ورود به نماز در حال مستی، مناسب می‌باشد، لکن چون نماز غالباً در مسجد و با جماعت- طبق سنت- برگزار می‌گردد، و نیز از طرف دیگر هدف این است احکام جنب- در رابطه با ورود او به مسجد- ذکر شود خداوند متعال سخن را با ایجاز و اختصار بیان فرمود. علی‌هذا جمله «حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» در مقام تعلیل نهی از شرب خمر بیان شده است که مستی شخص- تا آنگاه که به نماز قیام می‌کند- ادامه نیابد، یعنی ما از آنجهت شما را از شرب مسکرات منع نمودیم که بدانید چه می‌گوئید. پس هدف این نیست که نماز را- تا وقتی مفهوم گفته‌های خویش را باز نمی‌یابید- برگزار نکنید که فرضاً اگر گفته‌های خود را درک می‌کنید نماز خواندن شما در حال مستی بلا اشکال باشد. «۲۴»

## ۲-۳. افشاء و خنثی سازی ترفندهای منافقین «مسجد ضرار»

گاهی پاره‌ای از این حوادث عبارت از دسیسه‌ای بود که منافقین در سر می‌پروراندند و می‌خواستند عملاً هدف این دسیسه را تحقق بخشند، و سرانجام آیه و آیاتی در افشاء نیت آنها نازل می‌گردید. به عنوان مثال: بنی عمرو بن عوف مسجد «قبا» را بنا کردند و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) \_\_\_\_\_ ۲۴-

المیزان ۴/ ۳۶۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۶ و سلم) خواستند در آن مسجد اقامه نماز نماید. حضرت به درخواست آنها پاسخ

مثبت داد، و نماز را در آن مسجد اقامه می فرمود. جماعتی از منافقان- که از «بنی غنم بن عوف» بودند- نسبت به بنی عمرو بن عوف در قلبشان احساس حسادت کرده و به هم می گفتند: ما هم مسجدی بناء می کنیم و نماز خود را در آنجا اقامه می نمایم، و لزومی ندارد در نماز جماعت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور به هم رسانیم. گویند: این جماعت منافقان متشکل از دوازده و یا پانزده نفر بودند که می توان افراد زیر نام برد، افرادی که بانی چنین مسجدی بودند که به «مسجد ضرار» نامبردار شد. حذام بن خالد بن عیید بن زید، ثعلب بن حاطب، هلال بن امیه، معتب بن قشیر، ابو حبیبه بن ازعر، عباد بن حنیف، جاریه بن عامر، فرزندان مجمع و زید، بنتل بن حارث، بجاد بن عثمان، ودیع بن ثابت و ... وقتی این گروه منافقین چنین مسجدی بر سر پا کردند حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند، آنهم در حالیکه آنحضرت عازم غزوه تبوک بود. آنها به عرض رساندند: ما- به منظور رعایت حال بیماران و نیازمندان و با توجه به اینکه گاهی شبها بارانی و سرد می گردد مسجدی را بنیاد کردیم و دوست می داریم شما به این مسجد تشریف بیاورید و در آنجا با ما نماز گزارید؟ فرمود: من هم اکنون عازم سفر هستم، آنگاه که از سفر بازگشتم به خواست خدا نزد شما آمده و برای شما در این مسجد اقامه نماز خواهم کرد. وقتی آنحضرت از غزوه تبوک مراجعت فرمود آیه زیر و آیاتی که پس از آن قرار دارد نازل گردید: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» (توبه: ۱۰۷): و آنانکه به منظور گزند و زیان رسانی و کفر ورزی و ایجاد تفرقه میان مؤمنین و تمهید کمینگاه برای کسانی که قبلا با خدا و رسول او به محاربه و نبرد برمی خاستند مسجدی را بنا و انتخاب کردند و سوگند آوردند جز خیر خواهی نظر دیگری نداشتیم، خدا گواهی می کند که تحقیقا آنان دروغگویی بیش نیستند. این آیه تا آیه ۱۱۰ سوره توبه در جهت افشاء نیت پلید منافقین- در پشت سنگر مسجد ضرار نازل شد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۷ منافقان این مسجد را به منظور آسیب رساندن به مسجد قبا و تقویت کفر بنیاد کردند، و هدف آنها در بناء مسجد ضرار این بود که می خواستند میان افراد با ایمانی که در مسجد قبا گرد هم می آمدند تفرقه ایجاد کنند، و سنگر و کمینگاهی برای ابو عامر راهب- که از پیش در حال محاربه با خدا و رسول به سر می برد- تدارک دیده باشند. خداوند متعال در طی این آیات به پیامبرش اعلام فرمود اگر چه آنها سوگند یاد می کنند و می گویند: ما در بناء این مسجد جز خیر خواهی و دلسوزی نسبت به ضعفاء هدف دیگری در سر نداریم، و آن هدف این است که می خواهیم مسجدها رو به فزونی گذاشته و در دسترس نیازمندان قرار داشته باشد و معابدی که مردم خدای را در آنها بندگی می کنند و به خانه های افراد با ایمان نزدیک باشد! آری خدا به پیامبرش اعلام فرمود که این منافقان در این ادعا و سوگند خود دروغ می گویند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از بازگشت از غزوه تبوک و نزول این آیات به عاصم بن عوف دجلانی و مالک بن دحشم- که این اخیری از بنی عمرو بن عوف بود- دستور داد که به سوی این مسجد روند (مسجدی که اهل آن ستمکار و خائن هستند)، فرمود: این مسجد را در هم کوبیده و ویرانش سازید، و همه مصالح قابل احتراقش را بسوزانید و خاکسترش را به باد دهید. گویند: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عمار بن یاسر، و وحشی را مأمور چنین کاری ساخته بود، و آندو نیز مسجد ضرار را به آتش کشیدند، و سر انجام آن حضرت دستور داد که مسجد مزبور را به عنوان «کناسه» و زباله دانی مورد استفاده قرار داده تا مردارها و زباله ها را بدانجا برند. مرحوم طبرسی در ذیل «وَأِزْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» می نویسد: آنکه برای نبرد با خدا و رسولش در کمین نشست ابو عامر راهب بود. آنگاه می گوید: داستان ابو عامر چنان بود که در دوره جاهلیت، پیشه اش رهبانیت بوده و پلاس در بر می کرد. وقتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد نسبت به آنحضرت حسادت می ورزید، و اتحاد و همبستگی گروههای مختلف اسلامی را دچار تزلزل ساخته و آنها را از هم می پراکند. ابو عامر پس از فتح مکه به طائف گریخت، و چون دید مردم طائف ایمان آوردند به صوب روم رهسپار گردید و دوباره آشکارا به آئین نصرانیت درآمد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ابو عامر را «فاسق» و به عنوان فردی گرفتار أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۸ جرمهای سنگین ملقب و معنون فرمود. ابو عامر برای منافقین پیغام



فرستاد که آماده گردید و مسجدی را- برای پیشبرد مقاصد منافقانه خود- برپا سازید. من عازم روم هستم و نزد قیصر روم خواهم رفت و با سپاهیانی از سوی او به سوی شما خواهم آمد و محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] را از مدینه بیرون خواهم کرد. منافقان مدینه در انتظار ابو عامر راهب به سر می بردند، ولی این بینوای ره گم کرده پیش از آنکه به روم برسد مرگش فرا رسید. جای یاد آوری است که ابو عامر راهب، پدر «حنظله غسیل الملائکه» بود که در غزوه احد به مقام شهادت نائل آمد، و چون پس از زفاف با همسر نوعروس خویش- بلافاصله- دعوت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر شرکت در جنگ احد را پذیرفت و برای غسل کردن فرصتی نیافت فرشتگان پس از شهادت او، وی را غسل دادند، و لذا به «حنظله غسیل الملائکه» شهرت یافت. «۲۵»

۲۵- المیزان ۳۳۸/۹، ط دوم بیروت

۱۳۹۱ ه ق. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۵۹

## ب- پرسشهای مردم از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

### اشاره

گاهی سبب و انگیزه نزول آیات عبارت از پرسشهایی بود که مردم آنها را با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان می گذاشتند. این پرسشها را- که نزول آیات قرآنی را موجب می گردید- می توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱- یا مربوط به مطالبی بود که دوران آنها سپری شده و با گذشته پیوند داشت. ۲- یا با مسائل روز و اموری که مربوط به زمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود ارتباط داشت. ۳- و یا آنکه به آینده مربوط می گشت. پاسخ به این پرسشها گاهی بلافاصله نازل می شد، و گاهی نزول پاسخ- به خاطر غرض و حکمتی- به تعویق می افتاد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۱

### ۱- مشیت الهی و اهمیت نقش آن در پیشرفت کارها و تحقق امور

مردم گاهی از مطالبی که به گذشته مربوط می شد، سؤالاتی را با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان می گذاشتند از آن جمله راجع به «ذی القرنین» از آنحضرت سؤال کردند که در پاسخ آنها فرمود: «غدا اخبرکم الا ان یشاء الله» یعنی پاسخ آنحضرت در این سخن خود ذکری از مشیت و خواست الهی به میان نیاورد، یعنی نفرمود: «غدا اخبرکم الا ان یشاء الله» یعنی پاسخ این سؤال را بعدا گزارش خواهم کرد مگر آنکه خدا بخواهد که نتوانم پاسخی ارائه کنم. به همین جهت می گویند: وقتی قریش از آنحضرت راجع به روح و اصحاب کهف و ذی القرنین سؤال کردند سه یا پانزده و یا چهل روز وحی بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به تعویق افتاد، و پس از انقضاء این ایام، پاسخهای آن نازل گردید که طی سوره اسراء و سوره کهف دیده می شوند. در لابلای آیاتی که به منظور پاسخ به سؤالات قریش نزول یافت آیاتی جلب نظر می کند که خداوند متعال ضمن آنها پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و نیز همه مردم با ایمان را به آئین ادب و نزاکت ارشاد کرده و به آنها هشدار می دهد که در تمام کارها به مشیت الهی تکیه و اتکال نموده و همواره خواست او را در مد نظر قرار داده و او را فراموش نکنند، و لذا می فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» (کهف: ۲۳) و نباید راجع به چیزی بگوئی من آنرا فردا و بعدا انجام می دهم مگر آنکه به این سخن این جمله را بیفزائی و با جان و دل بگوئی اگر خدا بخواهد انجام خواهم داد. و وقتی دچار أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۲ فراموشی شدی خداوندگار و خدائی را که مالک و مدبر تو است یاد کن و بگو امیدوارم همو مرا به راهی که با هدایت قرب فرونتری دارد رهنمون گردد. البته قسمت اول آیه مذکور را به چند وجه تفسیر کرده اند: (۱) «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» دارای معنی مصدری است که باید آنرا به «أَلَّا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ» تفسیر کرد، و

در نتیجه معنای آن چنین خواهد بود: مگو من کاری را انجام می‌دهم جز به مشیت خدا. (۲) خداوند متعال پیامبرش را نهی می‌کند از اینکه بگوید: «من این کار را فردا و یا در آینده انجام می‌دهم» مگر آنگاه که انجام آنرا به مشیت و خواست خداوند مقید سازد، و باید بگوید: «این کار را بعداً- ان شاء الله- انجام خواهم داد. (۳) نهی در این آیه متوجه این سخن است که کسی بگوید: «من این کار را بعداً انجام خواهم داد» چنین سخنی ممنوع است، چرا که ممکن است قبل از انجام آن کار موانعی پدید آید که از وقوع و تحقق آن جلوگیری کند، و سخن گوینده به کذب و عدم انطباق با واقع منجر گردد. و اگر قید و استثنائی در سخن خود به کار برد و بگوید: «مگر آنکه خداوند متعال خواهان خلاف آن باشد». در چنین صورتی اگر نتواند آن کار را انجام دهد وی را به دروغ گفتن متهم نمی‌سازند، چون آن کار را به مشیت خداوند مقید ساخت، ولی خدا نخواست آن کار انجام گیرد. باری آیات مربوط به گزارش احوال اصحاب کهف و ذی القرنین عبارت از پاسخ به سؤالاتی است که مردم با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذاشتند، و این مطلب نیز در ارتباط با مسائلی نبود که همزمان با وحی اتفاق افتاده باشد، بلکه مربوط به واقعه‌هایی بود که در زمانهای پیشین روی داده بود ... «۲۶»

## ۲- مطالب روز «سؤال از روح»

گاهی موجب و سبب نزول آیات عبارت از پاسخ به مسئله و پرسش از مطالب روز بوده است. به عنوان مثال: مردم از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره روح سؤال کردند و پاسخ آن طی آیه زیر- پس از چند روز تأخیر- به مردم ابلاغ گردید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»

\_\_\_\_\_ ۲۶- مجمع البیان ۶ / ۴۶۱. مناهل

العرفان ۱ / ۱۰۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۳ (اسراء: ۸۵): ترا در باره روح مورد سؤال قرار می‌دهند، در پاسخ بگو: روح از امر «کن» که از سوی پروردگار صادر شده است پدید آمده، و در باره روح جز اطلاعات ناچیز، معلوماتی کافی و رسا در اختیار شما قرار نگرفته است. در باره این آیه و سبب نزول آن بحث و بررسی بسیار گسترده و عمیقی را در همین کتاب در پیش داریم.

## ۳- مطالب مربوط به آینده «لحظه وقوع قیامت»

و سر انجام گاهی سبب نزول آیات عبارت از پاسخ به سؤالی بود که این سؤال به مسئله‌ای مربوط می‌شد که در آینده روی می‌داد. چنانکه چند بار مشرکین مکه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره زمان و لحظه وقوع قیامت سؤال کردند که سؤال آنها با یک تعبیر در دو جای قرآن، یعنی سوره اعراف و سوره نازعات مطرح شده است. مورد اول (در سوره اعراف): «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا. قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف: ۱۸۷): از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که لنگر اندازی، یعنی وقوع آن در چه زمانی صورت می‌گیرد. ای پیامبر بگو: علم و آگاهی از وقوع ناگهانی این لحظه و زمان نزد پروردگار (در مخزن و گنجو رغیب) محفوظ و مستور است و وقت و زمان وقوع آنرا جز خود او ظاهر نمی‌سازد. وقوع قیامت- به خاطر عظمت و شدت آن- بر اهل آسمانها و زمین گران و طاقت فرسا است که نمی‌توانند آنرا تحمل کنند این لحظه هولناک و سنگین فقط به صورتی دفعی و ناگهانی و پیش بینی نشده بر شما فرا می‌رسد، تا هرچه بیشتر هول انگیزتر باشد. «۲۷» علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود آورده است: قبیله قریش، عاص بن وائل سهمی، و نصر بن حارث بن کله، و عقبه بن ابی معیط را به صوب «نجران» گسیل داشتند تا مسائلی را از یهودیان فرا گرفته و آنها را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذاردند. طی پرسشهایی که با آنحضرت در میان گذاشتند این سؤال را به میان آوردند که لحظه وقوع قیامت در چه زمانی فرا می‌رسد؟ آیه مورد بحث در پاسخ به چنین سؤالی نازل

۲۷- با استفاده از مجمع البيان ۴/

۵۰۶. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۴ شد. «۲۸» - و نیز گویند: یهودیان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند: ای محمد! [صلی الله علیه و آله و سلم اگر تو پیامبر خدا هستی راجع به لحظه وقوع قیامت به ما گزارش کن که در چه زمانی فرا می‌رسد؟ - و یا می‌گویند: قریش چنین پرسشی را با آنحضرت در میان گذاشتند، و آیه مذکور در جهت پاسخ به این سؤال نازل گردید. مورد دوم (در سوره نازعات): «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا. فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا. إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا» (نازعات: ۴۲-۴۴): از تو راجع به لحظه وقوع قیامت سؤال می‌کنند که در چه زمانی فرا می‌رسد، از یاد کردن لحظه وقوع آن چه اطلاع و آگاهی دست‌گیر تو می‌گردد، یعنی اگر راجع به زمان وقوع قیامت هر چه بیشتر سخن به میان آوری هیچ اطلاعی نصیب تو نخواهد شد، به این دلیل که فرجام و منتهای سرآمد مربوط قیامت به سوی پروردگار تو آماج رفته است. بنابراین جز پروردگار تو هیچکس نمی‌تواند حقیقت و صفات و وقت فرا رسیدن آنرا مشخص سازد. «۲۹» این آیه از لحاظ تاریخ نزول بر آیه قبلی مقدم است و مشرکین سؤال مربوط به وقوع قیامت را ضمن آن مطرح ساخته بودند. و با اینکه بارها در باره قیامت سؤال کردند و پاسخ لازم را دریافت نمودند، همینگونه به سؤال خود در باره لحظه وقوع قیامت ادامه می‌دادند، و مصرانه این سؤال را تکرار می‌کردند تا وقت فرا رسیدن آنرا بدانند، لذا خداوند با تعبیر «یسئلونک» جریان پرسش آنها را بیان می‌کند تا استمرار سؤال مشرکین را از این رهگذر وانمود سازد، چنانکه اشاره به مسئله قیامت و نیز سؤال مشرکین و یا یهودیان در باره آن بارها در قرآن کریم تکرار شده است. «۳۰» اصولاً آیاتی که از پی سؤال مردم نازل می‌شد در قرآن کریم فراوان است که در بسیاری از این آیات، عبارت «یسئلونک» و «یستفتونک» و «یستنبونک» و مشتقات دیگر آمده است، از قبیل: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْهَلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْخَيْجِ» ... (بقره: ۲۱۵) . «۲۸- المیزان ۸ / ۳۷۲، ۳۷۳».

۲۹- مجمع البيان ۴ / ۵۰۵، ۵۰۶. ۳۰- المیزان ۲۰ / ۱۹۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۵ «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» ... (بقره: ۲۱۷). «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ» ... (بقره: ۲۱۹). «وَيَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» ... (بقره: ۲۱۹). «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ» ... (بقره: ۲۲۰). «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذَى» ... (بقره: ۲۲۲). «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» ... (مائدة: ۴). «يَسْئَلُونَكَ كَذَاتِكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ» ... (اعراف: ۱۸۷). «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» ... (انفال: ۱). «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَيَأْتِلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا» ... (كهف: ۱۸). «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» ... (طه: ۱۰۵). «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» ... (نبا: ۱). «سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» ... (معارض: ۱). «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ» ... (نساء: ۱۲۷). «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» ... (نساء: ۱۷۶). «وَيَسْئَلُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ» ... (يونس: ۵۳). که در ضمن این آیات به ترتیب راجع به مسائل زیر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شده و در زمینه آنها به عنوان پاسخ، آیاتی از قرآن کریم نازل شده است: أهله هلالها و ماهها. انفاق هزینه رسانی. شهر الحرام ماهی که قتال در آن حرام است. خمر و میسر باده و قمار. ایضا انفاق. یتامی افراد بی سرپرست. محیض عادت زنانه. خوراکهای حلال. ساعت لحظه وقوع قیامت. انفال غنائم. ذی القرنین. جبال کوهها. نبأ عظیم ایضا روز قیامت. عذاب قیامت. ارث زنان. ارث کلاله. حقانیت قیامت. در قرآن کریم آیات فراوان دیگری دیده می‌شود که پاسخ سؤالات مردم می‌باشد، لکن خود سؤال با تعبیرهای یاد شده در آنها نیامده است، مانند بسیاری از آیاتی که در مباحث بعدی آنها را گزارش خواهیم کرد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۷

ج- مشخص کردن موضع مسلمین در مسائل حساس و مهم

در این زمینه، بسیاری از آیات در قرآن کریم جلب نظر می‌کند که وظیفه امت اسلامی را در مواقع حساس مشخص می‌کند، مانند بسیاری از آیاتی که بعداً از آنها گفتگو خواهیم نمود. از قبیل آیات ظهار، لعان، قذف و امثال آنها که فراوان و متعدد می‌باشند، لذا ما در این جا از تفصیل بحث در باره آنها خودداری کرده، و مطالعه کنندگان را به مباحث آتی این کتاب- که به مناسباتی از آنها گفتگو خواهیم کرد- ارجاع می‌دهیم. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۶۹

## مسائل قابل بحث و بررسی در باره «اسباب النزول»

### مسئله اول - فوائد معرفت و شناخت «اسباب النزول» و اهمیت و ارزش آن

#### مقدمه

برخی بر این پندارند که بحث و بررسی در باره «اسباب النزول» فاقد هرگونه فائده و بهره علمی است، چون تصور می‌کنند که بررسی «اسباب النزول» به منزله یک بحث تاریخی و کشف رویدادها در زمان گذشته است، و از این حد فراتر نمی‌رود، و انسان از رهگذر شناخت «اسباب النزول» از زمینه‌های تاریخی نزول آیات و سور آگاه می‌گردد، و معرفت «اسباب النزول»- با چنین منزلتی- نمی‌تواند دارای عوائد و بازده علمی باشد. لکن باید یادآور شد که اینان در چنین پنداری دچار اشتباه هستند، و تصور آنها سخت لغزان و نادرست می‌باشد، چرا که آشنائی با «اسباب النزول» فوائد و آثار سودمندی را از پی خود برای هر فرد علاقه‌مند به فهم قرآن کریم به ارمغان می‌آورد که شمار این فوائد و آثار سودمند، نسبتاً فراوان می‌باشد. اما قبل از آنکه فوائد شناخت «اسباب النزول» را برشمردیم، به ارزش و اهمیت آن اشاره می‌کنیم.

### اهمیت و ارزش شناخت اسباب النزول

[تردید نیست که وقوف و آگاهی به «اسباب النزول» دارای نقش عمده و اساسی در فهم مدلول و مفهوم آیات قرآن کریم است، و هر محقق از رهگذر آشنائی به «اسباب النزول» می‌تواند حکمتی را بازیابد که این حکمت، بیانگر علت و سرّ و راز تشریح و وضع احکام و قوانین بوده است، چون علم به سبب، زمینه و مقدمه علم به مسبب می‌باشد. بدون تردید ساختمان تعبیر و رده‌بندی الفاظ و عبارات و سبک و اسلوب تعبیر قرآن کریم در حد گسترده‌ای تحت تأثیر سبب نزول آن قرار دارد. به عنوان مثال: استفهام دارای مفاهیم و معانی متفاوتی از قبیل استفهام حقیقی و مجازی است که استفهام مجازی نیز خود اسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۲ دارای انواع و مفاهیم گوناگونی می‌باشد. «۳۱» اگر ما بخواهیم نفی و یا تقریر و یا معانی دیگر را

حقیقی که انسان از رهگذر آن، خواهان فهم و کشف مطلبی می‌باشد. ب- استفهام غیر حقیقی «مجازی» که دارای مفاهیم گوناگونی به شرح زیر است: تسویه: که منظور از آن اعلام تساوی نسبت به هر دو طرف قضیه است، مانند: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره: ۶): بر آنها مساوی است چه آیا آنها را بیم دهی و یا بیمناکشان نسازی ایمان نیآورند؟ انکار ابطالی: که از رهگذر چنین استفهام و سؤال، متعلق استفهام مورد ابطال و مشمول انکار قرار می‌گیرد، مانند: «أَيُّجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (حجرات: ۱۲): آیا هیچیک از شما دوست می‌دارد گوشت اندام برادر مرده خود را بخورد و آنرا در کامش فرو بلعد؟! انکار توییخی: مفهوم چنین استفهامی آن است که متعلق استفهام مورد عمل قرار گرفته و مخاطب آن بدینوسیله مورد عتاب و

سرزنش می‌باشد، مانند: «أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ» (صافات: ۹۵): آیا [بتهایی که آنها را با دست خویش تراش داده، و به مدد حجاری و یا نجاری پدیدشان آورده‌اید می‌پرستید؟! تقریر: و آن عبارت از واداشتن مخاطب به اقرار و اعتراف در رابطه با موضوعی است که ثبوت و یا نفی آن از نظر گوینده، مسلم و معلوم است، مانند: «أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ» (انبیاء: ۶۲): ای ابراهیم آیا تو نسبت به معبودان ما اینگونه رفتار کردی و آنها را درهم شکسته و فرو ریختی؟! در صورتی که ما راجع به این آیه بگوئیم که بت پرستان می‌دانستند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) بتهای آنها را درهم شکسته است، استفهام مزبور به عنوان تقریر تلقی خواهد شد، یعنی آنها می‌خواستند از آنحضرت اقرار گیرند. تهکم و استهزاء: مانند: «أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَنْتَرِكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» (هود: ۸۷): ای شعیب، آیا نماز و راز و نیازت به درگاه خدا ترا بر آن داشت که ما راه و رسم پدران و نیاکان خود را رها کنیم؟! امر و فرمان: مانند: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَشِيلِمْتُمْ» (آل عمران: ۲۰): ای پیامبر، به اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری، و نیز به مشرکین فاقد دانش و فرهنگ بگو آیا اسلام آورده‌اید، اسلام بیاورید. تعجب: مانند: «أَلَمْ تَرِ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ» (فرقان: ۴۵): آیا به پروردگارت ننگریستی که سایه را چگونه کشانده و گسترده است؟! استبطاء و گند بر شمردن: مانند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذْكُرِ اللَّهُ» (حدید: ۱۶): [چرا کندی و تعویق را روا می‌دارند] آیا برای کسانی که برخوردار از ایمان هستند وقت و فرصت نرمی و انعطاف قلبشان در برابر یاد خدا نرسیده است؟ (رک: مغنی اللسیب ۱/ ۱۷، ۱۸). [...] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۳ از استفهامی که در آیات قرآن کریم مطرح شده است بازبایم ناگزیر باید از قرائن حالی و یا مقالی و یا علائم و نشانه‌های دیگری مدد بگیریم. اطلاع بر اسباب النزول است که می‌تواند به ما در رسیدن به چنین هدفی یاری دهد. اساسا آن مفسری را می‌توان از لحاظ صحت تفسیر و تحقیقش ارزیابی کرد و در نتیجه به اعتبار و ارزش تفسیرش واقف شد که هر چه بیشتر از اطلاعات گسترده و عمیق‌تری در باره «اسباب النزول» در خود به هم رسانده باشد.

### امیر المؤمنین علی (علیه السلام) آگاه‌ترین و تواناترین فرد در زمینه اسباب النزول

تمام فریقین - به خاطر همین نکته - امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را به عنوان تواناترین و آگاه‌ترین فرد در تفسیر قرآن کریم بر شمرده‌اند، چرا که آنحضرت به طور دقیق و عمیق و گسترده - بیش از دیگران - از «اسباب النزول» مطلع بوده است. آنحضرت برای اینکه مردم از آگاهیهای درخور نسبت به مدالیل و مفاهیم قرآن کریم محروم و بی‌بهره نمانند، و برکاتی از اطلاعات ژرف و پرگستره آن بزرگوار عائد مردم شود در باره خویشتن می‌فرمود: «وَاللَّهِ لَمْ تَنْزِلْ آيَةَ آلَمَا وَ أَنَا أَعْلَمُ فِيمَا نَزَلَتْ، وَ فِيمَنْ نَزَلَتْ» (۳۲) سوگند به خداوند، هیچ آیه‌ای نازل نشد جز آنکه درست می‌دانم در باره چه موضوع و مسئله‌ای، و در باره چه کسی، و در کجا و کدام نقطه از سرزمین نزول یافته است. و نیز معمر (۳۳) از وهب بن عبد الله (۳۴)، از ابی الطفیل (۳۵) روایت کرده است که می‌گفت: من خود شاهد و ناظر و حاضر بودم که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) ایراد

۳۲- روایات متعددی قریب به همین

مضمون در نوع ۸۰، «الاتقان» ط بیروت ۱۸۷/۲، راجع به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) آمده است که نمایانگر آگاهیهای وسیع آنحضرت در باره «اسباب النزول» می‌باشد. روایاتی قریب به همین مضمون را ببینید در: البرهان: بحرانی ۱۷/۱. مناهل العرفان: زرقانی ۴۸۳/۲. التفسیر و المفسرون ۱/ ۸۹. ۳۳- ابو عبیده معمر بن مثنی بصری (۱۱۰- ۲۹۰ ه ق) از ائمه علم و ادب که قریب بیست اثر علمی نگاشته که از آن جمله: «نقائض جریر و الفرزدق»، «ما تلحن فیہ العامیة»، «طبقات الشعراء»، «اعراب القرآن» (رک: الاعلام ۱۹۱/۸). ۳۴- ابو جحیفه وهب بن عبد الله بن مسلم بن جناده سوائی (۶۴ ه ق)، صحابی که به هنگام وفات حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سن نوجوانی به سر می‌برد. وی ساکن کوفه شد و تصدی بیت المال و شرطه را از سوی علی (علیه السلام)

به عهده داشت (الاعلام ۹/ ۱۴۹). ۳۵- ابو الطفیل عامر بن واثله بن عبد الله بن عمر لیثی کنانی قرشی (۳- ۱۰۰ هـ ق)، شاعر کنانه و یکی از شجعان و صاحب منصب عالی در میان آنها بود. وی در واقعه «احد» زاده شد، و از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نه حدیث روایت کرده و پرچمدار امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در پاره‌ای از جنگها بود. وی علیه بنی امیه به همراهی مختار به خوانخواهی امام حسین (علیه السلام) قیام کرد، و آخرین صحابه‌ای است که پس از همه از دنیا رفت. (الاعلام ۴/ ۲۶). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۴ سخن می‌فرمود و می‌گفت: «سلونی، فوالله لا تسألونی عن شیء الا اخبرتکم. و سلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آیه الا وانا اعلم ابلیل نزلت ام بنهار، ام فی سهل ام فی جبل»: «۳۶» مردم، پرسشهای خود را با من در میان گذارید، چرا که سوگند به خداوند، هر چه از من بپرسید گزارش آن را بازگو می‌کنم و شما را از آن مطلع می‌سازم. و هر گونه سؤالی راجع به قرآن کریم را نیز با من مطرح سازید، چون سوگند به خداوند، هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که من ندانم که آیا در شب، و یا در روز، و یا در سرزمین هموار و دشت و هامون، و یا در کوه و درّه و ماهور نازل شده است. و لذا آشنائی به زمان و مکان و اشخاص و سایر شرایط و اوضاع مربوط به نزول آیات قرآنی- در جهت بررسی عمق مفاهیم قرآن کریم و ابهام زدائی از چهره اسرار نهان و رموز سازنده آن- دارای تأثیر و کارآئی قابل توجهی است. علی هذا نا آگاهی و بی خبری از «اسباب النزول» که عبارت از همان شرائط زمانی و مکانی و اشخاص و سایر زمینه‌های دیگر می‌باشد- موجب می‌گردد که مفهوم و مقصود و پیام آیه‌ای را درست بازنیاییم، و چه بسا امکان دارد- به علت عدم آشنائی به «اسباب النزول»، مفهومی را بر خلاف منظور الهی در گنجور خاطر اندیشه خویش ذخیره کرده و برداشت نادرستی را به خود تلقین کنیم. روند صحیح و هماهنگ با واقع در تفسیر قرآن کریم و شناخت درست مفاهیم این کتاب آسمانی- بدون اطلاع از «قصه» و سبب نزول آیات- امکان پذیر نیست. پس از تمهید این مقدمه هم اکنون سزا است سخن را در بحث و بررسی فوائد شناخت «اسباب النزول» آغاز کرده و این فوائد را بر شمریم.

۳۶- روایات زیادی قریب به همین

مضمون را ببینید در: البرهان: بحرانی ۱/ ۱۷. بحار الانوار ۸۹/ ۷۸- ۸۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۵

## فوائد شناخت «اسباب النزول»

### فائده اول شناخت «اسباب النزول»- باز یافتن وجه و راز حکمت الهی در نحوه تشریح و قانون گذاری

از طریق آشنائی با «اسباب النزول» می‌توانیم حکمت الهی را- در مورد قوانینی که از رهگذر نزول آیات به مردم اعلام شده است- باز یابیم. این آگاهی هم به حال مؤمنین سودمند است و هم کافران را به کار می‌آید: اما مؤمنین، این آگاهی بر مراتب ایمان آنها می‌افزاید، و شوق و تمایل آنان را در اجراء این قوانین و عمل به مضامین قرآن کریم بر می‌انگیزد، چون در صورت اطلاع بر «اسباب النزول»، مصالح و مزایا و حکمت‌هایی که به این احکام و قوانین مربوط است- مصالح و مزایائی که به خاطر آنها آیه و یا آیاتی نازل شد و متضمن احکام و قوانین خاصی است- برای آنها کاملاً روشن می‌گردد. اما کافر- در صورتی که منصف باشد- به این نتیجه می‌رسد که قانونگذاری اسلام بر اساس رعایت مصالح انسانی پی ریزی شده است، نه بر استبداد و زور گوئی و طغیان و ارضاء هوس. به ویژه اگر همین کافر خط سیر این قانونگذاری و حرکت تدریجی آنرا مورد مطالعه قرار دهد احیاناً بارقه ایمان در قلبش راه یافته، و محیط و فضای جان و روانش روشن شده، و پرده ابهام و انکار از روی آن به یکسو می‌افتد.

### فائده دوم شناخت «اسباب النزول»- تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می‌دانند نه عموم لفظ

[در توضیح این فائده می‌توان گفت: گاهی آیاتی نازل می‌گشت که دارای تعبیری عام بوده و حکم آن، ظاهراً به همه مردم مربوط



می‌شد، اما سبب نزول آن آیه و یا آیات عبارت از جریانی بود که به فرد و یا افراد خاصی ارتباط داشت. بر طبق نظریه دانشمندانی که معیار حکم را عبارت از خاص بودن سبب می‌دانند و عام بودن تعبیر را ملاک قرار اسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۶ نمی‌دهند. حکم آیه را به مورد سبب نزول آیه محدود می‌سازند، و علی‌رغم آنکه عبارت آیات، عام است آنرا به همه مردم تعمیم نمی‌دهند. به عنوان نمونه: آیات «ظهار» (۳۷) که در آغاز سوره «مجادله» به چشم می‌خورد- و دارای تعبیری عام: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ...» می‌باشد- سبب نزول آن عبارت از جریانی بود که میان زن و شوهری روی داد. تفصیل قضیه این است: مردی به نام «اوس بن صامت» (۳۸) همسری داشت به نام «خوله» دختر خویند (و یا خوله، دختر حکیم بن ثعلبه) و چون اوس بن صامت مردی عجول و تندرو بود و در یکی از ایام با عدم تمکنی همسرش از لحاظ زناشویی مواجه گشت به شدت ناراحت و عصبی شد و به وی گفت: «انت علی کظهر امی»: تو بر من بسنه سمان پیشت مادرم بسوده و بر من حرام هستی. (۳۹)

۳۷- ظهار در دوران جاهلی به منزله

«طلاق» در اسلام بود. و آنگاه که صیغه «ظهار»- به صورتی که در متن یاد شده است- از سوی شوهر نسبت به زن جاری می‌شد، میان آن دو رشته زن و شوهری گسیخته می‌گشت، و از آن پس این زن بر شوهر خود- برای همیشه- حرام بوده، و هیچگاه شوهر نمی‌توانست به او رجوع نموده و یا با او مجدداً ازدواج کند. و برای نخستین بار بود که پس از ظهور اسلام میان زن و شوهر یاد شده، مسئله «ظهار» روی داد، و آندو در صدد چاره‌جویی برآمدند و می‌خواستند پیوند خانوادگی را دوباره در زندگانشان اعاده کنند، و سرانجام- چنانکه خواهیم دید- آیاتی در جهت حل این مشکل نازل شد، و برای اعاده این پیوند گسیخته و خنثی کردن تحریم ابدی- که با اجرای صیغه «ظهار» آندو برای همیشه از یکدیگر بیگانه می‌شدند- حکم کفار «ظهار» نازل شد که پس از اجرای حکم کفار نسبت به یکدیگر حلال می‌گشتند (برای آگاهی بیشتر در مورد «ظهار» و احکام و شرائط آن رجوع کنید به: جواهر الکلام ۳۳/۹۷ تا ۲۹۵. الروضة البهیة ۶/۱۱۷ تا ۱۴۲. کشاف اصطلاحات الفنون، ذیل کلمه «ظهار»). لغت نامه دهخدا، ۱۹/۲۲، ۲۳). ۳۸- از این مرد به عنوان «سلمه بن صخر» نیز یاد کرده‌اند (رک: الاثقان ۱/۵۰). ۳۹- کلمه «ظهار»، مصدر «ظاهر» و مشتق از «ظهر» به معنی پشت است، و چنانکه دیدیم صیغه «ظهار» بدین صورت اجراء می‌شد که شوهر به زن خود می‌گفت: «انت علی کظهر امی» و به خاطر آن برای رها کردن همسر و جدائی از او، از کلمه «ظهر» استفاده می‌شد که چون پشت، محل و موضع سوار شدن است و زن به هنگام زناشویی، مرکوب شوهر است. بنابراین سوار شدن و برآمدن بر مادر از سوار شدن بر چهارپا استعاره شده و آنگاه سوار شدن بر همسر به هنگام زناشویی به سوار شدن بر مادر تشبیه شده که چنین کاری ممنوع و حرام است. بنابراین در صیغه «ظهار» استعاره لطیفی جلب نظر می‌کند. ظهار- همانگونه که اشاره شد- در دوران جاهلی موجب حرمت دائمی زن و شوهر نسبت به یکدیگر بود که اسلام، اصل «ظهار» را تحریم کرد (رک: جواهر الکلام ۳۳/۹۶. الروضة البهیة ۶/۱۱۷). (۱) سزا است یادآور شویم که در میان تمام سوره‌های قرآن کریم- ظاهراً- تنها سوره‌ای که در تمام آیات آن، لفظ جلاله، یعنی «الله» یکبار و یا چند بار به کار رفته همین سوره مجادله است (رک: هامش «مسالک الافهام»: جواد کاظمی ۲/۹۲. ضمناً یادآور می‌شود که این بنده نیز قبل از مراجعه به هامش «مسالک»، این نکته را از یکی از دوستان اسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۷ این مرد پس از آنکه خشمش فروکش کرد و به حالت طبیعی بازگشت از این سخن، یعنی «ظهار» نادم و پشیمان شد. و در حالی که سخت افسرده خاطر بود به همسرش گفت: از این پس تو بر من حرام هستی و پیوند ما از یکدیگر گسیخته است. زن به او گفت: دست از این سخن بدار و چنین مگو، تو می‌توانی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بروی و مشکل خود را با او در میان گذاری. مرد گفت: من خویشتن را چنین می‌بینم که از طرح این مشکل در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در درونم احساس حیاء و آزر می‌کنم. زن گفت: پس راضی شو که من شخصاً نزد آنحضرت بروم و از او در این باره پرسش کنم. مرد راضی شد. این زن حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، در حالی که عایشه به شستشوی سر خود سرگرم بود. زن به آنحضرت عرض

کرد: شوهر من اوس بن صامت - آنگاه که مرا به همسری خویش درآورد - من دختری جوان و شاداب و صاحب اهل و مال و مکت بوده‌ام، اما او اموال را صرف کرده و جوانیم تباه گشته و اهل و خویشاوندانم را از پیرامونم پراکنده است. اکنون که سالخورده شده‌ام مرا «ظهار» کرده، لکن از کار خویش پشیمان است. آیا برای حلال شدن ما نسبت به یکدیگر و بازگشت به زندگانی نخست، راهی وجود دارد؟ فرمود: اکنون تو بر او حرام می‌باشی. آن زن عرض کرد: آن خدائی که قرآن کریم را نازل کرد مگر سخنی از طلاق و جدائی به میان نیاورد، او مرا طلاق نداده و رهایم نکرده است، او پدر فرزندان من و محبوب‌ترین افراد از دیدگاه من می‌باشد؟ رسول اکرم فرمود: آنچه هم اکنون می‌توانم بگویم این است که تو بر وی حرام هستی، و در زمینه کار و مشکل تو هیچ حکم جدیدی از جانب خداوند به من نرسیده است. این زن پیایی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه می‌کرد، و همان پاسخ نخست را می‌شنید که تو بر او حرام هستی. زن از این وضع سخت دچار افسردگی خاطر شده و آه از نهاد می‌کشید و بانگ و ناله بر می‌آورد و می‌گفت: از پریشانی و بینوائی و نگون بختی و نیاز و گرفتاری خویش به درگاه خدا شکوه می‌برم، بارخدایا به زبان پیامبر خود [راهی فراسوی مشکل و گرفتاری من بگشا و] حکم و دستوری در این باره فرو فرست. این حادثه، نخستین ظهاری بود که پس از ظهور اسلام روی داد، چنانکه قبلاً شنیده بودم، و از پیش به سوره

مجادله نگریستم و دیدم همانگونه است که یاد آوری کرده بود، یعنی در همه آیات آن حد اقل یکبار لفظ جلاله دیده می‌شود).  
 أسباب النزول (حجتی)، ص: ۷۸ همین نکته را متذکر شدیم. باری، آنگاه که عایشه از شستشوی سر خود فارغ شد این زن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: ای پیامبر خدا، راجع به حل مشکل من چاره‌ای بیندیش. عایشه گفت: سخن کوتاه کن و از ادامه مجادله با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دست نگهدار، آیا به چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی‌نگری که به هنگام نزول وحی، حالت رخوت و سستی در آن پدیدار می‌گردد [و هم اکنون آنحضرت در حال دریافت وحی به سر می‌برد، بنابراین سکوت اختیار کن]. آنگاه که وحی به پایان رسید به آن زن فرمود: برو شوهرت را بیاور، [شوهر حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد] و آنحضرت آیات سوره مجادله «۱» را بر وی خواند: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ. وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذَلِكَمْ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (مجادله: ۱-۴): تحقیقا خداوند متعال سخن زنی را - که با تو در باره شوی خویش مجادله و منازعه می‌کرد - شنید، زنی که شکوه به درگاه خدا برده و از او داوری و مدد می‌جست. آری خدا گفتگوی شما را با یکدیگر شنید، و خدا شنوای بینا است. آن کسانی که از زمره شما مسلمین از زنان و همسران خویش از طریق «ظهار» بیزاری می‌جویند، این زنان به عنوان مادرانشان به شمار نمی‌آیند. مادران آنها فقط عبارت از کسانی هستند که آنها را زائیده‌اند، اینان سخنی زشت و ناپسند و دروغین و تهی از

النزول (حجتی)، ص: ۷۹ واقعت را بر زبان می‌رانند، و خداوند دارای گذشت می‌باشد و آمرزشگر است. آن کسانی که از رهگذر «ظهار» زنان و همسران خویش را از نظر زناشوئی از خود بیگانه می‌سازند، و آنگاه نادم و پشیمان شده و از گفته خویش باز می‌گردند باید قبل از تماس جنسی با یکدیگر، برده‌ای را آزاد سازند، این سخنی است که شما از طریق آن پند گیرید [و شتابزده و تحت تأثیر خشم تصمیم نگیرید] و خداوند به کردار شما آگاه است. اگر کسی در خود توانی برای آزاد کردن برده نیابد [و یا نتوانست برده‌ای در دسترس بیابد] باید قبل از تماس با همسران خویش دو ماه پیایی روزه گیرد، و اگر کسی قادر بر روزه گرفتن



نمود باید به شصت فرد مسکین و بینوا اطعام کند، و این حکم و کیفر برای آنست که به خدا و رسول او ایمان بیاورید و سراسیمه به «ظهار» دست نیازید. و این است حدود و مرزهای قوانین الهی [که نباید از راه ناسپاسی از آنها تجاوز کرد، چرا که برای کافران و ناسپاسان شکنجه‌ای دردآور و رنج آفرین در پیش است. پس از نزول این آیات بود که عایشه گفته بود: «بزرگ است خدائی که همه اصوات و آواها و گفته‌ها را می‌شنود، و نیروی شنوائی او بس گسترده و نامحدود می‌باشد، چرا که این زن با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به گفتگو نشست بود، در حالیکه من در زاویه منزل نشسته و نزدیک آنها جای داشتم، لکن فقط پاره‌ای از سخنان و گفتگوی آنها را با یکدیگر می‌شنیدم و پاره‌ای دیگر از گفتارشان به گوشم نمی‌رسید». وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آیات آغاز سوره مجادله را بر این مرد تلاوت کرد به او فرمود: آیا می‌توانی برده‌ای را آزاد سازی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم باید تمام اموال را به فروش رسانم، چون نرخ و بهاء برده گران است و من مال و ثروت زیادی ندارم. فرمود: آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه داری؟ عرض کرد: یا رسول الله اگر من در روز، سه بار غذا نخورم دیدگانم ضعیف گشته و از کار می‌افتد و از آن بیم دارم که نابینا شوم. فرمود: آیا می‌توانی شصت فرد مسکین و بینوا را اطعام کنی؟ عرض کرد: سوگند به خداوند توان چنین کاری را ندارم مگر آنکه در این امر به من کمک کنی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به تو پانزده صاع «۴۰» [خرما- یا- بذر گندم و یا جو] کمک می‌کنم و از خدا نیز می‌خواهم که برکت و فزونی مطلوبی در اموال تو به هم رساند. ۴۰- صاع، پیمان‌های معادل با چهار

«مد» است و هر مد تقریباً معادل با یک چهارم «من» یعنی سه کیلو می‌باشد. صاع با واحد وزن امروزی، مساوی با دو هزار و نهصد و چهل و هشت گرم و چهل سانتی گرم است (ترجمه شرایع به فرانسه: دو کری ۱/۱۸، ح ۱. منتهی الارب، غیث اللغات، به نقل از: لغت نامه «دهخدا» ۱۹/۶۹). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۰ آنحضرت پانزده صاع خوراکی مزبور را به او بخشید و دعا کرد و در نتیجه برکاتی در مکنت مالی او فراهم آمد [و به اداء كفارة ظهار موفق گردید]، و سرانجام خواسته این زن و شوهر برآورده شد و پریشی و گسیختگی زندگانی زن و شوهری آنها به سامان رسید. «۴۱» آیات «ظهار» که در آغاز سوره «مجادله» آمده است سبب نزول آن عبارت از «ظهار» اوس بن صامت نسبت به همسرش بوده است، و حکمی که در این آیات مطرح شده است- طبق نظر کسانی که عموم آیه را (در صورتی که سبب نزول آن، خاص باشد) ملاک قرار نمی‌دهند- به این زن و شوهر اختصاص دارد. اما حکم مردان و زنان دیگر در رابطه با «ظهار» را باید [طبق نظر سیوطی در دلیل دیگر اعم از قیاس و یا جز آن جستجو کرد! بدیهی است که پی بردن به هدف این حکم و نیز قیاس کردن بر آن جز از راه شناسائی سبب نزول آیات «ظهار» امکان پذیر نیست! و اگر سبب نزول این آیات- با چنان مبنائی- شناسائی نشود آیات مزبور، عاطل و بی‌فائده خواهد گشت. «۴۲»

### فائده سوم شناخت «اسباب النزول» - عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه مشمول تخصیص باشد

یعنی لفظ و تعبیر آیه، عام است، لکن طبق دلیل، این عام، مورد تخصیص واقع شده است. و آنگاه که سبب نزول آیه، مورد شناسائی قرار گیرد، دایره تخصیص به مواردی محدود می‌گردد که مورد سبب نزول را در بر نمی‌گیرد، زیرا شمول تعبیر عام آیه بر مورد سبب نزول، قطعی و مسلم است و استثناء مورد سبب نزول از حکم عام آیه- آنهم از طریق اجتهاد- ممنوع و نادرست است. چنانکه قاضی أبو بکر باقلانی در باره این مطلب، اجماع و اتفاق نظر علماء را بازگو کرده است مبنی بر اینکه در صورت تخصیص حکم عام آیه \_\_\_\_\_، ۴۱- بنگرید به: مجمع

البیان ۹/۲۴۶، ۲۴۷. مضمون این قضیه را با اختلافات یسیر و اندکی ببینید در: جامع البیان: طبری ۲۸/۱، ۶. روض الجنان ۹/۳۶۰- ۳۶۲. کشف الاسرار ۱۰/۴، ۵. اسباب النزول: واحدی ۲۳۱-۲۳۳. الدر المنثور: سیوطی ۶/۱۷۹-۱۸۱. کنز العرفان ۲/۲۸۸، ۲۸۹. الکشاف زمخشری ۴/۴۸۴، ۴۸۵. ۴۲- زرقانی در باره «تخصیص حکم به سبب نزول» به آیه «مجادله» استشهاد کرده است. ولی از

آنجا که مورد، مخصّص حکم نیست، چنین استشهادی صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا، کلمه «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ...» از الفاظ عموم است، چنانکه سیوطی - در ضمن برشمردن تعابیر عام و الفاظ عموم - اصولاً - موصولیت را از تعبیری می‌داند که مفید عموم می‌باشد، و لذا لزومی ندارد که ما حکم ظهار و کفاره آنرا از طریق قیاس به حکمی - که در باره اوس بن صامت نازل شده است - به دست آوریم، بلکه از راه عموم آیه، حکم ظهار و کفاره آن برای همگان جاری است و تمام افراد را در برمی‌گیرد. البته زرقانی - بر طبق نظر کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می‌دانند و عموم لفظ را دخالت نمی‌دهند - به آیه مجادله استناد کرده که حکم دیگران - در رابطه با ظهار - از قیاس و جز آن استنباط می‌گردد (رک: مناهل العرفان ۱/ ۱۰۵، ۱۰۶). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۱ مورد سبب نزول در شمار مستثنیات و مصادیق افرادی که از حکم آیه اخراج شده‌اند قرار نمی‌گیرد، بلکه مشمول قانون کلی و حکم عام آیه می‌باشد. و چون این نکته مورد اتفاق معظم دانشمندان است نباید به نظریه فرد یا افراد اندکی از علماء که این نکته را نمی‌پذیرند و می‌گویند مورد سبب نزول - به حکم تخصیص - از حکم عام آیه بیرون است - وقعی نهاد. بنابراین اگر سبب نزول مورد شناسائی قرار نگیرد، احتمال خروج مورد سبب نزول از حکم عام آیه در میان است، با اینکه می‌دانیم اخراج مورد سبب نزول - به وسیله دلیل مخصّص - از حکم عام آیه به خاطر اجماعی که یاد کردیم به هیچوجه درست نیست. غزالی در کتاب «المستصفی» می‌گوید: «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - که فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»: فرزندی که از همسر کسی زاده می‌شود از آن شوهر است، و زناکار از این فرزند نصیبی ندارد، بلکه بهره او از رهگذر زنا سنگ است. این سخن و حدیث یاد شده در باره کنیز «زعمه» وارد شده است، زیرا «عبد بن زعمه» می‌گفت: فرزند این کنیز، برادر من و پسر کنیز پدرم می‌باشد و در فراش پدرم زاده شد، یعنی وقتی این پسر به دنیا آمد که این کنیز - در طی مدّت مناسبی برای حمل و آبستنی - در اختیار پدرم قرار داشت. لذا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الولد للفراش...» بنابراین آنحضرت طبق این بیان، ثابت کرد که کنیز نیز مانند زنهای آزاد است، و فرزندی که از او به دنیا می‌آید از آن شوهر او است، و لو آنکه قبل از آن، این کنیز، زناکار بوده و بیش از حد اقل مدّت حمل در اختیار دیگری قرار داشت. اما چون ابو حنیفه از سبب و موردی که موجب گشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن، یعنی «الولد للفراش...» را بیان کند اطلاعی نداشت کنیز را از عموم و شمول این حکم عام خارج ساخته و گفته است: قانون «الولد للفراش...» شامل موردی که «امه» یعنی برده و کنیز، همسر انسان باشد نمی‌گردد، لذا باید گفت: این رأی ابو حنیفه درست نیست. «۴۳» این نمونه و مثال را عبد العظیم زرقانی در کتاب خود برای تبیین فائده سوم شناخت «سبب نزول» یاد کرده، و گفتار غزالی در ردّ نظریه ابو حنیفه را در همین کتاب آورده [.....].

أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۲ است. «۱» برای توضیح مسئله فوق باید یادآور شد که در زمان جاهلیت مرسوم بود: کنیزکانی را برای خود تهیه و تربیت می‌کردند و مزدی برای آنها مقرر می‌ساختند تا از راه روسپی‌گری مزدوری کنند و از رهگذر این کار زشت تکسب نمایند. راه و رسم مردم جاهلی بر آن بود فرزندان را که این روسپیان و زناکاران حرفه‌ای به دنیا می‌آوردند به مردان زناکار منتسب کرده و نوزادان را بدانها می‌پیوستند. البته در صورتی این فرزندان را به زناکاران ملحق می‌کردند که آنها راجع به این نوزادان مدعی می‌شدند. شخصی به نام «زعمه» کنیزی داشت که زناکاران بر وی در می‌آمدند، و زعمه او را برای روسپی‌گری به مزدوری گرفته و سرانجام باردار شد که تصور می‌رفت این جنین، در رحم او از ناحیه «عتبه بن ابی وقاص» به هم رسیده است. اما عتبه قبل از تولد این جنین در حال کفر از دنیا رفت و قبلاً به برادرش «سعد بن ابی وقاص» سپرد جنین این کنیز را متعلق به او قلمداد کند. زعمه، پسری داشت به نام «عبد». وی با سعد بن ابی وقاص راجع به جنینی که از این کنیز به دنیا آمده بود درگیر شد. سعد گفت: این فرزند - طبق راه و رسم جاهلی - برادرزاده من است. اما عبد بن زعمه در برابر ادعای سعد پاسخ داد: نه، بلکه، این فرزند - چون بر فراش پدرم زاده شد - برادر من می‌باشد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با این بیان - که «الولد للفراش، و

للعاهر الحجر»- داوری فرمود، و اعلام کرد که فرزند از آن زمعه می‌باشد و ادعای مرسوم در دوران جاهلی را بدینوسیله باطل اعلام فرمود و دعوی عتبه را- که بر اساس شیوه جاهلی مبتنی بود- بی اساس و نادرست خواند. «۴۴» زرقانی در مورد فائده سوم شناخت اسباب النزول، مثال و نمونه‌ای از آیه قرآن کریم را یاد نکرده، بلکه صرفاً به ذکر نمونه‌ای از احادیث بسنده نموده است.

### فائده چهارم شناخت «اسباب النزول»- وقوف و آگاهی به مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها

#### اشاره

برای آنکه به مدلول صحیح و مقاصد و مفاهیم آیات و سوره‌ها به درستی واقف گردیم، شناخت «اسباب النزول» را می‌توان به عنوان یکی از عواملی برشمرد که به مفسر قرآن کریم در رسیدن به چنین هدفی مدد رسانده و او را یاری می‌دهد به عبارت دیگر: اگر \_\_\_\_\_ ۱- همان مرجع و صفحه ۴۴- سنن ابی داود، و هامش آن ۷۰۳/۲، ۷۰۴. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۳ ما بخواهیم مفاهیم و مدالیل آیات و سور را- منهای شناخت «اسباب النزول»- بازیابیم در حقیقت راهی بسیار ناقص را طی کرده و در بیراهه‌ای کور و منحرف از مقصد و مقصود قرار گرفته و به هدف صحیحی نمی‌رسیم، بلکه حتی گاهی نتیجه‌ای معکوس و واژگونه از بررسی آیات و سور، عائد ما می‌گردد. بنابراین از راه شناسائی «سبب نزول» می‌توان بر معنی و مقصود آیات و سور دست یافت و غبار اشکال و ابهام را از چهره معنی و مقصود آنها سترد:

#### سخن پاره‌ای از دانشمندان در باره این فائده

ابن دقیق العید «۴۵» می‌گفت: «بیان و گزارش «سبب نزول» آیات، راه و روش استوار و مطمئنی برای فهم معانی قرآن کریم می‌باشد». ابن تیمیه «۴۶» نیز می‌گفت «شناسائی «سبب نزول» به فهم و درک صحیح آیه مدد می‌رساند، زیرا علم به سبب موجب علم به مسبب، یعنی علم به خود آیه می‌گردد».

#### نمونه‌هایی از برداشتهای نادرست در تفسیر آیات به خاطر عدم اطلاع از سبب نزول آنها

۱- مروان بن حکم «۴۷» در باره آیه زیر، خود را مواجه با اشکال می‌دید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرُحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْ بَنَّهُمْ \_\_\_\_\_ ۴۵- چند نفر به نام «ابن دقیق العید» شهرت دارند ۱- محمد بن علی بن وهب بن مطیع: ابو الفتح تقی الدین قشیری (۶۲۵-۷۰۲ ه ق) که مانند پدر و جدش به «ابن دقیق العید» معروف است. وی از اکابر علماء اصول و مجتهد بوده، و پدرش اصلاً از «منفلوط» مصر است و خود در ینبع- که در کنار ساحل دریای احمر قرار داشته- به دنیا آمد. از آثار او است: «احکام الاحکام»، «الالهام فی احادیث الاحکام»، «تحفة اللیب فی شرح التهذیب» و کتابهای دیگر در حدیث و اصول فقه و اصول دین (بنگرید به: الاعلام ۷/ ۱۷۳)، ۲- موسی بن علی بن وهب بن مطیع قشیری، معروف به سراج الدین (۶۴۱-۶۸۵ ه ق) برادر «ابن دقیق» یاد شده که فقیه بوده است، لکن برادر او از وی اعلم و اشهر بوده است (رک: الاعلام ۸/ ۲۷۷). ۴۶- ظاهراً ابن تیمیه همان کسی است که کتابی به نام «مقدمه فی اصول التفسیر» را به وی نسبت می‌دهند و احتمالاً فخر الدین محمد بن خضر بن محمد خضر بن علی بن تیمیه حرانی حنبلی (۵۴۲-۶۲۲ ه ق) صاحب «التفسیر الکبیر» می‌باشد و دارای آثار دیگری نیز هست (رک: الاعلام ۶/ ۳۴۶) دو نفر دیگر نیز به ابن تیمیه معروفند ۱- عبد السلام بن عبد الله بن خضر ... ابن تیمیه حرانی: مجد الدین (م ۶۵۲ ه ق) که او را نیز کتابی است به نام «تفسیر القرآن العظیم» و جد ابن تیمیه معروف است ۲- ابن تیمیه معروف: احمد بن عبد السلام بن عبد الله بن ... خضر دمشقی

حنبلی: تقی الدین (۶۶۱-۷۲۸ ه ق) که داعیه اصلاح دین را در سر داشت و صاحب کتاب «منهاج السنه» می باشد (در باره این دو، بنگرید به: الاعلام ۷/ ۱۲۹ و ۱/ ۱۴۰). ۴۷- مروان بن حکم بن العاص: ابو عبد الملك (۲-۶۵ ه ق) خلیفه اموی که در جنگ صفین همراه معاویه شرکت کرد (تفصیل سخن را بنگرید در: الاعلام ۸/ ۹۴). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۴ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران: ۱۸۸): مپندار آن کسانی که به کار منافقانه خویش شادمان می گردند و علاقه مند هستند در برابر کاری را که انجام نداده اند و یا در خور آن نبوده اند مورد ستایش قرار گیرند، آری مپندار که آنان از عذاب خدا می رهند، بلکه برای آنان عذابی دردآور در پیش است. مروان پس از نزول این آیه می گفت: چنانچه بنابراین باشد- که اگر کسی در برابر کاری که انجام داده شادمان گردد، و به خاطر کاری که انجام نداده علاقه مند به ستایش دیگران باشد، اگر به خاطر داشتن چنین حالت روانی در روز قیامت دچار عذاب الهی شود- پس باید همه ما در قیامت به عذاب الهی دچار گردیم، چرا که تمام ما مردم در چنین حالت روانی به سر می بریم؟ مروان بن حکم گرفتار چنین نگرانی بود تا آنگاه که ابن عباس برای او توضیح داد مبنی بر اینکه آیه یاد شده در باره اهل کتاب نازل گردید، چرا که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنها راجع به موضوعی سؤال کرد و آنان حقیقت امر را کتمان کرده و پاسخی دگرگونه به آنحضرت می دادند، و چنان وانمود می ساختند که مطابق با واقع به سؤال آنحضرت پاسخ گفته اند، و می خواستند از طریق این کار منافقانه و واژگونه خویش ستایش آنحضرت و مسلمین را به خود جلب کنند [و با نیرنگی که در پاسخ خود به کار بردند و وظیفه ای که درست آنرا ایفاء نکردند سخت شادمان بودند که آنحضرت را قانع نموده، و کاری را که انجام ندادند انجام شده جلوه داده و از این رهگذر مورد ستایش قرار گیرند. لذا آیه مذکور در جهت افشاء رفتار مکارانه چنین منافقانی نازل گردید]. گویند: این آیه در باره یهودیان نازل شد، چرا که آنان از احترام مردم نسبت به خویشان و از اینکه آنانرا مردمانی عالم و دانشمند برمی شمردند احساس شادمانی می کردند. عده ای می گویند: آیه مزبور در باره منافقین نازل گردید، زیرا با یکدیگر در تخلف از جهاد به توافق رسیده بودند، و آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اصحابش از جهاد بازگشت در صدد بهانه جوئی و پوزشخواهی برآمدند و خواهان آن بودند که پوزش آنها مورد پذیرش واقع شده و با تظاهر به ایمانی که از آن قلبا بی بهره بودند ستایش و تأیید آنحضرت را به خود جلب کنند. و سر انجام برخی چنین یاد کرده اند: یهودیان خبیر نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: ما ترا می شناسیم و به تو ایمان داریم، در حالیکه صحنه سازی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۵ می کردند و قلوب آنها از ایمان تهی بود، اما مسلمین تحت تأثیر رفتار منافقانه و صحنه پردازی آنها قرار گرفته و زبان به ستایش آنان گشودند، لذا خداوند متعال با نازل کردن آیه مورد بحث، راز و جریان نابسامان درونی آنان را افشاء کرد (بنگرید به: مجمع البیان ۲/ ۵۵۳). میدی می نویسد: «فتاده و مقاتل گفتند: این آیت در شأن جهودان فرو آمد که بر مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند و گفتند: (نحن نعرفک و نصدقک). این به زبان می گفتند و در دل خلاف آن داشتند. چون از نزدیک مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون آمدند مسلمانان ایشان را پرسیدند که چه کرده اید؟ ایشان گفتند: شناختیم وی را و تصدیق کردیم. مسلمانان این گفته از ایشان پسندیدند و دعا گفتند و سپاسداری کردند، و ندانستند که ایشان با این گفته در دل، کفر دارند، و ایشان در آنچه می کردند شاد می بودند. رب العالمین گفت: یا محمد، مپندار که این شادی ایشان به آنچه کردند- از اظهار ایمان و اعتقاد کفر- ایشان را از آتش برهاند، و آن ثناء و حمد مؤمنان- که دوست می دارند به آنچه نکردند، یعنی به تصدیق که گفتند: کردیم و نکرده بودند- مپندار که ایشان به این از آتش و عذاب برهند. اینست که رب العالمین گفت: «فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ مِمْفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ اِیْ مَنجَاةٍ مِنَ الْعَذَابِ. مفازه، نجات بود و موضع نجات بود همچون مرحمت. و سمیت المفازة مفازة؟ لَأَنَّ مِنْ قِطْعِهَا فَازٌ (کشف الاسرار ۲/ ۳۷۶). مسلم و بخاری در «صحیح» خود همان جریان مروان را بازگو ساخته و روایت یاد شده را در کتاب خود آورده اند. ۲- از عثمان بن مظعون (۴۸) و عمرو بن معدی کرب (۴۹) چنین بازگو شده است که آندو می گفتند: شرب خمر، مباح است و برای اثبات سخن خود به آیه زیر استشهاد و استدلال می کردند: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا...» (مائده: ۹۳): بر کسانی که دارای ایمان و کردار شایسته‌ای بودند چنانچه قبل از نزول تحریم خمر

۴۸- عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب جمحی (م ۲ ه. ق) از صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که از حکماء عرب در دوران جاهلی به شمار می‌رفت. و پس از سیزدهمین نفر، اسلام آورد (الاعلام ۴/ ۳۷۸). ۴۹- عمرو بن معدی کرب بن ربیع بن عبد الله زبیدی که از شجعان یمن بوده و به سال نهم هجری همراه ده نفر از بنی زبید اسلام آورد، و سرانجام به علت تشنگی شدید، در وقعه قادسیه از دنیا رفت (الاعلام ۵/ ۲۶۰، ۲۶۱). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۶ چیزی از خمر را چشیده باشند جرم و بزهی بر آنها نخواهد بود، اما به شرط آنکه از کفر پرهیزند و ایمان را از دست نهند و کردار شایسته‌ای را در پیش گیرند، آنگاه به تقوای خویش، تداوم بخشیده و بر ایمان خود پایدار بمانند... اما اگر آندو از سبب نزول این آیه آگاه می‌بودند چنین سخنی را بر زبان نمی‌آوردند. سبب نزول آیه مزبور این بود: عده‌ای از مردم- آنگاه که آیه حرمت خمر نازل گردید- می‌گفتند: چه خواهد شد حال کسانی که در راه خدا کشته شدند و دنیا را از این رهگذر ترک گفتند، اما خمر را- که رجس و پلید بود- می‌نوشیدند؟! در پی چنین تردید و نگرانی بود که آیه مذکور نازل گردید مبنی بر اینکه- چون هنوز حکم تحریم خمر، ابلاغ نشده بود- بر کسانی که قبلاً خمر نوشیده بودند جرمی نیست. احمد بن حنبل و نسائی و دیگران سبب نزول آیه یاد شده را به همین صورتی که ذکر شد در کتابهای خود یاد کرده‌اند. از ابن عباس و انس بن مالک و براء بن عازب و مجاهد و قتاده روایت شده است: وقتی آیه تحریم خمر و میسر (باده و قمار) نازل شد اصحاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند: نظر شما راجع به برادرانی از ما- که از دنیا رفتند و پیش از نزول تحریم خمر و میسر، باده می‌نوشیدند و از پول قمار می‌خوردند- چیست؟ خداوند متعال در پاسخ این سؤال، آیه مذکور یعنی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» نازل گردید. بعضی نیز گفته‌اند: آیه مورد بحث در باره عده‌ای از مسلمین نازل شده بود که گوشت‌خواری را بر خویشان تحریم کرده و راه و رسم رهبانیت را در پیش گرفتند، مانند عثمان بن مظعون و دیگران. خداوند متعال برای آنها گزارش فرمود که برای چنین افرادی جرمی نخواهد بود که با حفظ تقوی و اجتناب از محرمات، از چیزهای مباح تناول کنند و از گوشت برای خوردن استفاده نمایند. «۵۰» میدی در باره سبب نزول این آیه چنین می‌نویسد: «در روزگار عمر، قدامه بن مظعون می‌خورد. عمر خواست که وی را حد زند. قدامه گفت: شما را نیست که مرا حد زنید که الله می‌گوید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا...» ۵۰- مجمع البیان ۳/ ۲۴۰.

اسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۷ و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا و من از جمله مؤمنانم و در بدر بوده‌ام. عمر گفت راه غلط کردی و گمانت خطا است که رب العالمین گفت: «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا» و تقوی آنست که آنچه خدا حرام کرد از آن پرهیزی و گرد آن نگردی. علی بن ابی طالب [علیه السلام] گفت: یا عمر! من از نزول این آیت خبر دارم: چون رب العالمین خمر حرام کرد، جماعتی از مهاجر و انصار بیامدند و گفتند: یا رسول الله، برادران ما و پدران ما- که در بدر بودند و در احد کشته شدند- ایشان در آنحال می‌همی خوردند، چه گوئی در ایشان؟ و چه حکم کنی از بهر ایشان؟ رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] توقف کرد تا جبرئیل آمد و آیت آورد: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ...». پس عمر بفرمود، و قدامه را حد مفتری زدند و گفتند: «ان شارب الخمر اذا شرب انتشى، و اذا انتشى هذى، و اذا هذى افترى، فيقم عليه حد المفتری ثمانین جلدۀ»: [شارب الخمر وقتی خمر می‌نوشد مست می‌گردد، و وقتی مست شد هذیان و یاوه می‌گوید، وقتی یاوه گوئی آغاز کرد به افتراء و تهمت و دروغ کشانده می‌شود، و وقتی بدین کار دست یازید حد مفتری در مورد او- با صد ضربه تازیانه- اقامه می‌گردد. «۵۱» ۳- در آیه زیر: آنگاه از چهره مفهوم آن، برده ابهام به یکسو می‌افتد که بتوانیم در باره سبب نزول آن آشنائی به هم رسانیم: «وَاللَّائِي يَشْتَرْنَ مِنَ الْمُحْيِضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...» (طلاق: ۴): و



در باره آن زنانی که در سنین سالخوردگی از حیض: «عادت زنانگی» نوید می‌شوند، چنانچه دچار تردید باشید که یأس آنها از عادت، به علت سالخوردگی و یا عوارض دیگر است باید بدانید که عده آنان مدت سه ماه می‌باشد. و نیز آن زنانی که دچار عادت زنانه نشده‌اند و قاعده باید بدان دچار آیند اگر در باره آنها هم دچار تردید بودید، باید بدانید عده آنها نیز مدت سه ماه است. و عده زنان باردار این است که بار خود را فرو نهند و فرزندشان را به دنیا آورند.... فقهاء و مفسرین [به گفته سیوطی در این آیه دچار تردید و ابهام شدند که معنی شرط، یعنی «ان ارتبتم» چیست، حتی «ظاهریه» (۵۲) می‌گفتند: زنان «یائسه» یا آیسه (۵۳) - کشف الاسرار ۳ / ۲۲۷ . ۵۲ -

ظاهریه، طائفه‌ای از فقهاء اهل سنت هستند که می‌گویند: منابع احکام منحصر عبارت از ظاهر کتاب و سنت است، و لذا مخالف با رأی و قیاس و استحسان و تقلید و استصحاب و سایر ادله عقلیه در رابطه با استنباط احکام می‌باشند. بنیانگذار این مذهب و مکتب، داود ظاهری (م ۲۷۵ ه. ق) می‌باشد که آثار علمی فراوانی از خود به جای گذاشت، و احیاناً از مکتب او با عنوان «داودی» یاد می‌شود. مذهب ظاهریه در ایران و عراق پیروان قابل ملاحظه‌ای برای خود یافت و ابن حزم نیز در اندلس به نشر و دفاع از آن اهتمام می‌ورزید. ۵۳- معمولاً در زبان محاوره، از زنان «آیسه» با عنوان «یائسه» نیز تعبیر اسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۸ در صورتی که مطلقه شوند و در باره علت قطع عادت زنانه آنها تردیدی وجود نداشته باشد که پیری و سالخوردگی موجب آن شده است لازم نیست برای ازدواج مجدد، عده نگاه دارند. این تردید و ابهام در مورد «ارتبتم» و نیز رأیی که «ظاهریه» اظهار کرده‌اند، به خاطر آن است که از سبب نزول آن کاملاً آگاه نبوده‌اند. اما آشنائی به سبب نزول آیه مذکور می‌تواند این ابهام را برطرف سازد. و آن این است: وقتی که آیه سوره بقره (۵۴) در باره گزارش عده زنان نازل شد، [آیه‌ای که مدت عده زنانی را- که دچار عادت زنانه می‌شدند- مشخص کرد، مبنی بر اینکه باید به مقدار سه طهر و پاکی از حیض عده نگاه دارند] مردم گفتند: حکم عده گروهی از زنان کم‌سال و سالخورده- که دچار حیض نمی‌گردند- نامشخص باقی مانده است، لذا این آیه: «وَاللَّائِي يَئِسْنَ...» در جهت تعیین عده این گروه از زنان نازل گردید. حاکم نیشابوری در «مستدرک الصحیحین» این روایت را از ابی بن کعب آورده است، که سبب نزول آیه مورد بحث، عبارت از ابهام حکم زنان مطلقه کم‌سال و یا سالخورده بوده است که مردم، حکم آنها را با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذاشتند. بنابراین از راه شناخت سبب نزول آیه مذکور، معلوم می‌شود که افراد مخاطب «ان ارتبتم»، عبارت از مردمی هستند که نمی‌دانند حکم اینگونه زنان از لحاظ عده چگونه است. مردمی که در تردید به سر می‌برند و نمی‌دانند آیا لازم است در صورت طلاق، این گونه زنان عده نگاه دارند و یا نگاه داشتن عده ضرورتی ندارد، و نیز این سؤال برای آنها مطرح بود که آیا عده زنان کم‌سال و یا سالخورده- مانند عده زنانی که در سوره بقره یاد شده است- مدت سه طهر، یعنی سه ماه و ده روز می‌باشد و یا آنکه عده آنها از لحاظ مدت متفاوت است. علی‌هذا معنی «ان ارتبتم» این است که اگر حکم این گونه زنان- یعنی زنانی که کم‌سال و یا سالخورده‌اند و دچار حالت قاعدگی نمی‌شوند- برای شما مبهم بود و نمی‌دانید که باید چگونه عده نگاه دارند، هم اکنون بدانید که لازم است به مدت سه ماه - می‌شود. و هر دو لغت صحیح

است. ۵۴- یعنی آیه ۲۲۷ سوره بقره: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»: زنان مطلقه باید مدت سه طهر- که مجموعاً عبارت از سه ماه و ده روز می‌باشد- عده نگاه دارند و برای ازدواج با مردی دیگر باید این مدت را در انتظار به سر برند. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۸۹ عده نگاه دارند. مرحوم طبرسی (رضوان الله علیه) در تفسیر آیه «وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ...» می‌نویسد: زنانی که از عادت زنانه نوید می‌شوند و دچار حیض نمی‌گردند چنانچه دچار ابهام و تردید باشید و ندانید که قطع عادت زنانه آنها معلول کبر سن و سالخوردگی و یا بر اثر عوارض دیگر می‌باشد، باید بدانید که عده آنها مدت سه ماه است، و این زنان در سنینی به سر می‌برند که امثال آنها در این سنین دچار حیض می‌شوند، زیرا اگر در سن «من لا حیض»، یعنی در سنین یائسگی به سر برند

شک و ارتباب در مورد آنها مفهومی ندارد که قطع عادت آنها بر اثر سالخوردگی و یا عوارض دیگر می‌باشد؛ چرا که تردیدی نیست: زنان سالخورده انقطاع عادت زنانه آنها معلول سالخوردگی است. چنین تفسیری از ائمه ما (علیهم السلام) به ما رسیده است. مجاهد و زهری و ابن زید در تفسیر آیه مذکور گفته‌اند: اگر مرد بودید که آیا خون این زنان همان خون حیض و یا خون استحاضه است عده آنها سه ماه خواهد بود. برخی در تفسیر آن [همان گزارشی را ارائه کرده‌اند که سیوطی متذکر آن شده است مبنی بر اینکه اگر در باره حکم عده زنانی - که کم سال و یا سالخورده هستند و حیض آنها قطع شده و از جریان عادت زنانه نومید می‌گردند- دچار تردید باشید که در ظرف چه مدتی باید عده نگاه دارند باید هم اکنون بدانید که عده آنها مدت سه ماه می‌باشد. «۵۵» علی هذا طبق نظریه شیعه، ارتباب و تردید در باره زنان مذکور به خاطر آن است که چنانچه انقطاع عادت زنانه مبهم بود که آیا معلول سالخوردگی و یا عوارض دیگر می‌باشد باید سه ماه عده نگاه دارند، اما زنانی که به سن یا نسیج می‌رسند و قطع حیض آنها معلول سالخوردگی است تردید و ابهامی در میان نیست. بنابراین خطاب «ان ارتبتم» مربوط به اینگونه زنان نیست. ۴- نمونه دیگری که در صورت عدم اطلاع از سبب نزول، معنی و مقصود آیه مبهم می‌نماید و یا تفسیری واژگونه را به ارمغان می‌آورد عبارت از آیه زیر است: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ عَلَيْنَا» (بقره: ۱۱۵): و از آن خدا است مشرق و مغرب. پس هر جا و هر سوی آری، همان جا و همان جا.

۵۵- مجمع البیان ۱۰ / ۳۰۶، ۳۰۷.

[.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۰ سو، عبارت از جهتی است که خدای تعالی شما را بدان جهت برای نماز گذاردن فرا خواند. و خداوند دارای شریعتی گسترده و آسان، و نیز به اعمال شما آگاه می‌باشد. اگر ما به معنی ظاهر آیه واگذار شویم به این نتیجه می‌رسیم که بر نمازگذار واجب نیست - چه در سفر و چه در حضر، چه در نمازهای واجب و چه در نمازهای مستحب - آنرا رو به قبله اقامه کند، [چون آنچه از ظاهر آیه مذکور استفاده می‌شود این است که اگر به هنگام نماز خواندن به هر سو روی آورید، رو به سوی خدا است و اقامه نماز در برابر قبله واجب نمی‌باشد]. اما باید دانست که چنین رأی و سخن بر خلاف اجماع علماء اسلام است. لکن اگر سبب نزول آیه مورد بحث شناسائی شود معلوم می‌گردد که جواز اقامه نماز به هر سو، مربوط به نماز نافله و مستحب است، و یا این رخصت و جواز راجع به کسانی است که در مورد تشخیص قبله از تفتیش و اجتهاد خود مدد می‌گیرند و آنگاه انحراف آنان از سمت قبله کشف می‌شود، و یا مربوط به نماز نافله بر روی مرکب در سفر، و یا امثال آنها است. علت تردید ما - در اینکه این رخصت و جواز مربوط به نماز نافله می‌باشد و یا راجع به مسافری است که در تشخیص سمت قبله به بررسی و اجتهاد خود عمل می‌کند - به خاطر این است که روایات مربوط به سبب نزول آیه مذکور، مختلف می‌باشد. در باره سبب نزول این آیه روایات مختلفی جلب نظر می‌کند: الف - عده‌ای می‌گویند: یهودیان تحول قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه را مورد انکار و انتقاد قرار داده و گفتند: مسلمین به سوی خدا نماز نمی‌گذارند. لذا این آیه در ردّ نظریه آنان نازل گشت مبنی بر اینکه چنانچه رو به سوی بیت المقدس و یا رویاروی کعبه نماز بخوانید هر دو را باید در سوی خدا تلقی کنید. ب - برخی دیگر می‌گویند: مسلمین در اقامه نماز، مجاز بودند به هر سو روی آورند، و آیه مزبور نیز در اعلام چنین هدفی نازل گردید. اما این حکم با نزول آیه تحویل قبله: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» نسخ شد. ج - دسته‌ای گفته‌اند: این آیه در باره نماز نافله‌ای که روی مرکب برگزار می‌شود نازل شد، به این معنی اگر انسان در حال سفر و بر روی مرکب، نماز نافله بخواند اشکالی ندارد. اما نمازهای واجب را باید - بر طبق آیه «وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ شَطْرَهُ» - به طرف قبله خواند، و این نمازها را نمی‌توان - به طور مطلق - در هیچ جهت و أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۱ سمت دیگری اقامه نمود. این حکم نیز از سوی ائمه ما (علیهم السلام) روایت شده است و همانان فرمودند: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طرف خیبر می‌رفت و یا از مکه مراجعت می‌کرد بر روی مرکب - با ایما و اشاره - نماز نافله را به هر سو می‌خواند، و کعبه را در حین نماز - ناگزیر - پشت سر خود قرار داده بود. د - از جابر روایت



شده است: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سرّیه‌ای را برای جنگ با کفار گسیل داشت که من نیز در آن سرّیه شرکت داشتم. تاریکی شب در اثناء سفر فرا رسید، و ما سمت قبله را نمی‌توانستیم شناسائی کنیم. گروهی از همسفران ما گفتند: قبله را باز یافتیم که بدین سو و در طرف شمال قرار دارد. نماز را خواندند و خطوطی را در تاریکی بر روی زمین - در چنین سوئی - رسم کردند. اما عده دیگری از میان جمع ما گفتند: قبله در این سو و در طرف جنوب قرار دارد [و در همان سو نماز گذاردند] و خطوطی به عنوان نشانه بر روی زمین کشیدند. وقتی بامدادان بر ما فرا رسید و آفتاب درخشیدن آغاز کرد دیدیم خطوطی که این دو گروه بر روی زمین رسم کردند هیچکدام رو به روی قبله نبوده است. آنگاه که از سفر بازگشتیم راجع به چنین پیش آمدی از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) سؤال کردیم. آنحضرت در برابر سؤال ما لختی ساکت ماند که از پی آن آیه: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...» نازل گردید. اما میدی این قضیه را - با تفاوتی یسیر در مضمونش - چنین بازگو می‌کند: «ابن عباس گفت: جماعتی از یاران رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به سفری بودند و میخ [یعنی ابر] برآمد و قبله بر ایشان مشتبه شد. هر کس به اجتهاد روی به جانبی فرا داد و نماز کرد. پس چون میخ باز شد بدانستند که هیچ یک روی به قبله نداشتند. پیش رسول خدای آمدند و قصه بازگفتند. در حال، این آیت آمد. و این پیش از آن بود که آیت تحویل قبله با کعبه آمد، و پس از آنکه آیت تحویل آمد این منسوخ شد. ه - عکرمه می‌گفت: این آیه مربوط به تحویل قبله است و در نتیجه معنی آیه مورد بحث این است: هر جا - چه در سفر و چه در حضر - روی خویش را بدان سو برمی‌گردانید به آن طرفی روی برگردانید که خداوند شما را به همان طرف، یعنی کعبه برگرداند، [و به سوی غیر کعبه نماز نخوانید]. و - مرحوم میرزا أبو الحسن شعرانی (رضوان الله علیه) می‌نویسد: «آنچه درست به نظر می‌رسد این است که بگوئیم هیچگونه نسخ و تخصیصی در آیه مورد بحث وجود ندارد، بلکه هدف آیه این است که کسی نپندارد حکمت استقبال - یعنی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۲ رو به قبله قرار گرفتن - عبارت از مواجهه حقیقی با خداوند متعال می‌باشد، به همین جهت مردم در نماز نافله و یا به هنگام اضطرار، یعنی به گاه عدم امکان تشخیص قبله، مجازند نماز را در هر سو برگزار کنند. با چنین تفسیر است که مفهوم آیه و مضمون آن عملاً تحقق یافته و مدلول آن روشن می‌گردد. منظور از نزول آیه مذکور در باره نماز نافله و یا در مورد اضطرار عبارت از همین نکته‌ای است که آنرا بازگو ساختیم. بنابراین اگر برای کسی در این دو مورد کشف شود که بر خلاف جهت قبله نماز خوانده است، نماز او مورد قبول و عذر او پذیرفته است (بنگرید به: مجمع البیان و هامش آن: ۱/ ۱۹۱. کشف الاسرار ۱/ ۳۲۶. تفسیر ابن کثیر ۱/ ۱۵۸. مفاتیح الغیب ۴/ ۱۸، ۱۹. الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن: ثعلبی ۱/ ۱۰۱. المیزان ۱/ ۲۵۹، ۲۶۰. جامع البیان ۱/ ۳۹۹-۴۰۳). ز - بعضی را عقیده بر آن است که این آیه در مورد نماز نافله سفر - آنگاه که نمازگذار روی مرکب قرار دارد - نازل شده است (الجواهر الحسان ۱/ ۱۰۱). ح - چنانکه عده‌ای نیز می‌گویند: آیه مذکور نخستین آیه‌ای است که در قرآن کریم راجع به قبله نسخ شده است، چرا که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وقتی که به مدینه هجرت کرد - و اکثر اهالی این شهر، یهودی بوده‌اند - خداوند متعال به آنحضرت دستور داد که بیت المقدس را قبله قرار دهد. یهودیان از این جریان شادمان شدند. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) ده ماه و اندی رو به بیت المقدس نماز می‌گذارد. اما آنحضرت خواهان قبله ابراهیم علیه السلام بود و دعا می‌کرد و به آسمان می‌نگریست و در باره قبله نگران نزول وحی بود که آیه: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ»... تا - «فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» نازل گردید. یهودیان به تردید و انکار افتادند و می‌گفتند: «ما ولیهم عن قبلتهم التي كانوا علیها»: یعنی چه چیز باعث شد که مسلمین را از توجه به بیت المقدس و قبله قبلی آنها روی گردان سازد؟! خداوند متعال در پاسخ به تردید آنها آیه: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» را نازل کرد و فرمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُهُ لِلَّهِ» (جامع البیان ۱/ ۳۹۹، ۴۰۰). اما باید یاد آور شد که آیه «قُلْ لِلَّهِ... فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُهُ لِلَّهِ» عبارت از آن آیه‌ای نیست که ما در باره آن گفتگو می‌کنیم. لکن روایت دیگری که طبری از قتاده یاد می‌کند مربوط به آیه مورد بحث ما می‌باشد. (رک: همان کتاب ۱/ ۴۰۰). ۵ - آیه زیر نیز از مواردی است - که در صورت ناشناخته ماندن سبب نزول آن - لغزش و اشتباه و یا ابهامی در

تفسیرش به هم می‌رسد: اب النزول (حجتی)، ص: ۹۳ «إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۱۵۸) صفا و مروه از شعائر الهی است. پس اگر کسی حج و یا عمره به جای آورد، جرم و گناهی بر او نیست که به آن دو طواف کند [یعنی میان صفا و مروه سعی به عمل آورد]. اگر کسی حج یا عمره و یا هر کار خیری را تطوعاً و بدون هیچگونه الزام شرعی - پس از انجام حج و عمره واجب و اداء سایر واجبات دیگر - انجام دهد باید بداند که خداوند سپاسدار عمل او است و به وی پاداش می‌دهد، و او از اعمال همه شما آگاه می‌باشد. از ظاهر آیه نمی‌توان استفاده کرد که سعی میان صفا و مروه واجب می‌باشد، و لذا عده‌ای با تمسک به این آیه گفتند که سعی واجب نیست. اما عایشه - آنگاه که عروه از این آیه، عدم وجوب سعی را استنتاج کرد - در مقام ردّ نظریه او برآمد، و عایشه با توجه به سبب نزول آن، نظریه عروه را مردود اعلام کرد، زیرا سبب نزول آیه مورد بحث این بود که صحابه - به خاطر آنکه سعی میان صفا و مروه را از شعائر جاهلی می‌پنداشتند - از انجام این فریضه احساس گناه می‌نمودند و از سعی میان صفا و مروه خودداری می‌کردند. [آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود این است که سعی جائز است و حرمتی بر آن مترتب نیست، و لذا وجوب سعی را نمی‌توان از مدلول ظاهری آیه استنتاج نمود. اما باید یادآور شد که این برداشت برای کسی پدید می‌آید که از سبب و انگیزه نزول آیه آگاهی ندارد]. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مسلمین در آغاز تصور می‌کردند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از جمله مناسکی است که مردمان جاهلی آنرا وضع کردند، لذا برای دفع این توهّم آیه مذکور نازل گردید مبنی بر اینکه این کار بلامانع بوده و از شعائر الهی محسوب می‌گردد که باید «حاجّ و معتمر» آنرا انجام دهند». گویند: علت اینکه مسلمین و یا پاره‌ای از صحابه از سعی میان صفا و مروه احساس دشواری و از آن خودداری می‌کردند آن بود که بر روی کوه صفا بتی را نصب کرده بودند که «اساف» نام داشت، و بر روی کوه مروه بتی دیگر نهاده بودند که به «نائله» موسوم بود و هنگام طواف و سعی میان این دو کوه این دو بت را مسح می‌کرده و بر آنها دست می‌کشیدند. مسلمین به خاطر وجود این دو بت بر روی کوه صفا و مروه از سعی میان آن دو احساس گناه می‌نمودند. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۴ بنابراین محور عدم اشکال سعی میان صفا و مروه عبارت از احساس دشواری مسلمین در چنین سعیی بوده است که - به خاطر وجود این دو بت - مایل نبودند سعی را انجام دهند. علی‌هذا، رفع اشکال مربوط به اصل سعی نیست تا بتوان عدم وجوب آنرا از آیه مورد بحث استنتاج کرد، چنانکه اگر کسی در محلی زندانی شود، و امکانات از او سلب گردد و ناگزیر شود در برابر چیزی - که توجه و رویارویی با آن مکروه است - نماز گذارد می‌گویند: نماز گذاردن در آن مکان اشکالی ندارد، معنی این سخن آن نیست که اصل نماز خواندن واجب نمی‌باشد، زیرا با این سخن از وجوب نماز، رفع اشکال و تکلیف نشده است. روایت دیگری نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «این آیه مربوط به «عمره قضاء» بوده است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر مسلمین شرط کرده بود بتها را از کوه صفا و مروه بردارند. یکی از صحابه - چون ملاحظه کرد بتها در جای خود قرار دارند - دست از سعی برداشت. مردم نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و به عرض رساندند که فلانی - به خاطر وجود بتها بر صفا و مروه - از سعی میان آن دو خودداری کرده است. در پی چنین جریانی بود که آیه مذکور نازل شد مبنی بر اینکه سعی میان صفا و مروه - در حالی که بتها بر آنها قرار دارند - بلا مانع است. مردم نیز - با اینکه بتها در جای خود قرار داشتند - عمل سعی را به جای می‌آوردند، اما نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند بتهای مذکور را از روی کوه صفا و مروه سرنگون ساختند. بنابراین طبق گفته ابن عباس علت کراهت و ناراحتی مسلمین از سعی میان صفا و مروه، وجود این دو بت بر روی آنها بوده است (بنگرید به: مجمع البیان ۱/ ۲۴۰. تفسیر ابن کثیر ۱/ ۱۹۹. تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس - در - هامش «الدر المنثور» ۱/ ۷۰. مناهل العرفان ۱/ ۱۰۳، ۱۰۴. المیزان ۱/ ۳۸۷). میدی می‌نویسد: «... و اصل قصه آن است که در زمان جاهلیت، مردی و زنی در کعبه شدند به فاحشه‌ای. و نام مرد «اساف بن یعلی» بود، و نام زن «نائله بنت الدیک». هر دو را مسخ کردند. پس عرب، ایشان را بیرون آوردند و عبرت را یکی بر صفا نهادند، و دیگری را بر مروه، تا خلق

از اطراف می آمدند و ایشان را می دیدند. روزگار برایشان دراز شد و پسینیان با ایشان الف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد، شیطان به ایشان در آمد و گفت: پدران اسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۵ شما اینان را می پرستیدند- و ایشان را بر پرستش آنان داشت روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت- پس چون الله (تعالی) رسول خود را به پیغام بناخت و اسلام در میان خلق پیدا شد قومی از مسلمانان- که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می پرستیدند- تحرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه، ترسیدند که در چیزی افتند از آنکه در زمان جاهلیت در آن بودند. الله (تعالی) این آیت فرستاد که سعی کنید و آن حرج- که ایشان می دیدند- از ایشان بnehاد. (کشف الاسرار ۱/ ۴۲۶). و نیز همو می نویسد: «التَّوبَةُ الثَّلَاثَةُ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «إِنَّ الصَّافَةَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ... الْآيَةُ»: صفا اشارت است به صفوة دل دوستان در مقام معرفت. و مروه، اشارت است به مروّت عارفان در راه خدمت. می گوید: این صفوت و این معرفت در نهاد بشریت و بحر ظلمت از نشانههای توانائی و دانائی و نیک خدائی الله است. و الیه الاشارة بقوله تعالى: «يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون بیرون آرد، عجب آن است که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگهدارد (همان مرجع ۱/ ۴۳۰)

### فائده پنجم شناخت اسباب النزول - دفع توهم حصر و اختصاص در مواردی که ظاهراً مفید حصر و اختصاص می باشد

نمونه ای از فائده یادشده را می توان از رهگذر شناخت سبب نزول آیه زیر ارائه کرد، آنجا که خداوند متعال می فرماید: «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِيُغَيِّرَ اللَّهُ بِه فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (انعام: ۱۴۵). ای پیامبر، بگو: در آنچه به من وحی شده است چیزی را نمی یابم که خوردن آن حرام گردیده باشد، جز مردار، یا خونی که ریخته شده، «۵۶» یا گوشت خوک- چون آلوده و پلید است-، یا حیوانی- که از روی فسق و نافرمانی- هنگام کشتن آن نام غیر خدا، یعنی بتها بر زبان رانده شده است. بنابراین اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر گردد و \_\_\_\_\_ ۵۶- قید (دم مسفوح: خون ریخته شده) برای آن است که خون موجود در گوشت- که با فشردن بیرون می آید- حرام نیست (رک مجمع البیان ۴/ ۳۷۸). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۶ ستم گرانه و فراتر از حدّ نیاز به خوردن آن دست نیازد، باید بدانند که خداوند متعال آمرزنده مهربان است. شافعی در باره این آیه، گفتاری را اظهار کرده که مضمون آن چنین است: «از آنجا که کفار، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال برشمرده، و با خدا و رسول او و احکام الهی به تضاد و ستیز دست یازیدند، و در برابر قوانین الهی راه عناد و لجاج را در پیش گرفتند، این آیه در مقام نقض غرض و خنثی کردن نقشه و درهم کوبیدن سازمان فکری آنها نازل شد. «با توجه به این نکته می توان گفت: گویا خداوند متعال طی این آیه به کفار و مشرکین چنین خطاب می کند: (حلال صرفاً عبارت از همان چیزهایی است که شما آنها را حرام قلمداد کرده اید، و حرام عبارت از همان چیزهایی است که شما آنها را حلال برشمرده اید). این سخن بدانسان است که کسی به تو می گوید: امروز شیرینی مخور. و تو در جواب او می گویی: من امروز جز شیرینی چیز دیگری نمی خورم. و غرض تو در چنین پاسخی ضدّیت و مخالفت با او است و حقیقه در صدد اثبات و نفی چیزی نیستی [به عبارت دیگر: تو می خواهی به او بگویی من صرفاً در صدد ضدّیت و مخالفت با تو هستم و آنچه را که مخصوصاً مرا از خوردن آن نهی می کنی می خورم، نه آنکه جز شیرینی چیز دیگری را تناول ننمایم. در چنین سخنی، غرض اثبات خوردن شیرینی و نفی خوردن غیر شیرینی نیست. چنانکه در آیه مورد بحث نیز اثبات چیزی و نفی چیزی دیگر در مدّ نظر نیست بلکه هدف مخالفت با کفار و مشرکین می باشد.] به این معنی که خداوند متعال می فرماید: حرام صرفاً همان چیزهایی است که شما آنها را حلال معرفی کرده اید، و آن چیز عبارتند از مردار، خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به هنگام صید و یا ذبح آنها نام غیر خدا (بتها) بر زبان رانده می شود. بنابراین هدف آیه چنان نیست که غیر از این اقلام یاد شده خوردن هر چیز دیگری حلال است، چون آیه مذکور در مقام اثبات

تحریم اقلامی است که کفار آنها را حلال برشمرده بودند، نه آنکه از فحواى آیه حلیت چیزهای دیگر- که صریحا حرمت آنها در قرآن و حدیث بازگو شده است- اثبات گردد». «۵۷» امام الحرمین آنچنان تحت تأثیر سخنان شافعی قرار می‌گیرد که می‌گوید: این سخن و نکته سنجی شافعی بس نغز و زیبا و در نهایت حسن است، و اگر شافعی چنین نکته‌ای را قبلا برای ما گزارش نمی‌کرد و سبب نزول آییه را بـ سـ دین صـ ورت بـ از گو نمی نمود،

\_\_\_\_\_ ۵۷- و نیز بنگرید به: مناهل العرفان / ۱

۱۰۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۷ مخالفت با فتوای مالک بن انس را- مبنی بر اینکه محرّمات فقط منحصر به همان اقلامی است که در آیه مورد بحث یاد شده است- تجویز نمی‌کردیم [یعنی ما هم مانند مالک، فتوی می‌دادیم که طبق ظاهر آیه، محرّمات به همان اقلامی محدود است که آیه مورد بحث از آنها یاد کرده است. [علاوه بر نکته‌ای که از شافعی بازگو ساختم باید یادآور گردیم حرمت بسیاری از اقلام دیگر- غیر از مردار و خون و گوشت خوگ و ذبایح و شکارهای نابسمله- ضمن آیاتی دگر و نیز روایات صریحا مطرح شده است. اما خداوند متعال تحریم اقلام یاد شده در آیه مورد بحث را مستقلا متذکر شده است تا به عظمت و شدت حرمت آنها هشدار دهد، و تحریم اقلام دیگر را ضمن آیاتی دیگر، یعنی وحی قرآنی، و نیز وحی غیر قرآنی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام فرموده است. «۵۸» مرحوم میرزا ابو الحسن شعرانی ذیل تفسیر طبرسی در باره این آیه می‌نویسد: «اگر بر این عقیده باشیم که آیه «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ...» به وسیله آیاتی که محرّمات دیگر را یاد می‌کند نسخ نشده است، لازمه آن این است: هر مأكولی اعم از حیوان و غیر حیوان- بجز چیزهایی که حرمت آنها به وسیله دلیل ثابت شده است- مباح و حلال باشد. امّا چنانکه بگوئیم: حصر در آیه مورد بحث، اضافی و نسبی است، یعنی آیه در صدد بیان اقلامی است که کفار و مشرکین آنها را حرام برشمرده بودند، لازمه آن، اباحه و حلال برشمردن هر چیزی- جز از باب قاعده «اصالَةُ الْإِبَاحَةِ» و یا «اصالَةُ الْبَرَاءَةِ»- از باب دیگری نخواهد بود. و این اصل و قاعده در مورد حیوانات جاری است، به این معنی که هر حیوانی به حکم این قاعده، مباح و حلال می‌باشد، مگر حیواناتی که حرمت آنها از طرق دیگری ثابت شود، لکن آنچه از رهگذر تتبع اقوال و آراء فقهاء، و نیز اخبار و روایات به دست می‌آید این است که حیوانات حلال گوشت، معدود و مشخص می‌باشند، و هر حیوانی که از این دست حیوانات یاد شده نباشد حرام است. اگرچه اصل نخستین عبارت از «اباحه هر چیزی می‌باشد، مگر آنگاه که حرمت آنها ثابت گردد». به هر حال، حصر در آیه مورد بحث، یک حصر اضافی و نسبی است، یعنی حصر تحریم نسبت به نحوه تصور مشرکان است که پاره‌ای از اقلام مأكول را حرام بر می‌شمردند، اقلامی که معمولا آنها را مردم می‌خوردند.

\_\_\_\_\_ ۵۸- مجمع البیان ۴ / ۳۷۸. أسباب

النزول (حجتی)، ص: ۹۸ حصر در این آیه به سان حصر در «ما زید الا شاعر» می‌باشد. منظور از چنین حصری آن است کسی تصور نکند زید هم شاعر و هم نویسنده است. نه آنکه هدف چنین باشد که زید جز شعر گفتن هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهد. و چون مشرکین- معمولا- مردار و گوشت خوگ را می‌خوردند و از خوردن «بحیره» و «سائبه»، یعنی شتر و گوسفندی که پنج، و یا ده شکم می‌زائیدند خودداری می‌کردند آیه مورد بحث در مقام بیان حلیت و مباح برشمردن «بحیره» و «سائبه»، و اعلام حرمت اکل میت و گوشت خوگ و حیوانات نابسمله نازل شده است. و به عبارت فشرده‌تر می‌توان گفت: آیه مذکور- نسبت به حیواناتی که خوردن گوشت آنها معمول نبوده، و یا حکم آنها منسوخ گشته، و یا مورد تخصیص واقع شده است- ساکت می‌باشد. «۵۹» پس از گذر بر این نکات چنین نتیجه می‌گیریم که عدم آشنائی ما به سبب نزول آیه مذکور موجب فهم و برداشت نادرستی خواهد گشت و این توهم را بارور خواهد ساخت که محرّمات، فقط به اقلام یاد شده در این آیه محدود می‌باشد. در حالی که به اتفاق فریقین اسـ تفاده چنیـ ن حصـر مطلقـی از آییه مـورد نظر، کاملا غلط و نادرست اسـت.

\_\_\_\_\_ ۵۹- هامش مجمع البیان ۴ / ۳۷۸،

۳۷۹. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۹۹

**فائده ششم شناخت «اسباب النزول» - کسب اطلاع راجع به شخص یا اشخاصی که آیه در باره آنها نازل شده است**

یکی از فوایدی که بر شناخت «اسباب النزول» مبتنی است عبارت از پی بردن به نام شخص و یا اشخاصی است که آیه و یا آیاتی در باره آنها نازل گردیده است، و نیز ضمناً از رهگذر شناخت «اسباب النزول» فردی که در آیه، مبهم و یا متهم به نظر می‌رسد مشخص خواهد شد، و فردی که در رابطه با آیه، مبزی و بی‌گناه است شناخته می‌شود. برای ارائه چنین فائده‌ای می‌توان به آیه زیر استشهاد نمود، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَنْ أُفٍّ لَكُمْ أَنْ تُعَذِّبُونِي وَأَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرُونَ اللَّهُ وَيُلْمِكُ آمِينَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (احقاف: ۱۷): و آن کسی که به پدر و مادر خود می‌گفت: وای بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که مرا از گور برون آورده و دوباره زنده کنند، در حالی که قرن‌ها قبل از من بر روزگار سپری گشت، و گروه زیادی از مردم از دنیا رفتند، لکن تا کنون هیچیک از آنان سر از گور خویش برنیآورده و زنده نشد. این پدر و مادر از خدا درخواست می‌کردند که فرزندشان را مشمول لطف قرار داده تا از نعمت ایمان برخوردار گردد، و نیز به همین فرزندشان می‌گفتند: وای بر تو به قیامت و سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آور، چرا که وعده خدا حق است و روز قیامت و حیات دوباره و ثواب و عقاب اخروی قطعاً تحقق خواهد یافت. لکن این فرزند در برابر سخن پدر و مادر می‌گفت: قرآن و همه آنچه را که شما مرا بدانها فرا می‌خوانید جز افسانه پیشینیان چیز دیگری نیست. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۰ مروان «۶۰» در باره عبد الرحمن بن ابی بکر «۶۱» می‌گفت: وی عبارت از آن کسی است که آیه «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَنْ أُفٍّ لَكُمْ...» در باره او نازل شده است. اما عایشه این سخن مروان را مردود برشمرده و سبب نزول آنرا توضیح داد [مبنی بر اینکه فرد دیگری از این آیه در مد نظر بوده است. در «الدر المنثور» آمده است: ابن ابی حاتم و ابن ابی مردویه از عبد الله روایتی را آورده‌اند که وی می‌گفت: آنگاه که مروان ایراد سخن می‌کرد در مسجد بودم. مروان گفت: خداوند در باره یزید، رأی و نظریه درست و خوبی به معاویه الهام کرد که او را به عنوان خلیفه و جانشین خود به مردم اعلام نمود، چرا که ابو بکر و عمر نیز در زمان خود خلیفه‌ای را تعیین کردند. عبد الرحمن بن ابی بکر که در آن مجلس حضور داشت به عنوان اعتراض به مروان گفت: آیا معاویه به سبک روم جانشین تعیین می‌کند و فرزند خود را به عنوان خلیفه و ولیعهد خویش به مردم معرفی می‌نماید. سوگند به خداوند متعال که ابی بکر خلافت را در هیچیک از فرزندان و افراد خانواده‌اش تعیین و مقرر نکرد. معاویه فقط و صرفاً - به خاطر مهر و علاقه و احترام به فرزندش یزید - او را به عنوان جانشین خود معرفی نمود. مروان [برای اسکات عبد الرحمن به وی گفت: آیا مگر تو عبارت از همان کسی نیستی که به پدر و مادرش گفت: «اف لکما»؟ عبد الرحمن گفت: آیا تو فرزند آن لعینی نیستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را لعن کرد؟! عبد الله گفت: این جریان به گوش عایشه رسید و گفت: ای مروان آیا تو به عبد الرحمن چنین و چنان گفتی؟ تو دروغ گفته‌ای، سوگند به خداوند که این آیه در باره عبد الرحمن نازل نشد، [بلکه در باره فلانی پسر فلانی نازل گردید. - در همان «الدر المنثور» آمده است: ابن جریر از ابن عباس روایتی در مورد آیه «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهُي لَمَنْ أُفٍّ لَكُمْ...» آورده که این شخص عبارت از پسر ابی بکر [یعنی عبد الرحمن بن ابی بکر] می‌باشد. - مرحوم طبرسی نیز می‌نویسد: آیه مذکور در باره عبد الرحمن بن ابی بکر نازل شد

۶۰- شرح احوال او گذشت. ۶۱- عبد الرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه قرشی تیمی (م ۵۳ ه ق) که نامش در جاهلیت «عبد الکعبه» بود، و در وقعه جمل همراه خواهرش در جنگ با علی (علیه السلام) شرکت جست. در کتب حدیث، هشت خبر از وی روایت شده است (الاعلام ۸۳/۴) أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۱ که پدر و مادرش او را به اسلام دعوت می‌کردند و در این دعوت نیز پافشاری می‌نمودند، لکن عبد الرحمن به آنها می‌گفت: عبد الله بن جدعان و بزرگان قریش را [که از دنیا رفتند] برای من زنده



سازید تا از آنها راجع به ادعاء شما در باره دین و قیامت سؤال کنم. - زرقانی می نویسد: پس از آنکه مروان، عبد الرحمن بن ابی بکر را متهم ساخت که آیه «وَالَّذِي قَالَ...» در باره وی نازل گردید عایشه در ردّ این اتهام گفت: سوگند به خداوند، برادرم عبد الرحمن عبارت از این فرزندی نیست که آیه مذکور در باره وی نازل شده باشد، اگر بخواهم می توانم نام آن شخصی که آیه یاد شده در باره او نازل شده است را بر زبان آورم. علامه طباطبائی (قدس سره) پس از آنکه روایت اول و دوم را نقل می کند می نویسد: این روایت از قتاده و سدی نیز نقل شده و روایت مروان و تکذیب عایشه در رابطه با اتهام وی، معروف و مشهور می باشد. آلوسی [در «روح المعانی»] پس از ردّ روایت مروان می گوید: بعضی از بزرگان- مانند سهیلی- با مروان راجع به نزول آیه در باره عبد الرحمن، هم سخن شده اند، و بر فرض قبول این موضوع که آیه، مربوط به عبد الرحمن بن ابی بکر باشد معقول نبوده است که مروان او را مورد سرزنش قرار دهد، چرا که عبد الرحمن بعدها اسلام آورد و به عنوان یکی از صحابه برجسته و قهرمانی از یاران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به شمار می رفت و در راه اسلام رنجهایی در جنگ یمامه و جز آن متحمل شد، و اسلام نیز انسان را از گذشته می برد و اشتباهات قبلی او را می پوشاند. بنابراین اگر یک فرد کافر اسلام آورد سزا نیست، با سخنانی که مروان بر زبان رانده است مورد سرزنش قرار گیرد. مرحوم علامه طباطبائی پس از نقل گفتار آلوسی یادآور می شود که اگر روایات مربوط به نزول این آیه در باره عبد الرحمن بن ابی بکر درست باشد نمی توان از صراحت آیه ای که پس از آن آمده است گریخت آنجا که می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ» (احقاف: ۱۸): آنان کسانی هستند که فرمان عذاب، علیه آنها- همراه با گروهی از جن و انس که قبلا در گذشتند و با آنها هم عقیده بوده اند- سزا است، تحقیقا اینان خویشان را با ارتکاب معاصی زیانمند ساخته بودند. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۲

بنابراین در صورت صحت روایات یاد شده، دفاع آلوسی و دیگران نمی تواند به حال عبد الرحمن بن ابی بکر مفید افتاده و چهره پاکیزه ای از شخصیت او پدید آید «۶۲» طبرسی پس از آنکه روایت مربوط به نزول آیه را در باره عبد الرحمن بن ابی بکر یاد می کند می گوید: به قرینه آیه بعد: «أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ...»- که به صورت صیغه جمع آمده است- آیه مورد بحث، یعنی «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ...» را باید عام تلقی کرد که شامل کافر و هر فردی می گردد که گرفتار عقوق والدین می باشد، یعنی در آیه مذکور، خصوص لفظ در مد نظر نیست، بلکه عموم از آن اراده شده است. «۶۳»

### فائده هفتم شناخت «اسباب النزول» - تسهیل حفظ و درک آیات و تثبیت آنها در ذهن

از راه شناخت «اسباب النزول»، حفظ کردن آیات و درک و نیز تثبیت آنها در ذهن، آسان می گردد، زیرا ربط اسباب به مسببات و پیوند احکام با حوادث و ارتباط حوادث با اشخاص و زمانها و مکانهای خاص همگی از دواعی و عواملی به شمار می آیند که حقایق را در ذهن آدمی تثبیت کرده و موجب انتقال آنها در خاطر انسان گشته، و آنگاه که مقارنات آنها را به یاد می آورد خود آنها را به آسانی در فکر خویش احضار می کند، و این همان قانون «تداعی معانی و افکار و خاطرات» می باشد که در روانشناسی به ثبوت رسیده است. «۶۴»

مجمع البیان ۸۷/۹. مناهل العرفان ۱/۱۰۶. المیزان ۲۰۸/۱۸، ط دوم بیروت ۱۳۹۳ ه ق. ۶۳- مجمع البیان ۸۷/۹. ۶۴- این فائده را نیز زرقاتی در «مناهل العرفان» ۱/۱۰۶، ۱۰۷ یاد کرده است. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۳

مسئله دوم- آیا ملاک، عموم لفظ است و یا خصوص سبب

یکی از مسائل شایان توجه در مبحث «اسباب النزول» عبارت از اختلافی است که میان دانشمندان اصول فقه پدید آمده است مبنی بر اینکه آیا عموم لفظ، ملاک و معتبر است و یا خصوص سبب نزول. از دیدگاه سیوطی آن رأی و نظریه‌ای که صحیح تر می‌باشد این است که عموم لفظ معتبر و ملاک است، به این دلیل که شماری از آیات به خاطر اسباب خاصی نازل شده که علماء و دانشمندان اسلامی بالاتفاق آنرا به غیر موارد اسباب النزول آنها تعمیم داده و گفته‌اند: حکم آن آیات - علی رغم آنکه مربوط به موارد خاصی است - شامل موارد دیگر نیز می‌گردد. به عبارت دیگر: آیا خاص بودن سبب و موجبی که انگیزه نزول آیه و یا آیاتی تلقی می‌شود - در صورتی که تعبیر آیه و یا آیات، عام باشد - موجب تخصیص حکم آن به مورد نزول می‌گردد، و یا اینکه تعبیر عام آیه ملاک و معتبر است و در نتیجه حکم آن نیز عام و شامل همه افراد می‌باشد، و در نتیجه آنگونه آیاتی که در پی یکی از اسباب و موجباتی که قبلاً از آنها یاد کردیم نازل شده و دارای تعبیری عام می‌باشد حکم آنها به همان مواردی محدود نیست که باعث نزول آنها گشته است، و لذا می‌توان عموم تعبیر آیه را به موارد و وقایع مشابه تعمیم داد. و سبب خاص که پی آمد آن، نزول آیه یا آیاتی است و آن آیه یا آیات با تعبیری عام نازل گردیده است نمی‌تواند قانون و حکم عام را به اوضاع و شرایط سبب نزول محدود سازد، بلکه علاوه بر آنکه - حکم مندرج در آیه، مورد مربوط به سبب نزول را در بر می‌گیرد - همه مواردی را که مشابه با شرایط سبب نزول است زیر پوشش خود قرار می‌دهد. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۴

### چند نمونه از آیاتی که عموم لفظ در آنها معتبر است نه خصوص سبب

#### الف - آیه ظهار

قبلاً دیدیم که آیه ظهار در باره اوس بن صامت و یا سلمه بن صخر نازل گردید و نیز دیدیم که آیه مذکور دارای تعبیری عام می‌باشد: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ...». و با اینکه آیه مذکور از پی سبب خاصی نازل گردید، حکم آن عام می‌باشد و شامل هر فردی می‌گردد که نسبت به همسر خود با اجرای صیغه ظهار جدائی و بیگانگی به هم رسانند.

#### ب - آیه لعان

##### اشاره

آیه مذکور [بر حسب روایتی در باره هلال بن امیه نازل گردید، لکن حکم موجود در آن - به خاطر تعبیر عام آن - شامل دیگران که اوضاعی مشابه اوضاع هلال بن امیه برای آنها پدید آمده است می‌گردد. برای توضیح این مطلب باید یادآور شویم، آنگاه که آیه «قذف» نازل شد حوادثی رخ داد که مردم احساس کردند با مشکلات و بن بستهایی لا ینحل رو برو شده‌اند و آن آیه این است: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور: ۴، ۵): کسانی که زنان شوهردار را به فجور و زنا متهم می‌سازند چنانچه چهار شاهد در تأیید و اثبات اتهام خود اقامه نکنند - مبنی بر اینکه شهادت دهند که این زنان را به هنگام ارتکاب زنا دیده‌اند - بر تهمت زنندگان هشتاد ضربه تازیانه وارد سازید و از این پس برای همیشه شهادت آنها را پذیرا نباشید، و علاوه بر این باید آنها را فاسقان و دست اندر - کاران گناه کبیره و جرم سنگین برشمرد، مگر کسانی که از این تهمت زدن توبه کنند و اعمال خود را به شایستگی و درستی انجام دهند، که خداوند متعال آمرزنده مهربان است. در این دو آیه، سه حکم در باره تهمت به زنا صادر شده است: ۱- حد قذف، یعنی هشتاد تازیانه. ۲- عدم قبول شهادت برای همیشه. ۳- حکم فسق، یعنی تهمت زنندگان از



رهگذر این تهمت به عنوان فاسقان أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۵ برشمرده می‌شوند. اما اگر توبه کنند حدّ قذف در مورد آنها اجراء می‌شود، لکن شهادت آنها از آن پس قابل قبول بوده و عنوان فاسق بودن از آنها لغو می‌گردد. لکن حادثه و یا حوادثی که پس از نزول آیه قذف رخ داد مردم احساس کردند که در تنگنایی غیر قابل گریز قرار گرفته‌اند. بر حسب روایت عکرمه از ابن عباس، وقتی آیه «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُبْحَصِنَاتِ...» نازل شد سعد بن عباده عرض کرد: یا رسول الله، اگر من وارد خانه خود شوم و مردی بیگانه را در بستر همسرم بینم که وضع آنها حکایت از ارتکاب زنا می‌کند، اگر در چنین حالتی از رفتار همسرم صرف نظر کنم و او را تنبیه ننمایم و نرنجانم و در صدد برآیم چهار شاهد احضار کرده تا این عمل را رؤیت کنند و آنگاه به این کار شهادت دهند نتیجه آن چنان خواهد بود که آن مرد عمل خود را انجام داده و از خانه بیرون رفته و بگریزد. و اگر آن صحنه‌ای را که دیده‌ام بازگو کنم و اظهارش نمایم باید از هشتاد ضربه تازیانه بر بدن خود استقبال کنم، این قانون، بس عجیب است؟! رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای گروه انصار آیا می‌شنوید که سید و بزرگ و سرور قبیله شما چه می‌گوید؟! آنها عرض کردند: یا رسول الله، این مرد را سرزنش مفرما که او شخص با غیرتی است و جز با دختر باکره با هیچگونه زن دیگری ازدواج نکرده است، و هر زنی را که مطلقه‌اش ساخته هیچکس را یارای ازدواج با او نبوده است، یعنی هیچ کسی جرأت و جسارت نمی‌ورزید که با آن زن ازدواج نماید. سعد بن عباده عرض کرد: یا رسول الله، تن و جان من فدای تو باد، من می‌دانم که این سخن - به حق - از سوی خداوند متعال است، لکن من از این حکم در شگفتم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حکم خدا این چنین بوده و بدینگونه فرمان داده است. سعد بن عباده گفت: «صدق الله و رسوله»: خدا و رسولش سخن به راستی و منطبق با واقع آورده‌اند. در این خلال پسر عموی سعد بن عباده - که به «هلال بن امیه» موسوم بود - از نخلستان به صوب سرای خویش روان گشته و وارد منزل شد و به محض ورود، مردی را دید که با همسر او در بستر خفته و با وی زنا می‌کند. چیزی نگفت و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، چنین جریانی روی داده و من آنرا با چشمان خود دیده‌ام و نمی‌توانم مشاهدات خویش را خیال و پندار تلقی کرده و این خاطره را از ذهنم شستشو دهم، و این احساس را در خود به هم رسانم که گویا چیزی اتفاق نیفتاده أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۶ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این جریان و هم چنین از سخن هلال بن امیه متغیر گشت و اثر ناراحتی بر چهره آنحضرت پدیدار شد، و این گفتار بر روح و جان وی گران آمد. هلال عرض کرد: یا رسول الله، من می‌دانم که سختم شما را آورده و خاطرتان را رنجانده است، لکن من این حادثه را با چشم خود دیده‌ام، بنابراین چگونه می‌توانم آنرا اظهار نکرده و در دلم مخفی نگاهدارم، و خدا می‌داند که این سختم راست و گویای واقعیتی است که روی داده است، امیدوارم خداوند متعال گشایشی در کارم فراهم آورد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن شد که حدّ قذف را بر هلال جاری سازد. همزمان با این تصمیم‌گیری بود که شماری از انصار به عرض رساندند که ما نیز دچار همان وضعی شده‌ایم که هلال بدان دچار آمده و همان سخنانی که سعد بن عباده با شما در میان گذاشته است برای ما نیز مطرح است. اما اکنون می‌خواهند حدّ قذف را بر هلال جاری سازند و شهادت او را نیز از این پس مردود و غیر قابل قبول اعلام نمایند. این فاجعه عظیمی است. سرگرم گفتگو بودند و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مقدمات اجراء حدّ بر هلال بن امیه را آماده می‌فرمود که در این اثناء وحی نازل گردید، صحابه و یاران آنحضرت شادمان شدند و گفتند: ان شاء الله این وحی در جهت فرج و گشایش کار ما است. آنگاه که وحی بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به پایان رسید فرمود: خداوند متعال، هلال بن امیه و شما یاران مرا از این مخمصه و تنگنا رهانیده و گشایشی در کارتان به وجود آورده است آیاتی که در جهت ارائه راه حل - برای مشکل هلال بن امیه و دیگران - نازل شد معروف به آیات لعان است و آن عبارتست از: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ. وَلَوْ لَا فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ

وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ» (نور: ۶-۹): آنانکه همسران خویش را به زنا متهم می‌سازند و برای آنها شاهدانی جز خود آنها نباشد أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۷ [که صحت ادعاء آنها را تأیید و گواهی کند] شهادت یکی از آنها [که حد قذف را از میان برمی‌دارد] چهار شهادت است که به خداوند سوگند یاد کند در رابطه با ادعایش از راستگویان است، با شهادت پنجم بدینصورت که لعنت خدا بر او اگر در این ادعا دروغگو باشد. و در صورتی از زن حد زنا بازداشته می‌شود که چهار بار بدینصورت شهادت دهد: «سوگند به خداوند، همسر او در ادعاء خود از دروغگویان است، و شهادت پنجم او بدینصورت می‌باشد که «خشم خدا بر من اگر شوهرم در ادعاء خود از راستگویان باشد. اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال شما نمی‌گشت و خداوند توبه پذیر نمی‌بود [و شما را در سایه چنین فضل و مرحمتی از زنا و کارهای زشت دیگر نهی نمی‌کرد و به اقامه حدود فرمان نمی‌داد، دچار نابودی و هلاک گشته و نسلها رو به تباهی گذاشته و نسب مردم دچار هرج و مرج و گسیختگی می‌شد]. هلال بن امیه پس از نزول این آیات عرض کرد: من به لطف و رحمت خداوند متعال امیدوار بودم که در رابطه با این بلیه گشایشی در کار ما به وجود می‌آورد.

### نزارش اجرای لعان در باره هلال بن امیه و همسر او

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از نزول این آیات دستور داد زن هلال بن امیه را احضار کنند و شخصی را فرستادند و آن زن را حضور آنحضرت آوردند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را نزد خود فرا خواند و راجع به ادعای شوهرش از وی سؤال کرد: گفت یا رسول الله، شوهرم دروغ می‌گوید. فرمود: خدا می‌داند که یکی از شما دو نفر دروغگو است. هلال عرض کرد: یا رسول الله، جز حق چیزی نگفتم. حضرت فرمود: «ملاعنه» می‌کنی؟ هلال عرض کرد امر بفرمائید. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هر دو را نزد خود طلبید و آنانرا رو به قبله نشانید: نخست به هلال فرمود: بگو: «اشهد بالله انی لمن الصادقین»: «سوگند به خدا یاد می‌کنم و او را گواه می‌گیرم که من از راستگویان هستم». و دستور داد این سوگند را چهار بار - پیایی - بر زبان آورد. آنگاه برای پنجمین بار حضرت به او روی آورده و فرمود: ای هلال از خدا بترس که عذاب دنیا سبک‌تر و ناچیزتر از عذاب آخرت می‌باشد، و عذاب الهی از عذاب انسان به انسانی دیگر سخت‌تر است. اگر انگیزه‌ای نفسانی ترا به این تهمت زدن واداشته است بیا بازگرد و توبه کن که سوگند نوبت پنجم، لعنت خدا را برای دروغگو به ارمغان می‌آورد. هلال گفت: سوگند به خود خداوند که مرا به خاطر این ادعاء عذاب نخواهد کرد، چون راست می‌گویم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به هلال فرمود: بگو «لعنت خدا بر آن أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۸ کسی که دروغ می‌گوید». هلال هم چنین گفت. آنگاه به آن زن فرمود: چه می‌گوئی، آیا سوگند یاد می‌کنی؟ عرض کرد: آری. فرمود: چهار بار بگو: «اشهد بالله انه لمن الکاذبین» یعنی به خدا سوگند یاد کرده و او را گواه می‌گیرم که این مرد در ادعاء خود از دروغگویان است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آخرین بار این زن را موعظه کرد و فرمود: ای زن از خدا بترس که رسوائی دنیا آسانتر از رسوائی آخرت می‌باشد، و عذاب خدا سخت‌تر از عذاب انسانها است، و این سخنی که باید برای بار پنجم به زبان آوری موجب خشم خدا می‌گردد. زن لحظه‌ای درنگ کرد و با خود گفت: نباید اقوام و خویشاوندان خود را رسوا سازم! لذا آماده شد و گفت: «خشم خدا بر من اگر این مرد در ادعای خود از راستگویان باشد. رسول خدا پس از «ملاعنه لعان»، حکم جدائی میان آنها را صادر کرده و فرمود: فرزندی که از این زن زاده می‌شود از آن خود او است، و نباید به هلال منسوب گردد، و نیز نباید از این پس زن را به خاطر این جریان سرزنش کنند. آنگاه فرمود: اگر فرزندی که از این زن به دنیا می‌آید دارای فلان اوصاف باشد شوهر راست می‌گوید، و اگر دارای فلان اوصاف باشد از آن کسی است که او را متهم به زنا با این زن کرده‌اند. ابو الفتوح رازی (قدس سرّه) می‌نویسد: «او را فرزندی بر صفت مکروه آمد، او را با هیچ پدری تشبیه نکردند، و او بزرگ شد و به امیری مصر افتاد، و پدری پیدا نبود او را». در باره نگرانی سعد بن عباد به نسبت به مضمون آیه ۴ و ۵ سوره نور: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُوْحَصِّنَاتِ...» سخن دیگری مفسرین یاد کرده‌اند که حسن بصری

گفت: سعد بن عبادہ پس از نزول این آیہ‌ها عرض کرد: یا رسول اللہ، اگر مردی وارد سرای خویش گردد و مرد بیگانه‌ای را با زن خود در حال زنا مشاهده کند اگر زناکار را بکشد او را می‌کشند، و اگر مشاهدات خود را اظهار نماید باید هشتاد ضربه تازیانه را بر بدن خویش پذیرا باشد، و اگر بخواهد در جستجوی یافتن شاهد برآید آن مرد زناکار عمل زشت خود را انجام داده و دنبال کار خود می‌رود. لذا اگر چنین وضعی را در مورد همسرش مشاهده کند ناگزیر است که با شمشیر او را بکشد. رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمود: «کفی بالسیف شاه» یعنی می‌خواست بفرماید: «کفی بالسیف شاهدا»، ولی فرمود: «شاه...» و سخن خود را به اتمام نرساند. سپس فرمود: چون مردان غیرتمند هستند در این گونه کارها شتاب أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۰۹ می‌گیرند... [بقیه گفتگو و جریان نزول آیہ لعان- همانگونه که قبلا یاد کردیم- در سخن حسن بصری ادامه می‌یابد]

### گزارش اجرای لعان به روایت ابن عباس و مقاتل در باره خوله و همسر او عویمر

از ابن عباس و مقاتل روایت شده است که می‌گفتند: سبب نزول آیہ‌های لعان آن بود که وقتی آیہ قذف: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ...» نازل شد رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) در روز جمعه بر روی منبر و کرسی خطابه رفت و آیہ مذکور را تلاوت کرد. عاصم بن عدی عجلانی انصاری از جای برخاست و عرض کرد: یا رسول اللہ، اگر یکی از ما، مردی بیگانه را در معیت همسر خود ببیند که با وی زنا می‌کند طاقت و یاری آن ندارد که ساکت مانده و بی تفاوت به سر برد. اگر مشاهدات خود را بر زبان آورد هشتاد تازیانه بر بدن او وارد می‌سازند و شهادت وی را از آن پس قبول نکنند. و اگر در پی شهود به جستجو پردازد آن مرد زناکار عمل زشت خود را انجام داده و رفته است؟ رسول اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمود: حکم همین است. عاصم پسر عمویی داشت به نام «عویمر عجلانی»، و عویمر دارای همسری به نام «خوله بنت قیس بن محسن» بود. روزی عویمر وارد سرای خود شد و دید شریک بن سمحاء با همسر او در یک بستر خفته است. این جریان را به گوش عاصم رساند، و عاصم گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». عاصم، جمعه دیگر وارد مسجد شد و عرض کرد: یا رسول اللہ، به همان مسئله و گرفتاری- که آنرا روز جمعه گذشته با شما در میان گذاشتم در مورد یکی از خویشاوندان خویش دچار آمدم. رسول خدا (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) فرمود: قضیه چیست؟ عرض کرد: همان حادثه برای پسر عمویم عویمر اتفاق افتاده است، و زن او نیز دختر عموی وی می‌باشد. و شریک نیز پسر عموی آنها است. نبی اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) آنها را احضار فرمود. نخست رو به عویمر کرد و فرمود: در مورد خانواده و دختر عمویت از خدا بترس و مبادا این زن را به ناحق متهم به زنا سازی. عویمر عرض کرد به خدا سوگند که راست می‌گویم، آری من شریک بن سمحاء را با این زن در وضع نامشروعی دیدم که با او زنا می‌کرد، و او نیز هم اکنون حامله است، و من نیز مدت چهار ماه است که با او نزدیکی نکرده‌ام. رسول اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) به زن گفت: ای زن از خدا بترس و اگر آن کار زشت را انجام داده‌ای به راستی گزارش کن. زن عرض کرد: عویمر مرد غیوری أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۰ است و غیرتش او را بر آن داشت که چنین تهمتی را بر من وارد سازد، ما این شبها بیدار بودیم و با شریک گفتگو می‌کردیم، اما او هم اکنون چنین تهمتی را بر من وارد می‌سازد. نبی اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) به شریک فرمود: تو چه می‌گوئی؟ عرض کرد: سخن همان است که این زن بر زبان آورده است. خداوند متعال در پی چنین رویدادی آیہ لعان را نازل کرد: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ...». آنگاه پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) دستور داد که بانگ زنند: «الصَّيْلُوهُ جَامِعَةً». مردم جمع شدند و در مسجد حضور به هم رساندند. آنحضرت نماز دوم را اقامه کرد. آنگاه آنها را احضار نمود و به عویمر فرمود: بگو: «به خداوند متعال سوگند یاد می‌کنم که خوله زنا کرده است و در این ادعاء و سخن خویش راستگو هستم» عویمر مراسم این سوگند را به جای آورد. سپس حضرت فرمود: بگو: «به خدا سوگند که من شریک را بر روی شکم این زن دیده‌ام، و این سخن را به راستی بر زبان می‌آورم»، عویمر این سوگند را نیز بر زبان راند. بار سوم فرمود: بگو: سوگند به خدا این

جنین - که در شکم دارد - فرزند من نیست و در گفتار خود صادق هستم». عویمر سوگند سوم را بر زبان آورد. برای بار چهارم نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به عویمر فرمود: بگو: «سوگند به خداوند، چهار ماه است با این زن نزدیکی نکرده‌ام.» عویمر آنرا بر زبان آورد. حضرت برای بار پنجم به او فرمود: بگو: «لعنت خدا بر عویمر اگر دروغ گوید» عویمر این سوگند را یاد کرد. وقتی سوگندهای عویمر به پایان رسید نبی اکرم به او فرمود: در جای خود بنشیند. آنگاه به خوله فرمود: بپاخیز و بگو: «سوگند به خداوند که من مرتکب زنا نشده‌ام و عویمر دروغ می گوید». بار دوم فرمود: بگو: «سوگند به خداوند که عویمر مرا با شریک در چنان وضعی که ادعا می کند ندیده است و عویمر در این ادعاء خود دروغگو می باشد». بار سوم فرمود: بگو: «سوگند به خداوند که از عویمر باردار هستم و او در ادعاء خود - که این حمل و جنین از وی نیست - دروغگو می باشد». بار چهارم فرمود: «سوگند به خداوند که او هرگز مرا بر هیچ کار زشت و زنا ندیده، و بر من دروغ می بندد». اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۱ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بار پنجم به او فرمود: بگو: «خشم خدا بر خوله روا باد که اگر این مرد، یعنی عویمر راست گوید». زن همه این سوگندها را اجراء کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان جدائی و بیگانگی میان آندو را از یکدیگر صادر کرده و فرمود: اگر این سوگندها لزومی نمی داشت مرا در باره آنان نظری دیگر بود. سپس فرمود: اگر این زن فرزندی را به دنیا آورد بنگرید اگر رنگ پوست او متمایل به سیاهی بود از شریک بن سمحاء است. و اگر سفید رنگ و دارای ساقی ستبر بود از او نیست. وقتی این زن جنین را به دنیا آورد دیدند شبیه ترین فرد به شریک می باشد. تذکر این نکته ضروری است که نسبت زنا به زنهای بیگانه موجب حد یعنی هشتاد ضربه تازیانه است، ولی نسبت زنا به همسر - در صورتی که معروف به زنا نباشد - موجب لعان می گردد، اما به شرط آنکه مرد ادعاء رؤیت زنا کند، و در غیر این صورت صرفاً موجب حد است. پس از انجام مراسم «لعان» یا «ملاعنه» - علاوه بر آنکه فرزند به زن ملحق می گردد و زوجیت میان زن و شوهر از هم گسیخته و حد ساقط می شود - زن و شوهر برای همیشه بر یکدیگر حرام گشته و زن باید برای ازدواج با شوهری دیگر، از زمان ملاعنه عده نگاه دارد. لعان جز نزد حاکم شرع و یا نماینده او صحیح نیست. «۶۵»

### ج - حد قذف در رابط با کسانی که عایشه را مورد اتهام قرار داده اند

#### اشاره

نمونه سومی که عموم لفظ و تعبیر آیه در آن معتبر بوده و ملاک حکم تلقی شده است و خصوص سبب در مد نظر نیست، عبارت از حد قذف در باره رمات و تهمت وارد کنندگان بر عایشه می باشد. این آیه عبارت از همان آیه ۴ و ۵ سوره نور است که قبلاً از آنها یاد کردیم: «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْتَبُوا لَهُمْ جُلْدَةً... «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...»

بنگرید به: مجمع البیان ۱۲۷/۷، ۱۲۸. مناهل العرفان ۱/۱۱۱، ۱۱۲. المیزان ۱۵/۸۲-۸۷. روض الجنان و روح الجنان ۷/۲۱۸-۲۲۲. جواهر الکلام ۳/۳۴ و ۴. کشف الاسرار ۶/۴۸۹-۴۹۱. جامع البیان ۱۸/۶۵-۶۸. احکام القرآن: ابن العربی ۳/۱۳۴۰-۱۳۴۷. الجامع لاحکام القرآن: قرطبی ۱۲/۱۸۲-۱۸۴. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۲

#### نکات مهم اخلاقی و اجتماعی در آیات افک

در توضیح این مطلب یادآور می شویم - از آنجا که آیات ۱۱ تا ۲۶ سوره نور مربوط به تهمتی است که بر یکی از همسران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد ساختند و چنانکه علامه طباطبائی (قدس سره) اشاره کرده است در طی این آیات نکات ظریفی مطرح است - سزا است همه این آیات را در رابطه با آیه های مربوط به حد قذف بررسی کرده و آرائی را که از سوی

دانشمندان اهل سنت در این باره، یعنی «حدیث افک» اظهار شده است به نقد و تحلیل بگیریم. خداوند متعال فرموده است:

### این تهمت متضمن خیر شما است

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور: ۱۱). آن کسانی که دروغی عظیم آوردند و چهره حقیقت را واژگونه وانمود کردند [و بر یکی از همسران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تهمت وارد ساختند،] و اینان عبارت بودند از: ۱- عبد الله بن ابی بن سلول ۲- مسطح بن اثاثه بن عباد بن مطلب ۳- حسان بن ثابت انصاری ۴- حمنه دختر جحش، همسر طلحه بن عبید الله، آری این افراد عصبه (۱) یعنی گروهی وابسته و همیار با یکدیگر و از خود شما مسلمین هستند. (۲) ایمن حزن را (۱) کلمه «عُصْبَةٌ» به معنی جماعتی

است که بازو به بازوی یکدیگر داده و به هم مربوط می‌شوند. این جماعت و گروه را از ده تا چهل نفر برشمردند (المیزان ۱۵/۹۷، ط دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ه ق). (۲) از دیدگاه مرحوم طبرسی در صدر آیه، کلمه «منکم» خطاب به همه مسلمین است، لکن کلمه «لکم» که در این آیه دو بار تکرار شده است خطاب به عایشه و صفوان می‌باشد، زیرا این دو آماج این تهمت قرار گرفته بودند. و نیز کسی که از رهگذر این تهمت دچار غم و فسادگی خاطر شده بود و هم چنین هر کسی که مورد اینگونه تهمت قرار می‌گیرد مخاطب قرار گرفته‌اند و خداوند همه آنها را مخاطب قرار می‌دهد که اندوه ناشی از افک را شر مپندارید، بلکه خیر شما در این اندوه وجود دارد، زیرا خداوند متعال عایشه را از این تهمت ناروا تبرئه نموده و به خاطر صبرش او را مأجور خواهد ساخت؟! و دروغ بافان را به خاطر همین افک به مجازات خواهد رساند. حسن بصری گفته است این سخن خطاب به قاذفان و تهمت زنندگان است مبنی بر اینکه این تأدیب و گوشمالی یعنی وارد کردن حدّ قذف بر شما در جهت بدخواهی نسبت به شما صورت نمی‌گیرد، بلکه خیر شما در آن است، به دلیل اینکه این تنبیه و تأدیب، شما را به توبه واداشته و مانع از تکرار قذف می‌گردد (مجمع البیان ۷/۱۳۱ ط صیدا، ۱۳۵۵ ه ق). امّا علامه طباطبائی می‌نویسد تمام خطابه‌های موجود در این آیه و همه آیات بعدی متوجه همه مؤمنین اعم از مؤمنان حقیقی و مؤمن نماهای منافق می‌باشد. و اصولاً- خطابه‌هایی که در آیه ۱۱ تا ۲۶ این سوره دیده می‌شود و مجموعاً به بیست و اندی خطاب می‌رسد اکثر آنها بدون تردید تمام مؤمنان را در بر می‌گیرد، و این آیه نیز بدینسان همه مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد که این تهمت و بازده آن که عبارت از وارد کردن حدّ قذف می‌باشد برای مؤمنان شر نیست، بلکه خیر و صلاح آنها را باید در همین جریان جستجو کرد، چرا که یک جامعه صالح و لایق سعادتش در این است که اهل انحراف و تبهکاران- أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۳ که با افک و وارد ساختن تهمت برای شما پدید آمده شر مپندارید، بلکه خیر است برای شما. برای هر یک از تهمت زنندگان به هر اندازه‌ای که به این گناه دامن زده و بدان دچار شده‌اند مجازاتی در پیش است. و اما آن کسی که از میان این تهمت زنندگان قسمت عمده این تهمت را به عهده گرفته است (۳) برای او عذاب عظیمی در روز قیامت خواهد بود.

### چرا حسن ظن به خودتان را از دست می‌نهد

«لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (نور: ۱۲): چرا آنگاه که این افک و تهمت دروغ را از تهمت آوردگان شنیدید شما مردان و زنان با ایمان نسبت به کسانی که به منزله خود شما هستند حسن ظن را در پیش نگرفتید، [زیرا همه افراد با ایمان در تمام آسیبهای روحی که بر آنها وارد می‌شود به منزله یک تن می‌باشند، اگر محنتی بر یکی از آنها وارد شود چنانسان است که بر همه آنها وارد شده



در آن شناسائی شوند تا افراد جامعه

در کارشان با یک بینش صحیحی عمل کنند. و دست اندر کار اصلاح آن اعضائی از این جامعه گردند که گرفتار انحراف و فساد می‌باشند، و به ویژه در یک جامعه دینی - که با وحی سر و کار دارند و در امثال اینگونه رویدادها وحی بر آنها نازل می‌شود - بازشناساندن افراد منحرف و تبه فکر و فسادگر ضروری است تا موعظه شوند و آنها را به خاطر غفلت و سهل‌انگاری هشدار دهد تا در دینداری خویش طریق حزم و احتیاط را پیموده و با هشیاری در شئون زندگانی عمل کنند (المیزان ۹۷/۱۵، ۹۸، ط دار الکتب الاسلامیه). (۳) کسی که سهم زیادت‌تر و سنگین‌تری از این تهمت را به دوش می‌کشید «عبد الله بن ابی» بوده است، چرا که او در رأس اصحاب افک قرار داشت، و مردم پیرامون او جمع می‌شدند، و او بود که در میان جمع مردم بیش از دیگران به این تهمت دامن می‌زد و آنرا میان آنها منتشر می‌ساخت و می‌گفت: همسر پیامبر شما شام را تا بام در کنار مردی بیگانه به سر آورد، و آنگاه او را با خود آورد ... و نیز گویند این شخص که سهم عمده‌ای از این تهمت به عهده او بوده عبارت از حسان بن ثابت است که پس از نابینا شدن بر عایشه وارد شد. به عایشه گفتند: آن کسی که در باره تو سخن به ناحق آورده و مورد اتهامت قرار داده و خداوند متعال در باره او فرمود: «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» بر تو وارد می‌شود. عایشه گفت: آیا مگر نه این است که چشم‌انوش نابینا شده است؟ حسان بیت زیر را انشاء کرد: حصان رزان ما تزن بریئه و تصیح غرثی من لحوم الغوافل زن پاکدامن و با وقاری که هیچ تهمتی بدو راه نداشته و ندارد، زنی که از گوشت زنان غافل و بی‌گناه و بی‌خبر و غیبت از آنها گرسنه است و هیچ کسی را مورد تهمت قرار نداده، و در غیاب کسی سخن ناروا بر زبان نیاورده است. این بیت را حسان در وصف عایشه سروده بود که عایشه به وی گفت: ولی تو چنین نبوده‌ای، بلکه گوشت زنان غافل و بی‌گناه را با غیبت و وارد ساختن تهمت در کام خود فرو بردی. مرحوم شعرانی ضمن توضیح این اشعار نوشته است: سزا نبود عایشه سوابق حسان را به رخ او کشیده و آزرده‌اش سازد، سوابقی که از آن توبه کرده بود، چرا که هر فردی هر چند به مقامات عالیه روحی و دینی رسیده باشد در صورتی که معصوم نباشد امکان دارد مرتکب خطاء گردد (مجمع البیان و هامش آن ۷/ ۱۳۱). [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۴ است. [این آیه همگون با آیه‌ای است که می‌گوید: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی أَنْفُسِكُمْ» در ورود به هر سرائی بر خویشتن، یعنی بر اهل منزل که به جای خودتان می‌باشند سلام کنید]. بنابراین چرا با شنیدن این افک و تهمت تهی از واقعیت نگفتید این تهمت، دروغی آشکار است؟! و چون تمام انسانها از یک تن آفریده شده‌اند همگی به عنوان یک پیکر محسوب می‌گردند، و افراد نیز به منزله اندامهای آن می‌باشند، که سعدی چون جان و درونش مستفیض از چنین گونه آیاتی بوده است پیام آیه مورد بحث را در ابیات زیر انشاء کرد: بنی آدم اعضای یک پیکرند چه در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی نکاتی که در زیر آنها یاد می‌کنیم در این آیه مطرح است: ۱- چون افراد با ایمان با شنیدن این اتهام آن را مردود اعلام نکردند، و در باره کسانی که آماج تهمت قرار گرفته بودند با حسن ظن ننگریستند در این آیه با کلمه «لولا» که به معنی «هلا» می‌باشد مورد توییح الهی واقع شدند. ۲- در این آیه، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ» به مفهوم «ظَنَنْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ» در مد نظر می‌باشد، یعنی چرا شما نسبت به خودتان خواهان حسن ظن نمی‌باشید، چون همه شما دارای ایمان می‌باشید، و با یکدیگر پیوند خورده‌اید، و به سان اندامهایی نسبت به یکدیگر هستید، و بر هر مؤمنی لازم است نسبت به افراد با ایمان گمان بد نبرد و او را به تهمتی که بدان علم و یقین ندارد متهم نسازد. ۳- خداوند، مؤمنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا پس از شنیدن این اتهام، نگفتند: «هذا افک مبین»، زیرا خبری که نسبت به واقعه مربوط به آن علم و یقینی وجود ندارد، و ادعائی که در جهت اثبات آن، بی‌بینه و دلیل و شاهدی در میان نیست شرعا باید آنرا کذب و دروغ تلقی کرد اگر چه بر حسب واقع، راست و یا دروغ باشد، دلیل این مطلب، سخن خداوند متعال در آیه بعد می‌باشد که می‌فرماید: «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ». «۶۶»

## چرا چهار شاهد اقامه نکردند

«لَوْلَا جَاؤُ عَلَيَّ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاذْ لَمَّ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ»  
 ۶۶- الميزان، ط دوم بیروت ۱۳۹۳ هـ

ق، ۹۱/۱۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۵ (نور: ۱۳) چرا بر آنچه آوردند و تهمتی را که بر زبان راندند چهار گواه نیاوردند، اکنون که گواهان را نیاوردند، آنان همان کسانی هستند که نزد خداوند در شمار دروغگویان قرار دارند. بدین معنی که اگر آنها در گفته خود مبنی بر اتهام عایشه و یا یکی از همسران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن به راستی آوردند باید شهودی برای این اتهام- که در اتهام به زنا عبارت از چهار نفر هستند- اقامه کرده باشند. و چون شهودی اقامه نکردند محکوم به کذب هستند، زیرا ادعاء بدون بینه و شهود، کذب و افک محسوب می گردد.

## اهمیت این تهمت

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفْضَيْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْتِخْفَاءِ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (نور: ۱۴، ۱۵): و اگر نه فضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما ارزانی می شد، و برای توبه کردن به شما مهلتی نمی داد، و در کیفر شما شتاب می گرفت، در رابطه با آن امری که پیش می بردید و تهمتی که در ورطه آن غوطه خوردید عذابی بزرگ به شما آسیب می رساند [عذابی که فترت و انقطاعی در استمرار آن وجود ندارد، البته همزمان با آن وقتی که این افک و تهمت را از زبان یکدیگر دریافت کرده، و بعضی از شما آنرا از دیگری بازگو می نموده و بدون دلیل پذیرای این تهمت می شدید] و با دهان و زبان، سخنی را اظهار می کردید که دارای علم و یقین نسبت به آن نبودید، و القاء چنین سخنی را اندک و سهل و سبک می انگاشتید، در حالیکه همین امر نزد خداوند متعال از نظر جرم، سخت و سنگین می باشد، [چون کذب و افتراء و دروغی غیر قابل اغماض است. و چون این اتهام، با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز پیوند می خورد، شیوع دروغی که دارای چنین وضع خطیر و حساسی بوده موجب خدشه به شأن آنحضرت و سست شدن و تباه گشتن امر دعوت دینی او می گشت.

## چرا حتی این تهمت را بازگو کردید

«وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ. يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (نور: ۱۶-۱۸): و آنگاه که این دروغ را شنیدید چرا نگفتید: ما را نرسد که آن را بر زبان آریم، پروردگارا أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۶ این تهمت، دروغی بزرگ است. خداوند متعال شما را اندرز می دهد- که اگر دارای ایمان هستید- هرگز گرد چنین سخنی نگردید، و از این پس تا ابد از تکرار آن خوداری نمائید. خداوند متعال، آیات خود را روشن می کند، و خداوند دانا و فرزانه است.

## شایعه ساز باید از عذاب خدا بترسد

«إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ» (نور: ۱۹، ۲۰): تحقیقا همین افرادی که دوست می دارند زشت نامی و زشت کاری در میان افراد با ایمان آشکار و پدیدار و شایع گردد- و به اصطلاح: دست به شایعه سازی می زنند- برای آنها عذابی دردناک در این جهان



و آن جهان تدارک شده است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. و اگر فضل خدا و رحمت او نمی‌بود و خدای رءوف و مهربان شما را مشمول مرحام خویش قرار نمی‌داد [هیچیک از تهمت وارد کنندگان را زنده نمی‌گذاشت]. منظور از «فاحشه» عبارت از هر کار زشت، مانند: زنا و تهمت به آن، و امثال آنها است. علاقه به شیوع اینگونه کارهای زشت - که از جمله آنها وارد ساختن تهمت زنا بر مؤمنین است - باعث می‌گردد که علاقه‌مندان به آن‌ها سزاوار عذاب الیمی در دنیا و آخرت باشند. در کشف الاسرار ۶ / ۵۰۵، و نیز در مجمع البیان ۷ / ۱۳۲، آمده است که عذاب الیم در دنیا عبارت از حدّ قذف، و عذاب الیم در آخرت عبارت از عذاب آتش دوزخ است، لکن مرحوم علامه طباطبائی می‌نویسد: نمی‌توان عذاب دنیا را عبارت از حدّ دانست، چرا که علاقه به شیوع فحشاء از اموری به شمار نمی‌آید که موجب حدّ گردد. البته در صورتی که الف و لام در «الفاحشه» به عنوان عهد تلقی شود و مراد از آن، قذف باشد و بگوئیم که حبّ شیوع، کنایه از اراده شیوع از رهگذر دامن زدن به تهمت و نقل و بازگو نمودن آن به یکدیگر است. در چنین صورتی می‌توان «عذاب دنیا» را بر وارد ساختن حدّ قذف حمل نمود، اما سیاق آیه با چنین توجیهی مساعد نمی‌باشد. علاوه بر این، رمی و تهمت زدن به مجرد تحقق آن در یکبار موجب حد نیست، و برای مقید ساختن آن به قید قصد شیوع هیچ دلیلی وجود ندارد و هیچ نکته‌ای نیز مقتضی آن نیست. «۶۷»

\_\_\_\_\_ رک: ۶۷ - میزان ۱۵ / ۹۳. أسباب

النزول (حجتی)، ص: ۱۱۷ منظور علامه طباطبائی این است که علاقه‌مندان به شیوع کارهای زشت و تهمت، در خور آن هستند که مشمول عذاب در دنیا و آخرت باشند، لکن فضل و رحمت خداوند - به خاطر آنکه این حبّ و علاقه به اتهام به مرحله عمل نمی‌رسد - مانع از آن شده است که اینان مشمول عذاب دنیا و آخرت واقع گردند.

#### شایعه سازان پیرو شیطان هستند

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۲۱): ای مؤمنین! از پی گامهای شیطان حرکت نکنید و آنکه از پی گامهای شیطان ره در می‌نوردد باید بداند که شیطان، آدمی را به زشت کاری و کردار ناپسند وامی‌دارد، و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما ارزانی نمی‌شد هرگز هیچیک از شما موفق به پاکیزگی و پالایش خویش نمی‌گشت، لکن خدا است که زیر سایه لطف خویش - بر اساس مشیت به حقش - افراد را به پاکیزگی از آلودگیها و گناه موفق می‌گرداند، و خدا شنوای دانا است [و سخن و گفتار شما را می‌شنود، و از احوال درونی و اعمال بیرونی شما آگاهی دارد]. خداوند متعال برای بار سوم بر انسانهای معاصر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و همه مسلمین منت می‌گذارد که چون مشمول فضل و رحمت او هستند توفیق پاکی و مصونیت از عذاب برای آنها وجود دارد. خدا می‌فرماید طبق مشیت به حق خویش هر که را بخواهد پاکیزه می‌گرداند. اما باید یاد آور شد که خداوند، تزکیه کسی را خواهان است که برای پاکیزه شدن مستعد باشد و با زبان استعداد خویش، پاکی را درخواست نماید، و به همین جهت است که فرمود: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، یعنی خداوند سؤال کسانی را که از خدا درخواست تزکیه می‌نمایند می‌شنود، و بدان پاسخ مثبت می‌دهد، و به حال کسانی که دارای استعداد تزکیه هستند آگاه می‌باشد. «۶»

#### احسان و گذشت به کسانی که نسبت به انسان بدی کردند

«وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفُوا وَلْيُغْفُوا أَلَّا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ—م وَاللَّهُ» \_\_\_\_\_ «۶۸ - همان.

أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۸ «عَفْوَرٌ رَحِيمٌ» (نور: ۲۲): و مبادا صاحبان فضل و فرونی در مال و ثروت، و خداوند گاران توان و

دستگاه از میان شما سوگند یاد کنند که از اعطاء و انفاق به خویشاوندان و بی‌نوایان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند. باید اصحاب ثروت و خداوندگاران مکنت از خطاء و بدی آنان در گذرند، و از اشتباهشان روی گردانده و چشم پوشی کنند. آیا شما خواهان آن نیستید که [به پایمردی خود در جهت گذشت از کسانی که نسبت به شما بدی کردند] خداوند متعال بدیها و معاصی شما را مورد آمرزش و چشم پوشی قرار دهد؟ و خداوند، آمرزگاریست مهربان. باید ثروتمندان با انفاق خود- حتی به کسانی که از سوی آنها آسیب دیده و آزرده شدند اما در بینوائی بسر می‌برند- رضای خدا را به خود جلب نموده، و با چنین گذشتی، گذشت و آمرزش خداوند متعال و پروردگار مهربان را نسبت به بدیها و جرمهای خود معطوف و متوجه سازند. نوشته‌اند: بعضی از مسلمین بر آن شدند که از ادامه امدادهای مالی به بعضی از اهل افک و تهمت وارد کنندگان دریغ نمایند. خداوند متعال دستور داد که به این شیوه انسانی استمرار بخشند. مرحوم طبرسی می‌نویسد: از کسانی که هر سه صفت- خویشاوندی، مسکینی، و مهاجرت- در او دیده می‌شد عبارت از «مسطح» بوده است که ابی بکر بر آن شد که پس از رویداد «افک»، کمک مالی خود را از وی قطع کند. مسطح با ابی بکر خویشاوندی داشت و از مهاجران مسکین بوده است. «۶۹»

### تهمت و کيفر آن

«إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصِنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (نور: ۲۳-۲۵): علی التحقیق کسانی که زنان پاکدامن و نا آگاه از بدی و بدان، و با ایمان را آماج تیر تهمت خود قرار می‌دهند از رحمت خدا در دنیا و آخرت بدورند، و علاوه بر این عذابی سخت و بزرگ را به روز رستاخیز در پیش دارند. آن روزی که با زبانها و دستها و پاهای

\_\_\_\_\_ ۶۹- رک: المیزان ۱۵ / ۹۴. مجمع

البیان ۷ / ۱۳۴. کشف الاسرار ۶ / ۵۰۶. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۱۹ آنان در جهت زیان آنان- به خاطر کرداری که در پیش گرفته بودند- گواهی می‌دهد. در چنین روزی است که خداوند متعال جزاء و کيفر آنها را- که به حق است- با سنگ تمام می‌پردازد [و یا جزائی که دین حق مقتضی آن است کاملاً- در مورد آنان معمول می‌دارد]. در آنروز در می‌یابند خدا را، و به این حقیقت واقف می‌گردند که خداوند متعال تحقیقا همان حقی است آشکار که حقایق امور را نیز آشکار و پدیدار می‌سازد. خداوند متعال در طی این آیات لعنت دنیا در آخرت و نیز عذاب عظیم را سزای کسانی می‌داند که بیگناهان را متهم به زنا می‌سازند، بیگانهانی که پاکدامن و بی‌خبر از بدی و بدکاران هستند که گناه به قلب آنها خطور نمی‌کند و دارای ایمان نیز هستند. و همین نکته عظمت جرم و گناه تهمت زدن به چنین بی‌گانهانی را تبیین می‌کند. خود ایمان به تنهایی علت تامه برای این حقیقت است که تهمت زنا به افراد با ایمان ظلم است، و کسی که مورد تهمت قرار می‌گیرد مظلوم به شمار می‌رود. اما اگر ایمان با عفت و غفلت توأم باشد جرم و گناه سنگین تر شده که کيفر آن لعن در دنیا و آخرت و عذاب عظیم در روز قیامت می‌باشد. این آیه، عام است اگر چه سبب نزول آن- در صورتی که در ضمن همین آیات نازل شده باشد- خاص است و به مسئله افک مربوط می‌شود. «۷۰» بعضی در تفسیر آیه گفته‌اند: اینگونه اشخاص در دنیا با حدّ قذف مجازات می‌شوند، و در آخرت با عذاب آتش دوزخ، و علاوه بر آنها عذابی عظیم در انتظار آنها است. «۷۱» اما راجع به شهادت زبان و دست و پا، مرحوم علامه طباطبائی می‌نویسد: این شهادت به مسئله قذف محدود نیست، بلکه از پی هر گناه، این اندام در روز قیامت گواه بر معصیت هستند. و نیز منظور از شهادت عبارتست از شهادت اندامهای انسان به گناهانی که متناسب با آنها می‌باشد. گناهانی که از سنخ اقوال و گفتارهاست از قبیل: قذف، دروغ، غیبت و امثال آنها، زبانها در جهت این گناهان شهادت می‌دهند. و گناهانی که از سنخ فعل و عمل است، مانند سرقت، زنا، قمار، شرب خمر و \_\_\_\_\_ ۷۰- المیزان ۱۵ / ۹۴.

مجمع البيان ۱۳۴/۷. ۷۱- مجمع البيان ۱۳۴/۷. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۰ امثال آنها سایر اندامهای انسان بر چنین گناهای گواهی می‌دهند، و چون عمده معاصی و گناهان عملی از فرآورده‌های دست و پای انسان است خداوند به ویژه از شهادت دستها و پاها یاد کرده است. در حقیقت، شاهد و گواه هر عملی همان عضوی است که آن عمل از آن صادر شده است، چنانکه خداوند متعال به همین حقیقت اشاره کرده است: «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (حم سجده: ۲۰) «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عِنْدَهُ مَشْرُوعًا» (اسراء: ۳۶) «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس: ۶۵) «۷۲» علامه طباطبائی در مسئله شهادت اعضاء و اندام- ضمن بحث مستقلى در سوره «حم سجده» مستوفی گفتگو کرده است. آنگاه این دانشمندان بزرگوار در تفسیر «يَوْمَ تَدُيُوفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» می‌نویسد: دین در این آیه به معنی «جزاء» است و این تفسیر در باره دین به تناسب سیاق آیه قبل قابل توجیه می‌باشد اما اگر این آیه را به طور مستقل و جدای از گذشته آن در نظر گیریم دین مرادف با «ملت و شریعت» است که عبارت از سنت حیات و زندگانی می‌باشد. و این مفهوم برای دین یک مدلول عالی و والائی است که به ظهور حقایق برای انسان در روز رستاخیز مربوط می‌گردد، و دارای مناسبت فزونتری با «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» است. این آیه از دیدگاه این عالم گرانقدر از برجسته‌ترین آیات قرآنی است که بیانگر و کاشف مفهوم «معرفت خدا» است، چرا که «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ». گزارش این حقیقت است که خدای تعالی حق است که هیچ پرده‌ای- به هیچ وجه- نمی‌تواند آنرا زیر ابهام قرار دهد. وجود خدا از بدیهی‌ترین بدیهیات است که جهل و ابهام نسبت به آن راه ندارد. اما گاهی مورد غفلت انسانها واقع می‌شود. بنابراین علم به خداوند متعال عبارت از به یکسو افتادن پرده غفلت از وجه الهی است. و این پرده در روز قیامت کنار می‌رود و چهره حق تعالی آشکار می‌شود، و «يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» خداوند

۱۵/۹۴، ۹۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۱ متعال در اشاره به همین حقیقت فرموده است: «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲). ۷۳

### کاربرد مجانست و سنخیت افراد با یکدیگر و آثار آن

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (نور: ۲۶): سخنان و یا زنان پلید، مردان پلید را سزا است. و مردان پلید را سخنان و یا زنان پلید در خور است و سخنان و یا زنان پاکیزه، مردان پاکیزه را سزا است. و مردان پاکیزه را سخنان و یا زنان پاکیزه اندر خور می‌باشد. اینان از سخنان پلید و آلوده‌ای که بر زبان می‌آورند منزّه می‌باشند. برای آنان آمرزش و روزی آبرومند و نیکو و بی رنج مشقت تدارک شده است. با توجه به «أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» چنین بر می‌آید که منظور از «خبیثون و خبیثات و طیبون و طیبات» عبارت از زنان و مردانی هستند که دارای صفت خبث و پلیدی و طیبه و پاکی می‌باشند، و آیه یاد شده آخرین آیه مربوط به افک است و چنانکه قبلاً اشارت رفت از آیه یازده سوره نور آغاز می‌شود و به آیه بیست و ششم همین سوره پایان می‌گیرد. و اگر چه از لحاظ سبب نزول، خاص می‌باشد، لکن از لحاظ لفظ و تعبیر عام است که مخصصی برای آن در این آیات دیده نمی‌شود. منظور از «طیب»- که تبریّه و بیگناهی مؤمنان را از هر گونه آلودگی ارائه می‌کند- عبارت از برخورداری افراد از ایمان و عفت و پاکدامنی است. لذا زنان و مردان با ایمان- به خاطر عفت- «طیبات» و «طیبون» هستند. و به حکم ایمان و احسان شرعا از هر گونه تهمت- که بدون بینه و دلیل است- مبری و منزّه می‌باشند، و به لحاظ برخورداری از ایمان، مشمول آمرزش خدا واقع می‌شوند: «وَأَمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» (احقاف: ۳۱) و رزق و روزی آبرومندی برای آنها تدارک شده است، که عبارت از «حیات طیبه» در دنیا، و «اجر و پاداش نیکو» در آخرت است: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷)

۹۷): مراد از «خبث» عبارت از حالت پلیدی است که کفر و انحراف را در خبیثون و خبیثات بارور می‌سازد و زنان خبیث و مردانی این چنینی بر اساس مجاس نیست و سنجیت،  
 ۷۳- المیزان ۱۵ / ۹۵. أسباب النزول  
 (حجتی)، ص: ۱۲۲ دمخور و متناسب با یکدیگر هستند.

### نتیجه

۱- آیه مورد بحث، از لحاظ لفظ و تعبیر برخوردار از عموم است و مؤمنین و مؤمنات را به «طیب» و پاکیزگی توصیف می‌کند. این سخن با خاص بودن سبب نزول و انطباق آن با مورد سبب نزول منافی نیست. ۲- آیه، بازگو کننده آن است که اینان همگی شرعا محکوم به برائت و پاکی از تهمت‌هایی هستند که تهمت وارد کنندگان بدون دلیل، این تهمت را بر زبان می‌آورند. ۳- آنان مشمول مغفرت و بهره‌مندی از روزی آبرومند و مطبوعی هستند، و کفار در نقطه مقابل آنها قرار دارند و از چنین مزایایی محروم هستند.  
 «۷۴»

### بررسی روایات مربوط به افک

#### اول - روایت مربوط به افک در رابطه با عایشه

از طرق متعددی - در کتابهای تفسیر و حدیث - از عایشه روایت شده است که می‌گفت: «برنامه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین بود که هر گاه عازم سفر می‌گشت برای همراه ساختن یکی از همسران خود در آن سفر از قرعه استفاده می‌کرد، چنانچه قرعه به نام یکی از آنها اصابت می‌کرد آنحضرت وی را با خود به سفر می‌برد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در رابطه با غزوه‌ای که در پیش داشت قرعه زد و این قرعه به نام من اصابت کرد. همراه آنحضرت - پس از نزول حکم حجاب - این سفر را در پیش گرفتم. در این سفر مرا در هودج نشاندهند، و هنگام استراحت در منازل میان راه مرا پائین می‌آوردند، و در موقع حرکت دوباره در آن هودج جای می‌گرفتم، و راه سفر در می‌نوردیدیم تا آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این غزوه و جنگ را به پایان رساند و در آن پیروز گشت. و عازم مراجعت شد. در بازگشت از سفر تا نزدیکی مدینه رسیدیم، و در آنجا شبانه در محلی فرود آمدند و هودج مرا از روی شتر فرو آوردند و من برای رفع حاجت - در وقتی که حرکت را اعلام کرده بودند - از جای برخاستم و به راه افتادم تا از سپاهیان دور شدم. و پس از رفع حاجت  
 ۷۴- المیزان ۱۵ / ۹۶. أسباب النزول

(حجتی)، ص: ۱۲۳ بازگشتم دیدم گردن‌بندی که از «جزع ظفار» در گردن داشتم پاره شده و آنرا گم کرده‌ام. در جستجوی آن برآمدم و این جستجو به طول انجامید. وقتی گردن‌بند را پیدا کردم به سوی محلی که سپاهیان اسلام در آنجا اقامت کرده بودند مراجعت نمودم دیدم آنها از آنجا حرکت کرده و رفته‌اند، و هودج را از لحاظ سبکی و سنگینی بازدید نکرده بودند و به راه افتادند. و چون من دارای جثه‌ای کوچک و سبک بودم، بودن و یا نبودن من در آن هودج محسوس نبود و هودج را بدون اینکه بازدید کنند که من در آن جای دارم و یا در آن نیستم بر روی شترم نهادند و تصور کردند که من در آن قرار گرفته‌ام، و لذا حرکت کرده و رفتند. با توجه به اینکه من دخترکی خردسال و دارای جثه‌ای کوچک بودم طبق رسم زنان آنروز که سبک وزن بودند و گوشت آلود نبودند و به اندازه سد رمق غذا تناول می‌کردند من نیز بدینسان سبک وزن بودم و کسانی که هودج را روی شتر نهادند سبکی هودج را احساس نکردند. شتر را حرکت دادند، اما آنگاه که من گردن‌بند خود را پیدا کردم سپاهیان اسلام از آن منزل قبلا - کوچیدند. وقتی به آنجا رسیدم دیدم نه کسی است که بانگ برآورد و نه کسی که به فریاد کسی برسد. تنها و

غمگین در جای خویش نشستم و تصور می کردم که آنان در صدد پیدا کردن من برمی آیند و به سوی من باز می گردند، در انتظار چنین وضعی بودم که پلکهای چشمانم سنگینی کرد و به خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمی مرادی ذکرانی، که از سپاهیان اسلام بازمانده بود و تمام شب را برای پیوستن به آنها راه درمی نوردید در بامداد آن شب به محلی که در آنجا به خواب رفته بودم رسید. از دور سیاهی یک انسانی را دید که در حال تنهائی خوابیده است، نزدیک من آمد و چون قبل از نزول حکم حجاب مرا دیده بود شناخت. به محض دیدن من زبان به استرجاع گشود و گفت «إِنَّا لِلَّهِ...» با استرجاع او از خواب بیدار شدم، و چهره ام را با آستین پیراهنم پوشاندم. سوگند به خداوند او با من حتی یک کلمه سخن نگفت و من نیز جز کلمه استرجاع سخنی از وی نشنیدم. آنگاه مرکب خود را خواباندم و پای خود را بر دست مرکب نهاد تا من بر آن سوار شدم. صفوان مهار را به دست گرفت و آنرا می راند تا به جمع سپاه اسلام رسیدیم که در «نحر الظهیره» منزل کرده بودند. قبلا از کنار جمعی از منافقان گذشتیم که دورتر از سپاه اسلام فرود آمده بودند، و اصولا رسم و شیوه منافقان چنان بود که همواره گوشه ای را انتخاب کرده و خلوت اختیار می کردند و در جمع مردم و مسلمین نمی نشستند. عبد الله بن ابی، رئیس منافقان که ما را دید، گفت: این زن کیست؟ گفتند: عایشه. در همان زمان بر دل خییث و آلوده او نیت آلوده ای گذشت، و زبان به افک و تهمت أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۴ گشود، و این بذر را در اذهان مردم افکند. عایشه می گفت: «و هلك من هلك فيّ، و كان الذی تولی کبره منهنم: عبد الله بن ابی بن سلول». سر انجام آنکه باید نابود و دچار سقوط شود با وارد ساختن تهمت بر من دچار سقوط و نابودی شدند، و آنکه سهم عمده ای از این تهمت را به عهده گرفت عبد الله بن ابی بن سلول بود. باری عایشه افزود: آنگاه که به مدینه رسیدیم مدت یک ماه بیمار شدم، و مردم در رابطه با سخن و تهمت اصحاب افک با هم صحبت می کردند و به گفتگو می نشستند، لکن من از افک و سخن مردم بی خبر بودم، و رنج بیماری من آنگاه رو به فزونی نهاد که می دیدم آن لطفی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره در باره ام معمول می داشت حتی در حال بیماریم دیده نمی شود، و چون علت این کم لطفی را نمی دانستم خاطره بد و سوء ظنی در من پدید نمی آمد. سابقه نداشت که آن حضرت هنگام بیماری من صرفا بر من وارد شود آنگاه سلام کند و بگوید: کیف تیکم؟ «چطوری» و آنگاه برگردد. این کم لطفی مرا رنج می داد، و خاطر ام را آزرده می ساخت، و بر رنج من می افزود و علت آن را هم نمی دانستم و چیزی هم در دلم خطور نمی کرد. وقتی از این بیماری بهبود یافتم شبی از خانه بیرون آمدم و «ام مسطح بنت ابی رهم بن مطلب بن عبد مناف» نیز همراه من بیرون آمد و در سوی «مناصح» یعنی بیابانی که مردم در آنجا رفع حاجت می کردند و به شستشوی دست و صورت می پرداختند به راه افتادیم، چون رسم عربها- قبل آنکه محل رفع حاجت را در کنار خانه فراهم آورند- بر این بود که برای مصونیت از آلودگی و تعفن موضعی را در کنار خانه برای این کار تهیه نمی دیدند. پس از رفع حاجت به سوی خانه روان شدیم و هر دو به طرف خانه من به راه افتادیم، و در آن حال جامه های خود را بالا- گرفتیم. پای ام مسطح در چادر افتاد و به روی زمین سقوط کرد، و پسر خود را مورد نفرین قرار داد و گفت: «تَعَسَّ مَسِيحٌ» یعنی مسطح به روی در افتد و خوار و نابود گردد. عایشه گفت: من به او گفتم: آیا مردی را به ناسزا و نفرین می گیری که در غزوه بدر شرکت جسته بود؟ چه بد سخنی را در باره فرزندت روا می داری؟ ام مسطح گفت: خبر نداری، مگر نشنیده ای که وی در باره تو و اصحاب افک چه می گفت؟ گفتم: چه گفته بود، مرا در جریان بگذار و گزارش آنرا برای من بازگو کن. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۵ ام مسطح زبان به سخن گشود و سخنی که اصحاب افک بدان دامن زده بودند برای من بازگو کرد. عایشه گفت: وقتی من آن سخن را شنیدم جهان در نظرم تیره و تاریک شد، و بیماریم رو به شدت نهاد، و رنجی دیگر بر رنج بیماریم افزون گردید، اندوهگین و متحیر با دیدگانی گریان و دلی بریان به خانه باز آمدم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من وارد شد و به سان پیش سلام کرد و فرمود: کیف تیکم؟ من عرض کردم آیا اجازه می دهی پیش پدر و مادرم بروم و مقصود من این بود که از ناحیه آنها کسب خبر کرده و راجع به خود و آنچه در باره ام گفته اند آگاهی به دست آورم- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من اجازه داد، و نزد پدر و مادرم رفتم و به مادرم



گفتم: مردم چه می گویند و در باره من چه سخنانی بر زبان می آورند؟ مادرم گفت: بر خود سخت نگیر و سخن کوتاه کن، سوگند به خداوند کمتر اتفاق می افتد زنی زیبا و دوست داشتنی که محبوب شوهرش می باشد و دارای هوو است بر وی حسادت نورزند و به داعیه حسادت به زیان او سخن نگویند. عایشه به شگفت آمد و گفت: «سبحان الله» آیا مردم با یکدیگر با چنین سخنان ناروایی به گفتگو می نشینند، آیا چنین چیزی ممکن است؟! عایشه گفت: در آن شب پیوسته تا بامدادان و همه شبها تا صبح گریستم و اشک دید گانم باز نمی ایستاد و خواب به چشمانم نمی آمد. کار به جایی رسید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اسامه بن زید در امر جدائی از اهل بیت خود به مشورت نشست. علی بن ابی طالب گفت: این کار چندان بر شما مشکل نیست، و زنان دیگر فراوان هستند. اگر راجع به عایشه از کنیزک او یعنی «بریره» سؤال کنی او جریان حال عایشه را با صداقت برای تو گزارش می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بریره را فرا خواند و به وی فرمود: آیا در باره عایشه رفتاری که مشکوک به نظر رسد و موجب سوء ظن نسبت به او گردد دیده ای؟ بریره پاسخ داد: نه، سوگند به خدائی که ترا به حق مبعوث فرمود عایشه همانگونه خالص و پالوده از آلودگی است که طلا در بوته زرگری، ناب است، و یا گفته بود من هیچ انگیزه و موجب تهمتی در او ندیدم جز آنکه کم سال و جوان است، و آن زمانها که آرد خمیر می کرد آنچنان از آن غافل می شد که گوسفند از آن پاره ای می خورد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از سر دلتنگی و اندوه بر فراز منبر آمد و فرمود: ای جماعت مسلمین! چه کسی مرا در باره مردی معذور می دارد که مرا در مورد أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۶ همسر رنجیده خاطر می سازد. مردی را متهم ساخته اند که جز خیر، از او چیزی نمی دانم و هیچگاه بر همسرم جز در معیت من وارد نشده است. عبد الله بن ابی سلول را احضار کردند. سعد بن معاذ انصاری به پا خاست و عرض کرد: یا رسول الله، من آماده ام این فرد را گوشمالی دهم و تنبیه کنم: اگر از قبیله اوس است فرمان ده تا گردنش زخم، و اگر از برادران ما خزرجیها باشد امر فرما تا دستورت را اجراء نمایم. سعد بن عباد- که رئیس قبیله خزرج بود و قبلا- مردی شایسته به شمار می رفت- از سر حمیت و تعصب قبیله ای گفت: سخن به دروغ آوردی، سوگند به خدا او را نکشی و نمی توانی به قتل او دست یازی. اسید بن حضیر- که پسر عموی سعد بن عباد بود- به وی گفت: تو دروغ می گوئی، ما او را به قتل می رسانیم، زیرا تو منافق هستی که در مقام دفاع از منافقین می ستیزی. این دو قبیله با هم درگیر شدند یعنی قبیله اوس و خزرج آنچنان به کشمکش پرداختند که در صدد کشتار یکدیگر برآمدند آنهم در حالی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر فراز منبر نشسته و همواره آنها را به سکوت و آرامش دعوت می کرد. سر انجام آرام گرفتند و ساکت شدند و حضرت از منبر فرود آمد. عایشه می گفت: من در آنروز آنچنان می گریستم که اشک دید گانم باز نمی ایستاد و خواب به چشمانم راه نمی یافت. پدر و مادرم تا صبح در کنارم بیدار ماندند و دو شب و یک روز گریه می کردم و نمی توانستم به خواب روم و اشکم نیز باز نمی ایستاد. پدر و مادرم نگران شدند که مبادا گریه ام جگرم را از هم بشکافد. بعضی نوشته اند که یک ماه بر این منوال گذشت. همانگاه که پدر و مادرم در کنار من نشسته بودند و من می گریستم زنی از انصار اجازه خواست بر من درآید، من به او اجازه دادم او نشست و با من گریه می کرد. در این اثناء که ما دارای چنین وضعی بودیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ما وارد شد و آنگاه نشست. آنحضرت از آن وقتی که مردم در باره من سخنان ناروایی را آغاز کرده بودند در کنارم نمی نشست. اما آنروز در کنارم جلوس فرمود، و یک ماه سپری گشت در حالیکه چیزی بر آنحضرت در باره من نازل نگردید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگام جلوس و تشهد سخنانی بر زبان جاری ساخت و آنگاه فرمود: اما بعد، در باره تو چنین و چنان به من گزارش کرده اند. اگر از این تهمت میبری باشی خداوند متعال برائت و پاکدامنی تو را اعلام خواهد کرد. اما اگر مرتکب گناهی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۷ شدی از خدا طلب مغفرت کرده و توبه کن، زیرا اگر بنده خدا به گناه خویش اعتراف کند و آنگاه توبه نماید، خداوند متعال توبه او را می پذیرد. عایشه می گوید: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن خود را به پایان برد اشکم آنچنان باز ایستاد که حتی قطره ای از آن را بر گونه ام حس

نمی‌کردم. [اما دیگری نوشته است: عایشه گفت: پس از این گفتار رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) «زار بگریستم و همچون دیگ بر سر آتش جوشیدم». روی به پدر کردم و گفتم: به جای من سؤال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را پاسخ گوی. پدر گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) چه عرض کنم. ناگزیر به مادرم روی آورده و گفتم: تو به این سؤال پاسخ ده. مادر هم گفت: سوگند به خدا نمی‌دانم به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) چه بگویم. و چون درمانده شدم گفتم: من دخترکی تازه سن هستم و از قرآن، آیات فراوانی نخواندم. سوگند به خداوند، می‌دانم که این سخن و افتراء به گوش شما رسیده، آنهم به گونه‌ای که جان و درون شما را تحت نفوذ خود گرفته و در آن استقرار یافته و آنرا تصدیق و تأیید کرده‌اید. به شما گفتم: تحقیقا مبری و بی‌گناه هستم و خدا هم می‌داند که پاک و بی‌گناه هستم. سخنم را باور نکرده و مرا در این ادعای بی‌گناهی مورد تأیید قرار نمی‌دهید. و اگر به گناهی ناکرده اعتراف کنم - و خدا بهتر می‌داند که من از آن مبری و بیگانه‌ام - مرا تأیید خواهید کرد، اما من کاری نکرده‌ام تا بدان اعتراف نمایم. سوگند به خداوند برای خود و برای شما مثلی جز سخن پدر یوسف نمی‌یابم که گفت: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ». این سخن بگفتم و در بستر خواب غنودم و کار خود را به خداوند متعال واگذاردم، و من می‌دانستم که دامنم از این گناه پاکیزه است و خداوند نیز برائت و بی‌گناهی مرا اعلام خواهد کرد. سوگند به خداوند خود را حقیرتر از آن می‌دانستم و این تصور به خاطرم خطور نمی‌کرد که خداوند وحی خویش را در باره‌ام فرو فرستد که مردم بعدها آنرا تلاوت کنند. لکن این امید را در سر می‌پروراندم که رؤیائی را به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بنمایم که خداوند از رهگذر آن، پاکدامنی مرا به آنحضرت ارائه و اعلام کند. سوگند به خداوند، هنوز آنحضرت از آن مجلس برنخاسته بود و هیچیک از اهل خانه بیرون نرفته بودند که طلعه نزول وحی درخشیدن آغاز کرد، و آن حالت ویژه زمان نزول وحی که «برحا» یش می‌نامند آنحضرت را در اختیار خود گرفت، حالتی که در طی آن اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۸ - حتی در ایام زمستان و فصل سرما - عرق به سان دانه‌های مروارید از پیشانی آنحضرت به گاه نزول وحی غلطان و لغزان بود. و چون نزول وحی به انجام رسید به من نگرست و شادان و خندان فرمود: ای عایشه به تو مژده می‌دهم: سوگند به خداوند که او دامن ترا مبری و ترا بی‌گناه اعلام کرده است. مادرم به من گفت: برخیز و نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بنشین. عایشه گفت: به مادرم گفتم: به سوی او و هیچ فرد دیگری جز خدا از جای بر نمی‌خیزم و روی نمی‌آورم، خدائی که برائت و پاکی مرا طی آیاتی از قرآن فرو فرستاد و فرمود: «إِنَّ الَّذِيْنَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا نَحْسِبُهُمْ...» تا ده آیه بعد در زمینه اعلام به بیگناهی عایشه نازل گردید. عایشه می‌گوید: وقتی این آیات در جهت اعلام برائت و بی‌گناهی من نازل گردید پدرم ابی بکر - که قبلا به مسطح بن اثاثه به خاطر قربات و تهیدستی او به وی کمک مالی می‌کرد - گفت: سوگند به خداوند، که از این پس برای همیشه - چون در باره عایشه آن سخن را بر زبان آورد و به تهمت وارد ساختن بر وی دامن زد - به او کمک نخواهم کرد، که خداوند از پی این تصمیم ابی بکر، آیه «وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا...» را تا «... رحیم» نازل کرد. و ابی بکر پس از نزول آن گفت: به خدا سوگند، خواهان آن هستم که خدای مرا بیامرزاد. و دوباره همان امداد مالی را - که قبلا در باره مسطح معمول می‌داشت - آغاز کرد، و گفت: سوگند به خداوند، این کمک را هرگز از او قطع نخواهم کرد. عایشه می‌گفت: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) راجع به من از زینب بنت جحش می‌پرسید و می‌فرمود: ای زینب در باره عایشه چه می‌دانی و یا چه دیده‌ای؟ زینب عرض کرد: از چشم و گوشم می‌بایم و حمایت می‌کنم، جز خیر و خوبی و پاکی چیزی راجع به او نمی‌دانم. عایشه کسی است که از میان همسران نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با من از لحاظ مقام و منزلت رقیبی به شمار می‌رود، اما خداوند در سایه ورع و تقوایش وی را از لغزش صیانت فرمود. لکن «حمنه» خواهر زینب با عایشه به ستیز و دشمنی برخاست و به جمع اصحاب افک پیوست و به سرنوشت آنها دچار آمد و گرفتار سقوط و هلاک گردید. روایت مربوط به «افک» و قضایای آن از طرق متعددی نقل شده است که غالبا در مسائل عمده آن از اتحاد و همسانی برخوردار هستند، و به طرق متعددی از سوی



محدثین و مفسرین بازگو شده‌اند که ما با توجه به پاره‌ای از تفاسیر، این قضیه را به صورتی که از نظر تان گذشت از میان آنها گزین کردیم. اما یاد آور می‌شویم که اختلافات یسیری در أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۲۹ روایات از جهت مضامین این قضیه به چشم می‌خورد. این روایان که قضیه افک را از عایشه نقل کرده‌اند عبارتند از: عمر، ابن عباس، ابی هریره، ابی الیسر انصاری، ام رومان: مادر عایشه و دیگران که تفاوت‌هایی در پاره‌ای از جزئیات قضیه در آنها دیده می‌شود. «۷۵»

### دوم - روایت مربوط به افک در رابطه با ماریه

در روایتی که قبلاً یاد کردیم کسی که مورد تهمت واقع شد عایشه بوده است. اما در پاره‌ای از روایات آمده که ماریه قبطیه، مادر ابراهیم در قضیه افک آماج تهمت قرار گرفت، ماریه را مقوقس، پادشاه مصر به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اهداء نمود. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل آیه: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ...» آمده است که عامه یعنی اهل سنت روایت کرده‌اند: آیه در باره عایشه و تهمتی - که عایشه در غزوه بنی المصطلق از سوی قبیله خراعه بدان متهم گردید نازل شد. اما خاصه و شیعه روایت کرده‌اند که آیه در باره ماریه قبطیه و تهمتی که عایشه بر او وارد ساخت نازل گردید. جریان قضیه در رابطه با ماریه را زراره از امام صادق (علیه السلام) چنین بازگو کرده است که فرمود: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که ابراهیم، فرزند خردسال رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت آنحضرت به شدت از این حادثه افسرده خاطر و اندوهگین گشت. عایشه به آنحضرت گفت: چه موجب و انگیزه‌ای ترا در باره وفات ابراهیم محزون می‌سازد، او فرزند جریح است [نه فرزند تو]. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را مأمور کرد که جریح را به قتل رساند. علی (علیه السلام) در حالیکه شمشیر را با خود گرفته بود برای انجام این مأموریت به راه افتاد. جریح قبطی در باغی به سر می‌برد، علی (علیه السلام) در باغ را کوبید. جریح پیش آمد تا در را بگشاید، اما وقتی که در چهره امیر المؤمنین آثار غضب را مشاهده نمود عقب نشینی کرده و در باغ را به روی او باز نکرد. علی (علیه السلام) بر روی دیوار باغ جهید و در باغ فرود آمد و به تعقیب جریح پرداخت و جریح نیز رو به فرار گذاشت، از ترس آنکه مبادا آنحضرت به او برسد بر درخت خرمائی بالا رفت. علی (علیه السلام) نیز به دنبال او بر

قضیه بنگرید به: مجمع البیان ۷/ ۱۳۰، ۱۳۱. روض الجنان ۷/ ۲۲۷-۲۲۹. میزان، ط دار الکتب الاسلامیه ۱۵/ ۱۰۴-۱۰۹. کشف الاسرار ۶/ ۴۹۹-۵۰۹. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۰ فراز درخت صعود نمود، وقتی به وی نزدیک شد، جریح خود را از بالای درخت به زیر افکند و جامه وی به یکسو افتاد و عورتش پدید گشت. علی (علیه السلام) دید جریح، فاقد آلت تناسلی مردان و زنان است. امیر المؤمنین (علیه السلام) به سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشت و عرض کرد: «یا رسول الله اذا بعثتني في الامر اكون كالمسماز المحمى في الوبر ام اثبت؟ قال: لا، بل تثبت. قال: و الذی بعثک بالحق ماله للرجال و ماله من نساء. فقال: الحمد لله المذی صرف عنا السوء اهل البيت»: ای رسول خدا! آنگاه که مرا به مأموریتی گسیل می‌داری آیا مانند میخ داغ در میان کرک باشم و یا آنکه با احتیاط اقدام کنم؟ حضرت فرمود: نه، با احتیاط اقدام کن عرض کرد: سوگند به آن خدائی که ترا به حق، مبعوث کرد جریح نه آلت تناسلی مردان دارد و نه آلت تناسلی زنان. حضرت فرمود: سپاس خدائی را که این بدی را از ما اهل بیت برطرف ساخت. در روایت عبید الله - با اسناد او - از عبد الله بن بکیر آمده که عبد الله بن بکیر گفت به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان قتل قبطی را صادر کرده بود، آیا تحقیقا می‌دانست که عایشه دروغ می‌گوید که به ماریه افتراء بسته است و یا تحقیقا نمی‌دانست؟ در حالیکه خداوند متعال قتل را از قبطی یعنی جریح از راه تثبیت و تحقیقات علی (علیه السلام) دفع کرد؟ امام (علیه السلام) فرمود سوگند به خدا که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌دانست که ماریه به ناروا و به دروغ مورد تهمت واقع شده است. اگر این فرمان به عنوان عزیمت و فریضه لازم الاتباع الهی

صادر می شد علی (علیه السلام) جز پس از کشتن آن قبلی از مأموریت خود باز نمی گشت، لکن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این دستور را از آنجهت صادر فرمود که عایشه از گناه افتراء خود بازگردد، اما او از این افتراء بازنگشت و قتل یک انسان مسلمان نیز به اجراء در نیامد. مرحوم علامه طباطبائی می نویسد: در این مورد روایات دیگری وجود دارد که علاوه بر عایشه دیگران نیز در این افتراء شریک بوده اند. جریح نیز از پیش معلوم بود که خادم ماریه و خواجه بوده و مقوقس او را به رسول خدا اهداء کرد، و وی را همراه ماریه اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۱ گسیل داشت تا در خدمت او انجام وظیفه کند. «۷۶»

\_\_\_\_\_ ۷۶- رک: المیزان ۵/ ۱۰۴، ط دوم

بیروت ۱۳۹۳ ه ق. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۲

### اشکالات مرحوم علامه طباطبائی به هر دو روایت

#### الف- اشکالات موجود در روایات افک (در رابطه با عایشه)

مرحوم علامه طباطبائی در مورد روایت نخست- که در طی آن سخنانی از عایشه نقل شده است- می نویسد: در اینگونه روایات- علی رغم آنکه میان آنها نزدیکی و همسانی از لحاظ گزارش قضیه از زبان عایشه وجود دارد- اشکالاتی هست: اشکال اول: آن نکته ای که به طور مسلم از سیاق این روایات استفاده می شود عبارت از این است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)- پس از تحقق قضیه افک راجع به عایشه- در تردید به سر می برد، چنانکه دگرگون شدن حال آنحضرت نسبت به عایشه در ایام بیماریش و پس از آن و کم لطف شدن او نسبت به عایشه حکایت از این نگرانی و تردید می نمود تا آنگاه که آیات افک نازل گردید. و حتی آنگاه که این آیات نازل شد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عایشه را بدان بشارت داد، عایشه می گفت: «بحمد الله لا بحمدک»: باید از خدا ممنون و متشکر بود نه از تو. در برخی از روایات آمده است: وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ابی بکر را به سوی عایشه فرستاد تا او را به نزول عذر و براءت و بی گناهی او بشارت دهد، به پدرش گفت: باید از خدا متشکر بود نه از صاحب و یار تو که ترا فرستاده است. و منظور عایشه عبارت از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. در طی روایت دیگری می بینیم که وقتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عایشه را اندرز می داد که اگر کاری از او سر زد به درگاه خدا توبه کند و زنی در کنار در نشسته بود عایشه به آنحضرت عرض کرد: آیا از این زن حیا نمی کنی که این سخن بر زبان اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۳ می آوری؟! پیدا است که اینگونه خطاب که با آمیزه ای از اهانت فرم یافته است- در صورتی که احساس نمی کرد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به او در حال نگرانی و تردید به سر می برد- از عایشه صادر نمی شد. گذشته از اینها در روایت عمر صریحا آمده است که می گفت: از پی سخنانی که مردم در باره عایشه میان خود رد و بدل می کردند در قلب آن حضرت نسبت به عایشه تردید و نگرانی وجود داشت. خلاصه آنکه: در تمام روایات مورد بحث نکته ای غیر قابل تردید وجود دارد مبنی بر اینکه تا زمان نزول آیات افک، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به عایشه نظر ناخوش آیند و تردید آمیزی داشت. لکن این مطلبی است که باید در باره آن گفت: آنحضرت برتر از آن بود که دچار چنین تردید و نگرانی نسبت به عایشه گردد. چگونه ممکن است که این احساس ناخوش و سوء ظن در قلب آنحضرت به هم رسد در حالیکه خداوند متعال فرموده است: «لَوْ لَا إِذْ سَجَعْتُمْوه ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ». خدای متعال مؤمنین و مؤمنات را- به خاطر سوء ظن و مردود نساختن شنیده های خود در رابطه با افک- مورد توبیخ قرار می دهد. چون یکی از لوازم ایمان عبارت از حسن ظن نسبت به مؤمنین می باشد، و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از هر کسی شایسته تر است که همبستگی خود را با حسن ظن حفظ کرده و از سوء ظنی که از گناهان به شمار می رود پرهیزد، به خصوص که دارای مقام نبوت و عصمت الهی بوده است. به علاوه می بینیم خداوند متعال بر اتصاف آنحضرت به حسن ظن تصریح کرده و فرموده است: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ

يَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلٍّ أَدْنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه: ۶۱): پاره‌ای از این منافقین کسانی هستند که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را با دست و زبان می‌آزارند و می‌گویند: او گوش شنوایی است. ای پیامبر، بگو: گوش شنوا خیر است و به آنچه خیر شما در آن است گوش فرا می‌دهد، یا اینکه سخن خوب می‌شنود و بدان عمل می‌کند. داشتن چنین حالتی به هیچوجه بد و زیان نمی‌رساند، لذا جز خبر راستینی را که از جانب خدا به او می‌رسد پذیرا نیست و نیز فقط مؤمنین را در أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۴ گزارشایشان تأیید می‌کند، و اخبار منافقین را تصدیق و تأیید نمی‌نماید. او رحمتی است برای افراد با ایمان، چون اینان از برکت هدایت و دعای او به ایمان نائل شدند. و آن کسانی که به وی آزار می‌رسانند و خاطرش را رنج می‌سازند، عذاب دردناکی در آخرت برای آنها تدارک دیده شده است. علاوه بر این باید یادآور شد که اگر کار زشت به خانواده و اهل خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راه می‌یافت قلوب مردم از آنحضرت روی گردان و گریزان می‌گشت. لذا لازم می‌نمود که خداوند متعال ساحت همسران او را از لوث زنا و فحشاء پاکیزه نگاه می‌داشت، و گر نه دعوت او لغو و بی اثر می‌گشت. با توجه به همین دلیل عقلی، عفت همسران آنحضرت - نه تنها بر حسب ظاهر - بلکه باطنا و واقعا نیز ثابت می‌شود. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از رهگذر چنین حجت و دلیلی از ما آگاه‌تر بوده است. پس چگونه می‌توان گفت که برای وی روا بود در باره اهل و عیال خویش از رهگذر نسبت‌های ناروا و شایعه‌سازیها دچار تردید و سوء ظن گردد؟! اشکال دوم در روایات افک: آنچه روایات بر آن دلالت دارد این است که سخن از «افک» بیش از یک ماه - از زمانی که اصحاب افک آنرا به زبان آوردند تا آنگاه که حد قذف را بر آنها وارد ساختند - بر سر زبانها بود. و حد قذف نیز در صورت عدم وجود شاهد و بیینه، کاملاً معلوم بوده، چرا که این امر عبارت از وارد ساختن هشتاد ضربه تازیانه بر تهمت وارد کننده و تبرئه فردی که مورد تهمت واقع شده است، بود. پس توقف و ایجاد تأخیر و تعویق در امر وارد ساختن حد قذف بر اصحاب افک - آنهم در چنین مدتی طولانی - چه بوده است، و چرا آنحضرت در رابطه با آن در انتظار رسیدن وحی به سر می‌برد تا این تهمت در میان مردم رو به شیوع و ازدیاد گذارده و دست به دست گردد، و این اشکال آنچنان دامنه دار شود که حل آن با دشواری رو برو گردد؟! آنچه از رهگذر وحی در این باره اعلام شد از آن حدودی که آیه قذف مشخص می‌کرد تجاوز نمی‌نمود و آن عبارت از براءت فرد مورد تهمت بوده است که بر حسب ظاهر طبق حکم شرعی تبرئه می‌شد. اگر کسی بخواهد این سخن را بدین صورت مورد خدشه قرار دهد و بگوید: آن بخش از آیاتی که در این باره نازل شده بود براءت دامن عایشه و طهارت و پاکیزگی او را از این تهمت - در واقع و نفس الامر - ثابت می‌کرد، و آیه قذف برای ارائه این امر بسنده أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۵ نیست، و شاید صبر آنحضرت - آنهم در طول یک ماه - به خاطر آن بود که آیاتی در جهت اثبات براءت عایشه نازل شود؟ اما باید گفت: در طی این آیات شانزده گانه مربوط به «افک» مطلبی وجود ندارد که صبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در وارد ساختن حد قذف، بدین صورت توجیه کند، بلکه این آیات شانزده گانه با توجه به همان دلیل عقلی - که ما از آن قبلاً یاد کردیم و بیانگر طهارت بیوت انبیاء (علیهم السلام) از لوث زنا و فحشاء است - فقط نمایانگر طهارت و براءت عایشه از این تهمت می‌باشد. در ده آیه نخست از این آیات شانزده گانه، شائبه اختصاص این جریان به «افک» جلب نظر می‌کند در میان این ده آیه، آن آیه‌ای که بیش از بقیه در دلالت بر براءت عایشه ظهور دارد آیه زیر است: «لَوْ لَا - جَاءُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَافِرُونَ» (نور: ۱۳) خداوند متعال در این آیه بر کذب اهل افک بدین صورت استدلال کرده است که چون برای اثبات تهمت زدن اقامه شهود نکردند باید آنان را دروغگویان و شایعه سازان برشمرد. بدیهی است که عدم اقامه شهود دلیل بر براءت ظاهری است، یعنی حکم شرعی در چنین شرائطی، براءت عایشه از این تهمت می‌باشد. و چون براءت ظاهری مستلزم براءت واقعی نیست نمی‌توان براءت واقعی را از این آیه به دست آورد. اما شش آیه‌ای که پس از ده آیه یاد شده آمده، یعنی: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ...»، دارای عموم می‌باشد و هیچگونه تخصیصی از جهت لفظ در آنها وجود ندارد.

بنابراین برائتی که این آیات شش گانه آنرا اثبات می کند همه کسانی که مورد تهمت واقع می شوند و بینه و شهودی در اثبات تهمت آنها اقامه نشده- اعم از مؤمنین و مؤمنات- در این برائت مشترک هستند، و هیچگونه انحصاری به جریان افک ندارد، و هیچ فردی از افراد از این قاعده و حکم مستثنی نیستند. واضح است آن برائتی که متناسب با این مطلب است همان برائت ظاهری و شرعی است. حق مطلب این است که برای گریز از این اشکال چاره‌ای جز آن وجود ندارد که بگوئیم: آیه قذف، قبل از جریان و قضیه افک نازل نشده بود، بلکه بعد از آن نزول یافت. و توقف و درنگ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اجراء حد قذف صرفاً برای آن بود که ضمن آیات مربوط به جریان افک، حکم قذف وجود نداشت، و آنحضرت در امر افک أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۶ منتظر نزول حکم خداوند متعال و وحی او بوده است. یکی از دلایلی روشن و روشنگر این مطلب همان استعذار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به کسی بود که چنین تهمتی را وارد ساخت. و این مطلب در روایت مربوط به افک جلب نظر می کند که آنحضرت در مسجد درخواست کرد که تهمت وارد کننده به کیفر برسد. و دیدیم که سعد بن معاذ چه گفت و سعد بن عباده با او به مجادله برخاست و در محضر او میان اوس و خزرج درگیری پدید آمد. و نیز در روایت عمر- پس از ذکر اختلاف و نزاع میان سعد بن معاذ و سعد بن عباده- چنین آمده است: این یکی گفت: «یا للاوس» و آن دیگری گفت: «یا للخزرج» و در نتیجه با کفش و سنگ به جان هم افتادند... اگر آیه قذف قبل از این جریان نازل شده بود و حکم حد قذف معلوم می بود مسئله استعذار و سخن سعد بن معاذ به میان نمی آمد، بلکه سعد بن معاذ و سائر مردم به آنحضرت عرض می کردند: ای رسول خدا، حکم قذف معلوم است و دست تو نیز در اجراء حد آن گشاده و باز می باشد. اشکال سوم در روایات افک: در طی این روایات تصریح شده است که اصحاب افک عبارت از: عبد الله بن ابی، و مسطح، و حسان، و حمنه بوده‌اند. آنگاه می بینیم که در همین روایات چنین یاد شده است که بر عبد الله بن ابی دو حد قذف وارد شد، و بر هر یک از مسطح و حسان و حمنه یک حد وارد آمد. سپس همین روایات یاد آورند که علت وارد ساختن دو حد بر عبد الله بن ابی این بود که وی همسران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را مورد تهمت قرار داد، و به همین جهت با اجراء دو حد به کیفر رسید. باید گفت در این سخن تناقض وجود دارد، چرا که همه این چهار نفر همسران آنحضرت را آماج تهمت خویش قرار داده بودند و در این جهت تفاوتی میان آنها دیده نمی شود که موجب تفاوت در اجراء کمیت حد قذف گردیده باشد. آری، روایات یاد آور می شوند که عبد الله بن ابی همان کسی است که در میان اصحاب افک در رابطه با این تهمت سهم عمده تری را به عهده داشت، اما هیچ کسی نگفته است که این خصوصیت موجب اجراء دو حد می گردد. و نیز منظور از «عَذَابٌ عَظِيمٌ» در «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» نمی تواند عبارت از ثبوت دو حد باشد، [بلکه منظور، عذاب عظیم اخروی است. قبلاً یاد آور شدیم که در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل تفسیر «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا» أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۷ «بِالْأَفْكِ...» آمده است: اهل سنت روایت کرده‌اند که این آیات در باره عایشه و تهمتی که در رابطه با غزوه «بنی المصطلق» بر او وارد آمد نازل شده است. اما شیعه روایت کرده‌اند که این آیات در شأن ماریه قبطیه و تهمتی که عایشه بر او وارد ساخت نازل گردیده است. و ما قبلاً جریان مربوط به تهمت وارد ساختن عایشه بر ماریه قبطیه را یاد آور شدیم. اما باید در مورد روایاتی که طی آنها نزول آیات در مورد ماریه قبطیه مطرح است یاد آور شویم که این روایات نیز محل تأمل است چرا که: اولاً: قضیه‌ای که در ضمن این روایات بازگو شده است با آیات مربوط به افک، و به ویژه با آیات زیر، انطباق و هماهنگی و تناسبی ندارد. «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكِ...» «لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا...» «إِذْ تَلَقَوْنَهُ بِآلِسَةِ نِسْتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ...» که فرآورده فشرده این آیات چنین است: گروه و جماعتی که وابسته به یکدیگر بودند به این شایعه سازی دامن زدند تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را رسوا و بی آبرو نمایند، و زبان به این تهمت را از یکدیگر نقل می کردند تا این تهمت میان آنان شایع گشت، و مدتی روی این شایعه سازی پافشاری می کردند، و حرمت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کرامت و آبروی او را رعایت نمی نمودند. آیا مضمون این روایات-

که فقط عایشه را به عنوان تهمت زننده معرفی می کند که هیچ شایعه را به دنبال نداشت و در میان مردم دست به دست نشده بود- با مطلبی از آیات مربوط به افک تناسب و هماهنگی دارد؟ مگر آنکه بگوئیم این روایات در شرح داستان مربوط به تهمت وارد ساختن عایشه بر ماریه قبطیه ناقص و نارسا است. ثانیاً: قاعد اگر این قضیه و تهمت روی داده بود و براءت ماریه ثابت شده بود باید حد قذف بر عایشه اجراء می شد، در حالیکه می دانیم بر عایشه حدی وارد نشد. برای اینکه از چنین اشکال و تنگنا رهایی یابیم باید بگوئیم: آیه قذف- با فاصله زمانی نسبتاً طولانی- پس از جریان و قضیه افک نازل گردید. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۳۸

### رأی و نظریه درست در رابطه با آیات افک و آیه قذف

رأی و نظریه ای که در رابطه با اشکالات مربوط به هر دو نوع از روایات افک، در خور بیان و بایسته به نظر می رسد این است که باید بگوئیم: آیات افک قبل از نزول آیه حد قذف، نازل شده است. و آن حکمی که همزمان با نزول آیات افک از مطاوی همین آیات قابل استفاده بوده صرفاً عبارت از براءت فردی بود که در صورت عدم اقامه شهود مورد تهمت واقع می شد، و نیز قذف و تهمت زدن- با نداشتن شهود- از رهگذر آیات افک تحریم گردید. اگر حد و کیفر تهمت وارد کننده- قبل از رویداد قضیه افک- تشریح شده بود هیچگونه مجوزی برای تأخیر اجرای حد- آنهم در مدتی نسبتاً طولانی- و نیز هیچ علتی برای انتظار وحی برای نزول حکم حد قذف وجود نداشت، و همچنین هیچ تهمت زننده ای همزمان با رویداد افک از گزند حد قذف مصون نمی ماند و حد در باره او اجراء می گردید. علاوه بر این اگر حد قذف همزمان با نزول آیات افک تشریح شده بود، طی آیات افک بدان اشاره می شد، و یا لاقلاً آیات افک می باید با آیه قذف دارای پیوند و اتصال می بود و در تنگاتنگ یکدیگر قرار می گرفت. اما کسی که با اسلوبهای سخن آشنائی دارد تردیدی به خود راه نمی دهد که آیات: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْأَفْكِ...» از ما قبل خود گسسته و جدا می باشد. دیگر آنکه اگر تهمت وارد کننده بر ازواج نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سزای دو حد می بود باید به این حکم در خلال آیات افک- که خشونت و لعن و تهدید به عذاب برای تهمت زندگان در آن مطرح است- اشاره می شد. در صورتی که فرض کنیم که آیه قذف همزمان با نزول آیات افک نازل شده، این اشکال فزونی می یابد، زیرا لازمه آن این است که دو حد قذف در مورد عبد الله بن ابی اجراء شده، لکن حکمی که بازگو کننده اجرای یک حد است نازل گردیده باشد. مطلبی که در پایان این بحث قابل ذکر است این است که در کتاب «الاحتجاج» از امام حسن مجتبی (علیه السلام)- ضمن گفتگویی که با معاویه و یاران او جریان داشت و به علی (علیه السلام) ناسزا می گفتند- روایت شده است که فرمود: سو گند به خدا «الْحَيْثَاتُ لِلْحَيْثِينَ وَالْحَيْثُونَ لِلْحَيْثَاتِ...» عبارت از تو معاویه و یاران می باشند. و «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ...» عبارت از ابی طالب و یاران و أسباب النزول (حج-تی)، ص: ۱۳۹ ش-یعین او هستند. «۷۷»

بنگرید به: المیزان ۱۵/ ۸۹-۱۰۷. کشف الاسرار ۶/ ۴۹۵-۵۰۵. مجمع البیان ۷/ ۱۲۹-۱۳۶. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۰

**بازگشت به مسئله «آیا ملاک عموم لفظ است یا خصوص سبب»**

### اشاره

باری کسانی که عموم لفظ و تعبیر آیه را ملاک و معتبر برنشموده اند می گویند: به حکم دلیل و قرینه دیگری این آیات (یعنی آیاتظهار و لعان و قذف)- که دارای سبب خاصی می باشند، یعنی آیهظهار مخصوص سلمه بن صخر، و آیه لعان، مخصوص هلال بن امیه، و آیه حد قذف مخصوص تهمت وارد کنندگان بر عایشه است، و نیز آیات دیگری امثال آنها که سبب آنها خاص، و لفظ و



تعبیر آنها عام است - مستثنی هستند. به عبارت دیگر: اگر چه تعبیر و لفظ آیه‌های یاد شده عام است و شامل تمام افراد می‌گردد، اما آنچه ملائک و معتبر می‌باشد عبارت از خاص بودن سبب است، و شمول اینگونه آیات بر تمام افراد مشابه از راه دلیل دیگری استفاده می‌شود. چنانکه حکم بسیاری از آیات - به اتفاق همه علماء و مفسرین - به خاطر دلیلی که وجود دارد به موارد نزول آنها محدود و منحصر می‌باشد، لکن شمول آنها بر تمام افراد از طریق و قرینه دیگری استفاده می‌شود. زمخشری در باره سوره همزه گفته است: «بعضی می‌گویند: این سوره در باره اخنس بن شریق - که عادت او غیبت و آسیب رساندن به مردم با زبان بوده است - نازل شد. بعضی گویند: در باره امیئه بن خلف نزول یافت. و عده‌ای هم گویند: این آیات در باره ولید بن مغیره و غیبت کردن او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و گوشه چشم زدن و استهزاء او نسبت به آنحضرت نازل گردید. اما می‌توان گفت که سبب این سوره خاص است، لکن وعید و تهدیدی که در آن وجود دارد عام می‌باشد تا شامل همه کسانی گردد که مرتکب چنین عمل زشتی می‌شوند، أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۱ و باید تعبیر خداوند در این سوره با لفظ عام به منزله تعریض «۷۸» تلقی گردد، چون تعریض و کنایه ابلاغ از تصریح و بازدارنده‌تر و آسیب رسان‌تر و درد آورتر می‌باشد». «۷۹» سیوطی می‌گوید: اما من می‌گویم: یکی از ادله بر اعتبار عموم لفظ و تعبیر آیه در اینگونه آیات، عبارت از احتجاج صحابه و دیگران است که در باره وقایع و موارد مختلف به عموم لفظ و تعبیر آیاتی استدلال می‌کنند که این آیات بر اساس اسباب خاصی نازل شده

۷۸- تعریض عبارت از آن است:

کلامی که حاکی و بازگوکننده معنی خاصی است گفته شود، لکن ایهامی در آن باشد که هدف از آن عبارت از معنی دیگری است. مثلاً اگر فرد محتاجی برای دریافت کمک نزد کسی بیاید و به او بگوید: «جتتک لأسلم علیک»: یعنی آمدم تا بر تو سلام گویم. این تعبیر نشان می‌دهد که برای عرض سلام آمده است، اما در آن ایهامی است که هدف جلب عاطفه و کمک مالی است. «سلام غریبان بی طمع نیست». ۷۹- الکشاف ۵/ ۷۹۵، ما برای توضیح بیشتر، آیات نخستین سوره همزه را آورده و سخنی کوتاه در گزارش آن یاد می‌کنیم: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ...»: وای بر هر طنازی که سخن چینی و غیبت و بدگوئی می‌کند، آنکه مال برهم می‌نهد و آنرا بر می‌شمارد، و پندارد که مال، او را پاینده دارد، نه، هرگز، او را در آتش خردکننده و در هم شکننده افکنند. در باره واژه «همزه و لمزه» به اختلاف سخن رفته است: الف: همزه کسانی هستند که رو در روی انسان از او خرده‌گیری کنند، و لمزه کسانی هستند که عیب انسان را در غیاب او به زبان آورند. ب- بعضی به عکس، این دو را معنی کرده‌اند. ج- عده‌ای گویند: این دو دارای یک معنی، یعنی غیبت است. د- پاره‌ای هم گفته‌اند: همزه یعنی کسی که مردم را با زدن و دست بیازارد، و لمزه، یعنی کسی که دیگران را با زبان رنجیده خاطر سازد. ه- سفیان ثوری می‌گفت: همزه کسی را گویند که از مردم با زبانش خرده‌گیری کند، و لمزه، کسی را گویند که با چشم بستن و برهم نهادن آن به طعن و تحقیر پردازد. و- ابن کيسان می‌گفت: همزه آن باشد که هم‌نشین را با زبان رنجانده، و لمزه، آنکه به چشم و ابرو اشاره کند و طعن زند مردم را. (بنگرید به: مجمع البیان ۱۰/ ۵۳۸. کشف الاسرار ۱۰/ ۶۰۹. روض الجنان ۱۰/ ۳۵۵). راجع به سبب نزول این سوره در کشف الاسرار (۱۰/ ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۲) چنین آمده است: «و این سوره اندر شأن کافران مکه فرود آمد، ولید بن مغیره، و امیئه بن خلف، و اخنس شریق که بر رهگذر مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و یکی از یاران او می‌نشستند. چون یکی از ایشان بگذشتی از پس وی سخن ناسزا همی گفتندی. گهی رویاروی طعن همی کردند و ناسزا همی گفتند. گهی از پس پشت عیب همی جستند و افسوس همی داشتند، تا رب العزه این سوره در شأن ایشان فرو فرستاد و بد سر انجامی ایشان بیان کرد ... [این کار راه و رسم مالداران و دولتمندان فرومایه است که در خلق خدا به چشم حقارت نگرند، به طنازی و همازی با مردم زندگانی کنند، همواره عیب ایشان جویند، بر درویشان افسوس دارند، بر بی‌گناه بهتان نهند، در ظاهر حسد برند، در باطن غیبت کنند ... اینان روشنائی دیده دیوانند، چشم و چراغ ابلیس‌اند، عاشق عشوه خویش و شیفته رعنائی خود». [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۲



است. و اینگونه احتجاج و استدلال میان آنها رائج و متداول بوده است، و در نتیجه، خاص بودن اسباب را معتبر و ملاک استدلال خود نمی‌دانستند. مؤید و گواه این مطلب، سخن محمد بن جریر طبری است که گفته است: «حدیث کرد مرا محمد بن ابی معشر، و او گفت: روایت کرد ما را ابو معشر نجیح. که می‌گفت: شنیدم سعید مقبری با محمد بن کعب قرظی (۸۰) گفتگو می‌نمود و سعید به او می‌گفت: در پاره‌ای از نبشتارهای الهی آمده است: خدای را بندگانی است [که از ظاهر آراسته و دلنشینی برخوردارند] زبانشان از عسل شیرین تر است [اما باطن آنها سخت زشت و نازیبا است، و دل‌های آنها از صبر و تبرزد و گیاهی که مظهر تلخی است تلخ تر از ناگوارتر می‌باشد. گر گهائی که پوست بره میش را در بر کرده و خود را نرمین و رام وانمود می‌سازند و کالاهای و متاعهای دنیوی را با سیمای دینی خویش به خود جلب می‌کنند. محمد بن کعب پس از شنیدن این سخن گفت: مضمون همین گفتار در کتاب خدا آمده است که فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (بقره: ۲۰۴): در میان مردم فرد و یا افرادی دیده می‌شوند که سخن او و یا آنها برای تو در زندگانی این جهان، بسی خوش آیند و فریبا و دلنشین است و می‌گویند: ما به تو ارادت داریم و یارت هستیم. و خدای را نیز بر صداقت خویش شاهد قرار داده و سوگند یاد کنند که این سخن را به جان و دل بر زبان می‌آورند، در حالیکه بر خلاف جریان درونی خود تظاهر کرده زبان بازی می‌کنند، که باید آنها را سرسخت‌ترین دشمنان خود بدانی. سعید گفت: آیا می‌دانی این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ محمد بن کعب گفت: آیه در باره شخصی نازل می‌شد، اما پس از نزول آن از عموم و شمول برخوردار می‌گشت و غیر او را نیز در بر می‌گرفت. «۸۱» \_\_\_\_\_ «۸۰- محمد بن

کعب قرظی کوفی مدنی (م ۱۱۷ یا ۱۱۸ ه ق) تفسیر را از مفسران بزرگی چون علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عبد الله بن مسعود، و عبد الله بن عباس، و نیز با واسطه از ابی بن کعب روایت کرده. وی به وثاقت و عدالت و کثرت حدیث شهرت داشت. ابن حبان می‌گفت: قرظی از افاضل علماء و فقهاء اهل مدینه بوده، و روزی با یارانش در مسجد به گفتگو نشسته بود که سقف مسجد فرو ریخت و او و جمعی از یارانش زیر آوار به سال (۱۱۸ ه ق) جان سپردند (بنگرید به: سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، از نگارنده، ص ۵۴). ۸۱- رجوع کنید به جامع البیان ۱/ ۱۸۲. طبرسی می‌نویسد: ابن عباس گفته است آیات ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ سوره بقره که آیه مورد بحث نیز جزو آنها است در باره اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۳

### طرح یک ایراد و پاسخ آن

اگر این سؤال مطرح گردد که ما قبلاً یاد آور شدیم ابن عباس تعبیر عام آیه زیر را معتبر و ملاک قرار نداد، آنجا که خداوند متعال فرموده است: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...» (آل عمران: ۱۸۸). آری عباس این آیه را به قضیه‌ای که مربوط به اهل کتاب می‌شد محدود و منحصر ساخت. بنابراین شما به چه دلیل می‌گوئید: آنچه ملاک و معتبر می‌باشد عبارت از عموم لفظ است نه خصوص سبب، در حالیکه در این آیه خصوص سبب به عنوان ملاک تفسیر آیه از سوی ابن عباس مطرح شده است؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوئیم: این نکته- که لفظ و تعبیر آیه اعم از سبب نزول می‌باشد- بر ابن عباس مخفی و نامعلوم نبوده است، لکن توضیح داده است: از این لفظ عام «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ...» افراد خاصی که گروهی از اهل کتاب را تشکیل می‌داده‌اند در مد نظر بوده است.

### موردی -- که علی رغم تعبیر عام - خصوص سبب در مد نظر است

علاوه بر موردی که علی رغم تعبیر عام، خصوص سبب در مد نظر است مورد دیگری در قرآن کریم وجود دارد که دارای چنین وضعی است، و این مورد عبارت است از: آیه ۸۲ سوره انعام: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»

کسانی که دارای ایمان هستند و ایمان خود را به ظلم و شرک نیالودند برای آنان امن از آتش دوزخ در پیش است و آنان بر راه راست قرار دارند - \_\_\_\_\_ . ریاکار نازل شده است. از امام صادق (علیه السلام) نیز همین مطلب روایت شده با این تفاوت که آنحضرت فرد مورد نظر را مشخصا یاد کرده است. حسن بصری گفته است این آیات مربوط به منافقین می باشد، لکن سدی گفته است: در باره اخنس بن شریق نزول یافت که رفتار خوش آیندی را با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در پیش گرفته و نسبت به دین و آئین او تظاهر به علاقه و رغبت می نمود، اما در باطن بر خلاف آن، و دلش آکنده از عداوت و دشمنی بوده است. اخنس بن شریق ثقفی - که حلیف بنی زهره بوده است - به سوی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به صوب مدینه روی نهاد، و به وی اظهار اسلام نمود، و این امر موجب شگفتی و خوشحالی آنحضرت شد. اخنس اظهار داشت من چون خواهان اسلام بودم نزد تو شتافتم و خدا می داند که من در اظهارات خود راستگو هستم. «و یشهد الله علی ما فی قلبه». آنگاه آنحضرت را ترک گفت. گذارش به کشتزار و اشتراکی از آن مسلمین افتاد، آن کشتزار را به آتش کشید و اشتران را پی کرد، خدا این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...» (بقره: ۲۰۴) (بنگرید به: مجمع البیان ۲/ ۳۰۰. جامع البیان ۲/ ۱۸۱، ۱۸۲. کشف الاسرار ۱/ ۵۴۷). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۴ أبو الفتوح رازی می نویسد: «و عبد الله بن مسعود رفع کرد این حدیث به رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) که چون [این آیه فرود آمد مسلمانان بترسیدند و گفتند: یا رسول الله، کیست از ما که او بر خود ظالم نیست، پس امن از ما برخاست؟! [آنحضرت فرمود]: خلاف آن است که شما گمان بردی، این ظلم، کفر [و شرک است. نینی که خدای تعالی چه حکایت کرد از آن بنده صالح، یعنی لقمان که گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳) «۸۲» ای پسر عزیز، به خدا شرک موز که شرک ستم بزرگی بر نفس است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ظلم را در آیه قبل به وسیله خود قرآن به شرک تفسیر کرده و بدان محدود ساخت، در حالیکه صحابه به طور عام هر گونه ظلم را از آیه استفاده می کردند، ولی آنحضرت دائره این عام را فقط به شرک، محدود و منحصر ساخت.

#### موارد متعددی که علی رغم خصوص سبب، عموم لفظ، معتبر و ملاک حکم می باشد

۱- از ابن عباس نیز روایتی نقل شده است که وی عموم لفظ را معتبر می دانست زیرا او - با اینکه آیه سرقت در باره زنی که سرقت کرده بود نازل شد - قائل به عموم حکم این آیه بوده است. ابن ابی حاتم می گفت: حدیث کرد ما را علی بن الحسین، و او گفت: گزارش کرد ما را محمد بن ابی خمداد، و وی می گفت: حدیث کرد ما را ابو ثمیله بن عبد المؤمن از نجه حنفی که نجه می گفت: از ابن عباس راجع به این آیه سؤال کردم که خداوند متعال می فرماید: «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (مائده: ۳۸): دزد اگر مرد است و اگر زن، دست آنانرا ببرید. سؤال کردم که آیا حکم آن، خاص، و یا عام می باشد؟ در پاسخ گفت: بلکه حکم آن عام است. «۸۳» \_\_\_\_\_ «۸۲» - روض الجنان ۴/ ۲۲۴. مضمون این روایت را بنگرید در: مجمع البیان ۴/ ۳۲۷. کشف الاسرار ۳/ ۴۰۸. ۸۳- مضمون سخن زیر در تفسیر جامع البیان ۶/ ۱۴۹، آمده است چنانکه در کشف الاسرار ۳/ ۱۱۳، ۱۱۴ با تفاوت یسیری که: «[در] خبر عمر است [که گفتا: در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زنی، زیوری را سرقت کرد، او را بگرفتند و به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بردند و عرض کردند: این زن از ما [زیوری را سرقت کرد. حضرت دستور داد دست راست او را قطع کنید. اقوام آن زن گفتند: آیا می توانیم دست او را با پانصد دینار بازخرید - أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۵

گفتاری از ابن تیمیه در رابطه با اعتبار عموم لفظ و عدم اعتبار خصوص سبب

ابن تیمیه گفته است: از همین باب است که محدثین و علماء می گویند: این آیه در باره چنین و چنان و راجع به فلان امر و یا فلان شخص نازل شده است، به خصوص که آن اگر عبارت از شخص باشد نباید حکم آن آیه را به همان شخص، محدود و منحصر ساخت چنانکه دیدیم که می گویند: ۲- آیه ظهار در باره همسر ثابت بن قیس نازل گردید. «۸۴» ۳- و آیه کلاله در باره جابر بن عبد الله نزل یافت. در توضیح این مطلب لازم است از خود آیه و گزارش مربوط به سبب نزول آن یاد کنیم. آیه کلاله این است که خداوند متعال فرمود: «يَسِّرْ تَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نساء: ۱۷۶): ای پیامبر مردم از تو در باره میراث کلاله درخواست صدور حکم و فتوی می نمایند. تو در پاسخ به آنها بگو خداوند متعال حکم را در باره میراث کلاله- که عبارت از برادران و خواهران هستند- برای شما بیان می کند که اگر مردی از دنیا برود و او را فرزندی نباشد، و دارای خواهری باشد نصف میراث میت از آن او است. و او یعنی برادر نیز از -  
\_\_\_\_\_  
کنیم؟ حضرت به این درخواست

التفاتی نفرمود، و بار دیگر فرمود: دست او را ببرید. دست او را قطع کردند. زن گفت: آیا اگر توبه کنم مورد قبول واقع خواهد شد؟ فرمود: آری توبه تو مورد قبول واقع می شود، و تو امروز پاکی از گناهان چنانکه آنروز که از مادر زادی. در آن حال این آیت آمد: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (مائده: ۳۹). و نیز گویند: این آیه در شأن طعمه بن ابیرق نازل شد که زره‌ای را سرقت کرده بود (رک: کشف الاسرار ۳/ ۱۱۳) در کشف الاسرار ۳/ ۱۱۳، ۱۱۴ آمده است: «... مرد را دست راست ببرید و زن را در دست راست چون دزدی بر ایشان روشن شود، و این آنگه باشد که دزد عاقل بود، و بالغ، و به اختیار خویش نه مکره، و ملتزم حکم اسلام نه حربی، و نه مستأمن به یک قول، و آنکه در حرز مسلمان شود، یا ذمی ثابت العصمه، و کلالی که در شرع متقوم بود، از حرز خویش بیرون آرد، زر و سیم و خز و بز و امثال آن از اندرونها و خانه‌های در بسته، یا حارس بر آن نشسته، و کفن از گور، و بیرون از کفن نه، و چارپای از اصطبل و میوه از خرمنگاه که گوشوان بر آن نشسته، و گوسفند از گله، و شتر از قطار چون شبان و جمال بیدار باشند و در آن می نگرند و آواز ایشان بدان می رسد، و آن چیز که بیرون آرد از آن حرز قیمت آن کم از دانگی و نیم زر باشد به مذهب شافعی، یا ده درم سفید به مذهب ابو حنیفه، و یا سه درم به مذهب مالک، و [در مذهب شیعه و شافعی ربع دینار. ۸۴- سخن در باره ظهار و جریان مربوط به آن قبلا به طور مفصل گزارش شد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۶ خواهر در صورتی که این خواهر فاقد فرزند باشد ارث می برد، و همه ماترک آن خواهر نصیب او می گردد. اگر میت دارای دو خواهر باشد دو ثلث ماترک او را وارث می شوند. و اگر بازماندگان میت عبارت از چند برادر و خواهر باشند، برادران، دو برابر خواهران در میراث میت سهیم هستند. خداوند متعال امور مربوط به میراث را برای شما گزارش می کند، چون نمی خواهد گمراه و سرگردان شوید، و خداوند به هر چیزی دانا و آگاه می باشد. با وجود اینکه این آیه در باره جریانی که به جابر بن عبد الله مربوط می شد نازل گردید، معذک حکم آن عام است و شامل همه افرادی می گردد که حال آنها مشابه حال و اوضاع جابر می باشد. البته در باره سبب نزول آیه مذکور روایات مختلفی جلب نظر می کند. از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که می گفت: من بیمار شدم و در بستر افتادم. و مرا نه و یا هفت خواهر بود. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر من وارد شد و بر صورتم دمید، من به حال آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا، آیا نباید برای خواهرانم به دو ثلث از اموالم وصیت کنم؟ فرمود: نیک عمل کن. آنحضرت بیرون رفت و دوباره به سویم بازگشت و فرمود: من ترا چنان نمی بینم که به علت این بیماری از دنیا بروی، و خداوند متعال در باره میراث خواهرانت حکم نازل کرده، و دو ثلث از اموال ترا سهم آنها قرار داده است. گویند: جابر بن عبد الله به آنحضرت می گفت: آیا این آیه در باره من نازل گردید؟ مرحوم ابو الفتوح رازی در این باره چنین آورده است: «و جابر بن عبد الله انصاری گفت: این آیت در من آمد که من بیمار شدم، رسول (علیه السلام) به عیادت من آمد و ساعتی بنشست و

پاره‌ای آب بخواست و بر روی من ریخت. من گفتم یا رسول الله چه فرمائی که من با مال خود کنم، مرا (نه ۹) خواهر است و فرزند هیچ ندارم. رسول (علیه السلام) هیچ جواب نداد، برخاست و بیرون شد. دگر نوبت باز آمد و گفت: یا جابر، ترا از این بیماری مرگ نباشد، و خدای تعالی در حق تو و خواهران تو آیتی بفرستاد، و ایشان را چهار دانگ [دو ثلث نصیب کرد]. از قتاده روایت شده است که صحابه، همواره در باره کلاله سؤال می کردند، و خدای متعال در باره آنها این آیه را نازل کرد. براء بن عازب می گفت: آخرین سوره‌ای که به طور کامل نازل گردید سوره براءت بود. و آخرین آیه‌ای که در خاتمه سوره نساء نازل شد همین آیه «يَسْتَفْتُونَكَ...» یعنی آیه أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۷، ۱۷۶ سوره نساء می باشد. این مطلب را بخاری و مسلم در کتاب «صحیح» خود آورده‌اند. جابر می گفت: این آیه در مدینه، و ابن سیرین می گفت: در مسیری که آنحضرت و اصحابش آنرا می پیمودند نازل گردید. این آیه را «آیه صیف تابستانی» می نامند، چون خداوند متعال در باره «کلاله» دو آیه نازل فرمود، یکی در زمستان، و آن عبارت از آیه دوازدهم همین سوره: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً...» و دیگری در تابستان و آن عبارت از همین آیه ۱۷۶ سوره نساء است. از عمر بن خطاب روایت شده که می گفت از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) راجع به ارث کلاله سؤال کردم، فرمود: در این باره ترا آیه صیف بسنده است. «۸۵» ۴- آیه ۴۹ سوره مائده که می فرماید: «وَإِنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصَيِّبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ»: و اینکه میان اهل کتاب طبق همان قانون حکم و داوری کن که خداوند آن قانون را فرو فرستاده است، و در باره حکم قتل عمد همانگونه که طبق فرمان خدا راجع به زناى محصنه فتوى دادى مطابق قانون او فتوى صادر کن، و از پی هوسهای آنان گام برندار، و از آنها برحذر باش که مبادا ترا در باره سؤال خود در بیراهه قرار داده و وادارند که تو در پاره‌ای از احکام و حقایق- از طریق تطمیع تو به اسلام آوردنشان- با آنان همصدا گردی. اگر اینان از حکم تو- که بر طبق حکم و فرمان من است- روی گردان شوند، بدان که خداوند متعال صرفاً می خواهد حتی در برابر پاره‌ای از جرمها و گناهانشان به آنها در دنیا آسیب رساند. تحقیقا بسیاری از مردم در نقطه مقابل اقلیت اهل ایمان قرار داشته، و فراوانی از آنها گرفتار فسق و جرمهای سنگین هستند. بنابراین از تن در ندادن آنها به اسلام اندوهگین مشو. «۸۶» علماء می گویند: این آیه در باره بنی قریظه و بنی النضیر نازل شد، در حالیکه آیه شامل غیر آنها می گردد، و همه کسانی را که مانند آنها هستند در بر می گیرد و باید رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد همه آنها طبق فرمان الهی فتوى دهـد.

۸۵- رک: مجمع البیان ۳ / ۱۴۹.

روض الجنان ۳ / ۳۵۲، ۳۵۳. کشف الاسرار ۲ / ۷۸۷. جامع البیان ۶ / ۲۸. احکام القرآن: ابن العربی ۴ / ۵۱۹. ۸۶- بنگرید به: مجمع البیان ۳ / ۲۰۴، ۲۰۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۸

### نظریه مفسران دیگر در باره سبب نزول این آیه

#### اشاره

این آیه و آیه ۴۸ همین سوره- که مضمون هر دو به هم نزدیک است و خداوند متعال در طی آندو به نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دستور می دهد بر طبق حکمی که نازل کرده به یهودیان فتوى دهد- در باره یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر نازل شد و «تکرار [این سخن برای آن کرد که حکم، مختلف بود و در دو وقت به دو حکومت پیش رسول (علیه السلام) آمدند: یکی رجم محصن که زنا کرده باشد، و یکی در دیت کشته که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود» و آنها می خواستند رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مورد زناى محصنه به تازیانه زدن فتوى دهد، و در مورد قتل عمد به دیه دادن حکم کند. «۸۷»

## میبدی

میبدی می نویسد: «سبب نزول این آیت آن بود که رؤساء جهودان با یکدیگر گفتند که تا رویم و محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] را در فتنه افکنیم، و از آن دین که بر آنست برگردانیم. آمدند و گفتند: یا محمد، تو دانی که اگر ما اتباع تو کنیم مردمان همه اتباع تو کنند و پس رو تو باشند. اکنون بدان که ما را خصمانند و ترافع و تحاکم بر تو آریم. اگر تو ما را بر خصمان ما حکم کنی ما به تو ایمان آریم. مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) سروازد و از شنیدن سخن ایشان برگشت. رب العالمین در آن حال این آیت فرستاد که: یا محمد، میان اهل کتاب حکم کن به موجب قرآن و شریعت اسلام چنانکه به تو فرو فرستادیم، و مراد ایشان خلاف آنست، تو در پی مراد ایشان مرو». «وَ اخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» یعنی فی القرآن من القصاص و الرجم. پرهیز از ایشان، نباید که ترا از حکم قصاص و رجم - که خدای در قرآن به تو فرو فرستاد [منصرف گردانند و ترا وادارند که به جای قصاص به دیه فتوی دهی، و به جای رجم به جلد و تازیانه زدن در مورد زنا] محصنه حکم صادر کنی. «فَإِنْ تَوَلَّوْا» اگر برگردند این جهودان از ایمان و حکم قرآن، پس بدان که الله می خواهد که آن برگشتن ایشان سبب عقوبت ایشان گردد: «أَنْ يُصِيبَهُمْ بَعْضُ ذُنُوبِهِمْ»، بعض [در] اینجا به معنی کل است، یعنی در دنیا ایشان را به گناهان ایشان عقوبت کند، و در آخرت جزا دهد. پس عقوبت ایشان در دنیا جلا و نفی بود، از خصمان و

\_\_\_\_\_ ۸۷- تفصیل این مطلب را ببینید در:

روض الجنان ۳/ ۴۶۲-۴۶۴ و ۴۸۳. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۴۹ مان بیفکنند و آواره کردن [چون علماء بنی النضیر کفر ورزیده و حق را کتمان کردند محکوم به تبعید شدند، و علماء بنی قریظه چون پیمان جنگ احزاب را شکستند محکوم به اعدام شدند] و عذاب آخرت - خود برجا است. «أَفْحُكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»: می گوید: این جهودان از تو حکمی می خواهند در حق زانین که الله آن نفرموده است، و ایشان اهل کتاب خدا اند و کتاب دارانند، یعنی چرا آن کنند که اهل جاهلیت کنند [اهل جاهلیتی که کتاب ندارند. و حکم اهل جاهلیت آن بود که حکم رجم [و سنگسار کردن - چون بر ضعفاء ایشان واجب گشتی - الزام کردند. و چون بر اقویاء واجب گشتی آن حکم بر ایشان نراندندی، و شرفی که در نسب داشتند یا توانگری یا قوتی را که در ایشان بود رجم را به «تحمیم» بدل می کردند: روی سیاه می کردند و پشت با پشت [و معکوس بر ستور می نشانند، و ایشان را به فضیحت می گردانیدند و آنگه آزاد می کردند. «۸۸»

## ابو الفتوح رازی

مرحوم أبو الفتوح رازی قضیه مفصلی را - که با تفسیر آیه مورد بحث کاملاً مربوط است - ذیل آیه «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ ...» (مانده: ۴۱) یاد می کند که ما خلاصه ای از آن را در زیر می آوریم: «جماعتی از احبار یهود گروهی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - راجع به دو نفر از اشراف اهل خیبر - که زنا کرده بودند - فرستادند. و حکم آنها در تورات عبارت از رجم بود که نمی خواستند در باره آنها اقدام نمایند. و چون یهودیان بنی قریظه و بنی النضیر با مسلمین در حال صلح به سر می بردند این جماعت را با گروهی از این دو قبیله همراه ساختند، پس از در میان نهادن جریان آنحضرت فرمود: محکوم به رجم و سنگسار شدن هستند. آنها زیر بار نرفتند. حضرت فرمود حکم آنان حتی در تورات شما عبارت از رجم می باشد، آنان منکر شدند. تا آنکه حضرت از آنها خواست جوانی به نام «ابن صوری» را احضار کردند، و وی در برابر سوگند آنحضرت اقرار کرد که حکم زنا محصنه در تورات عبارت از «رجم» می باشد. یهودیان به ابن صوری اعتراض کردند. وی در پاسخ آنها گفت: در برابر چنان سوگندی یارای انکار از من سلب شد. حضرت فرمود: چرا حکم خدا را تحریف کردید؟

\_\_\_\_\_ ۸۸- رک: کشف الاسرار ۳/ ۱۳۶،

۱۳۷ خلاصه آن را بنگرید در: مجمع البیان ۳/ ۳۰۵. و نیز رجوع کنید به: روح البیان ۲/ ۴۰۰، ۴۰۱. جامع البیان ۶/ ۱۷۶، ۱۷۷. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۰ ابن صوریاً عرض کرد: اگر فرد بینوایی در میان ما مرتکب زناى محصنه می‌شد او را سنگسار می‌کردند، ولی اشراف از این کیفر در صورت ارتکاب زنا مصون بوده‌اند، در نتیجه عمل زنا در میان اشراف رائج گردید، و اگر می‌خواستیم حد را اجراء کنیم فریادشان بلند می‌شد و مانع اجراء آن می‌گشتند. تا آنکه پسر عموی پادشاه مرتکب زنا شد و ما از اجراء حد در باره او دریغ کردیم، امّا از آن پس نمی‌توانستیم حد را در مورد زنا کاران اجراء نمائیم، و بهانه می‌آوردند تا پسر عموی پادشاه مشمول این قانون واقع نشود و کیفر نگردد ما زیر بار این حکم نمی‌رویم. پادشاه احساس در ماندگی کرد و شورائی تشکیل داد و نتیجه آن شد که قانون جلد و تازیانه زدن را تصویب کردند: ریسمانی را تافتند و آنرا قیر اندود ساختند و بوسیله آن چهل ضربه بر زناکار وارد ساختیم و روی او را سیاه کرده و بر خری واژگونه نشانیدیم و او را دور شهر گردانیدیم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هم اکنون باز یافتید که من به حق، رسول خدا هستم، آنگاه فرمان داد آن مرد و زن زناکار را احضار و بر در مسجد رجم و سنگسار کنند، و این حکم اجراء شد. حضرت به خدا عرض کرد: گواه باش که من نخستین کسی هستم که یکی از اوامر ترا- که در میان یهود به دست فراموشی سپرده شده بود- احیاء نمودم. سرانجام پس از گفتگوهائی که میان آن حضرت و ابن صوریاً رد و بدل شد ابن صوریاً ایمان آورد، و به آنحضرت از تبعیض یهودیان در اجراء حد گزارشهای به عرض رساند که اگر آنها یکی از ما را می‌کشتند به ما اجازه قصاص نمی‌دادند و دیه‌ای که از ما می‌ستاندند دو برابر دیه‌ای بود که از ما می‌گرفتند. «۸۹» ۵- و نظائر این آیات که مفسرین و محدثین یادآور می‌شوند: فلان آیه در باره گروهی از مشرکین مکه، یا در باره قومی از یهود و نصاری، و یا در باره جماعتی از مؤمنین نازل گردید. آن کسانی که چنین بیانی را در باره پاره‌ای از آیات اظهار کرده‌اند هدف آنها این نبود که حکم آیه مختص به همین اشخاص بوده است و شامل حال دیگران نمی‌شد، زیرا این سخن را هیچ مسلمان و نه هیچ اقلی مطلقاً بر زبان نمی‌آورد.

۸۹- روض الجنان ۳/ ۴۶۲ - ۴۶۴.

احادیثی قریب به همین مضمون و فشرده‌تر از آنرا بنگرید در: جامع البیان ۶/ ۱۵۲-۱۵۴. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۱ اگر چه دانشمندان در باره لفظ و تعبیر عامی که از پی سببی نازل شده است دچار اختلاف نظر هستند از اینکه آیا این لفظ و تعبیر اختصاصاً به مورد سبب نزول محدود است، و یا آنکه بدان محدود نیست؟ باید گفت هیچ کسی نگفته است: عموماً کتاب و سنت به شخص معینی محدود می‌باشد، تنها چیزی که می‌توان در باره این عموماً اظهار کرد آن است که حکم آن ویژه نوع آن شخص معین می‌باشد. در نتیجه، این حکم شامل همه افرادی می‌گردد که مشابه آن شخص است، عموم و شمول در این گونه آیات صرفاً بر حسب لفظ نیست که شما بگوئید حکم و محتوای آن مختص به مورد سبب نزول می‌باشد، بلکه اگر آیه‌ای دارای سبب معین و محدودی باشد- چه به صورت امر، و چه به صورت نهی- شامل این شخص و اشخاص دیگری که به سان او می‌باشند- گشته و دیگران را نیز در بر می‌گیرد. و آن آیه‌ای که در قالب گزارش از مدح و ذم و ستایش و نکوهش فردی نازل شده باشد آن فرد و افراد دیگری که به مثابه او هستند را زیر پوشش خود گرفته و شامل آنها نیز می‌گردد. سخن ابن تیمیه تا اینجا به پایان می‌رسد.

### یادآوری یک نکته در باره مسئله دوم

#### حکم و قاعده در صورت خاص بودن لفظ و سبب چیست

سیوطی می‌گوید: از آنچه گذشت برای تو معلوم گشت که فرض مسئله و طرح آن- یعنی مسئله اعتبار عموم لفظ و تعبیر آیه- در باره تعابیر و الفاظی از قرآن کریم بود که دارای عموم و شمول باشد. امّا آن آیه‌ای که در باره امر و یا شخص معینی نازل شده و لفظ و تعبیر آن نیز دارای عموم و شمول نباشد به طور قطع آن آیه به همان شخص معین اختصاص داشته و بدان محدود است.



مانند: «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (و اللیل: ۱۷، ۱۸): از این آتش لهیبنده دوزخ، آن فرد با تقواتری - که مال خود را در راه خدا انفاق می کند و می خواهد این کارش در پیشگاه خداوند خالص و پاکیزه افتد - بر کنار و مصون خواهد ماند. سیوطی می نویسد: علت اختصاص این دو آیه به فرد معین این است که بر اساس اجماع علماء و محدثین آنها در باره ابی بکر نازل شده است. حتی امام فخر الدین رازی از رهگذر همین آیه به ضمیمه آیه: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» به این موضوع استدلال کرده که ابی بکر را باید پس از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) افضل و والاتر و برترین أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۲ مردم دنیا برشمرد! «۹۰» و این اشتباه است اگر کسی تصور کند که آیه مورد بحث نسبت به هر کسی - که به سان ابی بکر عمل نموده و همانند او با یتیمی پاکیزه اموالش را در راه خدا انفاق کرده است - دارای عموم و شمول می باشد، و این تصور خود را بر مبنای اجراء بر قاعده «رد فرع بر یک اصل کلی» توجیه کرده باشد. آری این تصور را باید غلط و نادرست دانست، زیرا در این آیه ساختمانی از لفظ و تعبیر به کار نرفته است که مفید عموم باشد تا غیر ابی بکر، افراد مشابه دیگری را زیر پوشش عام و گسترده خود قرار دهد، چرا که الف و لام در صورتی مفید عموم است که موصوله و یا الف و لام تعریف باشد آنهم در لفظی که به صورت صیغه جمع باشد. البته عده ای هم گفته اند: اگر الف و لام بر سر لفظ مفرد در آید و به عنوان «عهد» در مد نظر نباشد مفید عموم خواهد بود. اما الف و لام در کلمه «الاتقی» را نمی توان الف و لام موصول تلقی کرد، چون الف و لام موصول به اتفاق علماء و نحویین به افعال تفضیل، یعنی «اتقی» نمی پیوندد. علاوه بر این، کلمه «الاتقی» ساختمان جمعی نیست، بلکه واژه ای است مفرد، مضافا اینکه الف و لام مذکور، به عنوان «عهد» در مد نظر است و فردی که پس از آن از او یاد شده ذهننا و ذکرا معهود و معلوم می باشد به ویژه که نتیجه استفاده از افعال تفضیل «الاتقی با تقوی ترین» عبارت از امتیاز و عدم شرکت دیگران در آن است. لذا باید گفت: این آیه فقط مخصوص به ابی بکر می باشد! پس نظریه عموم و شمول این آیه نسبت به دیگران را باید نظریه ای باطل و نادرست برشمرد و سر انجام به این نتیجه می رسیم که باید این آیه را قاطعانه مخصوص ابی بکر دانسته و به وی محدود ساخت.

### رد نظریه سیوطی و امام فخر رازی

سیوطی و نیز امام فخر رازی در این بیان خود به گونه ای آشکار گرفتار اشتباه شده و سخن نادرستی را اظهار کرده اند، چرا که: اولاً: سیوطی مدعی شده است که نزول این آیه ها در باره ابی بکر، اجماعی است، در حالیکه مفسرین و نویسندگان کتابهای «اسباب النزول» نخست نزول این سوره را مجموعاً در باره شخص دیگری - که گاهی از او به عنوان «ابا الدحداح» یاد می کنند - می دانند، آنگاه از نزول آیه - مورد بحث در - باره ابی بکر ذکری به میان می آورند.

۹۰ - امام فخر رازی را در اثبات این مطلب گفتاری مفصل و توجیه گرانه ای است که می خواهد با تحمیل بر آیات، ابی بکر را «افضل الناس بعد النبی (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)» (آله و سلم) قلمداد کنند (بنگرید به: التفسیر الکبیر مفاتیح الغیب ۳۱/۲۰۴، ۲۰۵). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۳ ثانیاً: روایاتی که بازگوکننده نزول آیه در باره ابی بکر می باشد در کتابهای اسباب النزول و نیز در تفاسیر از ابن زبیر نقل شده است. ابو علی در باره پدرش می نویسد: خاصه و عامه از علی (علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود: «ما زال الزبیر منّا اهل البيت» در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است عبد الله بن زبیر نسبت به علی (علیه السلام) بغض می ورزید و به او دشنام می گفت، و حرمت آنحضرت را نگاه نمی داشت. عمر بن شیبه کلبی، و واقدی و عده ای دیگر که روات سیره ها هستند چنین روایت کرده اند که عبد الله بن زبیر در ایام ادعاء خلافت خود مدّت چهل جمعه، یعنی چهل هفته را گذراند که در طی این مدّت صلوات و درود بر پیامبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) را بر زبان نمی آورد ... وی در یکی از روزها به عبد الله بن عباس می گفت: «من مدّت چهل سال است که بغض شما اهل بیت را در دل خود نگاه داشته ام». و همان عمر بن شیبه کلبی از سعید بن جبیر روایت کرده است: عبد الله بن زبیر بر

فراز منبر سخنرانی می‌کرد و علی (علیه السلام) را دشنام می‌گفت. این جریان به گوش محمد بن حنفیه رسید، و به سوی ابن زبیر آمد، آنهم در حالی که بالای منبر سرگرم سخنرانی بود. منبری برای او نهادند. و سخنرانی ابن زبیر را قطع کرد (منتهی المقال: ابو علی، ص ۱۸۵). و نیز در طریق این روایات، شخصی به نام «زیاد بن عبد الله [بن طفیل بکائی عامری (م ۱۸۳ ه ق)] وجود دارد که در کتاب «المجروحین» - مجلد اول، ص ۳۰۷ - آمده است: «کان فاحش الخطاء، کثیر الوهم، لا يجوز الاحتجاج بخبره اذا انفرد...» یعنی بکائی گرفتار اشتباه و غلط فاحش و لغزشهای فراوانی بود که نمیتوان به خبر او احتجاج و استناد کرد، بخصوص آنگاه که در نقل روایت، تنها باشد. ثالثاً: همانگونه که مرحوم طباطبائی می‌نویسد: منظور از «الاتقی» عبارت از کسی است که از دیگران - یعنی کسانی که خود را در برابر مخاطر حفظ می‌کنند - بیشتر پروا کرده و در صدد صیانت خویش برآید، چون بعضی از مردم از تباهی جانها از قبیل مرگ و کشتن پرهیز می‌کنند. و عده‌ای نیز از فساد اموال می‌پرهیزند. و گروهی نیز از نداری و فقر پروا دارند، لذا از بذل مال دریغ می‌کنند. و بدینسان پاره‌ای از مردم در برابر خدا از حس تقوی برخوردارند، به همین جهت مال خویش را در راه خدا می‌نهند. آنکه بیش از همه از تقوی نصیب و بهره دارد کسی است که در برابر خدا پرهیزکار است و مال خود اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۴ را برای رضای خاطر او بذل می‌کند، یا چون از خسران اخروی پروا دارد مال خود را در راه خدا می‌نهد تا جان و روحش پاکیزه گردد. بنابراین، آن کسانی که این فرد از نظر تقوی بر آنها برتری دارد، عبارت از افرادی هستند که از رهگذر انفاق و اعطاء مال فاقد تقوی هستند، اگر چه از لحاظ سائر مخاطر دنیوی به نسبت به آن فرد دارای تقوی فزونتری باشند، و یا از آن فرد به خاطر سائر اعمال شایسته دیگر از لحاظ تقوی دارای مقامی برتر باشند. پس آیه «وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى...» از لحاظ مدلول، عام بوده و به هیچ کسی محدود نمی‌باشد. مؤید این مطلب، توصیف «الْأَتَقَى» به «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ...» است که وصفی عام و دارای شمول نسبت به تمام افرادی است که مال خویش را در راه خدا می‌نهند. و هم چنین اوصافی که به دنبال آن آمده است دارای چنین عموم و شمولی می‌باشد. اما این سخن با این نظریه - که آیات مورد بحث و یا تمام سوره به خاطر سبب خاصی نازل شده باشد - منافاتی ندارد، چنانکه در کتبی که از اسباب النزول آیات و سور گفتگو شده سبب نزول خاصی راجع به آیات مورد بحث یاد شده است. اما اگر ما مفضل علیه کلمه «الاتقی» را به گونه‌ای در نظر بگیریم که همه مردم - اعم از صالح و طالح - را در بر گیرد و لازمه آن، انحصار مفضل: «الاتقی» به طور مطلق در یک فرد و یا انحصار آن در یک فرد در هر عصری است، و در نتیجه بگوئیم: که مفهوم آیه این است: نسبت به آتش دوزخ، کسی که از تمام مردم با تقوی‌تر است بر کنار خواهد ماند. و یا در مورد تعبیر قبلی آن بگوئیم: جز کسی که باید او را نگویندترین مردم بر شمرد بر آتش دوزخ در نیاید. پیداست که سیاق و روند آیات آغاز سوره با این سخن هیچگونه مساعد نیست (رک: المیزان ۲۰/۳۰۶). رابعاً: چنانکه در دلیل اول اشاره شد: همه مفسران شیعه و اهل سنت در کتابهای تفسیر و نیز کتابهای اسباب النزول داستان زیر را به عنوان «سبب نزول» تمام آیات سوره «و اللیل» یاد کرده‌اند: واحدی با اسناد متصل مرفوع از عکرمه از ابن عباس آورده است: مردی نخله و خرما بانی داشت که شاخه‌های آن به طرف خانه مرد فقیری خمیده بود که عیالمند و دارای فرزندان خردسال بود. این مرد آنگاه که می‌آمد و وارد خانه می‌شد و بر فراز درخت خرما بالا می‌رفت تا خوشه‌های خرما را بچیند احياناً دانه‌ای خرما بر زمین می‌افتاد، و این کودک و فرزندان خردسال این مرد فقیر از زمین برمی‌داشتند. آن مرد از اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۵ بالای درخت فرو می‌آمد تا خرما را از دست آنها بگیرد، و اگر می‌دید که این خرما در دهان این کودکان جای گرفته [و آنها می‌خواهند آنها را در کام خود فرو برند] انگشتش را در دهان آنان به کاویدن وامی‌داشت تا خرما را بیرون آورد. این مرد تهی دست شکایت نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برد و از طرز برخورد صاحب درخت با کودکانش گزارشی به عرض آنحضرت رساند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی گفت: برو. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با صاحب درخت خرما دیدار کرد و به او فرمود: آیا حضری این درخت خرمائی که شاخه آن در خانه فلانی قرار دارد به من ببخشی تا در برابر آن برای تو نخله و درختی از خرما در بهشت ضمانت گردد؟ آن مرد عرض کرد:

من صاحب درختان خرماى فراوانى هستم، اما در میان آنها هیچ درخت خرمائى بارورتر و جالب تر از آن برای من نیست. ابن عباس گفت: این مرد از نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون رفت. اما شخص دیگری که این سخن را از آنحضرت شنیده بود به او عرض کرد: اگر من این درخت خرما را از این مرد بستانم و به شما پیشکش نمایم آیا به من همان درخت خرماى بهشت را که به صاحب آن وعده دادی اعطاء خواهید فرمود، و چنین درختی را برای من در بهشت ضمانت خواهید کرد؟ فرمود: آری. این شخص به راه افتاد و با صاحب درخت خرما دیدار کرد و با او وارد گفتگو و معامله شد، اما صاحب درخت به او یادآور گردید که آیا فهمیدی که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این نخله، درخت خرمائى بهشتی به من اعطاء کرد، لکن من به این معامله سودآور تن در ندادم و به آنحضرت عرض کردم: میوه و خرماى این درخت مرا شیفته خود ساخته، و مرا نخلهای فراوانی است، ولی هیچکدام از آنها برای من از لحاظ باروری شگفت انگیز و جالب تر از این درخت نیست. سرانجام [پس از گفتگوی زیاد] گفت: آیا حاضری آنرا به فروش رسانی؟ گفت: نه، مگر آنکه قیمتی را در برابر آن دریافت دارم که از لحاظ گرانی در حدی باشد که نمی توانم دریافت آنرا تصور کنم، یعنی تصور قیمتش هم برای من دشوار می باشد. آن شخص گفت: خواسته و آرزوی تو در برابر فروش این درخت چیست؟ پاسخ داد: چهل درخت خرما. خریدار گفت: بهائی بس گران و سنگین پیشنهاد می کنی و در برابر درختی خمیده، چهل درخت خرما را مطالبه می نمائی؟ مانعی ندارد، اما اگر راست می گوئی مردم را احضار کن تا گواه این معامله باشند. گذرش به عده‌ای از مردم افتاد و آنان را به عنوان شهود و گواهان این معامله فرا أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۶ خواند. آنها گواهی دادند که وی در برابر یک درخت خمیده خرما چهل نخله را از طرف معامله خود دریافت دارد. این مرد خریدار به سوی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به راه افتاد و عرض کرد: یا رسول الله، این درخت خرماى مورد نظر شما به تملک من درآمد، و هم اکنون از آن تو است و آنرا به تو بخشیدم. آنحضرت به سوی خانه آن مرد فقیر روان شد و به صاحب خانه گفت: از این پس این درخت خرما از آن تو و افراد خانواده تو است. خداوند متعال از پی چنین قضیه و حادثه‌ای بود که «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى...» تا پایان این سوره را نازل کرد. از عطاء روایت شده: نام مردی که درخت خرما را خریداری کرد و به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اهداء نمود «ابا الدحداح» بوده است. گویند: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر این خرما بن گذر می کرد و می دید که خوشه‌های آن نزدیک و آویزان است و می فرمود: «عذوق و عذوق لایبی الدحداح فی الجنة»: خوشه‌ها و خوشه‌ها و خرمابنها از آن ابا الدحداح در بهشت باد. روایت مذکور در اکثر کتب تفسیر فریقین و آثاری که در باره «اسباب النزول» نگارش شده راجع به سبب نزول سوره «وَاللَّيْلِ» یاد شده است. «۹۱»

### نکته‌ای جالب

نکته قابل ذکر این است حتی عده‌ای از مفسران اهل سنت که از نزول این آیات و یا تمام سوره در باره ابی بکر یاد کرده و ضمن بیان سبب نزولی که قبلا یاد کردیم از ابی بکر نیز سخن به میان آورده‌اند از عموم آیه صرف نظر نکرده و خصوص سبب را ملاک قرار نداده‌اند، و حتی برخی از مفسرین، مانند نیشابوری در جهت اصرار اهل سنت بر نزول آیات در باره ابی بکر سخن به اعتراض گشودند، نیشابوری می نویسد: «و هذا المقام اعلى و اجلّ، و عندی أنّ امثال هذه الدلائل لا تصلح لترجيح الاکابر بعضهم على بعض. و أنّ نزول هذه السورة فی الشخص الفلانی مبنی علی الروایة، فلا سیل للاستدلال الیه...». «۹۲» علاوه بر این بسیاری از همین مفسرین می گویند شایعه است ایمن سوره در باره

\_\_\_\_\_ ۹۱- اسباب النزول: واحدی

نیشابوری، ص ۲۵۴، ۲۵۵. لباب النقول، ص ۸۰۰-۸۰۲. الدر المنثور ۶/۳۵۷. تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر ۴/۵۱۹، ۵۲۰. لباب التأویل فی معانی التنزیل: خازن ۴/۴۸۴. کشف الاسرار ۱۰/۵۱۲. مجمع البیان ۱۰/۵۰۱. روض الجنان ۱۰/۳۰۷. میزان ۲۰/۳۰۷.

التفسیر الصافی ۳۳۷/۵، ۳۳۸. [.....] ۹۲- غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدین نیشابوری (هامش جامع البیان) ۱۰۵/۳۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۷ علی (علیه السلام) نازل شد، در حالی که در کمتر کتابی از تفسیر شیعی چنین مطلبی دیده می‌شود، بلکه اکثر قریب به تمام آنها آیات این سوره را مربوط به «ابا الدحداح» می‌دانند، و آنگاه می‌نویسند که نمی‌توان آنرا مخصوص فردی دانسته و آیات الهی را در فرد خاصی احتکار کرد و می‌گویند: آیات این سوره دارای عموم بوده و هر فرد مشابهی را در بر می‌گیرد. «۹۳» \_\_\_\_\_ «۹۳- مجمع البیان ۱۰/۵۰۲. المیزان ۲۰/۳۰۶. التفسیر الکاشف: مغنیه ۷/۵۷۷. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۸

### مسئله سوم: وجود شبیه به سبب نزول خاص در آیات عامی که فاقد سبب نزول می‌باشد

#### اشاره

قبلاً یادآور شدیم که صورت سبب نزول به طور قطع داخل در عام می‌باشد، چنانکه ابن سبکی در «جمع الجوامع» و جلال الدین محلی در شرح همین «جمع الجوامع» این مطلب را یاد کرده‌اند. اما گاهی آیاتی در پی سبب خاصی نازل می‌شد و این آیات - که دارای سبب نزول خاصی بوده است - در کنار آیات عامی نهاده می‌شد که دارای مناسبتی با آیات خاص بوده است. و این بدان جهت بود که نظم قرآن و حسن سیاق و زیبایی روند آن از این طریق رعایت گردد. و این سبب خاص - از آنجهت که تحت تعبیر آیات عامی که فاقد سبب خاصی بوده قطعاً مندرج است - باید آنرا «شبهه به سبب نزول» آن آیات عام تلقی کرد. و در نتیجه، همین سبب خاص یکی از مصادیق لفظ و تعبیر آیات عامی است که بدون سبب خاص و مجرد از آن تلقی می‌گردد. و لذا سبب خاص را که به آیات دیگر مربوط است نمی‌توان از دایره مفهوم آیات عام، بیرون و مستثنی دانست، چنانکه سبکی [در جمع الجوامع وجود این سبب خاص را در رابطه با آیات عام به عنوان مرحله و رتبه متوسطی تلقی و اختیار کرده است که پائین‌تر از وجود سبب خاص و بالاتر از مجرد از سبب خاص می‌باشد. و در نتیجه می‌توان گفت: در آیات عام - که فاقد سبب نزول خاص است - وجود چیزی که شبیه به سبب خاص می‌باشد را می‌توان جستجو کرد. مثال و نمونه این مسئله عبارت از آیه‌های (۵۱ تا ۵۶) در کنار آیه (۵۷) سوره نساء می‌باشد که خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحَةً بِيَا مِنْ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا...» (نساء: ۵۱، ۵۲): أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۵۹ آیا ننگریستی به مردمی - که بهره و نصیبی از کتاب آسمانی در اختیار آنها قرار دارد - به جبت و طاغوت «۱» ایمان می‌آورند و به مشرکین می‌گویند: آنها از مردمی که به قرآن و اسلام ایمان آورده‌اند، یعنی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او، راه راست را بهتر باز یافته‌اند. اما این گروه از اهل کتاب که جفاکارانه سخن می‌گویند عبارت از مردمی هستند که خداوند متعال آنانرا مورد طرد از رحمت خویش قرار داده است، و آنکه خداوند او را از رحمت خویش طرد کند هرگز یار و یاور برای او نخواهی یافت (\_\_\_\_\_). (۱)

جبت در زبان عربی قابل تصریف نیست. سعید بن جبیر می‌گفت: جبت در زبان حبشی به معنی سحر است. و در این آیه به معنی بت و هر چیزی است که در کنار خداوند مورد پرستش قرار گیرد. طاغوت مانند جبت، بت‌های قرشیان بوده، و یا گفته‌اند: عبارت از خود کعب بن اشرف یهودی است. و اصولاً هر کسی که بیش از حد طاغی است، طاغوتش می‌نامند که مصداق بارز آن شیطان می‌باشد. بنابراین، طاغوت سر منشأ هر گونه گمراهی و مانع و رادع هر گونه خیر و نیکی می‌باشد. باری جبت و طاغوت دو بت قرشیان بوده که کعب بن اشرف یهودی - برای جلب نظر مشرکین در برابر آندو سجده نمود، چرا که عبادت بت یک رسم دیرینه‌ای

در میان یهود بوده است، و این دنیا طلبان روزگار، در زمان موسی به گوساله پرستی روی آورده بودند، و عبادت و پرستش عجل، یعنی گوساله، فرومایه ترین درجات طاغوت بوده که در نفوس یهودیان همزمان با موسی (علیه السلام) ریشه‌ای دیرینه داشت. آنگاه در زمان یربعام (رک: تورات- امل ۱۲/۲۶/۳۲) پرستش عجل، یک دیانت مصری در برابر اله و معبود، یعنی «گوساله آبیس» بوده است. بطلمیوس اول مصریان را در جهت ارضاء کاهنان مصری جلب می کرد تا دو بخش سرزمینهای مصر را یکپارچه سازند. بطلمیوس آنگاه- که در ایجاد همبستگی میان دو دیانت یونانی و مصری و یک پرستش مشترکی، ایندو ملت را به هم پیوند می داد- می اندیشید، لذا نام بت معبود را از «گوساله آبیس» به نام «سراییس» تغییر داد که باید آنرا یک نام مصری یونانی دانست. آنگاه مصریان این بت را در شکل و هیئت الهه مصری «اوزریس، یا گوساله آبیس، و یا اله و معبود انوییس» پرستش کردند، و یونانیان در هیئت معبود یونانی «هادس- خدای آخرت» یا «اسکالیپوس خدای شفا» به پرستش آن آغاز کردند. در مجله «مقتطف»، ۹۴۴، آمده که عبادت «سراییس» به جایی رسید که همه مصریان و بدینسان یونانیان مصر آنرا پرستش می نمودند، چون به صورت اله حکومت در آمد، و در مسائل قضائی به هنگام قضاء بدان سوگند یاد می کردند. چنانکه عبادت «گوساله سراییس» از اسکندریه به سرزمین یونانی، و آنگاه به سرزمین روم راه یافت و در آن مناطق رو به انتشار گذاشت. بی تردید عبادت گوساله سراییس- از آن زمان که در مصر به سر می بردند- در نفوس آنها ریشه دار بوده که احیاناً از روی تقلید، و گاه به صورت راهبران اصلی آنرا پرستش می کردند. از این جهت در نخستین فرصت کوتاهی که موسی به کوه طور رفت و از میان آنها خارج شد، سامری گوساله‌ای پرداخت که یهودیان بی درنگ در برابر آن به سجده و عبادت روی آوردند (رک: مجمع البیان ۳/ ۵۹. معجم القرآن ۱/ ۲۱۲- ۲۱۳ و ۲/ ۴۴۸). مرحوم ابو الفتح رازی در باره مفهوم و مصداق «جبت» و «طاغوت» می نویسد: مفسران خلاف کرده‌اند در جبت و طاغوت: عکره گفت: دو صنم بودند که مشرکان آن را پرستیدند. ابو عیبده گفت: هر چه بدون خدا پرستند- از: حجر، و مدر، و شجر، و صورت شیاطین- همه را جبت و طاغوت خوانند، گفت: دلیلش، قوله: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» و قوله: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا...». أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۰ دو آیه مذکور [یعنی آیه ۵۱ و ۵۲ سوره نساء] و نیز آیات ۵۳ تا ۵۵- که پس از ایندو آمده است- اشاره به کعب بن اشرف و امثال و اشباه او از علماء یهود است که وقتی وارد مکه شدند و کشتگان بدر را مشاهده کردند مشرکین را به خونخواهی و پیکار و جنگ با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تشویق نمودند، و مشرکین از این علماء یهود سؤال کردند آیا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او راه راست و درست را در زندگانی بهتر باز یافته‌اند یا ما؟ در جواب گفتند: شما. با اینکه می دانستند در کتابشان، یعنی تورات از پیامبر موعود به گونه‌ای وصف شده است که کاملاً- با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منطبق بود، و خداوند از آنها پیمان گرفت که این حقیقت، یعنی بشارت به نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را کتمان نمایند. بنابراین بشارت مذکور- به عنوان امانتی که باید از آن نگاهداری کرده و به اهلش اداء کنند- مسئولیتی را برای آنان ایجاد می کرد. اما آنها به وظیفه و مسئولیت خود در رابطه با این امانت عمل نمودند، بلکه از روی حسد نسبت به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به کفار و مشرکین چنین وانمود ساخته و به آنها گفتند: شما راه هدایت را بهتر از مسلمانان یافته‌اید.

عطیه گفت از عبد الله عباس که:

جبت، اصنام است، و طاغوت، ترجمان ایشان که از ایشان سخن گویند و مردمان را به عبادت ایشان دعوت کنند. و گفته‌اند: جبت، بتان باشند، و طاغوت، شیاطین ایشان که اغراء کنند مردمان را بر عبادت او، و هر صنمی را شیاطین باشد. عبد الله عمر و شعبی و مجاهد گفتند: جبت، سحر است، و طاغوت، شیاطین. زید اسلم گفت: جبت، ساحر است. و طاغوت، شیاطین، دلیلش قوله: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الطَّاغُوتُ» ای: «الشیاطین». محمد بن سیرین و مکحول گفتند: جبت، کاهن باشد، و طاغوت، ساحر. و این روایت والبی است از عبد الله عباس. و سعید بن جبیر و ابو العالیه گفتند: جبت، ساحر باشد به زبان حبشه، و طاغوت، کاهن. عکره گفت:



ابو برزه در جاهلیت، کاهن بود، وقتها نزد او شدند و از او چیزی پرسیدند، این آیه فرود آمد. ضحاک و کلبی و مقاتل گفتند: جب، حی بن اخطب است، و طاغوت، کعب بن الاشرف. و گفتند: جب، ابلیس است، و طاغوت اولیای او. مخارق روایت کرد از رسول (علیه السلام) که او گفت: «الطُّرُق وَ الطَّيْرَةُ وَ العِیَافَةُ مِنَ الْجَبْتِ»: سنگ زدن، و تشاؤم کردن به چیز، و زجر مرغ از زمره جب است. و در لغت، جب، حرام باشد. و طاغوت، فاعول باشد من طعی: آنکه مردم را به طغیان برد. (رک: روض الجنان ۳/ ۲۰۰). و در پاره‌ای از این وجود رجوع کنید به: التبیان: شیخ طوسی ۳/ ۲۲۳، ۲۲۴). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۱ بنابراین، آیات مذکور- همراه با تهدیدی که خداوند متعال به خاطر سخن یهودیان و داوری نادرست و ناروای آنها در باره مسلمین، آنانرا هدف و آماج آن قرار داده است- بیانگر امر و فرمان به گفتاری است که در نقطه مقابل گفتارشان در باره مسلمین قرار دارد مبنی بر اینکه می‌باید اداء امانت می‌کردند، امانتی که عبارت از بیان و گزارش صفت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. و چون این صفت در کتاب آنها، یعنی تورات منعکس بود و آنها از اظهار آن خودداری نمودند- و بلکه به عکس مشرکین را مردمی هدایت شده معرفی کرده و آنانرا از مسلمین ره یافته‌تر وانمود ساختند- در حقیقت به این امانت خیانت نمودند. علی هذا آیات یاد شده- که در طی آنها یهودیان به خاطر خیانت در امانت و کتمان صفت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت مورد نکوهش و تهدید قرار گرفته‌اند- با آیه زیر که در کنار آیات یاد شده سامان یافته است دارای تناسب جالب و خوش آیندی است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (نساء: ۵۶): خداوند متعال به شما فرمان می‌دهد که امانات را در دسترس اهل آن قرار داده و آنرا رعایت کرده و به کسانی بسپارید که دارای اهلیت هستند، و نیز دستور داده است که به هنگام داوری در میان مردم، بر اساس عدل و داد حکومت و داوری نمائید. خداوند متعال به گونه‌ای پسندیده شما را به کارهای خوب اندرز می‌دهد که امانت را اداء کرده و از خیانت دست باز دارید، چرا که خداوند متعال شنوای بینائی است که هر گونه مسموعات را می‌شنود و هر گونه مبصرات را می‌بیند. این آیه از عموم و شمول نسبت به هر امانتی برخوردار است، چرا که «الامانات» ساختمانی جمعی و معرّف به «الف و لام» می‌باشد، و چنین صیغه و ساختمانی قطعا مفید عموم است. اما آن آیاتی که از آیه ۵۱ آغاز می‌شود و تا آیه ۵۵ پایان می‌گیرد خاص است و محدود به اداء امانتی است که آن عبارت از اظهار صفت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد که امر به اظهار آنرا- از طریق قاعده‌ای که قبلا از آن یاد کردیم- از این آیات استفاده می‌کنیم مبنی بر اینکه علماء یهود- با توجه به اینکه به مشرکین گفتند: شما راه هدایت را بهتر یافتید- نسبت به امانت و دانسته‌های خود- که از کتاب تورات فرا گرفته بودند- خیانت کردند، و از اظهار اوصاف نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۲ خودداری نمودند، و لذا مورد توبیخ واقع شدند. و این توبیخ به منزله نهی رسا و گویا از چنین خیانتی می‌باشد، چون آنها مشرکین را رو به راه‌تر از مسلمین معرفی کردند- که نباید چنین سخنی بر زبان می‌آوردند- نهی از چنین خیانتی مقتضی امر به ضدّ و نقطه مقابل خیانت، یعنی امانت می‌باشد که باید از روی عدالت راجع به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم و داوری می‌نمودند، و آنها را با صفات حقیقی‌شان که در کتاب تورات آمده بود وصف می‌کردند، چون خداوند متعال فرمود: «... فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُجِدُّونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ ...» (اعراف: ۱۵۷). و نیز فرموده است: «... ذَلِكُمْ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاؤُهُ ...» (فتح: ۲۹): این وصفی که در باره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یاران او در قرآن کریم آمده است همان وصفی است که در تورات آمده و اهل انجیل وصف او را در انجیل این چنین می‌بینند، مانند کشته‌ای که جوانه از خاک بیرون زند و یا خوشه برآورد. باری آیه عامّ، یعنی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ...» اگر چه بلافاصله از لحاظ نگارش و ترتیب به دنبال آیات خاص، یعنی: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ ...» قرار دارد، ولی از نظر تاریخ نزول، متأخر از آن است، و این مسئله مناسبت آنها با یکدیگر است که موجب گشت مدلول خاص، یعنی اظهار وصف رسول اکرم (صلی الله علیه و



آله و سلم) - که در آیه «أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ...» مطرح است - تحت آیه عام، یعنی «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...» مندرج باشد و آنها در کنار هم قرار گیرند. یعنی آیه نخست، یهودیان را به اداء امانتی خاص، یعنی بشارت به نبوت پیامبر اسلام - از راه توییح آنها در کتمان آن - فرا می خواند. اما آیه امانت که عام است همه مردم را به اداء هر گونه امانات دعوت می کند که قهرا خاص، یعنی اداء امانت در رابطه با بشارت به نبوت آنحضرت، تحت عام «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...» مندرج است.

### سخن ابی العربی در بیان وجه ترتیب این آیات خاص و عام در کنار یکدیگر

[ابی بکر محمد بن عبد الله معروف به «ابن العربی» (۴۶۸-۵۴۲ ه.ق). در تفسیر خود آورده است: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۳ «وجه نظم و ترتیب و ارتباط و تناسب آیات یادشده که باعث گشت این آیات - با وجود آنکه تاریخ نزول آنها دارای شش سال اختلاف زمانی است - در کنار هم قرار گیرد این است که خداوند متعال در طی آیات نخست، موضع اهل کتاب را بدینصورت گزارش فرموده است که آنان صفت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را کتمان کرده و از اظهار آن دریغ می ورزیدند، و نیز می گفتند: که مشرکین بهتر از مسلمین به راه صحیح و مستقیم زندگانی هدایت شده اند. چنین کاری را باید به عنوان خیانتی از سوی علماء یهود نسبت به امانت برشمرد، امانتی که عبارت از بشارت به نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است. در نتیجه، سخن خداوند طی این آیات به ذکر وجوب و لزوم اداء هر گونه امانتها از سوی همه امتهای منجر گردید و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...». «۹۴» سخن ابن العربی تا همین جا به پایان می رسد.

### پاسخ به یک ایراد در رابطه با آیه امانات و آیات ما قبل آن

ممکن است کسی ایراد کند که میان آیه «امانات» و آیات ما قبل آن فاصله زمانی دور و درازی وجود دارد، و آیه امانات حدود شش سال از نظر زمان نزول، از آیات ما قبلش متأخر است، و بنابراین ما نمی توانیم اداء امانت خاص را که عبارت از اظهار به نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و بشارت به رسالت او از سوی علماء یهود است - و این معنی در آیات ما قبل آیه امانت مطرح می باشد - به عنوان یکی از مصادیق اماناتی که عام است و در آیه «امانات» با تعبیری عام گوشزد شده است مندرج بدانیم، چون آیه امانات حدود شش سال پس از نزول آیات ما قبل آن نازل شده است؟

### پاسخ این ایراد

در پاسخ به این ایراد باید گفت: اتحاد زمان یکی از شرایط سبب نزول می باشد، یعنی اگر آیاتی دارای سبب نزول خاصی باشد باید این آیات در یک زمان نازل شده باشد، اما اتحاد زمان در مسئله تناسب آیات با یکدیگر، شرط نیست: ممکن است آیات متعددی در \_\_\_\_\_ ۹۴ - سیوطی، گرچه این گفتار را

از ابن العربی - با استناد به تفسیرش - در «الاتقان» بازگو کرده است، ولی با تفحصی که دقیقاً در کتاب «احکام القرآن» ابن العربی به عمل آمد، این سخن از او به چشم نخورده و در ضمن آیه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» و آیات قبل و بعد آن، مطلبی که بیانگر چنان گفتاری باشد دیده نشده است. (رک: احکام القرآن: ابن العربی ۱/ ۴۴۸-۴۵۲). و نیز ذیل تفسیر آیات مورد بحث، در تفسیر محیی الدین بن عربی، معروف به «تفسیر الشیخ الاکبر» (ج ۱ ص ۱۵۱-۱۵۳) در این مقوله چیزی دیده نشده است.

ممکن است ابن عربی فردی دیگر، و یا همو در کتابی دیگر این سخن را آورده باشد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۴ زمانهای مختلف نازل گردیده باشد، ولی به خاطر تناسب آنها با یکدیگر - در نگارش قرآن کریم - در کنار یکدیگر قرار گرفته باشند، چون منظور از مناسبت این است که هر آیه‌ای در جای مناسب خود نهاده شده و چون متجانس با آیه‌ای دیگر است در کنار آن قرار گیرد. آیات قرآنی هر چند از پی اسباب نزول آنها نازل می‌گردید، اما نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می‌داد آیات را در موضعی از لحاظ نگارش قرار دهند که از سوی خداوند متعال کسب اطلاع می‌نمود که این مواضع همان جاهائی است که باید آن آیات را در آن جاها قرار داده تا قرآن کریم را بدان ترتیب بنویسند.

### سخن طبرسی در باره آیه امانات

پس از بازگو ساختن نظریه سیوطی و گروهی از دانشمندان اهل سنت سزا بر آن دیدیم سخن طبرسی را در باره آیه امانات و آیات ما قبل آن بازگو نمائیم: وی در باره سبب نزول آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ...» می‌نویسد: «گویند: ابو برزه یکی از کاهنان در دوران جاهلیت بود، اما گروهی از مردم - که اسلام آورده بودند - به سوی او و مکتبش گرایش یافتند. و از پی این واقعه بود که آیه مذکور نازل گردید، مبنی بر اینکه عده‌ای از مردم که صاحب کتاب آسمانی هستند به جبت و طاغوت و کاهن و کهانت و مکتب پوشالی و بت پرستی جاهلیت گرایش یافته و بدان ایمان آوردند. عده‌ای دیگر در باره سبب نزول آیه مذکور سخنی دگر یاد کرده‌اند که این سخن منطبق با رأی اکثر مفسرین می‌باشد، و آن این است که: کعب بن اشرف یهودی - [که در خیبر اقامت داشت - همراه هفتاد نفر یهودی سوار بر مرکب پس از واقعه «احد» رهسپار مکه شدند تا علیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیمانی منعقد سازند، و آن عهد و پیمانی را - که میان این یهودیان و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلاً منعقد گشته بود - نقض کنند. کعب بن اشرف بر ابو سفیان وارد شد و ابو سفیان نیز مقدم او را گرمی داشته و پذیرائی گرمی از وی به عمل آورد. همراهان کعب نیز در خانه‌های قرشیان فرود آمدند. اهل مکه به این یهودیان گفتند: شما اهل کتاب هستید، و محمد [صلی الله علیه و آله و سلم هم صاحب کتاب است، اما چون شما - از نظر داشتن کتاب - با محمد أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۵] صلی الله علیه و آله و سلم دارای نوعی از سنخیت و تجانس می‌باشید مطمئن نیستیم که مبدا نقشه‌ای در کار باشد، و حق داریم که این تردید را به خود راه دهیم که ممکن است آمدن شما به مکه حيله و نیرنگی از سوی شما به ضرر ما باشد؟ اهل مکه آنگاه کعب بن اشرف را مخاطب قرار دادند و گفتند: اگر می‌خواهی در معیت تو و همراهان و هم مسلکهای تو علیه مسلمین وارد عمل شویم و به دشمنی با آنها قیام کنیم باید در برابر این دو بت سجده کرده و به آندو اظهار ایمان نمایی. کعب بن اشرف در برابر آن دو بت به سجده افتاد. منظور از «يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» عبارت از سجده و خاکسار شدن کعب در برابر این دو بت می‌باشد که به «جبت و طاغوت» نامبردار بودند. آنگاه کعب بن اشرف رو کرد به اهل مکه و گفت: ای اهل مکه! سی نفر از ما یهودیان و سی نفر از شما مشرکین باید در معیت یکدیگر کنار کعبه برویم و شکم و پهلوی خود را به کعبه بچسبانیم و با صاحب خانه پیمان ببندیم که در جهت قتال و نبرد با محمد [صلی الله علیه و آله و سلم مساعی و فعالیت خود را به کار گیریم. آنان با چنین کیفیتی با صاحب کعبه، یعنی خدا پیمان بستند. وقتی از این کار آسودند ابو سفیان به کعب بن اشرف گفت: تو مردی آشنای به خواندن کتاب بوده و تورات را قرائت می‌کنی، و بهره‌ای از علم داری، اما ما از خواندن و نوشتن و علم و فرهنگ بی‌بهره‌ایم، به ما بگو: آیا ما راه راست را بهتر باز یافته و بهتر رهنمون شده‌ایم یا محمد [صلی الله علیه و آله و سلم؟ و آیا ما با حق دارای قرب فزونتری هستیم یا او؟ کعب بن اشرف گفت این سؤال را بر دین و آئین خود عرضه کنید و با معیارهائی که در دین شما وجود دارد بسنجید. ابو سفیان گفت: ما برای حاجیان، شتران بلند کوهان، نحر و قربانی می‌کنیم، و سقایت آنها را به عهده گرفته و سیرابشان می‌سازیم، و

به وظیفه ضیافت و مهمانداری خود در مورد حجاج و مسافران پای بندیم، و اسیران و در بند کشیده‌ها را از قید اسارت می‌رهانیم. و خانه پروردگاران را بازسازی می‌کنیم، و طواف کعبه به جای می‌آوریم، ما اهل حرم هستیم، و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از دین نیاکان خود فاصله و بیگانگی برقرار ساخته، و پیوند خویشاوندی را گسسته، و حرم را ترک گفته است. و دین و آئین ما کهن و دیرینه است، اما دین محمد نوپا و تازه به دوران رسیده است. در پی این سخنان مکارانه و ماسک حق به جانب خورده ابی سفیان بود که کعب بن اشرف گفت: شما- سوگند به خداوند- به راهی راست‌تر از آن راهی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در پیش گرفته است رهنمون هستید. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۶ به دنبال چنین رویدادی بود که خداوند متعال، آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ...» را نازل کرد. (مجمع البیان ۳/ ۵۹). و نیز بنگرید به: روض الجنان ۳/ ۲۰۰، ۲۰۱. کشف الاسرار ۲/ ۵۳۸-۵۴۰. أسباب النزول: واحدی، ص ۸۹). از سوی دیگر، مرحوم طبرسی یادآور می‌شود که در تفسیر آیه «امانات» اقوال و آرائی دیده می‌شود: الف- این آیه دارای عموم نسبت به هر کسی است که هر نوع امانت به دست او سپرده می‌شود. و امانات خداوند عبارت از اوامر و نواهی او است، و امانات بندگانش به چیزهایی مربوط می‌گردد که یکی از آنها به دیگری می‌سپارد، مانند مال و امثال آنها. ب- مخاطب این آیه عبارت از متصدیان امور و زعماء قوم هستند که باید از رعیت مواظبت کرده و آنانرا به انجام وظائف مربوط به دین و شریعت وادارند. امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) در رابطه با این آیه فرمودند: خداوند متعال به هر یک از ائمه و پیشوایان دستور داده است که امور را به کسانی که پس از او می‌آیند واگذار کنند. مؤید این سخن این است که خداوند متعال در آیه بعدی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» رعیت را به طاعت و فرمانبرداری از اولیاء امور فرا خوانده است. از ائمه «علیهم السلام» روایت شده که فرمودند: در اینجا دو آیه وجود دارد که یکی از آن ما و خطاب به ما است و دیگری از آن شما و خطاب به شما است. اولی عبارت از: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» و دومی عبارت از: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» می‌باشد. ج- این آیه، خطاب به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد که کلید کعبه را- که در روز فتح مکه از عثمان بن طلحه باز ستانده بودند و می‌خواستند در اختیار عباس، عموی آنحضرت قرار دهند تا منصب پرده‌داری و سقایت از آن عباس گردد- دوباره به وی بازگرداند. این قول، صحیح و حتی روایتی که آن را بازگو می‌کند نیز صحیح می‌باشد، اما آن نظریه‌ای که باید بدان اعتماد نمود همان نظریه اول است که آیه شامل هر گونه امانت در مورد هر کسی می‌باشد، علاوه بر آنکه دلیل و برهان مقتضی است که اگر امری از پی سببی وارد شود لازم نیست آنرا به مورد سبب محدود ساخت، بلکه خصوصیات مورد، از أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۷ چنین امری الغاء شده و آن را به صورت یک عام و قاعده کلی و دارای شمول در می‌آورد. آنگاه خداوند متعال، زعما و اولیاء امور را به حکومت عدل و داد فرمان می‌دهد. روایت شده است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: «سَوِّبِینَ الْخَصْمِیْنَ فِی لِحْظِکَ وَ لَفْظِکَ»: میان دو متخاصم در نگاه و گفتارت، عدالت را رعایت کن. و در آثار آمده است: دو کودک در باره خطی که نگاشته بودند نزد امام حسن (علیه السلام) رفتند، و او را به عنوان داور- در مسابقه خط- انتخاب کردند که خط کدامیک از آنها زیباتر است؟. امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از این جریان آگاه شد و به امام حسن فرمود: دقت کن که به چه کیفیت، حکم و داوری می‌کنی، خدای متعال در روز قیامت راجع به داوری تو از تو بازپرسی می‌کند. «۹۵»

**مسئله چهارم: مصادر اسباب النزول و تعابیری که می‌تواند بازگو کننده اسباب النزول باشد سخن بزرگان در این باره**

مقدمه- در باره اسباب النزول سخن به گزاف نمی توان گفت.

### - واحدی نیشابوری

وی در کتاب «اسباب النزول» هشدار می دهد که سخن و اظهار نظر در باره اسباب النزول آیات- جز از طریق روایت و سماع و شنیدن، آنهم از کسانی که شاهد و ناظر نزول قرآن کریم بوده، و همزمان با نزول وحی می زیستند، و بر اسباب النزول آگاهی یافتند و در علم «اسباب النزول» به بحث و کاوش و تحقیق و پژوهش پرداختند- جائز و روا نیست.

### - محمد بن سیرین «۹۶»

وی می گفت: از عیبیده، «۹۷» راجع به آیهای از قرآن کریم سؤال کردم، گفت: از \_\_\_\_\_ ۹۵- مجمع البیان ۳/ ۶۳، ۶۴. ۹۶- ابو بکر محمد بن سیرین انصاری (۳۳- ۱۱۰ ه ق) قدوه و پیشوای اهل علم در زمان خود بوده و از بزرگان کتاب و نویسندگان به شمار می رفت. زادگاه و جایگاه وفات او در بصره بوده، که فقه را آموخت و حدیث را روایت می کرد، و به پارسائی و تعبیر خواب شهرت یافت. کتابی به نام «تعبیر الرؤیا» بدو منسوب است که ابن الندیم از این کتاب یاد کرده است، و این کتاب غیر از کتاب «منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام» او است که هر دو طبع رسیده است (الاعلام ۷/ ۲۵). ۹۷- احتمالاً عیبیده أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۸ خدا بترس و سخن به حق بر زبان آور. آنانکه از علم به اسباب النزول آگاه بودند و می دانستند خداوند متعال آیات قرآنی را در باره چه امر و از پی چه سبب و موجبی نازل کرده است همگی از دنیا رفتند.

### - یکی دیگر از بزرگان گفته است

شناخت سبب نزول، مسئله ای است که از رهگذر قرائنی که محفوظ به قضایا است فراهم می آید. یعنی اگر در اطراف قضایا قرائنی که مؤید آنها است وجود داشته باشد می توان به مدد این قرائن به اسباب النزول پی برد. بارها اتفاق افتاد که عده ای از بزرگان در بیان خود جازم نبوده و در شرح و تفسیر آیات- در رابطه با اسباب النزول- اظهار تردید می نمودند و می گفتند: تصور می کنیم شاید این آیه در باره چنین و چنان نازل شده است، چنانکه ائمه ششگانه حدیث «۹۸» از عبد الله بن زبیر در کتابهای خود روایتی آورده اند که وی می گفت: زبیر «۹۹» با مردی از انصار در مورد آبراهه ای که در زمین سنگلاخ سوخته ای قرار داشت و به سوی زمین زراعتی سرازیر می گشت برای آبیاری زمینشان دچار نزاع و درگیری شدند. و برای فصل خصومت و نزاع حضور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتند. آنحضرت فرمود: ای زبیر، تو نخلستان خود را آبیاری کن، آنگاه [بند آبراهه را بگشا] و آبرا \_\_\_\_\_ - بن عمرو (یا قیس) سلمانی مرادی

تابعی (م ۷۷ ه ق) که در یمن به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد، اما آنحضرت را ندید، و در زمان خلافت عمر به مدینه مهاجرت کرد، و در بسیاری از وقایع شرکت جست. فقه می دانست و حدیث روایت می کرد، و با شریح در امر قضاء موازی بود (الاعلام ۴/ ۳۵۷). ۹۸- ائمه ششگانه حدیث در مذهب اهل سنت و کتابهای حدیث آنها عبارتند از: الف- ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه ق): صحیح بخاری، یا «الجامع الصحیح». ب- ابو الحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م ۲۶۱ ه ق):

صحیح مسلم. ج- محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، معروف به «ابن ماجه» (م ۲۷۳ ه ق): سنن ابن ماجه. د- ابو داود سلیمان بن اشعث بن اسحاق سجستانی (م ۲۷۵ ه ق): سنن ابی داود. ه- ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره ترمذی (م ۲۷۹ ه ق): جامع ترمذی، یا «سنن ترمذی». و- ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ه ق): سنن نسائی. کتب ششگانه یاد شده را «صحاح ست» می نامند. این شش کتاب به اضافه «موطأ» از مالک بن انس (م ۱۷۹ ه ق)، و «مسند» از احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه ق) جوامع اولیه حدیث اهل سنت را تشکیل می دهند (رک: علم الحدیث: کاظم مدیر شانه چی، ص ۳۸). ۹۹- زبیر بن عوام بن خویند اسدی قرشی، صحابی (۲۸ ه ق- ۳۶ ه ق) پسر عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که اهل سنت سی و شش حدیث از او روایت می کنند. «ابن جرmoz» وی را در وادی سباع (هفت فرسخی بصره) در روز «جمل» به قتل رسانده است. (الاعلام ۷۴/۳). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۶۹ به سوی نخلستان همسایهات به جریان انداز. مرد انصاری به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اعتراض نموده و عرض کرد: از آنجا که زبیر پسر عمه تو است حکم را به نفع او صادر کردی؟! رنگ چهره آنحضرت از این سخن به علت خشم دگرگون گشت ... زبیر می گفت: من تصور نمی کنم که آیه زیر- جز در باره همین قضیه- در مورد قضیه دیگری نازل شده باشد و آن آیه این است: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵): جریان آنطور نیست که شما تصور می کنید: که آنان- حتی با رفع خصومت به سوی طاغوت- ایمان آورند. سوگند به پروردگارت ایمان نمی آورند تا ترا در خصومتی که میان آنها پدید آمده حکم و یا حاکم قرار دهند، آنگاه در دلهای خود شکایت و ناراحتی از آنچه تو گفتی احساس نمایند و در برابر تو تسلیم گردند و حکمت را گردن نهند. «۱۰۰» مرحوم طبرسی با تفصیلی فزونتر، سبب نزول آیه یاد شده را بازگو می کند و می نویسد: «این آیه در باره زبیر و مردی از انصار نازل شده که در مورد آبراهه ای که این دو از مجرای آن نخلهای خود را آبیاری می کردند درگیر شدند و خصومت نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بردند. آنحضرت به زبیر گفت: نخل خود را آبیاری کن، آنگاه آبرا به سوی زمین همسایه خود جاری ساز. مرد انصاری از این داوری به خشم آمد و گفت: یا رسول الله آیا چون زبیر پسر عمهات بوده به نفع او حکم کردی؟ رنگ چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) متغیر شد. آنگاه به زبیر فرمود: ای زبیر نخست نخلهای خود را سیراب ساز، سپس آنرا نگاهدار تا به دیوار خاکی مجرای آب دو مزرعه بازگردد، و حق خود را کاملاً از این آبراهه برگیر، آنگاه آنرا به سوی مزرعه و نخلستان همسایه خود روان ساز. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رأیی را که در باره زبیر اظهار فرمود از طریق آن مشکل او و مرد انصاری حل می شد، و کار زبیر و آن مرد گشایش می یافت. اما چون مرد انصاری رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خشم آورد آنحضرت حق زبیر را به طور کامل با حکم صریح اعلام فرمود. گویند: این مرد انصاری، حاطب بن ابی بلتعه بوده است. \_\_\_\_\_ ۱۰۰- اسباب النزول: واحدی،

ص ۹۴. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۰ راوی گفته است: این دو متخاصم از محضر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیرون رفتند و در مسیر بازگشت با مقدار برخوردند. مقدار گفت: ای ابا بلتعه، قضاء و داوری به نفع چه کسی سرانجام گرفت. در پاسخ گفت: به نفع پسر عمویش. سپس لبهایش را پیچانده [و با این عمل نارضائی خود را از این داوری اعلام کرده و آنرا به تمسخر گرفت. مردی یهودی که همراه مقدار بود متوجه قضیه شد و گفت: خدا اینها را بکشد، با وجود اینکه او را رسول خدا می پندارند معذک وی را در کیفیت داوریهایش پذیرا نبوده و به او تهمت می زنند [که از منسوبان خود حمایت می کند]. سوگند به خداوند که ما در زمان موسی (علیه السلام) یک بار مرتکب گناه شدیم و موسی (علیه السلام) ما را به توبه فرا خواند و دستور داد خودکشی کنید، و ما نیز اطاعت کردیم تا شمار کشته های ما- به خاطر اینکه از فرمان خدا اطاعت می نمودیم- به هفتاد هزار نفر رسید، و سرانجام خداوند متعال از ما راضی شد. بعد ثابت بن قیس بن شماس گفت: به خدا سوگند که او می داند من راست می گویم، آری با جان و دل و از درون قلبم فریاد برمی آورم که اگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمان دهد که

خود را بکش من فرمان او را گردن می‌نهم و خود را می‌کشم. خداوند متعال در پی سخن اعتراض گونه حاطب بن ابی بلتعه و اعتراض و دهن کجی او بود که این آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ...» را نازل کرد. شعبی گوید: این آیه در باره داستان بشر منافق و مردی یهودی که خصومت نزد عمر بردند نازل گردید. باری روایتی که در زیر می‌آوریم از امام صادق (علیه السلام) می‌باشد که نمی‌توان به هیچوجه در برابر حکم و داوری رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) زبان به اعتراض گشود. آنحضرت فرمود: چنانچه قومی خدای را بندگی کنند، و نماز را به پای دارند، و زکوة پردازند، و ماه رمضان را با روزه گرفتن سپری سازند، و حج خانه خدای را به جای آورند، آنگاه در باره کاری که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) انجام داده است زبان به اعتراض باز کرده و بگویند: چرا طور دیگر عمل نکرد؟! و یا در برابر کار آنحضرت در درونشان احساس دشواری و نارضائی کنند و خویشتن را پذیرای فرمانش نیابند، باید آنها را أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۱ مشرک برشمرد. آنگاه امام صادق (علیه السلام) آیه مورد بحث را تلاوت کرد. «۱۰۱»

### – حاکم در کتاب «علوم الحدیث» خود یاد آور می‌شود

اگر یکی از اصحاب رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) که شاهد وحی و نزول قرآن کریم بوده است- راجع به آیه‌ای از قرآن کریم گزارشی بدینگونه بیان کند که «نزلت فی کذا- آیه در باره فلان امر نازل شده است» باید خبر و گزارش او را به عنوان «مسند» (۱۰۲) برشمرد. ابن الصلاح (۱۰۳) و دیگران نیز بدینسان در باره اینگونه خبر و گزارش صحابی سخن گفته‌اند، یعنی عده‌ای از علماء در این نظریه همگام هستند، و حدیثی را که مسلم در صحیح خود از جابر آورده و به عنوان مثال و نموداری برای این نظریه یاد می‌کنند که جابر می‌گفت: «یهودیان می‌گفتند اگر مردی با همسرش از پشت سر او در جلو، یعنی در مجرای معمول مجامعت کند فرزندی که از رهگذر اینگونه زناشویی به دنیا می‌آید احوال، یعنی چپ چشم و یا دو بین خواهد بود. در پی این گفتار یهودیان بودند که خداوند متعال، آیه زیر را نازل کرد: (۱۰۴)»

\_\_\_\_\_ ۱۰۱- مجمع البیان ۳ / ۶۹ . ۱۰۲-

تعاریف مختلف زیر در باره مسند یاد شده است: الف- حدیثی که سلسله سند آن- در جمیع مراتب- تا به معصوم یاد شود و به معصوم متصل گردد. ب- سند حدیث از راوی آن تا منتهای آن مرفوعاً به نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) متصل باشد (قواعد التحدیث، ص ۱۲۳). ج- سند حدیث مرفوعاً از راوی آن تا به معصوم پیوندد (درایه شهید ثانی، ص ۳۵) که مانند تعریف اخیر می‌باشد. د- اگر سلسله حدیث تماماً معلوم باشد آنرا مسند می‌نامند (وجیزه شیخ بهائی). ه- ابن عبد البر می‌گوید: حدیثی است که اختصاصاً از نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نقل شده باشد، اعم از اینکه متصل و یا منقطع باشد. حاکم و جز او گفته‌اند: اصطلاح «مسند» جز بر حدیث مرفوعی که متصل است اطلاق نمی‌گردد بر خلاف موقوف، و مرسل، و معضل و مدلس (تدریب الراوی، ص ۱۰۷). و- سیوطی می‌گوید: مسند، حدیث مرفوعی است که دارای اتصال باشد. (در مجموع بنگرید به: درایه الحدیث، ص ۵۶). اما برای نگارنده مفهومی نگردید که کدامیک از این تعاریف راجع به اصطلاح «مسند» در الاتقان سیوطی در مد نظر می‌باشد. چون مطلبی که سیوطی آورده است ظاهراً با هیچیک از این تعاریف تناسبی ندارد. [.....] ۱۰۳- ابو عمرو تقی الدین عثمان بن عبد الرحمن بن موسی شهرزوری کردی شرحانی (۵۷۷-۶۴۳ ه ق) معروف به «ابن الصیلاح» یکی از فضلاء پیشین در تفسیر و حدیث و فقه و اسماء رجال حدیث که در شهر خان (نزدیک شهرزور) زاده شد، و سر انجام به دمشق رفت و در دار الحدیث آنجا به تدریس سرگرم شد و در همانجا از دنیا رفت. از آثار او است: «معرفة أنواع الحدیث» که معروف به «مقدمه ابن الصلاح» می‌باشد، «الفتاوی»، «فوائد الرحلة» که در انواع علوم است که آنرا هنگام سفر به خراسان تدوین کرد. «ادب المفتی و



المستفتی» و امثال آنها (الاعلام ۴ / ۳۶۹). ۱۰۴- نیز همین سبب نزول را بنگرید در: مجمع البیان ۲ / ۳۲۰. اسباب النزول: واحدی، ص ۴۰، ۴۱. طبرسی علاوه بر سبب یاد شده، روایت دیگری آورده است که یهودیان عمل زناشویی را ایستاده و یا نشسته مورد انکار و اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۲ «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (بقره: ۲۲۲): زنان شما کشتزار شما هستند که بذر فرزند را در آن می افشانید و هر طور که می خواهید به کشتزار در آید و برای خویشتن قبلا تدارک دیده و فرزند صالحی را که به وجود شما تداوم می بخشد پیش از مرگ پیش بینی کرده و تولید نسل نمائید، و تقوای الهی را در پیش گیرید و بدانید که به پاداش و کیفر الهی رسیده، و فردای قیامت شما را با خداوند متعال دیداری در پیش است، و مؤمنین را به پاداش نیک نوید ده.

### ابن تیمیه

وی می گفت: این سخن محدثین و یا مفسرین - که گفته اند-: «نزلت هذه الآية في كذا» از این گفتار می توان دو گونه هدف و منظور را استفاده نمود: ۱- گاهی از این طرز گفتار می توان استفاده کرد که گوینده آن می خواهد سبب نزول آیه را گزارش کند. ۲- و گاهی نیز هدف گوینده از چنین گفتاری عبارت از توضیح و تفسیر خود آیه می باشد، و می خواهد یادآور گردد که چنان امری جزء مدلول و مفهوم آیه است، اگر چه به عنوان سبب نزول آن در مد نظر نباشد. و این گفتار، یعنی «نزلت هذه الآية في كذا» به مثابه آن است که کسی بگوید «عنی بهذه الآية كذا از آیه، چنین چیزی اراده شده است». آنگاه ابن تیمیه اضافه می کند: علماء در این سخن صحابی که می گوید: «نزلت هذه الآية في كذا» دچار اختلاف نظر هستند که آیا این سخن به منزله «مسند» می باشد و بدانگونه است که هر گاه صحابی صریحا سبب نزولی را ذکر کند که آیه به خاطر آن سبب نازل گشته است، یعنی باید این سخن را به عنوان بیان سبب نزول آیه تلقی کرد، و یا آنکه باید این عبارت را به منزله تفسیر آیه برشمرد که نمی توان عنوان «مسند» را بر آن اطلاق نمود؟ بخاری آنرا داخل در «مسند» می داند، به این معنی که می توان آنرا به عنوان بیان سبب نزول تلقی کرد. اما دیگران - غیر از حاکم آنرا داخل در مسند نمی دانند، بلکه آنرا به عنوان بیان و گزارشی در تفسیر -  
- تکذیب قرار داده بودند که این آیه

در مقام بیان اباحه چنین عملی نازل گردید. میدی می نویسد: «این آیه در شأن اهل مدینه که هم شهریان ایشان - که جهودان بوده اند - ایشان را گفتند: هر کس که به زن خویش رسد از پس وی در محل حرث، فرزند ایشان احوال آید. مسلمانان از بیم آن از آن فعل ترحم کردند این آیت آمد (کشف الاسرار ۱ / ۶۰۱). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۳ آیه و شرح مدلول آن بر می شمارند. اکثر «مسانید» بر اساس این اصطلاح در مد نظر است، مانند «مسند احمد بن حنبل» (۱۰۵) و دیگران که اگر روایاتی با تعبیر «نزلت هذه الآية في كذا» در کتاب «مسند» احمد بن حنبل و دیگران دیده می شود باید آنها را بیان منظور آیه ها تلقی نمود. برخلاف آن مواردی که محدث و یا مفسر سبب و موجبی را یادآور کردند - مبنی بر آنکه آیه از پی آن نازل گردیده است - علماء و دانشمندان اینگونه تعبیر و بیان را تحت عنوان «مسند» مندرج می سازند». گفتار ابن تیمیه تا اینجا به پایان می رسد.

### - زرکشی

وی در کتاب «البرهان فی علوم القرآن» گفته است: از رسم و عادت معمول صحابه و تابعین چنین بر می آید اگر یکی از آنها می گفت: «نزلت هذه الآية في كذا»، منظور او این بود که آن آیه متضمن چنین و چنان حکمی می باشد، نه آنکه آن امر به عنوان

سبب و موجب نزول آن آیه به حساب آید. پس اینگونه تعبیر از قبیل استدلال بر حکم از رهگذر آیه می‌باشد. و لذا نباید آنرا از باب نقل و بازگو ساختن واقعه‌ای برشمرد که باعث نزول آیه گردید.

### سبب نزول عبارت از واقعه‌ای است که آیه در ایام وقوع آن نازل شده باشد

سیوطی نکته جالبی را متذکر می‌شود که در رابطه با شناخت سبب نزول، آگاهی از آن ضروری است، وی می‌گوید: مرا اعتقاد بر این است: سخن درستی که می‌توان در رابطه با سبب نزول آیات متذکر شد آن است که سبب نزول عبارت از آن امری است که آیه \_\_\_\_\_ ۱۰۵- مسند عبارت از کتاب

حدیثی است که روایات در آن به ترتیب صحابه (چه بر حسب حروف تهجی نام آنها و چه بر حسب مراتب سابقه اسلامی آنان) جمع آوری شده باشد، مانند: مسند احمد بن حنبل. در اینجا سزا است گزارش کوتاهی در باره «مسند احمد بن محمد بن حنبل» یاد کنیم: این کتاب حاوی سی هزار حدیث در بیست و چهار مجلد می‌باشد و در آن حدود سیصد حدیث «ثلاثیة الاسناد» آمده است. می‌گویند: احمد بن حنبل می‌گفت: شرط کرده جز احادیثی که از نظر او صحیح می‌باشد نیاورده باشد. این مطلب را ابو موسی مدینی متذکر شده است: اما گفته‌اند: در این کتاب احادیث موضوعه نیز به چشم می‌خورد. گویند اولین کسی که در مسانید، کتابی تالیف کرد، ابی داود سلیمان بن داود طیالسی (م ۲۰۴ ه ق) می‌باشد. لکن باید هشدار داد: عاملی که واداشت بگویند طیالسی نخستین مؤلف کتاب مسند می‌باشد تقدم زمان او بر دیگران است که دست اندر کار تألیف کتاب مسند شده‌اند. اما نباید طیالسی را اولین نویسنده «مسند» برشمرد، زیرا این مسند تألیف خود طیالسی نیست، بلکه عده‌ای از حفاظ حدیث- که اهل خراسان بوده‌اند- روایاتی را که یونس بن حبيب اختصاصاً از طیالسی نقل کرده جمع آوری نموده‌اند، در حالیکه طیالسی را احادیثی است که در این مسند کما بیش نیامده است. این مطلب را بقاعی در «الالفیة» یاد آور شده است (رک: درایة الحدیث: کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۲۱. کشف الظنون ۲/ ۱۶۷۹-۱۶۸۰). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۴ در ایام وقوع آن امر نازل گردیده باشد تا سخنی را که واحدی در تفسیر خود راجع به سوره «فیل» یاد کرده است- مبنی بر اینکه سبب نزول این سوره عبارت از قصه و داستان آوردن فیل به وسیله مردم حبشه به مکه بوده است- از محدوده تعریف «اسباب النزول» خارج گردد، زیرا واقعه آوردن فیلها از سوی حبشیه را نمی‌توان به هیچ وجه به عنوان سبب نزول سوره مذکور دانست، بلکه نزول سوره فیل از باب اخبار و گزارش راجع به وقایع گذشته می‌باشد، و داستان اصحاب فیل همانند یاد کردن داستان قوم نوح و عاد و ثمود و داستان بناء کعبه است که این داستانها را نباید به عنوان «اسباب النزول» آیاتی تلقی کرد که بازگو کنند آنها می‌باشد، چون میان رویداد آنها و آیاتی که آنها را بازگو می‌کند مدت‌های دور و دراز فاصله شده است. سخن واحدی در باره آیه زیر نیز بدینسان است، یعنی برای آن، روایاتی را به عنوان سبب نزول یاد کرده است که نباید آن روایات را به عنوان سبب نزول تلقی کرد: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» (نساء: ۱۲۵): و خداوند متعال، ابراهیم را به عنوان دوست خود انتخاب کرده است. واحدی این روایات را به عنوان سبب و موجبی یاد کرده که خداوند به خاطر آن ابراهیم را دوست خود قرار داده است. واحدی این روایات را به صورت سبب نزول آیه مذکور وانمود ساخته است، در حالیکه آشکار معلوم است که اینگونه مطالب را نمی‌توان به هیچوجه سبب نزول آیات دانست. «۱۰۶» \_\_\_\_\_ ۱۰۶- از عمر روایت شده که رسول

خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به جبرائیل گفت: چرا خداوند متعال ابراهیم را دوست خود گرفت؟ پاسخ داد: ای محمد، چون او به فقراء اطعام می‌کرد. و نیز واحدی می‌نویسد: از ابن عباس روایت شده است مردم در سالی دچار قحطی آذوقه شدند. لذا به طور دسته جمعی به در خانه ابراهیم (علیه السلام) آمدند و از او خوراک مطالبه می‌کردند، و هر سال دوستی از مصر برای ابراهیم (علیه

السلام) آذوقه می فرستاد. آنحضرت گماشتگان خود را با شترانی به سوی مصر گسیل داشت تا از آن دوست آذوقه درخواست کنند. دوست ابراهیم گفت: اگر ابراهیم برای تأمین نیاز شخصی خود آذوقه درخواست کرده است ما می توانیم این درخواست را برآوریم، و گر نه امسال مانند دیگران ما نیز دچار قحطی آذوقه شده ایم. فرستادگان ابراهیم با دست خالی بازگشتند گذرشان به مسیری ریگزار افتاد و گفتند: بهتر است ما از این خاک و ماسه، باری بر روی شتران حمل کنیم تا مردم تصور کنند که ما برای آنها گندم و آذوقه آورده ایم. ما شرم داریم- در حالیکه باری بر شتران نداریم- از کنار آنها عبور نمائیم. لذا انبایها و کسبه ها را آکنده از رمل ساختند و به راه افتادند آنگاه نزد ابراهیم (علیه السلام) رفتند در حالی که ساره خوابیده بود. فرستادگان ابراهیم (علیه السلام) جریان را به عرض او رساندند اما آن حضرت برای خاطر مردم غمگین و اندیشناک گردید و پلکهای چشمانش سنگینی کرد و در نتیجه به خواب رفت. ساره از خواب بیدار شد و به سوی بارها رفت و کیسه ها را از هم گشود و بهترین آرد سفید را مشاهده کرد، لذا به نانوایان اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۵

### یادآوری یک نکته

احادیث تابعین در رابطه با «اسباب النزول» تحت چه اصطلاحی در حدیث مندرج است؟ آن احادیثی- که در صورت بازگو شدن آنها از سوی صحابی «۱۰۷» تحت عنوان «مسند» قرار می گرفت- اگر از تابعی «۱۰۸» بیان و تلقی گردد علاوه بر آنکه «مسند» است مرفوع «۱۰۹» نیز می باشد، لکن «مرسل» «۱۱۰» است. چنان احادیثی- در صورتی که «مسند الیه» یعنی کسی حدیث تابعی بدو اسناد «۱۱۱» می شود صحیح باشد و خود تابعی از ائمه تفسیر، یعنی از مفسرانی به شمار رود که تفسیر را از صحابه دریافت می کنند، مانند مجاهد «۱۱۲» و عکرمه «۱۱۳» \_\_\_\_\_ دستور

داد که دست اندر کار پختن نان شوند آنان نانهای پخته را آماده ساخته و در دسترس مردم نهادند. در این اثناء ابراهیم (علیه السلام) از خواب بیدار شد آنهم در حالیکه رایحه مطبوع غذا و نان مشامش را نوازش می داد. به ساره گفت: این نان و غذا از کجا فراهم آمده است؟ گفت از سوی دوست مصری تو. ابراهیم (علیه السلام) فرمود: این غذا از ناحیه خلیل و دوست من، یعنی خدا فراهم آمده است نه از جانب دوست مصری من. در چنین روزی بود که خداوند متعال ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان دوست خویش انتخاب فرمود. واحدی چند روایت دیگری را در باره آن علت و موجبی که باعث شد خداوند متعال ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان خلیل و دوست خود برگزیند، یاد کرده است، و چون جریانهای یاد شده مربوط به ایام نزول قرآن کریم نبوده است نمی توان آنها را سبب نزول آیه «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» دانست (در مورد این روایات، رجوع کنید به: اسباب النزول، ص ۱۰۴، ۱۰۵. و نیز بنگرید به: مجمع البیان ۳/ ۱۱۶، ۱۱۷. کشف الاسرار ۲/ ۷۱۰، ۷۱۱). ۱۰۷- صحابی کسی را گویند که محضر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را درک کرده و از او بهره ای برده باشد. ۱۰۸- تابعی عبارت از کسی است که محضر صحابی را درک نموده باشد. ۱۰۹- مرفوع عبارت از حدیثی است که از وسط سلسله و آخر آن، یک یا چند نفر افتاده، لکن راوی به رفع آن تصریح کرده باشد، مثلاً- «کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه- رفعه الصادق (علیه السلام)- قال ...». در مرفوع، اصطلاح دیگر نیز بازگو شده است: حدیثی است که در آخر به معصوم اضافه و انتساب یابد اعم از آنکه سند حدیث، مقطوع و یا مرسل و یا مسند باشد (رک: درایة الحدیث: مدیر شانه چی، ص ۵۹). ۱۱۰- مرسل عبارت از حدیثی است، که شخصی- که معصوم را ندیده است- بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کند. به عبارت دیگر: حدیثی است که آخرین راوی حدیث مذکور و یا معلوم نباشد. و گاهی نیز بر حدیثی- که بیش از یک نفر از سلسله سند حذف گردیده است- اطلاق می شود (رک: همان مرجع، ص ۸۰). ۱۱۱- یعنی سند راوی صحیح باشد. ۱۱۲- مجاهدین جبر مکی معروف به «ابو الحجاج» (۲۱- ۱۰۴ ه ق) از شاگردان ابن عباس که می گفت

قرآن کریم را سی بار بر او عرضه داشته‌ام. و گویند مجاهد به روایت از ابن عباس، تفسیری نگاشت و ابن عباس تفسیر تمام قرآن کریم را بر وی املاء کرد. وی دارای حریت و جسارت فزونتری از مفسران دیگر در عصر تابعین بوده است که در برخی از آیات قرآنی معتقد به تشبیه و تمثیل بود، و احیاناً قرآن کریم را بر خلاف مفاهیم ظاهری آن تفسیر می‌کرد (رک: سه مقاله در تفسیر و نحو: از نگارنده، ص ۴۶، ۴۷). ۱۱۳- عکرمه- مولی ابن عباس (م ۱۰۴ ه ق) که تفسیر را از ابن عباس و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) اخذ و روایت می‌کرد. سماک بن حرب می‌گفت از عکرمه شنیدم که اظهار می‌کرد: من آنچه میان دو لوح جای دارد [یعنی تمام قرآن کریم را تفسیر کرده‌ام (تفصیل احوال او را بنگرید در همان مرجع، ص ۴۸). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۶ و سعید بن جبیر، «۱۱۴» و یا این احادیث به وسیله احادیث مرسل دیگری تقویت و تأیید گردد- قابل قبول و شایسته اعتماد خواهد بود، و می‌توان آنها را به عنوان اسباب النزول تلقی کرد.

### مسئله پنجم: در صورت ذکر اسباب متعدد در مورد آیه‌ای، به کدامیک از آنها باید به عنوان «سبب نزول» اعتماد کرد

#### اشاره

غالباً مفسرین برای نزول آیه، اسباب متعددی را یاد می‌کنند. و برای این منظور که آیا به کدامیک از این اسباب اعتماد کرد باید به تعبیری که در بیان مفسر آمده است نگرست. اگر ما تعابیر مفسرین را در این زمینه مورد مطالعه قرار دهیم و با ضوابط و معیارهائی که به دست آمده است آنها را بسنجیم می‌توانیم راه را فراسوی خود در جهت شناخت سبب نزول قابل اعتماد بگشائیم. در این مورد حالات زیر شایان توجه می‌باشد:

#### حالت اول

اگر یکی از محدثین و یا یکی از مفسرین بگوید: «نزلت فی کذا»، و دیگری نیز بگوید: «نزلت فی کذا»، اما از نظر محتوی سخن آنها با هم متفاوت باشد، یعنی یکی بگوید: در باره این قضیه و دیگری بگوید: در این قضیه نازل شده اما قضیه‌ای که دومی نقل می‌کند قضیه‌ای دیگر و متفاوت از قضیه‌ای باشد که آن اولی یاد کرده است، در چنین صورتی- همانطور که قبلاً گذشت- باید از اینگونه تعبیر، تفسیر آیه را اراده کرد و نمی‌توان هیچیک از آندو تعبیر را بیانگر سبب نزول آیه تلقی نمود. پس بنا بر این میان ایندو تعبیر- در صورتی که عبارت آیه قابل تفسیر به هر یک از آندو باشد- در رابطه با مسئله اسباب النزول، هیچگونه منافات و ناهمسازی از ناحیه آنها به هم نمی‌رسد. چنانکه این نکته در نوع هفتاد و هشتم همین کتاب مورد تحقیق و مطالعه قرار خواهد گرفت. «۱۱۵» \_\_\_\_\_ «۱۱۴- سعید بن جبیر (م

۹۵ ه ق) که تفسیر را از ابن عباس اخذ کرده، و بزرگان تفسیر- چه در عصر حیاتش و چه پس از او- وی را با تجلیل فراوانی در امر تفسیر قرآن کریم مورد ستایش قرار داده‌اند، و وثاقت او مورد اتفاق صحاح و کتب اربعه شیعی است. او قرائت‌های معتبر صحابه را می‌دانست، و قرآن را به همین قرائت‌ها تلاوت می‌کرد. سعید بن جبیر به خاطر دفاع از حریم ولایت و دوستی علی (علیه السلام) همراه با شکنجه‌ای سخت به امر حجاج بن یوسف به شهادت رسید (ترجمه مفصل احوال او را بنگرید در: همان مرجع، ص ۴۳-۴۶ و ۷۲-۷۵). [.....] ۱۱۵- سیوطی- ضمن نوع ۷۸ کتاب الاتقان ۴/۲۰۴ می‌نویسد: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۷

## حالت دوم

## اشاره

در صورتی که یکی از آنها بگوید: «نزلت فی کذا»، اما دیگری صریحا سبب نزولی را- که بیان کننده مطلب دیگری است- در باره همان آیه ذکر کند، در این صورت سخن آن دیگری- که صریحا می گوید: فلان قضیه سبب نزول آیه می باشد- باید به عنوان سبب نزول، معتبر شمرده شود، اما آنکه می گوید: «نزلت فی کذا» و سخن او صراحتی در بیان سبب نزول ندارد باید به عنوان استنباط گوینده و تفسیر وی در باره آیه تلقی گردد. یکی از مثالها برای توضیح این مورد عبارت از حدیثی است که بخاری از ابن عمر «۱۱۶» در کتاب «صحیح» خود آورده که ابن عمر می گفت: «انزلت: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» فی اتیان النساء فی ادبارهن»، یعنی این آیه در مورد واقعه با همسر از پشت نازل شده است. ولی قبلا روایتی را از جابر بن عبد الله انصاری «۱۱۷» یاد کردیم که او به سبب نزول آیه- بر خلاف گفته ابن عمر- تصریح کرده است مبنی بر اینکه سبب نزول آیه مذکور یکی از نمونه های اختلاف میان

مفسرین در تفسیر آیه، مربوط به موردی است که لفظ و تعبیر در آیه محتمل دو امر می باشد، این احتمال یا برای آنست که چون لفظ از لحاظ معنی لغوی، مشترک می باشد، مانند کلمه «سوره» در آیه ۵۱ سوره مدثر «كَانَهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» که می توان از این کلمه مفهوم «رامی و تیرانداز» را اراده کرد. و نیز می توان مفهوم «اسد و شیر درنده» را از این کلمه استفاده نمود. در نتیجه تفسیر آیه مذکور به دو صورت امکان پذیر می باشد: گویا اینان به سان خرنای وحشی و گریزپای هستند که از شیر رمیده اند و یا از تیرانداز و شکارچی گریخته اند. و یا کلمه «عسعس» در آیه ۱۷ سوره تکویر: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ» که هم به معنی پشت کردن و هم به معنی روی آوردن در زبان عربی به کار رفته است: یعنی سوگند به شب آنگاه پشت کند، و یا آنگاه روی آورد (و نیز بنگرید به: مجمع البیان ۱۰/ ۳۹۲ و ۴۴۵ و ۴۴۶. طبرسی ضمن نقل هر دو تفسیر می نویسد: «عسعس» در لغت از «اضداد» به شمار می آید که حامل دو معنی و مفهوم متضاد، یعنی اقبال و ادبار می باشد). ۱۱۶- عبد الله بن عمر بن الخطاب، ابو عبد الرحمن (۱۰ ه ق- ۷۳ ه ق) که در حدود شصت سال به مردم فتوی داد. در میان صحابه، وی آخرین کسی است که در مکه از دنیا رفت. در کتب حدیث اهل سنت ۲۶۳۰ حدیث از او روایت شده است (رک: الاعلام ۴/ ۲۴۶). ۱۱۷- جابر بن عبد الله بن عمرو بن حزام انصاری خزرگی سلمی (۱۶ ه ق- ۷۸ ه ق) از اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که روایات فراوانی از آنحضرت نقل کرده و گروهی از صحابه نیز از او نقل حدیث کرده اند. وی در نوزده غزوه شرکت جسته است. بخاری و مسلم و دیگران ۱۵۴۰ حدیث از وی در کتابهای خود آورده اند. وی زمان امام باقر (علیه السلام) را درک کرد، و از ائمه تا زمان این امام نیز احادیث فراوانی نقل کرده است. وی روایت کرده است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ای جابر بعد از من عمری دراز در پیش داری تا اینکه فرزندی از اولاد من به دنیا می آید که نام وی نام من است: «محمد الباقر». او علم را سخت می شکافد. پس چون او را دیدی سلام مرا به او برسان (الاعلام ۲/ ۹۳. لغتنامه دهخدا، ۱۰/ ۱۹). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۸ سخن یهودیان بوده که «اگر مردی با همسر خود از پشت سر در جلو او واقعه کند فرزند آنها چپ چشم به دنیا می آید». در اینجا چون جابر به سبب نزول آیه تصریح کرده است باید حدیث او را به عنوان سبب نزول آیه مذکور، معتبر و قابل اعتماد دانست، چون سخن او به صورت نقل و روایت است، اما گفتار ابن عمر را باید به عنوان برداشت از آیه تلقی نمود. ابن عباس نیز تفسیر ابن عمر را تخطئه کرده و حدیثی مانند حدیث جابر را در باره آیه مذکور یاد نموده است، چنانکه ابو داود در سنن «۱۱۸»، و حاکم در مستدرک همین حدیث را آورده اند. «۱۱۹»

## نظر فقهاء و مفسران شیعه در باره آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ...»

راجع به «وطی در دبر» و واقعه با زن در پشت، دو دسته روایات وجود دارد که بر حسب یکدسته از آنها چنین عملی تجویز شده است. از آن جمله ابی یعفر می گوید: از امام صادق (علیه السلام) - راجع به مردی که در پشت همسرش واقعه می کند - سؤال کردم، فرمود: در صورتی که زن راضی باشد اشکالی ندارد. آنگاه عرض کردم: پس این گفتار خداوند متعال - که می فرماید: «فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ» یعنی با زن از همان موضع مقاربت کنید که خدای متعال دستور داده است - چه منظوری را ارائه می کند؟ فرمود: این آیه در مورد تولید نسل و فرزند از راه زناشویی است که باید فرزند را از رهگذر مقاربت با زن در همین موضع جویا شد. خدای متعال فرموده است: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ». و روایات دیگری که مؤید جواز این عمل است. اما در طی این روایات - علاوه بر آنکه رضایت زن در پاره‌ای از آنها برای جواز چنین عملی مطرح شده است، در بعضی از آنها امام (علیه السلام) به سائل می فرماید: «و ما احب ان تفعله» یعنی دوست ندارم که تو چنین کنی. اما دسته‌ای دیگر از روایات این عمل را منع کرده است: از آن جمله امام باقر (علیه السلام) می گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «محاش النساء امتی علی رجال امتی حرام»، یعنی واقعه در پشت زنان امت من بر مردان امت حرام است. و نیز از امام صادق (علیه السلام) است که ابان از آنحضرت راجع به این کار سؤال کرد، فرمود: «هی لعبتک فلا تؤذیها»، یعنی همسر تو مایه آسایش و سرگرمی تو است او ۱۱۸ - سنن ابی داود ۲/ ۶۱۸. ۱۱۹ - با

استفاده از: مجمع البیان ۲/ ۲۳۰، ۲۳۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۷۹ را با این عمل میازار. معمر بن خلاد می گفت: ابو الحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) فرمود: معمر! مردم راجع به واقعه در پشت زنان چه می گویند؟ عرض کرد: شنیده‌ام که اهل مدینه معتقدند این عمل اشکالی ندارد. امام (علیه السلام) فرمود: یهودیان می گفتند: اگر مردی از پشت در جلوی زن واقعه کند فرزندش چپ چشم به دنیا خواهد آمد. به دنبال این گفتار یهودیان بود که آیه: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ» در مقام مخالفت با یهودیان نازل گردید، و هدف آیه چنان نیست که می توان با زنان در دبر آنها واقعه نمود. و چندین روایت دیگر که در طی آنها از این کار نهی به عمل آمده، و کراهت شدید این عمل اعلام شده است. در خبر ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) آمده که از آن حضرت راجع به این عمل سؤال کردم. امام (علیه السلام) این عمل را مکروه و ناخوش برشمرده و فرمود: «ایاکم و محاش النساء» و نیز بر جواب سؤال من این نکته را افزود که در آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ»، جمله «أَنْتُمْ» بدین معنی است که در هر ساعت و لحظه‌ای که بخواهید می توانید با همسران خود [در جلو] واقعه کنید. از کراهتی که در این حدیث گوشزد شده - به قرینه «ایاکم و محاش النساء» - معنی حرمت در مد نظر است. و از علماء برجسته‌ای که در زیر از آنها یاد می شود فتوای حرمت این عمل در کتابها نقل شده است. ابن بابویه قمی، پدر و پسر. ابو الفتوح رازی. راوندی در «اللباب». سید ابی المکارم، صاحب «بلابل القلائل» و نیز در «کشف الرموز» ... باری آنچه حد اقل از اکثر قریب به تمام روایات استفاده می شود عبارت از کراهت شدید این عمل است که می توان تعبیرات معصومین (علیهم السلام) را در خور آن دانست که حکم حرمت از آنها استنباط گردد (برای آگاهی فزونتر از حکم این عمل، رجوع کنید به: جواهر الکلام ۲۹/ ۱۰۳ - ۱۱۱). مرحوم طبرسی ذیل تفسیر آیه مذکور اقوال زیر را آورده است. از هر موضعی که می خواهید می توانید با زنها واقعه کنید. «انی» به معنی «کیف» می باشد، یعنی هر طور که می خواهید. «آنی» به معنی «متی» است، یعنی هر وقت که بخواهید. لکن مرحوم طبرسی یادآور می گردد که معنی اخیر از نظر اهل لغت نادرست أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۰ می باشد، چرا که «آنی» فقط به معنی «من این - از هر جا» به کار می رود. «آنی شتتم» به معنی «ای وجه» باشد، یعنی از هر طریقی. این تفسیر را نیز طبرسی نادرست برشمرده است. اما مطلب جالب توجه در این مقام این است که حرث به معنی کشت و کشتزار است، پس باید در موضعی بذر را کاشت که نسل از مجرای آن به ثمر می رسد، و واقعه در پشت زن نمی تواند برآورنده این منظور باشد. علاوه بر این، خداوند متعال پس از آن می فرماید: «و



قَدْ مُوا لَأَنْفُسِكُمْ» که بر حسب تفسیر بعضی از مفسرین بدین معنی است که پیش از مرگ خود- با ایجاد نسل- به ادامه وجود خود روی آورید و فرزند شما می تواند تداوم بخش خودتان باشد. و در حدیث آمده است: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا عن ثلث: ولد صالح يدعو له، و صدقة جاریه، و علم به ینتفع بعده» پس معنی «أَنْتَى شَيْئُكُمْ» با چنین دیدگاهی عبارت از واقعه در موضعی است که معمولاً بذر فرزند را می توان در آن غرس کرده و از مجرای آن، نسل را به ثمر رساند (با استفاده از: مجمع البیان ۲/ ۳۲۰، ۳۲۱)

## حالت سوم

### اشاره

در صورتی که یکی از مفسرین سبب نزول خاصی را یادآور شود، و مفسری دیگر از سبب نزولی دیگر یاد کند. چنانچه اسناد یکی از آن دو صحیح باشد، و اسناد آن دیگری صحیح نباشد، بر آنکه اسناد او صحیح است باید اعتماد نمود و محتوای آنرا به عنوان سبب نزول آیه تلقی کرد. در قرآن کریم برای تبیین این حالت نمونه‌هایی وجود دارد که ما چند نمونه را ذکر می کنیم، نمونه‌هایی که برای هر یک از آنها سبب نزول متعددی یاد شده است:

### ۱- سبب نزول آیات سوره «الضحی»

شیخین، یعنی بخاری و مسلم و دیگران در کتابهای خود، حدیثی از جناب «۱۲۰»  
 سفیان بن عیینه، معروف به «ابی ذر غفاری» (م ۳۲ ه ق) از کبار صحابه و دارای سابقه زیادی در اسلام بوده که گویند: وی پس از آنکه فقط چهار نفر ایمان آوردند پنجمین فردی است که اسلام را پذیرفت. و بعد از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به باده شام هجرت کرد، و تا پس از مرگ ابی بکر و عمر در آنجا ماند، تا عثمان عهده‌دار خلافت شد که در این هنگام در دمشق مقیم گشت و مستضعفان را علیه طاغوتیان می شوراند، و سر انجام اضطراب و نگرانی طاغوتیان را باعث گشت. معاویه که والی شام بود از او نزد عثمان شکایت برد، تا عثمان او را به مدینه فرا خواند. در مدینه نیز در یغکاری اغنیاء نسبت به فقراء را سخت تقبیح می کرد. عثمان وی را به «ربذه» که یکی از قراء مدینه بود تبعید کرد تا در همانجا از دنیا أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۱ آورده‌اند که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیمار شد و نتوانست یک شب و یا دو شب از جای خود برخیزد. زنی «۱۲۱» نزد آنحضرت آمد و گفت: ای محمد، من چنین می بینم که مدتی است شیطان تو نزد تو نمی آید و ترا ترک گفته است؟! به دنبال سخن این زن بود که خداوند متعال آیات سوره «الضحی» را نازل کرد: «وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ...» سو گند به روز روشن و چاشتگاه، و سو گند به شب آنگاه که آرام گیرد و یا همه جا را زیر پوشش قرار دهد، که خداوند ترا بدرود نگفته و از تو ناخوش نیست. و سرای پسین و آن جهانی، ترا به از سرای پیشین و این جهانی است، و به زودی پروردگارت ترا مشمول عطای خویش ساخته تا خشنود گردی. در رابطه با آیات مذکور، طبرانی «۱۲۲» و ابن ابی شیبه «۱۲۳»، حدیثی را از حفص بن میسر «۱۲۴» آورده‌اند که او از مادرش، و او نیز از مادر خود- که خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود- روایت کرده است: توله سگی وارد خانه آنحضرت شد و زیر تخت آن حضرت رفت و همانجا ماند و سر انجام در همانجا مرد. پس از این جریان چهار روز بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سپری گشت که وحی بر آن حضرت نازل نمی شد. نسیب  
 رفت. بخاری و مسلم ۲۸۱ حدیث از

او در کتابهای خود آورده‌اند. ابی منصور ظفر بن حمدون با درائی کتاب «اخبار ابی ذر» را در باره وی نگاشت، چنانکه ابن بابویه قمی نیز در باره او کتاب «اخبار ابی ذر» را تألیف کرده است (الاعلام ۲/ ۱۳۶، ۱۳۷). ۱۲۱- گویند: این زن، ام جمیل، همسر ابی لهب و خواهر ابی سفیان بوده است (رک: کشف الاسرار ۱۰/ ۵۳۲. روض الجنان ۱۰/ ۳۰۹. در اسباب النزول واحدی آمده است: زنی از قریش. اما طبرسی می‌نویسد: فقات له ام جمیل بنت حرب، امرأه ابی لهب» (بنگرید به اسباب النزول: واحدی، ص ۲۵۶. مجمع البیان ۱۰/ ۵۰۴). ۱۲۲- أبو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر لخمی شامی (۲۶۰-۳۶۰ ه ق) از کبار محدثین که اصلاً از «طبریه» شام بوده و بدان منسوب است، اما خود در «عکا» زاده شد و به حجاز و یمن و مصر و عراق و ایران و جزیره سفر کرده، و در اصفهان از دنیا رفت. وی دارای سه معجم: صغیر، کبیر، و وسیط در حدیث می‌باشد که اسما مشایخ حدیث را در آن‌ها به ترتیب حروف تهجی آورده است. از جمله آثار او است: «کتابهایی در تفسیر»، «الاولئل»، «دلائل النبوة»، و جز آنها (الاعلام ۳/ ۱۸۱). ۱۲۳- سه نفر به نام ابن ابی شیبیه معروفند: که هر سه، عسبی هستند: ۱- ابو جعفر محمد بن عثمان بن محمد بن ابی شیبیه عسبی (م ۲۹۷ ه ق) مورخ رجال حدیث و از حفاظ به شمار می‌آید، و کتاب بزرگی در تاریخ نگاشته است (الاعلام ۷/ ۱۴۲) ۲- ابو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبیه عسبی (۱۵۹-۲۳۵ ه ق) از حفاظ حدیث و دارای کتاب «المسند» و «المصنف» در حدیث ۳- برادر او: ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبیه عسبی (۱۵۶-۲۳۹) از حفاظ حدیث و مؤلف «المسند» و «التفسیر» می‌باشد (رک: الاعلام ۴/ ۲۶۰ و ۱۳۷۳. ۱۲۴- ابو عمرو حفص بن میسرئ شامی، محدث. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۲ اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای خوله «۱۲۵»، چه حادثه‌ای در خانه رسول خدا روی داده است که جبرائیل نزد من نمی‌آید. خوله می‌گوید: من با خود گفتم: چه خوب و بجا است که من خانه را سر و سامان داده و آنرا رُفت و روب نمایم. جارو را زیر تخت کشاندم که در نتیجه، آن توله سگ را بیرون آوردم. به دنبال نظافت خانه دیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالیکه چانه و محاسنش می‌لرزید وارد شد- و معمولاً- وقتی که بر آنحضرت وحی نازل می‌گردید رعشه و لرزش اندامش را فرا می‌گرفت- خداوند متعال از پی نظافت خانه، «وَالضُّحَى ...» تا «... فَتَرَضَى را نازل کرد. «۱۲۶» ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» می‌گوید: قضیه تأخیر جبرائیل برای نزول وحی- به خاطر وجود توله سگی که زیر تخت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرده بود- قضیه و داستانی مشهور «۱۲۷» می‌باشد، لکن بر شمردن این قضیه به عنوان سبب نزول آیات سوره «و الضحی» را بایستاد «غریب» «۱۲۸» تلقی کرد، علا-وه بر آنکه- در

۱۲۵- همان زنی که ما از او به عنوان

خدمتکار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد کردیم. ۱۲۶- و نیز بنگرید به: اسباب النزول: واحدی، ص ۲۵۶. کشف الاسرار ۱۰/ ۵۲۲ [.....]. ۱۲۷- مشهور عبارت از حدیثی است که در میان مردم کسب شهرت کرده است، اعم از آنکه دارای اصل و اساس روائی باشد یا نه، یا دارای یک اسناد و یا بیشتر، و یا اساساً دارای اسناد نباشد، و یا دارای اسناد موضوع و مجعول باشد. مدار حدیث مشهور این است که در میان مردم دارای شهرت باشد و لو آنکه موضوع و مجعول باشد (التعریف بالقرآن و الحدیث، ص ۲۴۶). ۱۲۸- حدیث غریب عبارت از حدیثی است که تنها یک راوی در یکی از طبقات بعد از صحابه آنرا روایت کرده باشد. اگر غرابت و تفرد در روایت مربوط به تابعی باشد- اعم از آنکه این غرابت فقط مربوط به خود او و یا مربوط به او و کسی که پس از او است و یا مربوط به تمام روایان بعد از صحابی و یا در اکثر سندی که پس از صحابی یاد می‌شود باشد- این حدیث را «غریب مطلق» می‌نامند. حدیث غریب را به چند دسته تقسیم می‌کنند: اول- غریب الاسناد، و آن عبارت از حدیثی است که در تمام طبقات فقط یک نفر آنهم از یک نفر نقل کرده باشد، و یا حدیثی است که یک نفر آن را نقل کرده، ولی متن آن به طریق دیگری معروف باشد، اینگونه حدیث را «مفرد» گویند. دوم- غریب المتن و الاسناد، و آن حدیث معروفی است که متن آن توسط جمعی از صحابه نقل شده، و یا یک نفر فقط از فردی صحابی- که دیگران از او نقل نکرده‌اند- روایت کند. حدیث غریب غالباً غیر صحیح

است. سوم- غریب المتن مفرد، و آن حدیثی است که در طبقه اول و یا در نقل از شیخ حدیث فقط یک نفر آنرا روایت کرده باشد، اگر چه در طبقات بعدی اشتهار یافته و جمعی آنرا نقل کرده باشند، مانند حدیث «أَنَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» که فقط عمر بن الخطاب آنرا نقل نموده، و از وی فقط علقمه بن وقاص لثی، و از علقمه فقط محمد بن ابراهیم تیمی، و از او فقط یحیی بن سعید نقل کرده است، ولی از یحیی جمع کثیری، در حدود دویست نفر نقل روایت کرده‌اند. غریب را به اعتباری «مفرد» می‌نامند. و اگر چنانچه در طبقات بعد، عده کثیری نقل کنند به این اعتبار آنرا «مشهور» نیز می‌نامند، مانند همان حدیث «أَنَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ». چهارم- غریب الالفاظ: خبری است که لغات و الفاظ و تعابیری مشکل و بدور از استعمال در آن یافت شود (بنگرید به: -أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۳ سلسله اسناد آن کسی به چشم می‌خورد که در رجال حدیث ناشناخته و مجهول می‌باشد. «۱۲۹») لذا باید به همان حدیثی که در «صحیحین» آمده به عنوان سبب نزول این آیات اعتماد نمود مبنی بر اینکه ام جمیل زن ابی لهب آن سخن ناروا را در باره نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زبان آورد که موجب نزول آیات مذکور گردید. طبرسی (رضوان الله تعالی علیه) اقوال زیر را در باره سبب نزول آیات نخستین سوره «و الضحی» یاد کرده است: الف- ابن عباس می‌گفت: مدت پانزده روز وحی بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منقطع شد. مشرکین گفتند: پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وی را ترک گفته و از وی بیزار گشته است. اگر امر رسالت او از جانب خدا می‌بود باید پیاپی وحی بر او نازل گردد. به دنبال این قضیه آیات مذکور نازل گردید. عده‌ای گفته‌اند: مدت انقطاع وحی دوازده روز و عده دیگر گفته‌اند: چهل روز بوده است. ب- گویند که مسلمین گفتند: یا رسول الله، مدتی است که وحی بر شما نازل نمی‌شود؟ فرمود: چگونه بر من وحی نازل گردد، در حالیکه شما دست و انگشتان خود را شستشو نمی‌دهد و آنرا پاکیزه نمی‌سازید، و ناخنهای خود را نمی‌چینید. خداوند متعال جبرائیل (علیه السلام) را فرستاد و این سوره را آورد که مشرکین سخنی بر خلاف واقع به میان آوردند. وقتی جبرائیل آمد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: نیامدی تا اینکه شوق دیدار تو در من رو به ازدیاد گذاشت؟ جبرائیل (علیه السلام) پاسخ داد: اشتیاق من به دیدار تو فزونتر بوده است، من بنده‌ای مأمور هستم و جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آیم. ج- و نیز گویند: یهودیان از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و «روح» سؤال کردند. آنحضرت پاسخ داد: فردا گزارش آنها را بیان خواهم کرد و «ان شاء الله» نگفت. وحی از آنحضرت در این ایام منقطع گشت، و در نتیجه از شماتت و دشنام دشمنان اندوهگین گشت. از پی این شماتت و اندوه بود که سوره «و الضحی» نازل شد تا قلب آنحضرت را تسلی بخشد، و اندوه او را فرونشاند. د- و سرانجام، بعضی گفته‌اند: «مشرکین سنگی بر انگشتان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زدند و خون آلودش نمودند، آنحضرت گفت: «هل انت الا اصبع - \_\_\_\_\_ التعریف بالقرآن

و الحدیث، ص ۲۴۹. درایة الحدیث: کاظم مدیر شانه‌چی، ص ۵۲-۵۴). ۱۲۹- چون در حدیث یاد شده آمده است: «... او از مادرش، و او از مادرش ...» که این دو ناشناخته و مجهول می‌باشند. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۴ دمیت، و فی سبیل الله القیت» ابو الفتوح به دنبال آن می‌نویسد: «دو روز از خانه بیرون نیامد، زنی گفت- گفتند آن زن ام جمیل بود، زن ابو سفیان- یا محمد چند روز گذشت که آن شیطان تو نیامد بر تو از خدای تو؟ خدای تعالی این آیه فرستاد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالضُّحَى...». ه- جبرائیل (علیه السلام) مدتی در نزول وحی تأخیر کرد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت بی‌تابی می‌نمود. خدیجه عرض کرد: «قد قلا-ک ربک لما یری جزعک؟» که خداوند متعال، «و الضحی و اللیل إذا سجدی ما ودعک ربک و ما قلی را نازل کرد. و- زید بن اسلم گفت: سبب احتباس وحی آن بود که بعضی از زنان رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) توله سگی را در سرای برده بودند و می‌پروردند بی علم رسول (علیه السلام). چون وحی آمد رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) جبرئیل (علیه السلام) را گفت: چرا چندین روز نیامدی؟ گفت: ندانی که ما در سرائی نرویم که در او سگ و یا صورت باشد. «۴»

۲- سبب نزول آیه: «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»

یکی از نمونه‌هایی که سبب نزول متعددی در باره آن روایت کرده‌اند و اسناد آنها از لحاظ صحت و ضعف متفاوت می‌باشد عبارت از همین آیه می‌باشد که به پنج روایت می‌رسد: اول- حدیثی که محمد بن جریر طبری و ابن ابی حاتم «۱۳۰»- از طریق علی بن ابی طلحه «۱۳۱»- از ابن عباس در کتابهای خود آورده‌اند که وی می‌گفت: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه مهاجرت کرد خداوند متعال به او دستور داد بیت المقدس را قبله خود قرار دهد. یهودیان از این جریان شادمان شدند [که مسلمین در برابر قبله آنان نماز می‌گذارند] رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چند ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گذارد، اما بیهوده ابراهیم احساس شوق و علاقه می‌نماید: لَئِن لَّمْ يَكُنِ الْإِسْلَامُ لِلنَّبِيِّ وَاللَّذِينَ آمَنُوا لَمَّا أُنزِلَتْ بِهِ لَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَكْفُرُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أَمَّا مَا كُنْتُمْ لَمْ تَعْلَمُوا بِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (سوره بقره: ۱۲۹-۱۳۰) (۴) بنگرید به: مجمع البیان ۱۰/۵۰۴.

روض الجنان ۱۰/۳۰۸، ۳۰۹. اسباب النزول: واحدی، ص ۲۵۶. لباب النقول، ص ۸۰۳-۸۰۵. کشف الاسرار ۱۰/۵۲۲، ۵۲۳. جامع البیان ۳۰/۱۴۸. ۱۳۰- ابو محمد عبد الرحمن بن محمد ابی حاتم بن ادريس بن منذر تمیمی حنظلی رازی (۲۴۰-۳۲۷ ه ق) حافظ حدیث و از کبار محدثین که از آثار او است: «الجرح و التعديل»، «التفسير»، «الزهد علی الجهمیة»، «علل الحدیث»، «المسند» که کتاب بزرگی است، «المراسیل» و جز آنها (الاعلام ۴/۹۹). ۱۳۱- علی بن ابی طلحه شامی از روات حدیث، ترجمه احوال او را علی رغم تتبع نیافتیم. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۵ را از خدا درخواست می‌کرد و سر به سوی آسمان می‌داشت و نگران لطف پروردگار بود که خداوند متعال آیه زیر را نازل کرد: «وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ...» (بقره: ۱۵۰): و ای پیامبر! به هر جا که می‌روی و به هر سوی که بیرون شوی چهره خود را فراسوی مسجد الحرام برگردان، و شما مسلمین که امت این پیامبر هستید هر جا که باشید روی‌های خویش فراسوی آن قرار دهید تا از سوی هیچیک از مردم علیه شما بهانه‌ای در میان نباشد [یعنی وقتی شما رو به کعبه نماز نخوانید آنها با شما از راه بهانه‌جویی ستیز کرده و می‌گویند: این همان پیامبری نیست که به نبوت او در تورات بشارت آمده است، چرا که آن پیامبر کسی است که به دو قبله نماز می‌گذارد]. از این جریان، یهودیان به تردید افتاده و گفتند: چه چیزی باعث گردید که مسلمین را از قبله پیشین- یعنی قبله‌ای که قبلاً به سوی آن نماز می‌گذارند- روی گردان سازد. خداوند متعال آیه زیر را نازل کرد: «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» (بقره: ۱۴۲). و نیز فرمود: «فَأَيُّنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) «۱۳۲» دوم- حاکم و دیگران از عبد الله بن عمر حدیثی آورده‌اند که می‌گفت: آیه «فَأَيُّنَّمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» در مورد نماز استجابی وارد شده است مبنی بر اینکه می‌توانی- در حالیکه سوار بر مرکب هستی- به هر سوئی که مرکب تو روی می‌آورد چنین نمازی را برگزار کنی. «۱۳۳» سوم- ترمذی «۱۳۴» از حدیث عامر بن ربیع روایتی را- که آنرا ضعیف برشمرده- در کتاب خود آورده که عامر می‌گفت: ما در یکی از سفرها با تاریکی شب «۱۳۵»- جامع البیان ۱/۳۹۹، ۴۰۰.

۱۳۳- و نیز بنگرید به: جامع البیان ۱/۴۰۰، ۴۰۱. ۱۳۴- محمد بن عیسی بن سوره سلمی بوغی ترمذی: ابو عیسی (۲۰۹-۲۷۹ ه ق) از دانشمندان و حفاظ حدیث از مردم ترمذ (کنار نهر جیحون) که نزد بخاری تلمذ کرد. و از آثار او است «الجامع الکبیر» در حدیث که به «صحیح ترمذی» شهرت دارد، «الشمائل النبویة»، «التاریخ» و «العلل» در حدیث (الاعلام ۷/۲۱۳). ۱۳۵- عامر بن ربیع بن کعب عنزی (م ۳۳ ه ق) که از سابقه‌ای طولانی در اسلام برخوردار است، در همه جنگها همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضور به هم رساند. عثمان به هنگام انجام مراسم حج، وی را جانشین خود در مدینه قرار داد، و پس از قتل عثمان از دنیا رفت. وی دارای ۲۲ حدیث می‌باشد (الاعلام ۴/۱۸). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۶ مواجه شدیم، و لذا نمی‌دانستیم قبله در کدام سو است. هر یک از ما به سمتی که خود انتخاب کرده بود نماز می‌گذارد. وقتی بامدادان بر ما فرا رسید این جریان را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش نمودیم که در نتیجه، آیه «فَأَيُّنَّمَا تُؤَلُّوا...» نازل گردید «۱۳۶» دارقطنی «۱۳۷» نیز از

حدیث جابر بن عبد الله انصاری روایتی را مانند آن - با سندی ضعیف؟! - در کتاب خود آورده است. چهارم - ابن جریر، حدیثی از مجاهد آورده که وی می گفت: آنگاه که آیه زیر نازل شد: «اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: ۶۰): مرا بخوانید و از من درخواست کنید که به درخواست شما پاسخ مثبت خواهم داد. مردم گفتند: در کدام سو به خدا روی آوریم و از او درخواست کنیم؟ از پی این سؤال آیه: «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» نازل گردید. البته این حدیث، «مرسل» (۱۳۸) می باشد. پنجم - همان ابن جریر طبری حدیثی از قتاده آورده است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحابش فرمود: «یکی از برادران شما از دنیا رفته است، بروید بر او نماز گذارید. آنها گفتند: او به سوی قبله مسلمین نماز نمی گذارد. از پی سخن اصحاب، آیه: «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا...» نازل گردید. این حدیث، «معضل ۱۳» و ج \_\_\_\_\_ دا «غریب (۱۴۰)»

۱۳۶ - حدیثی قریب به همین مضمون را ببینید در: جامع البیان ۱/ ۴۰۱. ۱۳۷ - ابو الحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی دارقطنی شافعی (۳۰۶ - ۳۸۵ ه ق) پیشوای عصر خود در حدیث، و نخستین کسی است که قراءات را تصنیف کرده و ابوابی برای آن منعقد ساخته است. وی در «دارقطن» (از محله های بغداد) زاده شد و به مصر کوچید. در آنجا ابن خیزابه (وزیر کافور اخشیدی) به وی در تألیف «مسند» یاری داد. آنگاه به بغداد بازگشت و در آنجا از دنیا رفت. از آثار او است: «السنن»، «العلل الواردة فی الاحادیث النبویه»، «المجتبی من السنن المأثوره»، «المختلف و المؤلف» در حدیث، و «الضّعاء» (الاعلام ۵/ ۱۳۰). ۱۳۸ - تعریف حدیث مرسل قبلا گذشت. [.....] ۱۳۹ - حدیثی است که از آغاز یا وسط سلسله سند دو نفر و یا بیشتر متوالیا حذف گردیده باشد. در کفایه خطیب آمده است: «و اما ما رواه تابعی التّابعی عن النّبی (صلی الله علیه و آله و سلم) یسّمونه معضلا (کفایه خطیب) السّقط بالاسناد ان کان باثنین فصاعدا مع التّوالی فهو معضل» (رک: درایه الحدیث: مدیر شانه چی، ص ۸۳، ۸۴). حدیث معضل دارای ابهام و اشکال فزونتری نسبت به حدیث منقطع می باشد، و حدیث «منقطع» عبارت از حدیثی است که آخرین راوی در آن مذکور و یا معلوم نباشد. ۱۴۰ - معنی آن قبلا گزارش شد. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۷ است. «۱۴۱» مفسرین، این پنج سبب مختلف را در تفسیر خود یاد کرده اند «۱۴۲» که هر یک از آنها با مضمونی متفاوت از دیگری در مقام بیان سبب نزول آیه: «فَأَيُّنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»، روایت شده است. به کدامیک از این احادیث - که در رابطه با سبب نزول آیه مذکور است - می توان اعتماد کرد؟ در میان این روایات، حدیث اخیر، یعنی پنجمی - به خاطر اینکه معضل است - از همه آنها ضعیف تر می باشد. در درجه دوم حدیث ما قبل آن، یعنی حدیث چهارم - به خاطر مرسل بودن - از سه حدیث ما قبل آن ضعیف تر است. آنگاه حدیث ما قبل آن، یعنی حدیث سوم - به علت ضعف روات آن - نسبت به دو حدیث ما قبل آن ضعیف می باشد. حدیث دوم - اگرچه صحیح است - لکن راوی در آن دارای تعبیری: به سان «قد انزلت فی کذا» است، یعنی به سبب نزول تصریح نکرده است. و لذا نمی توان آنرا به عنوان سبب نزول تلقی کرد، بلکه تفسیر و استنباطی است که از عبد الله بن عمر روایت شده است. اما حدیث اول حدیثی است که صحیح الاسناد بوده و راوی نیز به ذکر سبب نزول تصریح کرده است، به همین جهت می توان به آن در رابطه با بیان سبب نزول اعتماد کرده و بدان ارزش نهاد.

### ۳ - سبب نزول آیه «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِیْنَا إِلَیْكَ...»

یکی از نمونه های دیگری که سبب نزول متعددی در باره آنها یاد شده و اسناد آنها از نظر صحت و ضعف متفاوت می باشد عبارت از آیه های ۷۳ تا ۷۵ سوره اسراء است که در زیر از آنها یاد می کنیم، و حدیث مختلف در باره سبب نزول آنها روایت شده است: ۱۴۱ - حدیثی قریب به همین مضمون

در «جامع البیان ۱/ ۴۰۱» آمده و از این شخصی که از دنیا رفته بود به نام «نجاشی» یاد شده است. ۱۴۲ - بنگرید به: جامع البیان ۱/ ۳۹۹ - ۴۰۲. مجمع البیان ۱/ ۱۹۱. اسباب النزول: واحدی، ص ۲۰، ۲۱. لباب النقول، ص ۴۰ - ۴۶. بحث مفصّلی راجع به این آیه و



آیه‌ای دیگری مشابه با آن، ضمن بیان «فائده چهارم شناخت اسباب النزول» در همین دفتر گزارش شده است، و تفصیل سخن در باره این آیه را می‌توان در آنجا بررسی کرد. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۸ اول- حدیثی است که ابن مردویه «۱۴۳» و ابن ابی حاتم- از طریق ابن اسحاق «۱۴۴» از محمد بن ابی محمد «۱۴۵»، از عکرمه، یا سعید بن جبیر، از ابن عباس- در کتابهای خود آورده‌اند مبنی بر این که ابن عباس می‌گفت: «امیه بن خلف «۱۴۶» و ابو جهل بن هشام «۱۴۷» و رجالی از قریش به راه افتادند و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: ای محمد، بیا- ولو با سر انگشت خود- آلهه و بتهای ما را به لمس و سودن گیر که ما- به پایمردی تو! در این کار- با تو وارد دین و آئین تو می‌گردیم. نرمش و گرایش در قلب آن حضرت نسبت به درخواست آنان پدید آمد. به دنبال پدید آمدن این حالت بود که آیات زیر نازل گردید: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ وَإِلَيْكَ لَتَفْتَرِي عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَاتَّخَذُوكَ حَلِيلًا. وَلَوْلَا- أَنْ تَبْنَتَكَ لَقَدْ كِدْمَتْ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا» (اسراء: ۷۳-۷۵): و اگر خواستند ترا فریبکارانه بیازمایند و از آنچه به سوی تو وحی نمودیم روی گردان سازند تا تو بر ما سخنی دروغین بر زبان آوری که ما آنرا نگفتیم. اگر این چنین می‌بودی ترا دوست خود می‌گرفتند. و اگر نه آن بود که ما ترا پای بر جای نگاه می‌داشتیم تحقیقا به آسانی به سوی ایشان اندک گرایش یافته و در حد ناچیزی هم که بود با آنان می‌آرمیدی. آنگاه به تو دو برابر از عذاب زندگانی و عذاب پس از مرگ را می‌چشاندیم. سپس برای خود در برابر اراده ما یار و یاور نمی‌یافتی.

۱۴۳- أبو بکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (۳۲۳- ۴۱۰ ه ق) که او را «ابن مردویه کبیر» نیز می‌نامند. وی حافظ و مورخ و مفسری از اهل اصفهان بوده است. از آثار او است «التاریخ»، «تفسیر القرآن»، «مسند» و «مستخرج» در حدیث (الاعلام ۱/ ۲۴۶). نام او در قاموس الاعلام به غلط، بکر بن احمد آمده است، هاشم لغتنامه ۲/ ۳۴۸). ۱۴۴- محمد بن اسحاق مطلبی مدنی (م ۱۵۱ ه ق) از اقدم مورخین عرب و اهل مدینه. از آثار او است «السیره النبویه»، «کتاب الخلفاء» و «کتاب المبدأ». وی قدری مذهب و از حفاظ حدیث بوده است. ابن حیان در باره او گفته است: «لم یکن احد بالمدینه یقارب ابن اسحاق فی عمله و یوازیه فی جمعه، و هو من احسن الناس سیاقا للاخبار (الاعلام ۶/ ۲۵۲). ۱۴۵- علی رغم تتبع شرح احوال او را نیافتیم. ۱۴۶- امیه بن خلف بن وهب (م ۲ ه ق) یکی از جباران و سرکردگان دوران جاهلی که زمان اسلام را درک کرد، لکن اسلام نیاورد. و او همان کسی است که بلال را شکنجه می‌داد. عبد الرحمن بن عوف، امیه را در جنگ بدر اسیر کرد و بلال او را دید و فریاد برآورد و مردم را به قتل او تشویق کرد و در نتیجه او را به قتل رساندند (الاعلام ۱/ ۳۶۲). ۱۴۷- ابو جهل عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی قرشی (م ۲ ه ق)، سخت‌ترین دشمن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یکی از سران و قهرمانان و هوشمندان قریش در دوران جاهلیت. او را «أبو الحکم» نیز می‌نامیدند. وی از کشته‌شدگان جنگ بدر می‌باشد که به دست مسلمین انجام گرفت (الاعلام ۵/ ۲۶۲). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۸۹ دوم- ابن مردویه از طریق عوفی «۱۴۸»، از ابن عباس روایتی در کتاب خود آورده که بنی ثقیف «۱۴۹» به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: یک سال برای ما مهلت بگذار تا هدیه‌هایی که نثار بتان می‌گردد برسد. وقتی آن هدایائی را- که برای این بتها می‌آورند- دریافت کردیم آنها را به تملک خود درآورده و در اختیار خویش قرار خواهیم داد، آنگاه اسلام می‌آوریم. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک بود آهنگ آن کند که این مدت را بدانها مهلت دهد. در پی چنین آهنگ نیم کاره بود که آیات: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي...» نازل گردید. طبق حدیث دوم که ابن مردویه روایت کرده است باید این آیات در مدینه نازل شده باشد، و اسناد آن، ضعیف است. «۱۵۰» اما طبق حدیث اولی که همان ابن مردویه در کتاب خود آورده باید این آیات در مکه نازل شده باشد، و اسناد ایـــــ ناد ایـــــ حدیث، «حسب» ن «۱۵۱» اســـــ ت.

۱۴۸- ظاهرا وی عبارت از ابو الحسن



عطیه بن سعد بن جناده عوفی جدلی قیسی کوفی (م ۱۱۱ ه) از رجال حدیث که از شیعیان اهل کوفه به شمار می‌رفت. وی با ابن اشعث خروج کرد و حجاج بن یوسف به محمد بن قاسم ثقفی نامه نوشت: که عطیه را احضار کن، اگر او علی بن ابی طالب [علیه السلام] را سب و دشنام گفت، فبها، و الا چهار صد ضربه تازیانه بر بدن او وارد کن و موی سر و صورت او را تراش. محمد او را به چنین کاری دعوت کرد، اما او از دشنام امتناع ورزید. قاسم چهار صد ضربه تازیانه بر بدن او نواخت و موی سر و صورت او را تراشید، آنگاه عطیه به ایران پناهنده شد و تا آخر عمر حجاج در آنجا ماند. و آنگاه که عمر بن هبیره والی عراق شد به او اجازه ورود به عراق داد که وارد عراق شود. وی به کوفه بازگشت و در آنجا وفات کرد (الاعلام ۵/ ۸۵). ۱۴۹- بنی ثقیف از نتاج ثقیف بن مته بن بکر بن هوازن، از عدنان، نیای جاهلی که در صورت نسبت، «ثقفی» می‌گویند. گویند: نام او «قسی» بوده، و ثقیف لقب او است. موطن فرزندان وی عبارت از «طائف» بوده که بطن‌هائی را تشکیل می‌دادند. بت آنها در جاهلیت، «لات» و بر صخره‌ای در طائف نصب شده بود که خالد بن ولید و مغیره بن شعبه آنرا درهم کوبیدند. تلبیه آنان در جاهلیت به هنگام حج چنین بوده است: «لیک اللهم انّ ثقیفا قد اتوک، و اخلفوا المال و قد رجوک» (الاعلام ۲/ ۸۲). ۱۵۰- علت و بهانه‌ای که سیوطی برای اثبات ضعف اسناد این حدیث در نظر گرفته، ظاهراً عبارت از وجود عطیه عوفی در طریق این روایت است. و چون عوفی شیعی بوده، گویا سیوطی به خاطر تشیع او، وی را از نظر روایت تضعیف می‌کند. ابن سعد در طبقات آورده علی (علیه السلام) او را عطیه نامید. و چون شیعی بوده است محمد بن حبان در کتاب «المجروحین» ۱/ ۲۳۴ و ۲/ ۱۷۶، او و فرزند و نوه وی را از ضعفاء برشمرده، در حالی که ابن سعد می‌نویسد: «کان ثقة ان شاء الله و له احادیث صالحه» و ابو حاتم گفته: یکتب حدیثه، ضعیف». ابن معین می‌گفت: «صالح» (هامش «المجروحین» ۲/ ۱۷۶) فرزند او علی بن عطیه عوفی را شیخ طوسی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) برشمرده، و خود او و فرزندان او در کتب رجال شیعی از شقات به شمار می‌آیند (رک: سفینه البحار ۲/ ۲۰۵). ۱۵۱- حدیث «حسن» یا «حدیث حسن لذاته» از لحاظ درجه اعتبار پائین‌تر از حدیث «صحیح لذاته» می‌باشد اگر چه مانند صحیح لذاته، مقبول است، زیرا حدیث حسن لذاته، حدیث است که راوی آن عادل و قلیل الضبط می‌باشد، یعنی اشتباهات او زیادی نیست و اسنادش متصل است. اما حدیث صحیح لذاته را ویش تام الضبط می‌باشد. از این جهت آنرا «حسن» نامیدند چون محدثین نسبت به راوی آن دارای حسن ظن هستند. حدیثی که «حسن لذاته» می‌باشد گاهی - چنانکه در من اشاره شد- تا درجه صحیح ارتقاء می‌یابد که آنرا «صحیح لغیره» نیز می‌نامند. - أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۰ علاوه بر این، نزد ابی‌الشیخ ابن حیان «۱۵۲» شاهدی روائی از سعید بن جبیر وجود دارد که می‌تواند این حدیث حسن را تا پایه حدیث «صحیح» «۱۵۳» ارتقاء بخشد. پس بنابراین حدیث مزبور را باید- به عنوان سبب نزول آیات: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» ارزش نهاده و بدان اعتماد کرد. مرحوم طبرسی در باره سبب نزول آیات: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ...» اقوال زیر را روایت کرده است که ما پاره‌ای از محتوای بعضی از آنها را از متن روض الجنان و یا کشف الاسرار می‌آوریم: الف- سعید بن جبیر گفت: مشرکان گفتند رسول خدای را (صلی الله علیه و آله و سلم) که نگذاریم ترا تا دست به حجر الاسود بری و آنرا استلام کنی مگر که یکبار بتان ما را ریاسی [و استلام کنی] و اگر هم به سر انگشتان بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: الله تعالی می‌داند که من اینرا کاره‌ام، اما چه زیان دارد که آن کنم تا از استلام باز نمانم. چون رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این همت کرد آیت آمد. ب- قتاده گفت: مشرکین یک شب از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) طلب خلوت کردند، و تا بامداد با وی سخن می‌گفتند، و خود را به وی نزدیکی می‌نمودند. آنگاه گفتند: اگر خواهی که ما به تو ایمان آریم این سقاط و رذال [و افتادگان و بی‌نویان را که گرد تو می‌گردند و بوی پشم میش از ایشان می‌دمد- از آن که لباس صوف دارند- ایشانرا از نزدیک خود بران و دور گردان اگر ترا به ما فرستاده‌اند- تا ما با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم، آنگاه به تو ایمان آریم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همت کرد که آنچه درخواست‌اند بعضی به جای آرند تا ایشان مسلمان شوند. رب العزه او را از آن همست معصوم

اما حدیث حسن در نظر محدثین

شیعی عبارت از حدیث متصلی است که تمام سلسله سند آن امامی مذهبی و ممدوح باشند، لکن به عدالت هر یک از آنها تصریح نشده و یا بعضی ممدوح، و بقیه ثقه باشند. و گاهی حدیث حسن بر روایتی که - روات آن تا یک نفر معین متصف به وصف مزبور باشد - اطلاق شده است (التعریف بالقرآن و الحدیث، ص ۲۵۳: ۲۵۴. درایة الحدیث: شانه‌چی، ص ۴۳ - ۴۴). [.....] ۱۵۲ - ابو الشیخ - یا - ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان اصفهانی (۲۷۴ - ۳۶۹ ه ق) از حفاظ حدیث و عالم به رجال حدیث که به جدش «حیان» منسوب بوده و او را «ابن حیان» نیز می‌نامند. از آثار او است: «طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها»، «العظمة»، «رسالة فی التاریخ» و «کتاب السنة» (الاعلام ۴/ ۲۶۴. لغتنامه دهخدا، ۲/ ۵۴۷ و ۲۰/ ۷۵). ۱۵۳ - معنی حدیث «صحیح» از نظر اهل سنت - ضمن گزارش حدیث «حسن» - روشن شد. ولی حدیث صحیح از نظر شیعه، حدیثی است که سلسله سند توسط رجال موثق و امامی مذهب به معصوم (علیه السلام) متصل شود (درایة الحدیث: مدیر شانه‌چی، ص ۳۹). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۱ گردانید و این آیت فرستاد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ ...». ج - رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بتها را از مسجد الحرام بیرون ریخت. قریش از وی درخواست کردند بتی را که بر «مروه» قرار داشت رها کند. آنحضرت گویا چنان آهنگ نمود که آنرا رها کند اما بعدا دستور داد آنرا درهم شکنند. در پی آن آیه نازل گردید. د - عبد الله بن عباس گفت: وقد ثقیف به نزدیک رسول (علیه السلام) آمدند و گفتند: با ما سه کار بکن تا ایمان آریم. رسول (علیه السلام) گفت: آن چیست؟ گفتند: ۱ - در نماز دولا نباشیم ۲ - و اصنام به دست خود نشکنیم ۳ - و یک سال ما را به «لات» ممتع داری. رسول (علیه السلام) گفت: چیزی نباشد در نمازی که در او رکوع و سجودی نبود. و اما آنکه اصنام به دست خود نشکنید این روا باشد. و اما تمتع به «لات»، این نکنم. گفتند ما را می‌باید که از میان عرب، ما را تخصیص باشد که از دیگران ممیز باشیم. اگر گویند چرا کردی؟ گو خدا فرمود. رسول (علیه السلام) ایشان را رها کرد، و آب خواست و وضو باز کرد. گفتند: یا محمد، اکنون ما را یک سال مهلت ده تا برای بتان خود هدیه سازیم، آنکه ایمان آریم. رسول (علیه السلام) اندیشه کرد که ایشان را مهلت دهد، خدای تعالی این آیت فرستاد: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ ...»: نزدیک بود که این کافران ترا مفتون کنند و از جای ببرند از این قرآن که به تو وحی کردیم ... ه - همان مطلبی که در روایت دوم در متن آمده است. در باره سبب نزول آیه مذکور، روایات دیگری در کتب تفسیر و اسباب النزول جلب نظر می‌کند. «۱۵۴»

**حالت چهارم، (مربوط به تعدد اسباب و وحدت نازل)**

**اشاره**

چنانچه اسناد هر دو حدیث از لحاظ صحت مساوی باشند، یکی از آندو را - به خاطر اینکه راوی، حاضر و ناظر قضیه و واقعه بوده است و یا به خاطر یکی از مرجحات - می‌توان بر دیگری ترجیح داده و روی آن ارزش و اعتبار فزونتری نهاد. مثال برای چنین مورد عبارات از آیسه «يَسْأَلُكَ عَمَّا فِي الرُّوحِ قُلُوبُ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ...» می‌باشد:

۱۵۴ - بنگرید به: مجمع البیان ۶/ ۴۳۱. روض الجنان ۶/ ۳۴۹، ۳۵۰. کشف الاسرار ۵/ ۵۹۲ - ۵۹۴. لباب النقول، ص ۳۸۰، ۳۸۱. اسباب النزول: واحدی، ص ۱۶۷. جامع البیان ۱۵/ ۸۸. غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام نیشابوری (هامش جامع البیان) ۱۵/ ۶۹، ۷۰. المیزان ۱۳/ ۱۷۷، ۱۷۸. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۲ اول - بخاری از ابن مسعود «۱۵۵»، حدیثی در کتاب «الجامع الصحیح» خود آورده که می‌گفت: من همراه نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مدینه راه می‌رفتم آنحضرت بر چوبه خرمائی تکیه می‌کرد. گذر او به تنی چند

از یهودیان افتاد یکی از آنها گفت: فرصت خوبی است که با او سؤالی در میان گذاریم. گفتند: راجع به «روح» برای ما سخن گو. حضرت لحظه‌ای ایستاد و سر به سوی آسمان گرفت. من فهمیدم که هنگام وحی بر آن حضرت است و لحظاتی است که وحی بر او نازل می‌گردد، تا آنکه این لحظات به نهائی‌ترین نقطه پایان خود رسید، و حالت وحی سپری گشت. آنگاه گفت: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسرا: ۸۵): و از تو راجع به «روح» می‌پرسند. بگو روح از خلق پروردگار من است و جز آگاهی ناچیزی در باره آن علم و شناخت قابل توجهی در دسترس شما نهاده نشده است. دوم- ترمذی حدیثی را- که آنرا صحیح برشمرده است- از ابن عباس در کتاب خود آورده که می‌گفت: قرشیان به یهودیان گفتند: مطلبی در اختیار ما قرار دهید که از این مرد در باره آن سؤال کنیم. یهودیان گفتند: از این مرد، یعنی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) [راجع به «روح» سؤال کنید، آنها نیز این سؤال را با آنحضرت در میان گذاشتند. خداوند متعال در پی سؤال آنها آیه: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» را نازل کرد. روایت اخیر نشان می‌دهد که آیه مورد بحث در مکه نازل گردید، اما حدیث اول بر خلاف آن، بیانگر آن است که این آیه در مدینه نازل شده است، چرا که یهودیان در مدینه به سر می‌بردند. اما روایت اول به دو دلیل بر روایت دوم رجحان دارد: ۱- آنچه بخاری؟؟؟ روایت کرده از روایات دیگران صحیح‌تر است ۲- عبد الله مسعود- که راوی حدیث اول؟؟؟ است- خود در متن قضیه قرار داشته و حاضر و ناظر صحنه و واقعه بوده است.

### سخن طبرسی در باره این آیه

مرحوم طبرسی در باره روحی که مردم از رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) راجع به آن سؤال کردند اقوال و آراء متعددی را یاد می‌کند: الف- مردم راجع به روحی که در بدن انسان است سؤال کردند که چیست؟  
 ۱۵۵- عبد الله بن مسعود هذلی (م ۳۲)

ه ق) که از لحاظ کثرت تفسیر، تالی تلوا بن عباس بوده و دارای مقامی ارجمند در تفسیر قرآن کریم است. رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) دوست می‌داشت تلاوت قرآن کریم را از زبان او استماع نماید (تفصیل ترجمه احوال او را بنگرید در: سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، از نگارنده، ص ۳۱-۳۴). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۳ رسول اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) به آنها پاسخی نداد. و سؤال کنندگان عبارت از گروهی از یهودیان بودند. بنابراین علت عدول و انصراف آنحضرت در پاسخ دادن آن بود که می‌دانست آنان فقط می‌خواهند پرسند و هدف آنها استفاده علمی نبوده است. اگر آنحضرت پاسخ می‌داد، عناد آنها رو به تزاید و شدت می‌نهاد. آنگاه طبرسی قضیه‌ای را در این باره نقل می‌کند که ما آن قضیه را از متن کشف الاسرار- که جامع‌تر و گویاتر از روایت طبرسی است- می‌آوریم: «کاروان قریش از مکه به شام می‌شد به تجارت، و گذرگاه ایشان مدینه بود. چون آنجا رسیدند از جهودان مدینه پرسیدند از کار محمد (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و حال او- که شما در وی چه گوئید، و در کتاب شما از نعت وی چیست؟ ایشان گفتند: او را از سه چیز پرسید: از اصحاب کهف، و از ذو القرنین، و از روح. اگر قصه اصحاب کهف و ذو القرنین جواب دهد پیغامبر است و اگر نگوید، پیغامبر نیست. و اگر از روح جواب دهد و بیان آن کند پیغامبر نیست، و اگر جواب ندهد و بیان نکند پیغامبر است. پس چون به مکه باز آمدند از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) از هر سه پرسیدند. قصه اصحاب کهف، و ذو القرنین در سوره «الکهف» فرود آمد از آسمان و ایشانرا بیان کرد، و در روح سخن نگفت تا جبرئیل آمد و آیت آورد: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...». ب- مردم راجع به روح سؤال کردند که آیا مخلوق و حادث است و یا این چنین نیست؟ خداوند متعال فرمود: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...»، یعنی روح، یکی از فرآورده‌های فعل و خلق الهی است. علی‌هذا ممکن است روحی که راجع به آن سؤال شده است چند چیز باشد: ۱- روحی که قوام جسد به آن است ۲- جبرائیل ۳- فرشته‌ای که وصف جالبی از آن در کتب حدیث آمده و زبان به تسبیح خداوند متعال می‌گشاید ۴- عیسی، چرا که به «روح» نامبردار است. ج-

مشرکین، راجع به روحی از آنحضرت سؤال کردند که باید آنرا عبارت از «قرآن کریم» دانست که آنرا با چه کیفیتی فرشته به تو القاء می‌کند، و یا چگونه دارای اعجاز گردیده است، و نیز چگونه نظم و ترتیب و سازمان تعبیرش متفاوت با انواع کلام و سخن‌ها- اعم از خطابه‌ها و اشعار- گشته است. خداوند متعال نیز قرآن کریم را به «روح» نامبردار ساخته است آنجا که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا». أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۴

### مروری بر سخنان مرحوم علامه طباطبائی در «المیزان» راجع به مفهوم روح

وی می‌نویسد: «روح- بر حسب آنچه در لغت و زبان عربی شناسائی شده- عبارت از مبدء حیات و زندگی است که انسان و یا حیوان به مدد آن قادر بر احساس و حرکت ارادی است. لفظ و واژه «روح» هم مذکر و هم مؤنث به کار می‌رود. این واژه احیاناً با مفهوم مجازی آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و بر اموری که از رهگذر آن آثار نیک و مطلوبی بارور می‌گردد اطلاق می‌شود، چنانکه علم به عنوان حیات نفوس برشمرده می‌شود. خداوند متعال فرموده است: «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» (انعام: ۱۲۲). یعنی به وسیله هدایت به ایمان او را زنده ساخته و حیات جدیدی در او آفریدیم. و جماعتی از مفسرین «روح» را در آیه زیر بر همین مفهوم حمل نمودند، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» (نحل: ۲): که منظور از روح در این آیه عبارت از وحی است. و یا آنکه می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری: ۵۲). یعنی قرآنی را که وحی است به سوی تو فرو فرستادیم. همین مفسرین یادآور شدند که خداوند متعال وحی و قرآن را از آن جهت «روح» نامیده است که چون نفوس مرده به وسیله آنها جان گرفته و از حیات برخوردار می‌گردد، چنانکه «روح» با مفهوم متعارف آن منشأ حیات اجساد بی‌جان می‌باشد. به هر صورت، کلمه روح در آیات بسیاری- اعم از مکی و یا مدنی- مکرراً یاد شده است که مسلماً آن معنی و حقیقتی که در جانداران می‌شناسیم- که عبارت از مبدء حیات است و نتیجه آن احساس و حرکت ارادی است- در تمام این موارد در مد نظر نیست. چنانکه در دو آیه زیر، روح حیوانی اراده نشده است: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا» (نبا: ۳۸). «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» (قدر: ۴) بی‌تردید، مراد از روح در این دو آیه، غیر از روح حیوانی و نیز غیر از ملائکه است. و نیز در حدیثی که از امیر المؤمنین علی (علیه السلام) راجع به تفسیر آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (نحل: ۲) آمده، آنحضرت به أسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۵ این آیه استدلال کرد که روح، غیر از ملائکه می‌باشد. و خداوند متعال گاهی روح را به «قدس» و گاهی به «امانت»- چنانکه خواهیم دید- توصیف کرده است، چرا که از پلیدی و سائر آلودگیهای معنوی و عیوب و عاهات و آفات جسمانی- که ارواح انسی از آنها مبری نیست- کاملاً پاکیزه و منزه می‌باشد. این روح- که در قرآن کریم، قرین «ملائکه» از آن یاد شده است- اگر چه غیر از ملائکه است، لکن این روح در امر وحی و تبلیغ سخن الهی مصاحب و همراه ملائکه و در معیت آنها است، چنانکه این نکته را می‌توان از آیه «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ...» استفاده نمود. خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ، فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (بقره: ۹۷) خداوند متعال در این آیه فرو فرستادن قرآن کریم بر قلب نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به جبرائیل نسبت داده که او به فرمان پروردگار متعال، قرآن را بر قلب آنحضرت نازل کرده است. آنگاه فرمود: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء: ۱۹۵) و نیز فرمود: «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ...» (نحل: ۱۰۲) خداوند متعال، روح را- که غیر از ملائکه می‌باشد- با توجه به یک وجهی به جای جبرائیل آورده که او خود نیز از ملائکه است. بنابراین، جبرائیل، روح را نازل می‌کند، و روح، حامل همین قرآنی است که خواننده می‌شود و تلاوت می‌گردد. بدینطریق آن پیچیدگی و ابهامی که در آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری: ۵۲) به نظر می‌رسد از هم گشوده شده و روشن می‌گردد، و نیز آشکار می‌شود مراد از وحی روح- در این آیه- عبارت از نازل کردن «روح القدس» بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد، و فرو فرستادن روح القدس بر آنحضرت عبارت از وحی

قرآن کریم به او است، زیرا روح القدس حامل وحی می‌باشد. پس بنابراین هیچ داعی و انگیزه‌ای وجود ندارد که طبق نظریه عده‌ای بگوئیم مراد از روح در آیه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» عبارت از خود قرآن کریم است.

### رابطه و انتساب وحی به روح

اما نسبت وحی به روح - وحیی که عبارت از کلام خفی و سخن نهان و پنهان اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۶ است، و روحی که با مفهوم یاد شده در مد نظر می‌باشد و باید آنرا از موجودات و پدیده‌های واقعی و خارجی برشمرد - در این نسبت هیچ اشکالی وجود ندارد، زیرا این موجودات پاکیزه و منزّه از شوائب جسمانی - همانگونه که به عنوان موجودات مقدسه‌ای از آفریده‌های او به شمار می‌روند - بدینسان باید آنها را کلمات و پدیده‌های فعل الهی تلقی کرد، چنانکه خداوند متعال در باره عیسی بن مریم (علیهما السلام) فرمود: «وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ...» (نساء: ۱۷۱). خداوند متعال روح را کلمه و بیانی رهنمون کننده نسبت به مراد و مقصود الهی برشمرد است. پس روا است که روح به عنوان وحی تلقی شود، چنانکه روا است، به عنوان «کلمه» محسوب گردد.

### وجه تسمیه روح به «کلمه»

علت اینکه از روح با عنوان «کلمه» یاد شده این است که روح از کلمه ایجاد، یعنی «كُنْ» پدید آمده و هیچ سبب عادی در پدید آمدن انسانها به عنوان واسطه ایجاد در میان نبوده است، به این دلیل که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران: ۵۹) خداوند متعال برای ایضاح حقیقت روح اضافه می‌کند، که: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي». ظاهر حرف «مِنْ» چنان است که برای «تبیین جنس» در مد نظر می‌باشد، چنانکه در آیاتی به سان همین آیه، حرف «مِنْ» به عنوان «تبیین جنس» مورد استفاده قرار گرفته است، مانند: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ...» (مؤمن: ۱۵) «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ...» «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ...». پس بنابراین، روح از سنخ «امر» است. آنگاه خداوند متعال «امر» خود را معرفی کرده و فرموده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسَبِّحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ» (یس: ۸۴). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۷ سرانجام برای ما روشن می‌گردد: امر خداوند این است که راجع به هر چیزی می‌فرماید: «كن»، و آن نیز عبارت از کلمه ایجاد می‌باشد که این کلمه عبارت از خود ایجاد است، و ایجاد همان وجود بخشیدن می‌باشد، اما نه از هر جهت، بلکه از جهت استناد شیء به خداوند متعال و قیام آن شیء به وسیله خداوند متعال که وجود شیء مطرح می‌باشد، علی هذا قول خداوند متعال عبارت از فعل او است. دلیل گویای این نکته - که وجود اشیاء، قول خداوند می‌باشد، اما از آن جهت که بدو منسوب و مستند است، و اسباب و علل وجودی دیگر در این قول و فرمان الهی ملغی است - عبارت از سخن حضرت (باری تعالی) است که فرمود: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصِيرِ» (قمر: ۵۰). در این آیه، خداوند متعال امر خود را - پس از آنکه آنرا «واحد» و یکی و یکباره برشمرد - آنرا به «لمح بصر» یعنی چشم به هم زدن و یکباره دیدن تشبیه کرده است. این نوع تشبیه در جهت نفی تدریج مورد توجه است. و از همین رهگذر می‌توان دریافت در اشیائی که تدریجا تکون می‌یابند و به توسط علل و اسباب طبیعی - علل و اسبابی که منطبق بر زمان و مکان است - جهت و بعد دیگری وجود دارد که معرّی و رهیده از قانون تدریج، و بیرون از حیطه زمان و مکان است. این جهت و این بعد در اشیاء عبارت از امر و قول و کلمه خداوند متعال می‌باشد. اما آن جهتی که اشیاء از رهگذر آن، تدریجی و مرتبط به اسباب و علل طبیعی و منطبق بر زمان و مکان است، اشیاء با چنین بعد و جهت به عنوان «خلق» حضرت باری تعالی تلقی می‌گردند. لذا فرمود: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» (اعراف: ۵۴). پس بنابراین، «امر»، عبارت از وجود و هستی شیئی آنهم از جهت استناد آن شیء صرفا به خداوند بدون واسطه اسباب و علل، اما خلق، عبارت از



وجود شیء از جهت استناد آن به خداوند، لکن با توسط علل و اسباب طبیعی در آن. این نکته را نیز می توان از آیه زیر استفاده نمود، آنجا که می فرماید: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ، خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...». دلیل آن این است که نخست خلق و آفرینش آدم و پیوند و وابستگی خلق و آفرینش او با خاک را- که به عنوان یکی از علل و اسباب به شمار است- یاد کرده، آنگاه وجود آدم را یاد آور می گردد، و این بعد و جهت را به هیچ چیزی جز به «کن» مرتبط و اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۸ وابسته نمی سازد. باید در این مطلب ظریف دقت فزونتری مبذول گردد. این گفتار الهی نظیر آیه ای است که می فرماید: «... ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً (تا آنجا که می فرماید): ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...» (مؤمنون: ۱۴). خداوند متعال ایجاد انسان را- که منسوب به خود او است و در چنین ایجادی، هیچیک از علل و اسباب طبیعی راه ندارد- «خلق آخر» و آفرینشی از نوعی دگر نامیده است. از پی این مطالب روشن می گردد که «امر» عبارت از «کلمه آسمانی ایجاد» و فعل ویژه خود خداوند متعال است که علل و اسبابی در میان نیست و نمی توان آنرا با زمان و یا مکان و امثال آنها اندازه گیری نمود. خداوند متعال در مرحله دوم گزارش و توضیح داده که امر او در هر چیزی همان «ملکوت» آن چیز می باشد، و «ملکوت»، رساتر از «ملک» است. پس برای هر چیزی ملکوتی است، چنانکه هر چیزی را «امری» است. خدای متعال فرموده است: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (اعراف: ۱۸۵). و یا فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (انعام: ۷۵). چنانکه فرمود: «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (قدر: ۴) از آنچه گذشت آشکارا می توان به این نتیجه رسید که «امر» عبارت از کلمه ایجاد، و آن نیز عبارت از فعل خاص به خداوند متعال است که اسباب و علل با تأثیرات تدریجی شان در این ایجاد دخالت ندارند، و آن عبارت از وجودی برتر و والاتر از نشأه ماده و گنجور زمان و مکان است و «روح» از لحاظ وجودش از سنخ «امر» و از عالم «ملکوت» است. خداوند متعال طی کلام خویش، امر روح را به گونه هائی مختلف وصف می کند، لذا از آن به طور جداگانه و مستقل یاد کرده و می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...» (نبا: ۳۸). و یا فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...» (معارج: ۴). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۱۹۹

### انواع روح در مضامین قرآن کریم

۱- از سخن حضرت باری تعالی چنین استفاده می شود، بعضی از انواع روح با ملائکه همراه است چنانکه در آیاتی که قریباً گذشت این معیت را دیده ایم: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...». «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...» «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ...» «فَأَنْزَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم: ۱۷): ۲- و بعضی از انواع روح، عبارت از همان روحی است که عموماً در انسانها دمیده می شود، چنانکه فرمود: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...» (الم سجده: ۹). «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (حجر: ۲۹) و ص: ۷۲). ۳- و برخی دیگر از انواع روح، همان روحی است که مصاحب با مؤمنین است. آیه زیر ما را به همین نکته رهنمون است: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...» (مجادله: ۲۲). و نیز آیه ای که ذیلاً از آن یاد می کنیم مشعر به همین نکته، و بلکه مانند آیه اخیر کاملاً بر آن دلالت دارد: «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...» (انعام: ۱۲۲). زیرا آنچه در این آیه یاد شده عبارت از «حیات جدید و زندگانی نوین» است، و حیات و زندگانی فرع بر وجود روح می باشد. ۴- بعضی از انواع روح، همان است که بر انبیاء (علیهم السلام) نازل شده است، چنانکه آیات زیر بر آن دلالت دارد: «يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا...» (نحل: ۲). «وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (بقره: ۸۷). «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...» (شوری: ۵۲). و نیز آیات دیگری که ما را به همین حقیقت واقف می سازد. ۵- و سر انجام پاره ای از انواع روح همان چیزی است که عده ای از آیات دیگر قرآن کریم بدان اشارتی دارد، آیاتی که در آنها یاد آوری شده است در غیر انسان یعنی اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۰ جانوران و گیاهان، حیاتی مقرر شده است، و حیات نیز ظاهراً متفرع بر



وجود روح می‌باشد. نتیجه‌ای که از مطالب گذشته در رابطه با آیه «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» به دست می‌آید: از مجموع مطالب گذشته معنی آیه مذکور روشن می‌گردد که سؤال مطرح شده در آن مربوط به حقیقت مطلق روح است که در موارد و آیات متعددی از قرآن کریم از آن سخن رفته است. و پاسخی که در همین آیه بیان شده حقیقت «روح» را بیانگر است مبنی بر اینکه این روح از سنخ «امر» است، البته «امر» به همان معنایی که قبلاً- آنرا بازگو نمودیم. اما جمله «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» در جهت بیان این نکته است: آن مقدار از علم و آگاهی که خداوند آنرا در رابطه با حقیقت روح در دسترس نیروی فهم و درک شما نهاده است اندکی از جم غفیر و بخشی بسیار ناچیز از مجموعه عظیم علم و آگاهی است، زیرا حقیقت روح دارای پایگاه ویژه‌ای در وجود و خواص و مشتمل بر آثاری شگفت آور و جالب و حیرت انگیز در عالم هستی است که میان شما و این خواص و آثار، حجاب و مانعی وجود دارد که قادر بر شهود آنها نمی‌باشید.

### گذری بر آراء مفسرین در باره روحی که از آن سؤال شده و پاسخی که راجع به آن نازل شده است

الف- عده‌ای از مفسرین می‌گویند: مراد از روحی که مردم در باره او سؤال می‌کردند، همان روحی است که خداوند متعال در آیه‌های زیر از آن یاد کرده است: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...» «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...». اما باید گفت: این مفسرین در این نظریه از یک رأی مستدلی برخوردار نبوده، بلکه در مقام اثبات آن، فاقد دلیل هستند. ب- گروهی دیگر می‌گویند: مراد از این روح، جبرائیل (علیه السلام) می‌باشد، چرا که خداوند متعال از او در آیه زیر با نام و عنوان «روح» یاد کرده است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...». لکن لازم به یادآوری است: صرف نامگذاری جبرائیل (علیه السلام) به «روح» در برخی از آیات قرآنی مستلزم آن نیست که منظور از «روح» در هر موردی از قرآن کریم عبارت از جبرائیل (علیه السلام) باشد. علاوه بر این، تسمیه جبرائیل (علیه السلام) به «روح» متضمن یک معنی و منظور ویژه‌ای است که ما ضمن سخن خود قبلاً به آن معنی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۱ اشارتی داشتیم. اگر نه، چنانچه مراد از روح در همه جای قرآن کریم، جبرائیل (علیه السلام) باشد باید عیسی و جبرائیل (علیهما السلام) یکی باشند، چرا که خداوند متعال، هر دو را «روح» نامیده است. ج- عده‌ای را عقیده بر آن است که مراد از روح در آیه مورد بحث، قرآن کریم است، به این دلیل که خداوند متعال قرآن کریم را به «روح» نامبردار ساخته است، آنجا که می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...». بنابراین، فشرده پرسش و پاسخ مندرج در این آیه چنین است که آنها راجع به قرآن کریم از تو سؤال می‌کنند که آیا از سوی خدا نازل شده، و یا اینکه تو آنرا از پیش خود، ساخته و پرداخته‌ای؟ به آنها پاسخ گوی که قرآن کریم از امر پروردگارم می‌باشد. و جز خدا هیچکسی نمی‌تواند به مانند آن را بسازد و سخنی به سان آنرا بپردازد. علی‌هذا قرآن کریم نشانه‌ای دارای اعجاز و بازگو کننده صحت و حقانیت رسالت من می‌باشد، اما آگاهی شما در این مورد ناچیز است و شما از احاطه علمی لازم در باره این حقیقت بی‌بهره هستید، و لذا قادر به پرداختن سخنی به مانند قرآن کریم نمی‌باشید. طرفداران نظریه اخیر می‌گویند: آیه‌ای که پس از آیه مربوط به سؤال از روح آمده است مؤید آن می‌باشد که منظور از آن، قرآن کریم است. چرا که این دو آیه بدین صورت در کنار هم آمده است: «وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا. وَ لَئِنْ سَأَلْتُمْ لَنَدَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» (اسراء: ۸۵، ۸۶). اما باید این نظریه را مانند آراء دیگر نادرست برشمرد، به این دلیل که اعطاء نام و عنوان «روح» به قرآن کریم در پاره‌ای از آیات مستلزم آن نیست که مراد از روح- در هر موردی از قرآن کریم- عبارت از قرآن کریم باشد، چنانکه در مورد نام گذاری جبرائیل (علیه السلام) به «روح» همین نکته را یاد کردیم. علاوه بر اینکه ادعای این نام گذاری فاقد دلیل می‌باشد، آیه بعد از آیه سؤال از روح نیز نمی‌تواند اختصاصاً مؤید این نظریه باشد، بلکه حتی می‌تواند مؤید و گواه نظریات دیگر نیز تلقی گردد. د- دسته‌ای از مفسرین بر آنند که مراد از روح در آیه مذکور، روح انسانی است، و همین مفهوم- در صورتی که روح به صورت مطلق ذکر شود- به اذهان روی می‌آورد و به

أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۲ اصطلاح: «متبادر به ذهن است». و اینکه خداوند متعال در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» اشاره به این است که از بیان و گزارش مفهوم روح دریغ شده، و از توغّل و تعمق در حقیقت روح نهی و ممانعت به عمل آمده است، زیرا روح از امر خدا نشأت گرفته و علم به حقیقت آنرا خداوند متعال به خود اختصاص داده و هیچکسی را بر حقیقت آن مطلع نساخته است. آنگاه در باره همین روح انسانی - که محور سؤال مردم بوده است - طرفداران همین نظریه دچار اختلاف عقیده هستند: گروهی معتقدند که این روح جسمی هوائی است که در مخارق و اندرون بدن در حال آمد و شد می‌باشد. و گروهی دیگر آنرا جسم هوائی در هیئت و شکل بدن می‌دانند که در بدن حلول کرده است، و اگر از بدن خارج شود مرگ آن فرا می‌رسد. و عده‌ای می‌گویند: روح انسانی، اجزاء اصلی و اساسی است که در قلب آدمی جای دارد. و فرقه‌ای را اعتقاد بر آن است که روح انسانی عبارت از یک حالت و عرض در بدن می‌باشد. و دسته‌ای بر آنند که روح عبارت از همان بدن می‌باشد. و عقائد و آراء دیگری که در باره روح انسان از سوی دانشمندان اظهار شده است. اما نظریه اخیر - که روح مورد سؤال در آیه مذکور را عبارت از روح انسانی شناسانده است - خالی از اشکال نیست، زیرا ما نمی‌توانیم بپذیریم که روح انسانی از کلمه «روح» در این آیه به ذهن متبادر می‌گردد. مطالعه و بررسی آیاتی که متعرض مسئله «روح» شده است - چنانکه قبلاً توضیح دادیم - همه آن ادله‌ای که طرفداران این نظریه اظهار داشته‌اند را مردود اعلام می‌کند. ه - گروهی از مفسران می‌گویند: مراد از روح در آیه مورد بحث، مطلق روح است که ضمن گفتار خداوند در موارد متعددی از قرآن کریم آمده است. ولی سؤال فقط در این جهت مطرح شده است که آیا این روح، قدیم و یا حادث می‌باشد؟ خداوند متعال به این سؤال پاسخ داده است مبنی بر آنکه روح از امر و فعل خداوند حادث شده است، و فعل خداوند نیز حادث است و نمی‌توان آنرا قدیم دانست. ایرادی که بر این نظریه وارد است چنان است که اگر چه اراده مطلق روح از کلمه روح در آیه مزبور به جا و به مورد و قابل قبول می‌باشد، لکن ارجاع سؤال مردم به حدوث و أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۳ یا قدم آن، و نیز توجیه جواب مناسب آن سؤال - مبنی بر اینکه روح، حادث می‌باشد - ادعائی است که باید آنرا با توجه به لفظ و تعبیر آیه فاقد دلیل برشمرد.

### مروری بر اختلاف نظر مفسرین در معنی «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»

مفسران در تبیین و گزارش آیه مذکور دارای بیاناتی مختلف هستند که آیا این سخن پاسخ مثبت به سؤال مردم در باره روح می‌باشد، و یا آنکه ترک جواب و روی گردان ساختن مردم از پرس و جو و کنجکاوی در باره آن است؟ وجوهی که ما قبلاً از آنها یاد کردیم در رابطه با این دو نظریه، متفاوت می‌باشد. آنچه نسبت به بعضی از این وجوه متناسب است مؤید نظریه اول می‌باشد که پاسخ، مثبت است، اما در رابطه با پاره‌ای از وجوه دیگر، نظریه دوم، یعنی استفاده ترک جواب از آیه مذکور، به جا و لازم است.

### مخاطب «وَمَا أُوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» چه کسانی هستند

مفسرین - در اینکه این سخن، خطاب به چه کسانی است - اختلاف دیگری را مطرح می‌سازند که آیا اینان عبارت از یهودیان مدینه هستند، و یا آنکه مشرکان مکه، یعنی قریش، مخاطبین این سخن را تشکیل می‌دهند، البته با توجه به این مطلب که مشرکان مکه با راهنمایی یهودیان سؤال مربوط به روح را با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذاشتند، و یا اینکه مخاطب این سخن عبارت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و سائر مردم هستند؟ آنچه با روند آیه متناسب تر به نظر می‌رسد این است که بگوئیم: خطاب به همان کسانی است که این سؤال را با آنحضرت در میان گذاشتند، و این جمله «وَمَا أُوْتِيتُمْ...» تکمله سخن نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، و سؤال کنندگان را باید عبارت از یهودیان دانست، چرا که اینان در آن روزگاران به علم و دانش معروف بودند. و ضمن آیه، اثبات نوعی از علم برای همین یهودیان گوشزد شده مبنی بر اینکه اندک و ناچیز بوده است. بر

خلاف قریش و مشرکین عرب که خداوند متعال ضمن برخی از سخنان آنها را مردمی بی بهره از هر گونه علم معرفی نموده، آنجا که می فرماید: «... كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ...» (بقره: ۱۱۸) بدینسان آن مردمی که از علم هیچ بهره ای ندارند سخنی به مانند گفتار یهودیان و نصاری بیان می کنند، و چون آنان زبان به انکار و کفر می آلاینند. مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) یاد آور می شود که از طرق دیگر [غیر از طریقی که در «الدر المنثور» آمده است از عبد الله بن مسعود و عبد الرحمن بن عبد الله بن ام مکتوم أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۴ روایت شده است که سؤال در آیه «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...» از سوی یهودیان مدینه مطرح شده و آیه مذکور نیز در مدینه نازل گشته است. اما مکی بودن سوره و اتحاد سیاق و روند آیات ما بعد آیه یاد شده با این نظریه سازگار نیست و باید طبق روایت «الدر المنثور»، بپذیریم که سؤال از سوی مشرکین- با راهنمایی یهودیان- در مکه مطرح شد و این آیه مکی است. «۱۵۶»

### حالت پنجم مربوط به تعدد اسباب و وحدت نازل

#### اشاره

حالت پنجم در رابطه با تعدد اسباب النزول این است که نزول آیه از پی دو سبب و یا چند سبب- که طی روایات یاد شده است- امکان پذیر باشد. به این معنی که این اسباب متعدد از لحاظ زمان آشکارا از هم دور نباشند و میان رویدادهائی که موجب نزول آیه گشته است فاصله زمانی زیادی وجود نداشته باشد، چنانکه راجع به اسباب النزول آیات قبلی «۱۵۷» دیدیم میان اسباب متعددی که برای نزول هر یک از آنها روایت شده از نظر زمان، فاصله ای زیاد و بعد و دوری وجود دارد. و لذا نمی توان چنین اسباب متعددی را سبب نزول آیه مورد نظر برشمرد، اما اگر میان این اسباب، قرب زمانی وجود داشته باشد می توان همه آنها را به عنوان سبب نزول تلقی کرد، چون تعدد اسباب در صورت وجود قرب زمانی میان آنها با وحدت مسبب منافاتی نخواهد داشت و موجب هیچگونه تهافت و ناسازگاری نخواهد بود.

### چند مثال برای این حالت- آیه «وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاحَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ...»

الف- حدیثی که بخاری از طریق عکرمه از ابن عباس آورده [که وی می گفت: الف- حدیثی که بخاری از طریق عکرمه از ابن عباس آورده] ۱۵۶- بنگرید به: المیزان ۱۳ / ۱۹۵-

۲۰۰ و ۲۱۲. ۱۵۷- این آیات عبارتند از: الف- «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...»، اگر روایاتی را- که سؤال را از سوی یهودیان معرفی می کند- بپذیریم نمی توانیم روایاتی را معرف سبب نزول این آیه بدانیم که بیانگر طرح سؤال از سوی قریش می باشد، چرا که میان این دو سبب فاصله زیادی وجود دارد، زیرا بر حسب روایات دسته اول، آیه یاد شده مدنی است، و بر طبق روایات دوم مکی خواهد بود. ب- «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِينَ أُوْحَيْنَا إِلَيْكَ...» که اگر روایات مربوط به آمدن امیر و ابو جهل و رجال قریش نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به عنوان سبب نزول بپذیریم، آیه مذکور مکی خواهد بود، اما اگر روایتی را که از طریق عوفی رسیده به عنوان سبب نزول قبول کنیم همین آیه را باید مدنی بدانیم. و چنانکه قبلا یاد کردیم سزا است روایت عوفی را- به خاطر آنکه حائز شرایط صحت حدیث از نظر شیعه و پاره ای از محدثان اهل سنت است- پذیرا گردیم، چنانکه روایت عیاشی نیز نزول آیه مذکور را در مدینه تأیید می کند (رک: مجمع البیان ۶ / ۴۳۱. المیزان ۱۳ / ۱۷۸). اساسا روایت نخست با ظاهر آیات متصل و پیوسته به آیه مورد بحث، متناسب نیست، زیرا این آیات چنین می نماید که نبی اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حتی به خواسته های قریش آهنگ نفرمود تا چه رسد به آنکه نسبت به درخواست آنها در وی رکون و گرایش پدید آمده باشد (بنگرید به: المیزان ۱۳ /

۱۷۳). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۵ هلال بن امیه در حضور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همسرش را به زنا با شریک بن سمحاء متهم ساخت. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی فرمود: یا باید برای این تهمت، بینه و شهودی اقامه کنی، و یا پذیرای آن گردی که حد بر تو جاری گشته و هشتاد ضربه تازیانه را بر پشت و بدن خود آماده باشی. «۱۵۷» هلال گفت: یا رسول الله، اگر یکی از ما مردی را با همسرش [در حال زنا] ببیند، آیا باید به راه افتد و در پی یافتن و درخواست شهود و گواهان برای این کار برآید [تا آنها مشهودات خود را بازگو کنند]؟! به دنبال این سؤال و این پیش آمد بود که خداوند متعال آیه زیر را نازل کرد: «وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَكَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ... (تا) ... أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: ۶-۸) «۱۵۸» ب- شیخین، یعنی بخاری و مسلم از سهل بن سعد «۱۵۹» آورده اند که می گفت: عُوَیْمِرُ نَزِدَ عَاصِمَ بْنَ عَدَى آمَدَ وَبِهِ أَوْ كَفَّتْ أَسْرُوسُ خَدَا (صلی الله علیه و آله و سلم) پیرس اگر کسی مرد بیگانه ای را با همسر خود در حال زنا ببیند [و غیرت او، وی را وادارد که زناکار را بکشد آیا باید این شوهر غیرتمند کشته شود؟ آیا این شوهر چگونه عمل کند و چه رفتاری را در پیش گیرد]؟! عاصم نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و این سؤال را با آنحضرت در میان گذاشت. اما نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن کسی را، که این حادثه برای وی اتفاق افتاد و درخواست کرد که عاصم سؤال مزبور را با آنحضرت در میان گذارد، مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. سهل بن سعد می گوید: عاصم و عویمر به هم رسیدند. عویمر پرسید چه کردی، آیا مسئله مرا با آنحضرت در میان گذاشتی؟ پاسخ داد ... من سؤال ترا با او در میان گذاشتم، لکن آنحضرت این سؤال را عیب برشمرده و سائل [یعنی ترا] مورد ملامت قرار داده است. «۱۶۰»

است که هلال پس از آنکه این سخن و دستور را از آنحضرت شنید گفت: حتما خداوند متعال در باره کار من آیاتی نازل خواهد کرد که پشت و تن و اندام من از اجراء این حد تبرئه خواهد شد (رک: الجامع لاحکام القرآن ۱۲/ ۱۸۲). ۱۵۸- این آیات را «آیات لعان» می نامند که شرح وقایعی که به عنوان سبب نزول آنها روایت شده است به گونه ای مفصل و گسترده در صفحه های پیشین همین دفتر گذشت. ۱۵۹- سهل بن سعد خزرجی انصاری (م ۹۱ ه ق) از قبیله بنی ساعده و یکی از صحابی مشهور و از اهل مدینه می باشد که حدود صد سال زندگانی کرد. و از روی در کتب حدیث یکصد و هیجده حدیث روایت شده است. (رک: الاصابه: ت ۳۵۲۶، نقل از: الاعلام: ۳/ ۲۱۰). ۱۶۰- و چون در الاتقان فی علوم القرآن روی حرف عین در کلمه «فغاب المسائل» یک نقطه به طور اشتباهی به چاپ أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۶ عویمر گفت: سوگند به خداوند، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهم رفت و پاسخ این مسئله را از او درخواست خواهم کرد. وی نزد آن حضرت آمد، امّا دید که آیات لعان در باره او نازل گشت. «۱۶۱» سهل بن سعد می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عویمر و همسرش را فراخواند و دستور لعان را در باره آندو اجراء فرمود. آنگاه عویمر عرض کرد: یا رسول الله اگر من همراه او بروم معنی این کار این است که بر او دروغ بستم. عویمر قبل از آنکه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور جدائی را میان آنها صادر کند از همسرش جدا شده و او را ترک گفت. و این جدائی به صورت سنتی در آمد که سوگند «لعان» میان هر زن و شوهری به اجراء گذاشته می شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از انجام لعان فرمود: این زن را زیر نظر گیرید: اگر او فرزندی به دنیا آورد که سیاه چرده و سیاه چشم و دارای کپل و سرین بزرگ بود باید بدانیم که عویمر در تهمتی که به همسرش وارد ساخت سخن به راستی آورده است، اما اگر این را فرزندی به دنیا آمد که سرخ گون و به گونه کرم سرخ رنگ بود بدانید که عویمر دروغگو است و به ناروا همسرش را متهم ساخته است. فرزندی که این زن به دنیا آورد دارای همان صفات نامطبوع بود، «۱۶۲» یعنی فرزند عویمر نبوده است. علماء برای جمع و سازش میان این دو حدیث گفته اند: اولین کسی که این جریان برای او اتفاق افتاد، هلال بن امیه [واقفی بود «۱۶۳»]، و جریان کار او با آمدن عویمر «۱۶۴» نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مواجه و مصادف گشت، و آیه لعان در شأن این دو نفر

نازل شد. نووی «۱۶۵» و پیش از او خطیب (۴) «۱۶۶» به همین توجیه گرایش داشته‌اند و خطیب رسید، یکی از مترجمان این کتاب را

دچار اشتباه ساخته و نوشته است که «سؤال کننده غایب بود». در حالیکه معنی این سخن آن است که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سائل را مورد انتقاد قرار داد و از او عیب گرفته و خرده گیری نمود. ۱۶۱- سیوطی می نویسد: وقتی عویمر نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و سؤال خود را با آنحضرت در میان گذاشت، فرمود: خداوند متعال در باره تو و یار و رفیق تو [یعنی هلال، آیاتی از قرآن کریم نازل کرد (الاتقان ۱/ ۱۲۱)]. ۱۶۲- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر ۳/ ۲۶۷. ۱۶۳- وی یکی از سه تن است که در غزوه تبوک از شرکت در جنگ خودداری کردند و سپس به توبه درآمدند و حق تعالی توبه ایشان پذیرفت (تاریخ گزیده، چاپ لیدن، ص ۲۴۳- نقل از لغتنامه دهخدا، ۲۸/ ۲۴۹). [.....] ۱۶۴- عویمر بن حارث بن زید بن حارثه بن الجعد عجلانی [الجامع لاحکام القرآن ۱۲/ ۱۸۴ و هامش آن. ۱۶۵- ابو زکریا یحیی بن شرف بن مزی بن حسن حزامی حورانی نووی شافعی: محیی الدین (۶۳۱- ۶۷۶ ه ق) عالم به فقه و حدیث که در «نوا»: یکی از قرای حوران سوریه از دنیا رفت. و از آثار او است: «تهذیب الاسماء و اللغات»، «المنهاج فی شرح صحیح مسلم»، «التقريب و التيسير» در «مصطلحات حدیث» و چندین کتاب دیگر (الاعلام ۹/ ۱۸۴، ۱۸۵). ۱۶۶- در کتب تراجم، رجالی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۷ مذکور می گفت: گویا این جریان برای ایندو نفر در یک زمان اتفاق افتاده بود که آیه لعان به دنبال آن نازل گردید. «۱۶۷» ج- بزاز «۱۶۸» از حدیث «۱۶۹» آورده است که می گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابی بکر فرمود: اگر مردی را در کنار امّ رومان «۱۷۰» بینی چه خواهی کرد و چه عکس العملی از خود نشان خواهی داد؟ ابی بکر پاسخ داد او را با بدترین کیفر مجازات خواهم کرد. سپس رو کرد به عمر و به وی گفت: پس و تو ای عمر! در برابر چنین پیش آمدی چه می کنی. و همسرت را اگر در چنین وضعی بیابی چه عملی را در پیش می گیری؟ عمر عرض کرد: من از پیش می گفتم: «خداوند چنان مردی را که از مجازات و کشتن چنین زن و مردی ناتوانی به خرج دهد مورد لعنت و طرد از رحمت خویش قرار دهد»، چرا که چنین آدمی را باید پلید و فرومایه دانست. به دنبال این پرسش و پاسخ، آیه‌های لعان نازل گردید. ابن حجر هم می گفت: برای تعدد اسباب نزول و وحدت نازل، هیچگونه مانع و اشکال و ایرادی وجود ندارد.

### حالت ششم - عدم امکان تعدد اسباب و وحدت نازل تکرار نزول

#### اشاره

چنانچه امکان نداشته باشد که در عین تعدد سبب نزول، آیه یا آیاتی که در مورد آن نازل

\_\_\_\_\_ که به خطیب نامبردارند، متعدد و

بسیارند (بنگرید به: الاعلام ۲/ ۳۵۴، ۳۵۵) در اینجا معلوم نیست که منظور سیوطی از «خطیب» کدامیک از آنها است. ۱۶۷- احکام مربوط به لعان- از دیدگاه اهل سنت- را بنگرید در: (الجامع لاحکام القرآن ۱۲/ ۱۸۵- ۱۹۵). و نیز به همان منابعی در مورد عقائد و آراء فریقین رجوع نمائید که ما قبلا- در همین کتاب آنها را بازگو کردیم. ۱۶۸- ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق، بزاز (م ۲۹۲ ه ق) حافظ حدیث و از علماء و دانشمندان علم الحدیث و از اهل بصره بود و در اواخر عمر به تدریس حدیث در اصفهان و بغداد و شام سرگرم شد، و در رمله از دنیا رفت. وی دارای دو کتاب «مسند» بوده که یکی از آندو، مسند کبیر و «البحر الزاخر» نام داشت و دیگری «مسند صغیر» (الاعلام ۱/ ۱۸۲). ۱۶۹- ابو عبد الله حذیفه بن حسل بن جابر عبسی، معروف به «حذیفه بن الیمان» (م ۳۶ ه ق). الیمان، لقب حسل، پدر حذیفه بوده است. وی صحابی و از ولات شجاع و فاتح به شمار می آید و صاحب «سرّ النبی»



در باره منافقین بوده و به هیچکسی این اسرار را بازگو نکرد. عمر، استناداری مدائن را به وی سپرد و در همانجا از دنیا رفت. در کتب حدیث دویست و بیست و پنج حدیث از وی یاد شده است (الاعلام ۲/ ۱۸۰، ۱۸۱). ۱۷۰- ام رومان دختر عامر بن عویمر، از قبیله کنانه و از صحابه و همسر ابی بکر، مادر عایشه می باشد که هم زمان با حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، و آنحضرت وارد قبرش شد و برای او استغفار کرد و فرمود: «اللهم لم يخف عليك ما لقيت ام رومان فيك و في رسولك» (الاعلام ۳/ ۶۴). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۸ می شود واحد باشد، علماء معتقدند که باید روایات را بر تعدد و تکرر نزول آیه و یا آیات حمل کرد، به این معنی که باید گفت: آیه و آیاتی که به دنبال اسباب متعدد نازل گشته، نزول آن نیز تکرار شده است. دو مثال برای این حالت:

### مثال اول - آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...»

الف- شیخین از مسیب «۱۷۱» آورده اند که وی می گفت: وقتی زمان وفات أبو طالب نزدیک شد و اجلس فرا می رسید رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر وی وارد شد آنهم در حالیکه ابی جهل و عبد الله بن ابی امیه «۱۷۲» نزد او به سر می بردند. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به أبو طالب فرمود: ای عمو، در این لحظات واپسین عمر، کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری ساز تا من به نفع تو نزد خداوند متعال احتجاج کنم. در این اثناء ابی جهل و عبد الله بن ابی امیه گفتند: ای ابی طالب، آیا اراده آن داری که از دین و آئین عبد المطلب روی گردان شوی؟! این دو همواره با ابی طالب گفتگوی خود را ادامه می دادند تا او را وادارند که از گفتن «لا اله الا الله» خودداری نماید، و سر انجام موفق گشتند و در نتیجه ابی طالب گفت: مطمئن باشید که او - یعنی من - بر کیش و آئین عبد المطلب - یعنی بر مرام بت پرستی! - پایداری خود را حفظ خواهم کرد. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابی طالب فرمود: من برای تو - تا وقتی که خداوند متعال مرا از استغفار برای تو نهی نکند - از خدا طلب مغفرت خواهم نمود. پس از این جریان، آیه زیر نازل گردید: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُمْ أُصْدِحَابُ الْجَحِيمِ، وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» (توبه: ۱۱۳، ۱۱۴) برای پیامبر و مؤمنین روا نیست که برای مشرکین - بعد از آنکه برای مؤمنین آشکار گشت که آنها یعنی مشرکین اهل دوزخ هستند - از خدا طلب استغفار نمایند. اینکه ابراهیم برای پدرش از خدا آمرزش می طلبید صرفاً به خاطر وعده‌ای بود که با او در میان \_\_\_\_\_ ۱۷۱- در باره

مسیب و فرزند او سعید بن مسیب بحث گسترده‌ای در پیش داریم. راوی حدیث مسیب عبارت از فرزند او سعید است (بنگرید به: الجامع لاحکام القرآن: قرطبی ۸/ ۲۷۲. تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر ۲/ ۳۹۳. جامع البیان ۱۱/ ۳۰. المیزان ۹/ ۴۰۵، ۴۰۶). ۱۷۲- ترجمه احوال او را علی رغم تتبع نیافتیم. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۰۹ گذاشته بود. لذا آنگاه که برای ابراهیم پدید گشت که عمو و پدر خوانده او دشمن خدا است از وی بیزارى جست و تنفر خود را نسبت به او اعلام کرد، چرا که ابراهیم تحقیقاً فردی بود که خدای را بسیار می خواند و زیاد می گریست و نیز سخت بردبار بود. روایت مذکور را صحیحین از مسیب نقل کرده اند و او پدر سعید بوده که به سعید بن مسیب شهرت داشت. و راوی این حدیث نیز تنها همین سعد می باشد، چنانکه به همین نکته قبلاً اشارتی رفت. در نسب او نوشته اند: سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب مخزومی قرشی، ملقب به «ابو محمد» (۱۳- ۹۴ ه ق) یکی از فقهاء سبعة مدینه، و روغن فروش بوده و از همین طریق اعاشه می کرد، و بیش از همه مردم احکام عمر بن خطاب را در خاطر داشته و از آن پاسداری می نمود، تا آنجا که به او عنوان «راویه عمر» را اعطاء کردند. «۱۷۳» اگر چه اهل سنت لقب «سید التابعین» را به او دادند، اما ابن ابی الحدید نوشته است: سعید بن مسیب از علی (علیه السلام) منحرف بود و محمد بن علی (علیه السلام) با لحن تندی به روی او در آمد و وی را سخت مورد انتقاد قرارداد، و نیز عمر بن علی طی گفتگویی که میان آنها پدید آمد وی را منافق



برشمرده. مجلسی نیز در مجلد نهم چاپ سنگی ص ۹۳ به انحراف وی صریحا اشارت دارد. فتوی‌های او نیز بر خلاف فتوی‌های ائمه (علیهم السلام) بوده است. ابو علی می‌نویسد: شهید ثانی گفته است: از اینکه علماء وی را از حواریین برمی‌شمارند در شگفتم، با اینکه حال و سیره و مذهب او در احکام شرعیه - که مخالف طریقه اهل بیت بود - بر هیچ کس مخفی نیست. علامه حلی اقوال او را در تذکره و منتهی - که مخالف طریقه اهل بیت می‌باشد - آورده است. شیخ مفید در «الارکان» آورده: «اما ابن مسیب ناصبی بودن او را نمی‌توان به هیچوجه رد کرد، و نیز او از نماز بر بدن امام سجاد (علیه السلام) خودداری می‌کرد». البته بو علی در کتاب خود سعی بر آن دارد که سعید بن مسیب را تعدیل کند. «۱۷۴» پیدا است که سعید بن مسیب با چنین احوالی چگونه می‌تواند با امیر المؤمنین علی (علیه السلام) میانه خوشی داشته و نسبت به پدر آنحضرت چنین حدیث مجعولی را نپردازد؟ این روایت فقط از طریق اهل سنت روایت شده تا ایمان ابی طالب را منکر گردند. اما روایاتی که از ائمه (علیهم السلام) رسیده است متفقا بر این حقیقت گواهند که \_\_\_\_\_ ۱۷۳ - الاعلام ۳ / ۱۵۵.

۱۷۴ - منتهی المقال، ص ۱۴۷. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۰ ابی طالب مسلمان بوده، ولی به خاطر آنکه بتواند از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حمایت کند از تظاهر به اسلام خودداری می‌نمود. و اشعاری که از طرق صحیح و قابل اطمینان منسوب به ابی طالب می‌باشد ما را به اسلام و توحید و تصدیق او نسبت به نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) رهنمون است. «۱۷۵» علاوه بر این، همانگونه که طبرسی می‌نویسد: سبب نزول این آیه آن بود که مسلمین به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند آیا ما نمی‌توانیم برای پدران خود - که در جاهلیت به سر می‌بردند و گرفتار کفر و شرک بودند و در همان حال از دنیا رفتند - از خدا طلب مغفرت کنیم؟ در پی این سؤال آیه مورد بحث نازل گردید. «۱۷۶» مرحوم ابو الفتوح رازی را در باره سبب نزول این آیه سخنی نغز و گفتاری خوش است. وی پس از آنکه این حدیث ساختگی و جوشیده از بغض نسبت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بازگو می‌سازد با توجه به یک سلسله ادله، به افشاء حقیقت پرداخته و بطلان و ضعف و نادرستی حدیث یاد شده را برملا می‌کند. وی می‌نویسد: «بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیه آن بود که چون ابو طالب را وفات نزدیک رسید رسول (علیه السلام) به بالین او آمد، او را گفت: یا عم، انک اعظم الناس علی حقاً و احبهم الی: گفت: ای عم، در همه مردمان، آن حق - که تو را بر من است - کس را نیست. و آن دوستی - که تو را در دل من است - کس را نباشد. و حق تو بر من از حق پدر بیشتر است. مرا به کلمتی یاری ده، یعنی کلمه شهادت. ابو جهل حاضر بود و عبد الله بن [ابی امیه. گفتند: ترغیب عن ملة عبد المطلب؟ گفت: انا علی دین عبد المطلب. و به روایتی دیگر آن است که او را گفتند: یا ابا طالب، نه ما همه عمرت از تو شنیدیم که گفتی: «من بر ملت ابراهیم»؟ گفت: گفتم، و امروز هم این می‌گویم که من بر ملت ابراهیم. رسول (علیه السلام) گفت: «لا جرم استغفار می‌کنم برای تو. پس رسول (علیه السلام) برای او استغفار می‌کرد، این آیه آمد. [بطلان این روایت: و این باطل است: الف - از آنجا که این سورت در آخر عهد رسول (علیه السلام) آمد و در آخر عمر \_\_\_\_\_ ۱۷۵ - المیزان ۹ / ۴۰۶. ۱۷۶ - مجمع

البیان ۵ / ۷۶. [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۱. او و ابو طالب در ابتداء اسلام وفات یافت. این هر دو اتفاق است. ب - دگر آنکه اگر این حدیث درست باشد، این دلیل ایمان ابو طالب کند نه دلیل کفر او، برای آنکه گفت: «من بر دین عبد المطلب. و عبد المطلب به نزدیک ما مسلمان بوده است. و در اخبار و روایات ما و مخالفان نیز آن است که او مسلمان بود، نه در حدیث ابرهه، صباح آمد که چون عبد المطلب به نزدیک او [ابرهه حاضر آمد او گمان برد که او آمده است تا شفاعت کند تا از آنجا برگردد. او گفت: ای ملک، من برای آن آمدم که کسان تو شتران من گرفته‌اند بفرمای تا باز دهند. او گفت من پنداشتم خردی داری که من از راه دور آمده‌ام با لشگری گران و با پیلان عظیم تا این خانه - که شرف قدیمان و حدیثان در او است - بیران کنم، تو در شتری چند گرگین حدیث می‌کنی؟! گفت: چنین است، مرا با شتر خود، کار است. از حدیث خانه اندیشه نمی‌دارم که: ان للبیت رباً

یحفظه: خانه را خدائی هست که نگاهدارد. و این نباشد الا سخن مؤمنان موحدان. جز جاهلی نباشد [آن ابلیهی که این حدیث روایت کند آنکه بگوید: فرقی نیست در کفر میان ایشان که به خراب خانه آمده بودند و میان عبدالمطلب که آن سخن گفت. ج- و اما به روایت دیگر که گفت: «من بر ملت ابراهیم» آنکس که گوید: گوینده این کلمه کافر باشد، کافر او باشد، برای آنکه [خدا] رسول (علیه السلام) را می فرماید: «أَنْ أَتَّبِعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» و رسول (علیه السلام) می گوید: «أَنَا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ». و از یوسف (علیه السلام) حکایت این است: «وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ». د- دگر آنکه گفت پیغمبر: برای او استغفار می کنم و استغفار کرد، و مسلمانان نیز در رسول (علیه السلام) نگاه کردند، و برای پدر مشرک خود استغفار می کردند تا خدای تعالی آیه فرستاد و نهی کرد. اگر این روایت درست است استغفار رسول (علیه السلام) برای ابو طالب (رحمة الله علیه) «من ادلّ الدلیل علی ایمانه» باشد، برای آنکه رسول (علیه السلام) - که قدوه و قبله همه عالمیان است - چگونه شاید که این مایه از اصول نداند که برای مشرکان مضر بر کفر، استغفار نشاید کرد که او را واجب آن است که از او تبرّا کند، و در امت او کمتر کس داند. و این، طعن بر رسول (علیه السلام) است. ه- [و دیگر] آنکه اگر درست شود هم آیه را و هم روایت را تفسیر ظاهر و تأویلی در خور هست: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۲ اما روایت، ممتنع نباشد که رسول (علیه السلام) برای ابو طالب استغفار کرد، و اینان - که دیدند از رسول (علیه السلام) ایشان را ایمان ابو طالب معلوم نبود - گمان بردند که رسول برای مشرکی استغفار کند. و اما تفسیر آیه آن است که این نهی نیست، بل نفی است، چنانکه گفت: «مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا». و قوله: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» و «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». و محال است گفتن که این آیات را معنی، نهی است، برای آنکه انبات درخت، و مرگ، مقدور ما نیست، ما را از آن چگونه نهی کنند، و حدیث ایمان ما را به آن امر کرده اند نه نهی. پس این آیه ما را، و این آیات را معنی، نفی باشد، یعنی نباشد و نکند و روایت پیغمبر و هیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان به علت خویشی پس از آنکه روشن شده باشد ایشان را - یعنی پیغمبر و مؤمنان را - که ایشان اهل دوزخند». «۱۷۷» قرطبی نیز می گوید: حسین بن فضل می گفت این داستان و قضیه ای که در باره سبب نزول آیه یاد شده ذکر کرده اند بعید است، چرا که سوره توبه از جمله آخرین آیاتی بود که نازل گردید، و ابو طالب در آغاز اسلام - در حالیکه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه به سر می برد - از دنیا رفت. «۱۷۸» پیدا است که ذکر این سبب نزول برای آیه مورد بحث از چند جهت ساختگی و نادرست می باشد و هدف یاد کردن چنین سبب نزولی تعمداً در جهت اثبات شرک ابی طالب می باشد، ابی طالب که پدر بزرگوار و مؤمن امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده است با توجه به اینکه حتی فریقین قبول دارند میان وفات ابی طالب - که در اوائل طلوع اسلام روی داد - و میان نزول آیه مورد بحث - که در اواخر عمر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روی داد فاصله زمانی دور و درازی وجود دارد که طبق نظر خود سیوطی نباید تاریخ نزول آیه نسبت به سبب نزول آن از نظر زمان دور باشد. و عجیب اینجا است که چنین حدیثی فقط از سعید بن مسیب در تمام کتب تفسیر

۱۷۷- روض الجنان ۵/ ۲۶۶ - ۲۶۸. ۱۷۸- بنگرید به: الجامع لاحکام القرآن ۸/ ۲۷۳. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۳ اهل سنت نقل شده، و بر حسب معیار آنها در اصطلاح حدیث، چنین حدیثی را باید «غریب» و غیر قابل قبول و ضعیف برشمرد. عجیب تر از همه، این است که امام فخر رازی پس از آنکه سخن حسین بن فضل را از واحدی نقل می کند - که حسین بن فضل این حدیث را مستعبد برشمرد و گفته است: سوره برائت از لحاظ نزول، آخرین بخش قرآن کریم است [و در مدینه نازل شده و وفات ابی طالب در مکه آنهم در آغاز اسلام اتفاق افتاده است - می گوید این استبعاد از نظر من مستبعد می باشد، و چه اشکالی وجود دارد که بگوئیم نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از همان زمان فرا رسیدن وفات ابی طالب تا آن وقتی که آیه مورد بحث نازل شد برای وی استغفار می کرد. «۱۷۹» باید به امام فخر گفت: بر حسب نظر تو شغل شاغل رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سراسر عمر نبوتش عبارت از استغفار برای ابی طالب بوده است! آیا در کدام حدیث دیده می شود که آنحضرت همواره سرگرم

استغفار برای او بوده است؟! از آن سو در تفسیر خازن ۲/ ۲۷۰ هم دیده می شود که وی مانند دیگران- پس از نقل استبعاد حسین بن فضل- دچار سراسیمگی شده و می گوید «احتمال دارد که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گاهی برای ابی طالب از خدا طلب مغفرت می کرد تا بر اثر اصرار او خداوند این آیه را نازل کرد» مثل اینکه خازن پنداشته است آنحضرت در سراسر عمر نبوتش نمی دانست که استغفار برای مشرک روا نیست تا سرانجام در اواخر عمر خود متوجه این حقیقت شد! آیا می توان با چنین احتمالی، با این حدیث ساختگی- که از تعمد در اثبات شرک ابی طالب رنگ می گیرد- در باره آیات قرآنی سخن گفت. باری خازن از احتمال مذکور عذرخواهی می کند و می گوید: خدا به مراد و اسرار کتاب خود آگاه تر می باشد. با توجه به مطالب یاد شده این حدیث مسخره آمیز با تمام اشکالاتی که در آن وجود دارد نمی تواند یکی از برنامه های مخالفان را- که به سوی اثبات شرک ابی طالب آمیز جادوهای اسرارآمیز- توجیه نماید. د. «۱۸۰»

۱۷۹- مفاتیح الغیب التفسیر الکبیر

۱۶/ ۲۰۸. ۱۸۰- برای اینکه علاقه مندان بدانند فقط ابن سعید بن مسیب آنچنانی است که حدیث یاد شده را- به تنهایی- از پدرش روایت نموده، و دیگران از چنین حدیثی یاد نکرده اند به کتابهای زیر رجوع فرمایند: لباب التأویل فی معانی التنزیل، معروف به تفسیر خازن ۲/ ۲۷۰. اسباب النزول: واحدی، ص ۱۵۰. لباب النقول، ص ۲۸۴، ۲۸۵. التفسیر الکبیر: امام فخر رازی ۱۶/ ۲۰۸. احکام القرآن: ابن العربی ۲/ ۱۰۲۰. المیزان ۹/ ۴۰۴، ۴۰۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۴ ب- روایت دوم در باره آیه «ما کانَ لِلنَّبِيِّ...»: ترمذی، حدیث از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) آورده و آنرا «حدیثی حسن» «۱۸۱» برشمرده که آنحضرت فرمود: شنیدم که مردی برای پدر و مادرش از خدا طلب مغفرت می کرد- در حالیکه هر دو، یعنی پدر و مادرش در حال شرک از دنیا رفته بودند- علی (علیه السلام) فرمود: من گفتم: برای پدر و مادر مشرک خود، طلب مغفرت می کنی؟! عرض کرد: ابراهیم (علیه السلام) برای پدرش- که مشرک بود- استغفار نمود [پس چرا من برای پدر و مادر مشرک استغفار نکنم؟ علی (علیه السلام) فرمود: من این جریان را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگو نمودم که به دنبال آن، آیه «ما کانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ... وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ...» نازل گردید. «۱۸۲» ج- روایت سوم: حاکم نیشابوری در «المستدرک»، و نیز دیگران حدیثی از ابن مسعود «۱۸۳» آورده اند که می گفت: روزی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به سوی مقابر به راه افتاد و نزدیک گورستان رسید، و کنار یکی از قبرها نشست و مدتی طولانی به مناجات و زمزمه با آن قبر سرگرم شده و آنگاه گریستن آغاز کرد و فرمود: قبری که کنار آن نشسته ام قبر و مزار مادرم می باشد. من از خداوند متعال رخصت طلبیدم که برای او دعا [استغفار] کنم، اما خدا به من چنین کاری را اجازه نداد، و به دنبال درخواستم آیه «ما کانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...» را نازل کرد. «۱۸۴»

۲۷۲. تفسیر القرآن العظیم ۲/ ۳۹۳. جامع البیان ۱۱/ ۳۰. هامش الکشاف: طبع «نشر ادب الحوزة» ۲/ ۳۱۵. در تفسیر التبیان شیخ طوسی، و مجمع البیان طبرسی، و البرهان بحرانی، از این حدیث سخنی به میان نیامده و یا اساساً بعضی از مفسرین حدیث دیگری را در سبب این آیه یاد می کنند (بنگرید به: مجمع البیان ۵/ ۷۶). ۱۸۱- راجع به اصطلاح «حدیث حسن» قبلاً گزارشی بیان شد. ۱۸۲- و نیز بنگرید به: اسباب النزول: واحدی، ص ۱۵۱، ۱۵۲. لباب النقول، ص ۲۸۵، ۲۸۶. لباب التأویل فی معانی التنزیل «تفسیر خازن» ۲/ ۲۷۰. جامع البیان ۱۱/ ۳۲. تفسیر القرآن العظیم ۲/ ۳۹۳. التفسیر الکبیر: امام فخر رازی ۱۶/ ۲۰۹. احکام القرآن: قرطبی ۲/ ۱۰۲۲. ۱۸۳- عبد الله بن مسعود (م ۳۲ ه ق) از مشاهیر صحابه که از لحاظ کثرت روایات تفسیری، تالی تلوا ابن عباس بود، و از جمله دوازده نفر کسانی است که با خلافت اولی به مخالفت برخاست. وی از آنجهت که دقیقاً حافظ قرآن کریم بوده نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست می داشت قرائت قرآن را از زبان او استماع نماید، و همو می گفت: «مَنْ ارَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَدَبَّرِ الْقُرْآنَ» وی به ولایت و دوستی خاندان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان صحابه معروف بوده است (سفینه

البحار ۲/ ۱۳۷، ۴۱۴. احیاء ۲/ ۳۲۵). ۱۸۴- و نیز بنگرید به: همان مراجع، و: کشف الاسرار ۴/ ۲۲۲. در کتاب اخیر آمده است: «رسول [صلی الله علیه و آله و سلم] گور مادر خود را زیارت کرد، بر سر گور وی بنشست اندیشه مند، و برخاست اندوهگین. گونه روی وی بگشته و بسیار گریسته. یاران را گفت: این گور مادر من است. دستوری خواستم زیارت را، اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۵ با توجه به اینکه این سه حدیث مختلف- در باره سبب نزول آیه مذکور- روایت شده است باید بگوئیم که سبب نزول- علی رغم وحدت نازل- متعدد می باشد و این هر سه قضیه، نزول آیه مورد بحث را باعث گشت! «۱۸۵»

## مثال دوم

### اشاره

برای حالت ششم- آیه: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ...»: دومین نمونه از آیاتی که از دیدگاه سیوطی چند بار نازل شده و دارای سبب نزول متعدد می باشد، آیه مذکور است که روایات زیر در رابطه با سبب نزول آن در کتب حدیث آمده است که به نظر سیوطی از لحاظ صحت و فقدان مرجح با هم برابر هستند. در چنین صورتی باید گفت که نزول آیه و یا آیات، تکرار شده است: الف- بیهقی «۱۸۶» و بزاز «۱۸۷»، حدیثی از ابی هریره «۱۸۸» در کتابهای خود آورده اند که -

آمزش خواستن را، دستوری ندادند. یاران گفتند: چونست که محمد بر خدای عز و جل گرامی تر از ابراهیم است. ابراهیم را روا بود که پدر خود را آمزش خواست، محمد را روا نبود که مادر را خواست. این هر دو آیت جواب آن است. «۱۸۵- حدیث اول با ادله ای که راجع به بطلان آن یاد شد نمی تواند سبب نزول باشد. اما حدیث دوم- که احادیثی به سان آن در کتب و آثار شیعه دیده می شود- به احتمال قوی می تواند به عنوان سبب نزول تلقی گردد، به ویژه آنکه امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و هم چنین افرادی دیگر از صحابه نیز آنرا نقل کرده اند. اما راجع به حدیث سوم باید گفت: آمنه بنت وهب بن زهره بن کلاب بن مره، مادر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که شگفتیهای فراوانی را هنگام ولادت آنحضرت مشاهده کرد. کعب می گفت: ما ضربت علی آدمیة حجب الجنّة غیر مریم و آمنه، و ما وکلت الملائکة بانثی حملت غیر مریم و آمنه» رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مزار مادر را پس از حجة الوداع زیارت کرده و گریست. وی در «ابواء»- میان مکه و مدینه- از دنیا رفت در حالیکه آنحضرت شش ساله بود و او را به مدینه می آورد. برخی می گویند: آمنه (رضی الله عنها) به مدینه رفت تا کنار قبر همسرش عبد الله برود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ام ایمن پرستار آنحضرت با او بودند، و به هنگام مراجعت از مدینه در «ابواء» از دنیا رفت. و چون باید این حقیقت را- بر حسب ادله قاطعی- پذیرا باشیم که پدر و مادر و اجداد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچیک به شرک آلوده نبودند، بلکه موحدانی خداپرست به شمار می رفتند. حدیث سوم نیز بطلانش آشکار می گردد. خداوند متعال در باره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» و فرمود: «وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا». و نیز فرمود: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ» در حالی که می دانیم که آنحضرت به دیدار مزار پدر و مادرش می رفت، و او نوری در صلبهائی پاکیزه از کفر، و پاک از آلودگی به شرک بوده است [پس چگونه این حدیث ساختگی را مخالفان مطرح می سازند و مادر او را آلوده به شرک معرفی می کنند؟!] (بنگرید به: سفینه البحار ۱/ ۴۴، ۴۵). ۱۸۶- چند دانشمند به نام «بیهقی» معروفند و معلوم نیست منظور از بیهقی در متن «الاتقان» کدامیک از آنها است (رک: الاعلام ۲/ ۶۱). ۱۸۷- ترجمه احوال او گذشت. ۱۸۸- ابو هریره عبد الرحمن بن صخر دوسی (۲۲ ق. ه- ۵۹ ق) صحابی که بیش از هر صحابی دیگر، حدیث می دانست و آنها را روایت می کرد. وی در حال بی پدری و یتیمی در جاهلیت به سر می برد، و آنگاه که وارد مدینه شد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در خیبر بود، و در سال هفتم هجری اسلام آورد و از آنحضرت ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده، و بیش از-

[.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۶ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - آنگاه که حمزه سید الشهداء، عمویش، به شهادت رسید و بدنش را مثله و قطعه قطعه کرده بودند - کنار جنازه اش لختی درنگ نمود، و [با دیدن این صحنه دلخراش سخت متأثر شده و] فرمود: من هفتاد نفر از این مشرکین را - به جای تو - مثله خواهم کرد. در این هنگام - که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کنار بدن عمویش ایستاده بود - آیات پایانی سوره نحل برای آنحضرت فرو آمد که: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ. إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» (نحل: ۱۲۶-۱۲۸): اگر می خواهید کسی و یا گروهی را به کیفر اعمالشان برسانید و آنانرا مجازات کنید، آنها را به مانند کیفر و شکنجه‌ای که شما از سوی آنها بدان دچار آمدید کیفر دهید، و بیش از آن مقداری که کیفر دیدید طرف را به مجازات نگیرید. و اگر شکیبائی کنید و از مجازات فروگذار نمائید مسلماً این کار از کیفر دادن بهتر است. شکیبائی کن و صبر را پیشه خود ساز که در سایه مدد الهی می توان به صبر و خویشتن داری دست یافت، و به خاطر اعراض آنها از حق و افراط آنها در آزار، اندوه به خود راه مده، و از مکر و اندیشه بدی که در سر می‌پرورانند دلتنگ مشو و خود را در مضیقه روحی قرار نده که خداوند با کسانی است که پرهیز کارند و یار و یاور افرادی است که نیکوکارند و خیراندیشی شیوه آنها است. در اکثر قریب به تمام کتب تفسیر، و اسباب النزول، حدیث مذکور را - با اختلاف یسیری در مضمون آن و یا با زوائد دیگر - روایت کرده‌اند که ما این حدیث را طبق نوشته میدی می آوریم: «این در قتل حمزه فرو آمد که روز احد کشته شد، و کافران بر وی مثله کردند: گوش و بینی وی بیریدند و شکم وی بشکافتند. هند بنت عتبه بیامد و تشفی خویش را - که حمزه، برادر وی را کشته بود - جگر وی بیرون کرد و بخائید، خواست فرو برد نتوانست و بیفکند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را خبر کردند که هند چنین کرد. رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «اما آنها لو اكلته لم تدخل النار ابدًا، حمزة اكرم على الله من ان يدخل شيئا من جسده النار» پس رسول خدا (صلی الله علیه و سلم) هشتصد صحابی

و تابعی از او روایت حدیث نموده‌اند. عمر در زمان خلافت خود وی را بر بحرین گماشت، لکن به خاطر ضعف نفس و نرمش او، وی را از کار بر کنار کرد. بیشتر در مدینه مقیم بود. تقی الدین سبکی جزوه‌ای تحت عنوان «فتاوی ابی هریره» و نیز عبد الحسین شرف الدین در سیره او کتاب «ابو هریره» را نگاشتند (الاعلام ۴/ ۸۰، ۸۱). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۷ - و آله و سلم) در حمزه نگریست و او را بر آن صفت دید، عظیم رنجور دل و غمگین خاطر گشت: گفت: «رحمة الله عليك كنت وصولاً - للرحم، فعولاً للخيرات، و لو لا حزن من بعدك عليك يسرنى ان ادعك حتى تحشر من امراج شتى» ... رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند یاد کرد که به جای حمزه هفتاد کس از دشمنان مثلت کند. جبرئیل (علیه السلام) آمد و آیت آورد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ...» رسول [صلی الله علیه و آله و سلم] از سر آن ضجرت برخاست و سوگند خویش را کفارت کرد، گفت: «بل نصبر يا رب». در این آیت، رب العزه فرمان داد به مساوات در عقوبت، یعنی که زیادت روا نیست، پس ایشان را خواند بر آنچه نیکوتر است و بهتر». «۱۸۹» ب - ترمذی و حاکم، حدیثی را از ابی بن کعب «۱۹۰» در کتاب خود آورده‌اند که می گفت: وقتی وقعه «احد» روی داد، شصت و چهار نفر از انصار و شش نفر از مهاجرین آسیب دیده و شهید شدند که حمزه [عموی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)] از جمله مهاجرین بود. مشرکین، شهداء احد را مثله کردند. انصار گفتند: اگر به سان چنین روزی با آنها رو برو شویم و بر آنان پیروز گردیم فزونتر از این آنها را کیفر می دهیم و سخت تر از این مجازاتشان خواهیم کرد. وقتی که روز فتح مکه فرا رسید خداوند متعال آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ...» را نازل کرد. «۱۹۱» ظاهر این حدیث نشان می دهد که نزول این آیه تا روز فتح مکه به تأخیر افتاد. اما از حدیث قبل بر می آید که آیه مذکور در روز احد نازل شد.

۱۸۹ - بنگرید به: کشف الاسرار / ۵

۴۷۰، ۴۷۱. و نیز بنگرید به: احکام القرآن: ابن العربی ۳/ ۱۱۹۰. جامع البيان ۱۴/ ۱۳۲. التفسیر الکبیر: امام فخر رازی ۲۰/ ۱۴۱. لباب



التاویل: خازن ۱۴۳/۳. مدارک التنزیل: نسفی- هامش لباب التأویل ۱۴۳/۳. تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر ۵۹۲/۲. الجامع لاحکام القرآن: قرطبی، ۲۰۱/۱۰. روض الجنان ۶/۲۵۹، ۲۶۰. لباب النقول، ص ۲۶۹. اسباب النزول: واحدی، ص ۱۶۳. المیزان ۱۲/۳۷۷. الکشاف ۲/۶۴۴، ۶۴۵. ۱۹۰- ابو المنذر ابی بن کعب بن قیس بن عبید (م ۲۱ ه ق) صحابی انصاری از بنی النجار که قبل از اسلام یکی از احبار و دانشمندان یهود به شمار می‌رفت، و دارای اطلاعات وسیعی در محتوای کتب کهن دینی و آشنای به خواندن و نوشتن بود و پس از اسلام در جرگه کتاب وحی در آمد و در غزوه‌های متعدد همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرکت جست. از وی در صحیحین ۱۶۴ حدیث روایت شده، و در روایت نیز آمده است: «اقرء امتی ابی بن کعب» وی نیز از جمله دوازده نفر کسانی است که گروه مخالفین خلافت اولی را تشکیل می‌دادند. حتی بعضی او را نخستین کاتب وحی می‌دانند. مفسران عصر تابعین در مدینه- غالباً- در امر تفسیر از ابی بن کعب پیروی می‌کردند (الاعلام ۱/۷۸. سفینه البحار ۱/۸. سه گفتار در تاریخ تفسیر و نحو، ص ۳۴، ۳۵). ۱۹۱- بنگرید به همان مراجع که ذیل حدیث نخست از آنها یاد کردیم. اسباب النزول (حجتی)، ص:

۲۱۸

### توجه ابن حصار «۱۹۲» در باره تکرار نزول آیه مورد بحث

ابن حصار گفته است:- به منظور جمع و سازش میان احادیث مختلفی که در رابطه با سبب نزول آیات اواخر سوره نحل روایت شده است- می‌توان گفت که ۱- این آیه‌ها یکبار- قبل از هجرت- در مکه، همراه با مجموع سوره نحل نازل گردید، چرا که این سوره، مکی می‌باشد ۲- آنگاه بار دوم در وقعه احد نازل شد ۳- و سر انجام سومین بار در روز فتح مکه نزول یافت. و تکرار نزول آن به منظور هشدار از سوی خداوند متعال به بندگانش صورت گرفت [تا همواره بدانند که نباید در مجازات مجرمین دچار افراط و زیاده روی گردند، و در اعمال خشونت از حدود و ضوابط انسانی و الهی فراتر نروند]. لکن سزا است یادآور گردیم که در تفاسیر شیعه غالباً تصمیم به مثله کردن دشمنان- آنهم در حد افراط آمیز- به اصحاب رسول خدا منسوب است، و یا آنکه صرفاً آنحضرت به جای حمزه فقط تصمیم به مثله کردن و مقابله به مثل را اعلام کرد. چنانکه در همان منابعی که قبلاً در باره حدیث نخست یاد کردیم همین مطلب: تصمیم صحابه بر مثله کردن هفتاد نفر، و یا تصمیم آن حضرت بر مثله کردن و مقابله به مثل، نیز دیده می‌شود. عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایتی را آورده که فرمود: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وضعی را که حمزه در جنگ احد بدان دچار آمد مشاهده نمود، گفت: اللهم لك الحمد واليك الممشى، وانت المستعان على ما اری. سپس فرمود: لئن ظفرت لامتلنّ و امتلنّ. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به دنبال این جریان بود که خداوند متعال آیه «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ...» را تا پایان سوره نحل نازل کرد. پس از نزول این آیه، آنحضرت فرمود: اصبر اصبر. «۱۹۳» (التفسیر الصافی ۳/۱۶۵) از آن سو می‌بینیم که مرحوم طبرسی می‌نویسد: گفته‌اند: وقتی مشرکین کشتگان و شهداء احد را و حمزه بن عبدالمطلب را مثله کردند و شکم او را شکافتند و هند دختر عتبه جگر او را از اندرون برآورد و آنرا زیر دندانهایش می‌فشرد، و بینی و گوش حمزه را کردند و اندامش را از هم دریدند مسلمین گفتند: اگر خداوند متعال ما را بر آنها پیروز گرداند حتی آنها را زنده زنده مثله خواهیم کرد تا

۱۹۲- ابو الحسن علی بن محمد بن

محمد بن ابراهیم بن موسی خزرگی (م ۶۱۱ ه ق) اشبیلی الاصل که در فاس پرورش یافت و آنگاه مجاور مکه شد، و در مدینه وفات یافت. وی دارای کتابها و آثاری است در اصول فقه و ناسخ و منسوخ، و نویسنده کتاب «البيان فی تنقیح البرهان» و «عقیده» در اصول دین، و «المدارک»، و «ارجوزة» در اصول دین (رک: الاعلام ۵/۱۵۱). ۱۹۳- التفسیر الصافی ۳/۱۶۵. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۱۹ چه رسد به مردگان. به دنبال این جریان، آیه مذکور نازل گردید. سپس طبرسی می‌گوید: بعضی معتقدند این آیه در رابطه با هر گونه ظلمی دارای عموم و شمول می‌باشد، مانند غضب و امثال آن که باید مقابله به مثل گردد و از حد فراتر



نرود. حسن بصری می گفت: آیات مذکور- قبل از آنکه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور به نبرد با مشرکین شود- به طور عموم نازل شد و آن حضرت موظف گشت با هر گروهی که با مسلمین به قتال روی می آورند و به کشت و کشتار می پردازند به مقابله برخاسته و با آنان مقابله نماید. نظیر این آیه عبارت از این سخن الهی است که فرمود «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ...» (۱۹۴)

### مثال سوّم

ابن کثیر، آیه «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» را از مثالهای حالت ششم برشمرده است، یعنی او می گفت: در باره سبب نزول این آیه، احادیث متعددی آمده است که اسناد همه آنها- از لحاظ صحت و فقدان مرجح- با هم برابر هستند. وی پس از آنکه دو روایت بخاری (یکی از طریق علقمه، و دیگری از طریق اعمش) را از عبد الله بن مسعود نقل می کند- دو روایتی که در آن این مطلب به چشم می خورد که آیه «روح» در مدینه نازل شده است و سؤال کنندگان عبارت از یهودیان مدینه بودند که در باره روح از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسش نمودند، و این پرسش نیز در راه مدینه و یا یکی از مزرعه های همین شهر صورت گرفت- یادآور می شود: «سیاق و روندی که در این حدیث در نگاه نخست جلب نظر می کند مقتضی است که آیه «روح»، مدنی باشد، و آیه مزبور- آنگاه که یهودیان از آنحضرت در خود مدینه، راجع به «روح» سؤال کردند- در مدینه نازل گردید، با اینکه تمام سوره ای که این آیه در آن آمده است، یعنی مجموع آیات سوره «اسراء» مکی است. مطلب یاد شده سؤال برانگیز است که این آیه مدنی چگونه در لابلای آیات سوره مکی راه یافته است؟ احیاناً می توان به این سؤال پاسخ داد که آیه روح بار دوم در مدینه نزل یافت، یعنی قبلاً برای اولین بار [در پاسخ به سؤال مشرکین- سؤالی که آنها از یهودیان فرا گرفته بودند]- در مکه نازل گردید. و یا می توان گفت: بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۹۴- مجمع البیان ۶/۳۹۳. أسباب

النزول (حجتی)، ص: ۲۲۰ در مدینه، وحی نازل شد سؤال یهودیان مدینه را با همان آیه ای که قبلاً در مکه نازل گشته بود پاسخ دهد، یعنی آیه «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...». آنگاه ابن کثیر همان روایتی را می آورد که بازگو کننده نزول آیه «روح» در مکه می باشد، و چنانکه دیدیم این روایت از ابن عباس بوده که قریش به یهودیان گفتند: سؤالی در اختیار ما قرار دهید تا آنرا با این مرد [یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)] در میان گذاریم...» (۱۹۵) در پاسخ نخست ملاحظه می شود که باید بر حسب آن بگوئیم نزول آیه روح با تکرار سبب آن تکرار شده است، یکبار در مکه و باری دگر در مدینه. دو روایت مذکور را- که یکی از آنها بیانگر نزول آیه در مدینه، و دیگری حاکی از نزول آن در مکه می باشد- برای مزید توضیح سخن از زبان ابو الفتوح رازی می آوریم، اگر چه قبلاً از آندو با بیانی دیگر و تفاوتی اندک بازگو نمودیم. وی می نویسد: الف- عبد الله بن مسعود گفت: با رسول (علیه السلام) می رفتیم در مدینه، به جماعتی جهودان بگذشتیم. بعضی گفتند: از روح بررسی او را. بعضی دگر گفتند مپرسی از او. عبد الله [بن مسعود] گفت من از پس او بودم وحی به او فرود آمد، روی به جهودان کرد و این آیت بر ایشان خواند، گفتند: ما نگفتیم نباید پرسید. آنگاه گفتند ما در توراۀ هم چنین یافتیم که روح از فرمان خدا است... ب- و روایت کردند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند: از محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] پرسید که ۱- روح چه باشد، ۲- و از جماعتی که در اول زمان مفقود شدند. ۳- و از مردی که به شرق و غرب جهان برسد. اگر از همه جواب دهد پیغمبر نیست. و اگر از همه جواب ندهد پیغمبر نیست. و اگر از بعضی جواب دهد و از بعضی نه، پیغمبر است. پیامدند و پرسیدند. خدای تعالی فرو فرستاد، در باره اول مفقودان زمان: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ...». و در باب آن مرد- که در شرق و غرب عالم برسد- فرود آمد: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» و در روح فرود آمد: «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» (۱۹۶) « ۱۹۵-

تفسیر القرآن العظیم ۳ / ۶۰ . ۱۹۶- روض الجنان ۶ / ۳۶۳، ۳۶۴. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۱

### یادآوری نکته‌ای سودمند ایجاد دگرگونی در تعبیر مربوط به اسباب النزول از سوی راویان حدیث

#### اشاره

گاهی ممکن است در مورد آیه و یا آیاتی، دو گونه قضیه و جریان و رویداد در حدیث‌های مختلف روایت شده باشد، اما در یکی از آنها کلمه و تعبیر «فتلا- پس به دنبال آن تلاوت کرد» و یا «فقرأ پس به دنبال آن قرائت کرد» آمده باشد، لکن راوی در مورد آن دچار اشتباه گشته و تعبیر را دگرگون سازد و به جای آن می‌گوید: «فتزل» و یا «فانزل الله» در چنین صورتی اگر این تغییر و ایجاد دگرگونی از طرف راوی احراز شود، نباید جمله «فتزل» و امثال آن را بیانگر آن دانست که آیه و یا آیات مورد نظر بلافاصله در همان زمان به دنبال آن قضیه نازل شده است، و سرانجام آن قضیه‌ای را- که قبل از تلاوت و قرائت آیه و یا آیات- در حدیث آمده است نباید سبب نزول آن دانست، بلکه باید قضیه دیگر را سبب نزول آن تلقی کرد که کلمه «فتزل» در آن قضیه واقعا در حدیث آمده باشد. ما برای روشن شدن مطلب دو مثال را در زیر می‌آوریم

#### مثال اول- آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا...»

#### اشاره

ترمذی از ابن عباس حدیثی آورده- و آنرا نیز صحیح بر شمرده- که وی می‌گفت: مردی یهودی بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گذر کرد، به آنحضرت عرضه داشت: ای ابا القاسم، چه گونه پاسخ می‌دهی اگر پرسیم چنانچه خداوند آسمانها بر این طرز، زمین را بر این کیفیت، و آبرا بر این گونه، و کوهها را بدین وضع، و همه خلق و آفریده را بر این اساس می‌نهاد؟ یعنی اگر این آفریده‌ها را طوری دیگر می‌آفرید بهتر و شایسته‌تر نبود؟ به دنبال حدیث، عبارت زیر آمده است. فانزل الله: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» یعنی خداوند متعال آیه زیر را نازل کرد: أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۲ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَأِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ، قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام: ۹۱): خدای را آنگونه که سزای معرفت او است نشناختند، و عظمت او را در نیافتند، چرا که گفتند: خداوند متعال هیچ چیزی بر بشر نازل نکرد، و هیچ کسی را به سوی هیچ مردمی مبعوث نمود. ای پیامبر، بگو: چه کسی آن نبشتری را- که موسی (علیه السلام) برای روشنگری و ارائه راه و رسم صحیح زندگانی به مردم آورد- فرو فرستاد؟ و شما آنرا در میان کاغذها قرار داده و بر آن می‌نگارید. و پاره‌ای از آنرا آشکار می‌کنید و پاره‌ای دیگر را مکتوم و پنهان نگاه می‌دارید. و مطالبی به شما آموخته شد که شما و نیز پدران شما قبلا در نا آگاهی از آنها به سر می‌بردید. ای پیامبر، بگو فرستنده تورات و معلم و آموزنده آن خدای متعال می‌باشد، آنگاه آنانرا واگذار تا در عنادی که نسبت به تو گزین کردند فرو رفته و آزادانه در عرصه باطل جَوَلان کنند. حدیث مذکور در کتاب «الصحيح» همراه با تعبیر «فتلا: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...» آمده، و تعبیر درست نیز عبارت از همین تعبیر می‌باشد، اما راوی، تعبیر «فتلا...» را به تعبیر «فتزل...» دگرگون ساخت. به این دلیل که اگر ما این دگرگونی را نپذیریم باید تعبیر «فتزل» را بیانگر سبب نزول بدانیم و بگوئیم: سخن آن مرد یهودی باعث گشت که این آیه نازل گردد، در حالیکه این آیه، مکی است و گفتگوی آن مرد یهودی با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه

انجام گرفت. بنابراین نباید این قضیه را سبب نزول آیه مزبور برشمرد، بلکه آنحضرت آیه‌ای را که قبلاً بر او نازل شد - به دنبال سخن آن مرد یهودی - تلاوت کرد. روایات دیگری نیز راجع به سبب نزول آیه مذکور آمده است. ما این روایات را - پس از آنکه بر سخن علامه طباطبائی در تفسیر آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ...» مروری خواهیم داشت - بازگو می‌کنیم.

### تفسیر آیه مذکور از دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی

وی می‌نویسد: کلمه «قدر» با سکون دال و حرکت آن به معنی کمیت شیئی از لحاظ بزرگ و یا کوچک بودن، سبک و یا سنگین بودن و امثال آنها است. وقتی عرب می‌گوید: «قدرت الشیء قدر» و یا می‌گوید: «قدرت الشیء» بدین معنی است که کمیت و هندسه و شکل محسوس آنرا مشخص کردم. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۳ آنگاه در معنی واژه «قدر» توسعه‌ای در طول تاریخ این لغت پدید آمد، و حتی در معانی و مفاهیم غیر محسوس، مورد استفاده و استعمال قرار گرفت، مثلاً می‌گویند: «قدر فلان عند الناس و فی المجتمع» یعنی عظمت فلاینی از دیدگاه مردم و وزن او در جامعه و ارزش اجتماعی او. و چون تقدیر و اندازه‌گیری و مشخص کردن هر چیزی به وسیله حدود و مشخصاتش غالباً از توصیف آن شیء با اوصافی - که مبین حال آن است و قهراً شناخت آن شیء را به ارمغان می‌آورد - جدا نیست، کلمه قدر و تقدیر، بر توصیف و شناخت حال شیء - از باب استعاره - اطلاق شده است. و لذا می‌گویند: «قدر الشیء و قدره»، یعنی آن چیز را توصیف کرده است، و یا آنرا تعریف کرده و شناسانده است. لغت «قدر» به ما اجازه چنین استعمالی را می‌دهد. اما چون حس و وهم و عقل هیچکدام نمی‌توانند بر ذات حضرت باری تعالی احاطه و آگاهی تام و کامل به دست آورند، و فقط از طریق اوصاف او می‌توان نوعی شناخت در باره او به هم رسانند، و از عظمت او به اندازه‌ای که آیات و افعالش، ما را بدان عظمت رهنمون می‌باشد می‌توان کلمه «قدر» را - با هر یک از معانی سه گانه یاد شده - در مورد خداوند متعال به کار برد. و در باره «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» می‌توان گفت: الف - خدای را بدانگونه که لایق ساحت او از لحاظ عظمت می‌باشد بزرگ نشمرده‌اند. ب - او را بدانسان که در خور وصفش می‌باشد توصیف ننموده‌اند. ج - وی را آنطور که سزای معرفتش می‌باشد نشناخته و شناسانده‌اند. پس آیه مورد بحث خود بخود دارای تحمل برای پذیرفتن هر یک از این معانی سه گانه و یا مجموع آنها می‌باشد، لکن مناسب‌ترین معنی - با توجه به آیات قبلی آن - که هدایت الهی را در مورد انبیائش وصف می‌کند، هدایتی که دادن کتاب و حکم و نبوت به آنها را در پی دارد، و آیاتی که گویای عنایت کامله الهی نسبت به حفظ و صیانت کلمه حق و نعمت هدایت در میان مردم در هر زمانی پس از زمانی دگر، و در هر نسلی به دنبال نسلی دگر می‌باشد، عبارت از همان معنی اول است که خدای را متناسب با عظمت بیکرانیش بزرگ نشمردند و او را ارج نهادند، چرا که از رهگذر انکار انزال وحی، قدر و ارزش و عظمت خدای متعال را پائین آورده و او را از مقام و منزلت ربوبیت به یکسو نهادند، مقام ربوبیتی که به شئون بندگان و هدایت آنها به هدفشان - که عبارت از أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۴ نیکبختی و رستگاری است - عنایت دارد. مؤید این توجیه آیه دیگری است که از لحاظ تعبیر، مشابه آیه مورد بحث می‌باشد، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (زمر: ۶۷): خدای را آنچنان که در خور مقام و منزلت اوست عظیم برنشمردند، و او را آنگونه که در خور، ارج نهادند. در حالیکه زمین در چنگ قدرت و اختیار او است و آسمانها به دست توانایش به هم در پیچیده و کاملاً تحت اراده او قرار دارد، او از آنچه مشرکین در باره‌اش می‌اندیشند منزّه و والاتر است. و نیز آیه‌ای که در زیر می‌آوریم همین حقیقت را گواهی می‌کند: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئاً لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ». مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج: ۷۳-۷۴): جز خدا، آن بتها و معبودانی که نیاز خود را بر او می‌خوانید و از آنها درخواست می‌کنید نمی‌توانند هرگز حتی یک مگس را بیافرینند هر چند که برای توفیق در این کار گرد هم آیند و همیاری کنند، و اگر چیزی را مگس از آنها برباید نمی‌توانند از او

بستانند، خواهند و خواسته هر دو ضعیف هستند. خدای را آنگونه که شایسته عظمتش هست ارج نهند، و او توانائی عزیز است که هیچ قدرتی نمی‌تواند از او سلب قدرت نموده و مغلوبش سازد. از این آیه‌ها چنین بر می‌آید که قوت و عزت خداوند متعال، و ضعف و ناتوانی و خواری و فرومایگی و زبونی هر چیزی غیر خدا مقتضی است که قدر و منزلت خدای متعال را نباید فرو آورد و نباید با انتخاب و بکار بردن عناوینی معادل با «آلهه و ارباب»، او و معبودانی دگر را در یک پایه قرار داده و یکسانشان برشمرد. بنابراین آن معنائی که برای آیه مناسب به نظر می‌رسد، همان معنی نخست می‌باشد که او را ارج نهند، اگر چه تفسیر آیه مورد بحث به دو معنای دیگر بلامانع است. اما با تفسیر آیه با این گفتار: آنچه در خور قدرت الهی است به او اعطاء نکردند، چنین تفسیری را باید بعیدترین معنای آیه برشمرد، هر چند که برخی از دانشمندان آیه را با اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۵ همین بیان تفسیر نموده‌اند. «۱۹۷» اما روایات مربوط به «سبب نزول» آیه «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» (انعام: ۹۱): الف- مردی از یهودیان که به «مالک بن ضیف» نامبردار بود با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مجادله و ستیز می‌کرد، آنحضرت به وی فرمود: ترا به کسی که تورات را بر موسی [علیه السلام نازل فرمود، به من بگو، آیا در تورات این مطلب را می‌توان یافت که «انَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْحَبْرَ السَّمِينِ»: «خدای متعال دانشمند چاق و فربه را ناخوش می‌دارد و از او بیزار است» اما چون مالک بن ضیف خود فربه و چاق بود از این سخن به خشم آمده و گفت: «ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ». اما دوستان و یاران مالک به وی گفتند: آیا خداوند متعال، حتی بر موسی (علیه السلام) چیزی نازل نفرمود؟! [این چه سخنی بود که بر زبان آوردی؟!]. به دنبال همین قضیه، آیه مذکور نازل گردید. این روایت را مرحوم طبرسی یاد کرده است. اما در «کشف الاسرار (۳/ ۴۱۹)» چنین می‌بینیم: «و ما قدروا الله حق قدره...» این در شأن حی بن اخطب آمده از جهودان (پدر صفیه: ام مؤمنان). پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند او را. دستهای وی بر پشت بسته، به دندان خویش قبای دیبای خویش را از بازوی خود می‌کند و می‌گفت: لعمرک ما لام ابن اخطب نفسه و لکنه من یخذل الله یخذل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سوگند بر وی داد که: به آن خدای- که به طور سینا با موسی [علیه السلام سخن گفت- که در تورات خواندی که: «انَّ اللَّهَ یُبْغِضُ الْحَبْرَ السَّمِينِ»؟ گفت: خواندم. گفت: آن تویی. او [حیی] گفت: «ما انزل الله علی موسی التوراه، و لا- علی محمّد القرآن». خداوند متعال به دنبال این جریان، این آیه: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...» را نازل فرمود. و گویند: «فخاص بن عازورا» بود که چنین گفتاری را در پاسخ به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زبان آورد. ب- گویند: یهودیان حضور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند: ای محمد، آیا خداوند، کتابی را بر تو نازل کرد؟ فرمود: آری. آنان گفتند: «و الله ما انزل الله من السماء کتابا»، که این آیه [در مقام ردّ و تویخ آنها] نازل \_\_\_\_\_ ۱۹۷- المیزان ۷/ ۲۸۳،

۲۸۴، طبع دار الکتب الاسلامیه ۱۳۷۹ ه. ق. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۶ گردید. ج- طبق روایت دیگری، آیه مذکور در باره تمام کفاری نازل شد که منکر قدرت و تسلط و توانائی خداوند متعال نسبت به خود شدند. [بنابراین اگر کسی اعتراف کند که خداوند متعال بر هر چیزی توانا است، در حقیقت خدای را در خور قدرتش ارج نهاده است. د- برخی می‌گویند: آیه مذکور در باره مشرکین قریش نزول یافت. باری در تفسیر روح البیان (۲/ ۶۳) قضیه مالک بن ضیف- که دیگران به جای «صیف»، ضیف را ضبط کرده‌اند- به گونه‌ای نسبت مفصل و همراه با جزئیاتی دیگر آمده است: مالک بن ضیف: از احبار و رؤساء مذهبی یهود بوده که همراه گروهی از یهودیان- به منظور جدال و ستیز و عناد- رهسپار مکه شدند تا پرسشهایی را با آنحضرت راجع به مطالبی در میان گذاردند. مالک، مردی سمین و فربه بود. او نزد آنحضرت آمد. نبی اکرم (علیه السلام) به وی گفت: ترا به کسی که تورات را نازل کرد سوگند می‌دهم به من بگو: آیا در همین تورات این گفتار را می‌یابی که خداوند متعال حَبْر و دانشمند سمین و فربه را دوست نمی‌دارد؟» گفت آری [در این کتاب و نبشتار الهی آمده است که «خداوند متعال چنین فردی را دوست نمی‌دارد و از او بیزار می‌باشد»]. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: تو عبارت از همان دانشمند فربه‌ای هستی [که خداوند نسبت

به او بُغض می‌ورزد]، و تو از خوردن و بلعیدن خوراکی که یهودیان به وسیله آن اطعامت کرده‌اند این چنین چاق و فربه شده‌ای، تو از خوردن امساک نمی‌کردی و روزه نمی‌گرفتی. حاضران مجلس به خنده افتادند، و مالک بن صیف دچار خجلت و سرافکندگی گشت و خشم او را فرا گرفت و از روی غضب گفت: «ما انزل الله علی بشر من شیء». آنگاه که مالک به سوی گروه خود، یعنی یهودیان بازگشت. آنان به او گفتند: وای بر تو. از تو گزارشهایی به ما رسیده است [که سخنان ناروایی بر زبان راندی، آیا مگر نه این است که خداوند متعال، تورات را بر موسی [علیه السلام نازل کرد؟! پس چرا چنین و چنان گفتی؟! مالک پاسخ داد محمد [صلی الله علیه و آله و سلم مرا به خشم آورد، و من [از روی سراسیمگی چنین گفتاری را بر زبان آوردم. به وی گفتند: تو چون [کم ظرفیت اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۷ هستی وقتی خشم می‌گیری سخنی به ناحق در باره خدا بر زبان می‌رانی، و دین و آئین خود را ترک می‌گویی، [بنابراین، ریاست و احراز مقام علمی و دینی برآورنده تو نیست لذا او را از ریاست و حبریّت عزل کردند و این دو منصب را به کعب بن اشرف سپردند. به دنبال چنین جریانی بود که این آیه نازل شد. به هر حال می‌توان در پایان این بحث یادآور شد که نه تنها این یهود و یهودیان، خدای را در خور مقام و منزلت والایش ارج نهادند، بلکه حتی اگر هم ارج نهند نمی‌توانند حق آنرا اداء نمایند: به خیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان کنه خردم در خور اثبات تو نیست داننده ذات تو به جز ذات تو نیست در رابطه با جمله «ان الله لیغض الحبر السّمین» روایاتی در تأییدش آمده و بروسوی دو بیت زیر را در تفسیرش یاد کرده است که هدف آن این است که خداوند افراد پرخور و اکول را دوست نمی‌دارد. به اندازه خور، زاد اگر مردمی چنین پر شکم آدمی یا خمی ندارند تن پروران آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی «۱۹۸»

### مثال دوم - آیه «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجَبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَي قَلْبِكَ ...»

بخاری از انس «۱۹۹» حدیثی آورده که عبد الله بن سلام «۲۰۰» از ورود رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه گردید و نزد آنحضرت آمد و به عرض رسانید: من راجع به سه چیز از

۱۹۸- راجع به مجموع مطالب یاد شده بنگرید به: مجمع البیان ۴/ ۳۳۳. المیزان، ط دار الکتب ۷/ ۳۲۰. کشف الاسرار ۳/ ۴۱۹، ۴۲۰. جامع البیان ۱۱/ ۵۲۱-۵۲۵، ط دار المعارف. تفسیر القرآن العظیم ۲/ ۱۵۶. روض الجنان ۴/ ۲۳۳. ۱۹۹- ابو ثمامه انس بن مالک بن نصر بن ضمضم نجاری خزرجی انصاری (۱۰ ق ه- ۹۳ ه ق) از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خادم او که رجال حدیث، ۲۲۸۶ حدیث را از او روایت کرده‌اند. وی در مدینه به دنیا آمد و در خردسالی اسلام آورد و تا هنگام رحلت آنحضرت در خدمت به او به سر می‌برد، و پس از آن به دمشق کوچید و از آنجا به بصره رفت و در همان دنیا را وداع گفت. وی از آخرین صحابه‌ای است که در بصره از دنیا رفت (الاعلام ۱/ ۳۶۵، ۳۶۶). ۲۰۰- عبد الله بن سلام، حارث اسرائیلی، مکّتی به ابو یوسف (م ۴۳ ه ق) از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که گویند از نسل یوسف صدیق بوده و همزمان با ورود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، ایمان آورد. نام او قبلاً «حصین» بود، اما پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نام «عبد الله» را بر وی نهاد. گویند: در باره او بود که آیه‌های «وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ...» نازل گردید. وی همراه عمر در فتح «بیت المقدس» و «الجاییه» شرکت جست. وقتی میان امیر المؤمنین علی (علیه السلام) و معاویه نزاع آغاز شد شمشیری از چوب ساخت و از معرکه اختلاف، خود را به یکسو کشید، و سرانجام در مدینه مقیم گشت و در همانجا از دنیا رفت. از او ۲۵ حدیث در کتب حدیث به چشم می‌خورد (الاعلام ۴/ ۲۲۳). اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۲۸ شما سؤال می‌کنم که پاسخ آنها را جز کسی که پیامبر خدا است نمی‌داند: ۱- نشانه‌های روز قیامت و فرارسیدن لحظه وقوع آن چیست؟ ۲- چه نوع غذائی اولین خوراک اهل



بهشت است؟ ۳- چه عاملی، فرزند را از لحاظ شباهت به پدر و یا مادر بر می کشد و طفل- در حالیکه شبیه به یکی از آندو است- زاده می شود؟ رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هم اکنون چند لحظه ای پیش، جبرائیل (علیه السلام) گزارشی راجع به آنها برای من آورد. عبد الله بن سلام گفت: جبرائیل؟ فرمود: آری. عبد الله بن سلام گفت: این جبرائیل- در میان فرشتگان- دشمن یهود می باشد. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال این جریان آیه های زیر را خواند: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ. مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ» (بقره: ۹۷، ۹۸): ای پیامبر، بگو: کسی که دشمن جبرائیل (علیه السلام) است [باید بداند] که او به فرمان خدا قرآن کریم را بر قلب تو نازل کرده است تا سایر کتب آسمانی را تصدیق کرده و برای مؤمنین هدایت و بشارت باشد. آن کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرائیل و میکائیل است [چنین کسی تحقیقا کافر است و خداوند نیز دشمن کافران می باشد. ابن حجر در «شرح صحیح بخاری» می گوید: «ظاهر سیاق حدیث این است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه مذکور را- در مقام ردّ عقیده و نظریه یهودیان در باره جبرائیل- قرائت کرد، و این مطلب مستلزم نزول آیه مذکور- همزمان با طرح سؤال از سوی عبد الله بن سلام و پاسخ آنحضرت- نمی باشد. آنگاه ابن حجر می گوید: این رأی را باید همان نظریه قابل اعتماد برشمرد که چنین تعبیری نمی تواند بیانگر سبب نزول باشد. و در نتیجه می توان گفت که باید برای این آیه، سبب نزولی دیگر- غیر از قضیه عبد الله بن سلام و گفتگوی او با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)- را جستجو کرد.

### بررسی این آیات و احادیثی که در باره سبب نزول آنها یاد کرده اند

#### اسماعیل حقی بروسوی و مفسران دیگر

ظاهرا همین قضیه و یا قضیه ای همانند آن باید سبب نزول آیه مورد بحث باشد، چرا که اکثر مفسرین همین جریان و یا جریان مشابه آن را به عنوان سبب نزول آن یاد کرده اند: شیخ اسماعیل حقی بروسوی می نویسد: «وقتی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد، عبد الله بن صوری- که در «فدک» سکونت داشت- نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، خواب تو به چه کیفیتی است، چون برای ما راجع به خواب پیامبری که در آخر الزمان می آید گزارشی را بیان کرده اند؟ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «چشمانم به خواب می رود، ولی قلبم بیدار است». ابن صوری گفت: راست گفته ای. برایم گزارش کن راجع به فرزند انسان که آیا از ناحیه مرد به ثمر می رسد و یا از زن؟ فرمود: «اما استخوان و پی و رگها از ناحیه مرد، و خون و گوشت و ناخن و مو از ناحیه زن. ابن صوری گفت: ای محمد سخن به راستی آوردی. سپس عرض کرد: علت چیست که فرزندان انسان [گاهی شبیه عموها هستند و هیچ وجه شباهتی در آنها نسبت به دایی های آنان دیده نمی شود، و یا آنچنان شبیه دایی های خود می باشند که هیچ نوع شباهتی به عموهایشان در آنها دیده نمی شود؟ فرمود: «هر کدام از پدر و مادر که نطفه آنها بر دیگری غالب می گردد شباهت فرزند در جهت همو به هم می رسد». ابن صوری گفت: راست گفتی ای محمد. آنگاه از آن حضرت راجع به آن غذائی که بنی اسرائیل خوردن آنرا بر خود تحریم کردند سؤال نمود. فرمود: «یعقوب [علیه السلام] دچار بیماری سختی شد، نذر کرد اگر خداوند او را شفا دهد، آن خوراکی که در نظر او محبوب ترین و مطبوع ترین غذا به شمار می آید- یعنی گوشت شتر- و نیز محبوبترین نوشیدنی را که عبارت از شیر شتر بود بر خود تحریم کند» ابن صوری گفت: راست گفتی ای محمد. پس از آن راجع به اولین خوراکی که اهل بهشت بدان میهمانی و پذیرائی می شوند سؤال کرد. فرمود: «ماهی» ابن صوری گفت: راست گفتی ای محمد. آنگاه ابن صوری گفت: مسئله دیگری باقی مانده است که اگر بدان پاسخ درست ارائه دهی به تو ایمان می آورم و از تو پیروی می کنم، و آن این است: کدام فرشته این سخنانی را که تو اظهار می کنی از جانب خدا برای تو می آورد؟ فرمود: جبرائیل،



ابن صوری گفت: این جبرائیل دشمن ما است، زیرا او فرشته عذاب است که حکم جنگ و کشتار و أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۰ شکنجه و عذاب و دستور شکستن و درهم کوباندن کشتیها، و مشکلات و سختیها را فرود می آورد. اما رسول ما میکائیل - چون فرشته رحمت است - باران و خبر خیر و خوشی و رفاه و برکت را نوید می دهد. عمر [که در آنجا حضور داشت گفت دشمنی شما با جبرائیل (علیه السلام) از چه چیزی آغاز شد؟ ابن صوری گفت: وی در حد زیاد و بارها با ما دشمنی را در پیش گرفت، و سخت ترین عداوت او نسبت به ما بدین صورت بوده است: خداوند متعال بر پیامبر ما موسی (علیه السلام) چنین وحی نمود که بیت المقدس در زمان مردی - که او را «بخت نصیر» می گویند - ویران خواهد گردید. حتی موسی (علیه السلام) آن زمانی را - که بیت المقدس در آن زمان ویران می شد - برای ما گزارش کرد. وقتی که این موعد و زمان فرا رسید که بر حسب پیش بینی حضرت موسی (علیه السلام) می بایست بیت المقدس در این زمانی رو به ویرانی می رفت مردی از افراد نیرومند بنی اسرائیل در جهت جستجوی از این مرد ویرانگر گسیل داشته و او را مأمور ساختیم تا وی را یافته و دستگیرش کند. این مرد به راه افتاد تا در «بابل» با نوجوان مسکین و بی نوائی برخورد که فاقد توان و نیروی متعارف و معمولی بود. او را دستگیر کرد تا وی را به قتل رساند، اما جبرائیل در مقام دفاع و حمایت از این مرد [یعنی بخت نصیر] برآمد و مانع از کشتن او گردید، و به دوست ما گفت: اگر خداوند او را به هلاک و نابودی شما فرمان داده، همو شما را بر او مسلط نخواهد کرد. و اگر این شخص عبارت از همان مرد مورد نظر شما نباشد پس به چه حقی او را می کشید؟! دوست ما سخن جبرائیل را باور کرد و آن مرد زبون و بی نوا را [که عبارت از بخت نصر بود] رها نمود. او بزرگ شد و نیرومند گردید [و به نام بخت نصیر] به پادشاهی رسید، و با ما نبرد آغاز کرد، و بیت المقدس را به ویرانی کشید، و افراد زیادی از ما را به کشتن داد. جبرائیل مأمور گشت که نبوت را در میان ما بنی اسرائیل برقرار سازد، ولی آنرا در میان مردمی غیر از ما قرار داد. به همین جهت جبرائیل را به عنوان دشمن خویش برشمرده و میکائیل را دشمن جبرائیل می دانیم. عمر گفت: اگر ایندو همانگونه باشند که شما معتقدید نباید از نظر شما دشمن یکدیگر تلقی گردند. عمر اضافه کرد: «و لانتهم اکفر من الحمیر». در نتیجه باید گفت اگر کسی دشمن هر یک از ایندو باشد قهرا دشمن آن دیگری است، و آنکه دشمن هر دو أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۱ است دشمن خدا محسوب می گردد». «۲۰۱»

### ابو الفتوح رازی و دیگران چه می گویند

أبو الفتوح رازی - پس از ذکر سبب نزولی که یاد کردیم - مانند سایر مفسرین روایتی دیگر را در باره سبب نزول آیه مورد بحث می آورد. وی می گوید: «سدی گفت: سبب نزول این آیه، آن بود که عمر خطاب را زمینی بود بر در مدینه، هر وقت آنجا شدی. و در راه او مدرسه ای بود از آن جهودان. و در آنجا احبار و علماء جهودان بودند. هر وقت آنجا شدی و با ایشان مناظره کردی. چون گستاخ شدند و انس گرفتند با یکدیگر به طریق احسن او را گفتند که: ما از اصحاب رسول شما کس را چنان دوست نداریم که تو را. گفت: برای چه؟ گفتند: برای آنکه ایشان ما را رنجانیدند و تو ما را رنجانی و ما را - از الفتی که با تو هست - سخن بگوئیم با تو که با جز تو نگوئیم. این محمد [صلی الله علیه و آله و سلم مردی با خبر است. عمر سوگند دادشان به آن خدای - که تورات به کوه طور سینا بر موسی (علیه السلام) انزل کرد - که هیچ دانسته ای و شناخته ای که این محمد [صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و حق است و صادق است. چون این سخن بشنیدند با هم نگرستند و هیچ سخن نگفتند. یکی از جمله ایشان گفتند: چرا نمی گوئی آنچه او می پرسد پس از آنکه سوگندان گران داد، و گفت: اگر شما نگوئی من بگویم و آن پیغامبر است که مانع و صفت او در تورات دیده ایم و خوانده ایم؟ گفت: پس چرا ایمان نمی آرید؟ به او گفتند: سبب آن است که آن فرشته - که به او می آید - جبرئیل است و او دشمن ما است. گفت: چه عداوت است شما را با جبرئیل؟ گفت: او صاحب عذاب و خسف و مسخ است، و اگر به بدل او میکائیل بودی - که صاحب رحمت و رأفت و خصب و وسعت است ما ایمان آوردمانی. عمر گفت: به خدای

بر شما بگوی تا مقام جبرئیل کجا است و مقام میکائیل کجا است؟ گفتند: مقام جبرئیل بر دست راست و مقام میکائیل بر چپ، و از میان ایشان عداوت است، و فرشتگان دست راست دشمنان فرشتگان دست چپند. عمر گفت: دروغ می گوئی، که از میان فرشتگان هیچ عداوتی نیست. و برخاست و بیرون آمد تا رسول (علیه السلام) خبر دهد.

\_\_\_\_\_ ۲۰۱- روح البیان ۱/ ۱۸۷، ۱۸۸. همین

قضیه را با اندک تفاوتی بنگرید در: روض الجنان ۱/ ۲۵۷، ۲۵۸. کشف الاسرار ۱/ ۲۸۷، ۲۸۸. و بخشی از آنرا ببینید در: تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۱۲۹. مجمع البیان ۱/ ۱۶۷. و به گونه‌ای دیگر بنگرید در: اسباب النزول: واحدی، ص ۱۶، ۱۷. [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۲ جبرئیل آمد و این آیات را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده بود و او را خبر داد از آنچه میان ایشان رفت. «۲۰۲»

### نتیجه

آنچه از مجموع احادیثی که- در رابطه با سبب نزول آیه مورد نظر رسیده- می توان استفاده کرد این است که یهودیان در خود نسبت به جبرائیل (علیه السلام) احساس کینه و عداوت می کردند، چون او واسطه ابلاغ تکالیف و وظائف الهی و انسانی بود، و اینان همواره می خواستند از زیر بار تکالیف برهند. و چنانکه می بینیم گروهی از آنها که به صورت دسته‌ای وابسته و نیرنگ کار- که صهیونیسم جهانی را به منظور ایجاد بی بند و باری در میان جامعه‌های آشنای به وظائف الهی و آسمانی به ارمغان آوردند- همواره می کوشند سازمان تکالیف وجدانی و اخلاقی جوامع بشری را از هم پاشیده و به دشمنی با انسانهایی برخیزند که می خواهند زیر سایه تکالیف و وظائف الهی به پریشانیهای جوشیده از بی بند و باری خاتمه دهند، و بشریت را در پرتو انوار الهی به رسالتهای الهی و انسانیشان آشنا سازند. این شیوه، راه و رسم دیرینه این ملت از هم پاشیده شده بوده، آنها با خود جبرائیل عداوتی نداشتند بلکه با پیامهای هشدار دهنده و بیدارگر او مخالف بوده و این شیوه را تا زنده اند ادامه می دهند، و می خواهند فریاد وجدانهای آشنای به تکالیف انسانی را خفه کرده تا بتوانند به بی بند و باری و هرج و مرج آفرینی خود تداوم بخشند، و سعی می کنند- با ایجاد خلأ فرهنگی و فضائی سرشار از عوامل هوس انگیز- بی قیدی را در جوامع انسانی رواج داده تا به هوسها و تمایلات عصبی دنیائی- بدون هیچ مانع و رادعی- دامن زنند. این جبرئیل ستیزان روزگار، همان فرقه و گروهی گریزان از ضوابط و معیارهای الهی هستند که با جعل سرزمینی به نام «اسرائیل» در میان سرزمینی که مهد پیامهای جبرئیل (علیه السلام) است و در میان منطقه‌ای که ندای مسئولیت‌های انسانی که جبرائیل پیام آنها به گوش هوش پیامبر گرامی اسلام رسانده و امت او در هر بام و شام این فریاد تکلیف آفرین را از درون و جان و دل بر می آورند نخست مسلمین را از راه وظائف منحرف ساخته و حکومت لاقیدی و بلاتکلیفی را در سراسر جهان تعمیق بخشیدند، زهی خیال خام،

\_\_\_\_\_ ۲۰۲- روض الجنان ۱/ ۲۵۶. و نیز

بنگرید به: اسباب النزول: واحدی، ص ۱۶. و با تفاوتی اندک به: کشف الاسرار ۱/ ۲۸۸، ۲۸۹. تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۱۳۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۳ چرا که این وظیفه ستیزان و کینه توزان با جبرائیل را باید دشمن خدا دانست و آنان که در دشمنی با خدا پافشاری می کند فرومایگانی هوس خورده و پریشان احوال و خوار و ذلیل هستند که تا روز قیامت باید در پریشانی و خفت و سبک سریهای جنون آمیز به سر برند، و این آرزو را با خود به گور برده و برای همیشه در دلهره و نگرانی، زندگانی را به پایان رسانند و هرگز موطن و میهنی پذیرفته به خود نبینند. این است سرنوشت ملتی که از دیر باز، ستیز خود را با جبرائیل و فرآورده‌های الهی او آغاز کرده، و این حالت ناهنجار روانی افکار و اندیشه‌شان را در اختیار خود گرفته، و آنان را اسیر بی بند و باری ساخته، و آنها

می‌خواهند به درد مذمتی - که خود دچار آن آمدند - دنیا را گرفتار سازند، اما خود در پيله تقيد به لاقیدی نابود خواهند شد. هم اکنون عاشقان پیامهای الهی جبرائیل و امت بیدار پیامبر خبر گزار از جبرائیل - با رهبریهای امام هشیار و بیدار - می‌خواهد جهان را از خواب خرگوشی به هوش آورده، و انفس قدسیه «روح الله» را بر جثه‌های بیجان و مغزهای از کار افتاده بشریت بدمد، و حیات تازه‌ای را به اندیشه‌ها داده و جهان، جان تازه‌ای به خود گیرد، و می‌کوشد این بیدارگری را تا انقلاب قطب دایره امکان: امام عصر و زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تداوم بخشد، و میان قیام و انقلابی - که چندی است طلعه آن با بیداری و بیدارگری امت وظیفه شناس و ایثارگر ایران آغاز شده است و قیام و انقلاب حضرت مهدی (عجل الله فرجه الشریف) - پیوند مبارک و خجسته‌ای به هم رساند و این جرثومه‌های فاسد و فساد آفرین و چنین غده سرطانی دروگر تکالیف و وظائف الهی و انسانی را از میان برده و ریشه کن سازد، تا جهان از زیر یوغ اسارت قهر و جبر دولت مردان نامرد شرق و غرب برهد، چرا که: «إِنَّا نَزَعْنَا فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تَعْرِضُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدَلُّ بِهَا التَّفَاقُ وَ أَهْلَهُ». أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۴

### یادآوری نکته‌ای دیگر وحدت سبب نزول، و تعدد نازل

#### اشاره

در این قسمت از بحث مربوط به «اسباب النزول» طرحی - عکس طرح قبلی - مورد گفتگو قرار می‌گیرد، به این معنی که یک سبب نزول در مورد آیات متعدد و متفرقی - طی احادیث - احيانا جلب نظر می‌کند که تصویر چنین طرحی در مورد پاره‌ای از آیات قرآن کریم مواجه با هیچ اشکالی نیست، زیرا گاهی در مورد یک واقعه و رویداد، آیات متعددی در سوره‌های متفرقی دیده می‌شود. در این باره مثالها و نمونه‌هایی چند در قرآن کریم می‌بینیم که ما پاره‌ای از آنها را یاد می‌کنیم:

### مثال اول - ام سلمه «۲۰۳» و سؤالاتی که او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان گذاشت

#### اشاره

الف - حدیثی که ترمذی و حاکم از ام سلمه در کتابهای خود یاد کرده‌اند که وی به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: يَا رَسُولَ اللَّهِ - ه، مَنَ مِنْ اَزْ خَنَدَا - خَنِي نَمِي ش - نَوْم  
 \_\_\_\_\_ ۲۰۳ - ام سلمه بنت سهیل، معروف به  
 «ابی امیه» ابن مغیره قرشی مخزومی (۲۸ ق ه - ۶۲ ق ه) یکی از همسران رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که آن حضرت با وی در سال چهارم هجری ازدواج کرد. این بانوی محترمه از خردمندترین و خوش خلق‌ترین همسران آنحضرت به شمار می‌رفت. و دارای سابقه دیرینه‌ای در اسلام بود. وی با همسر اولش: ابی سلمه بن عبد الاسد بن مغیره به حبشه مهاجرت کرد، و پسرش «سلمه» در همانجا به دنیا آمد و با هم به مکه بازگشتند. آنگاه به مدینه مهاجرت کردند و خداوند دو دختر و یک پسر به آنها مرحمت فرمود: ابی سلمه به علت جراحتی از دنیا رفت. ابی بکر از وی خواستگاری کرد، اما او جواب منفی داد. لکن وقتی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از او خواستگاری به عمل آورد عرض کرد معقول نیست کسی چون من از این پس ازدواج کند، چون سنم از مرز ازدواج تجاوز کرده، و فرزندی از من به هم نمی‌رسد، و من زنی غیرتمند و دارای اطفالی هستم. آنحضرت به او پیامی فرستاد که من از لحاظ سنی از تو بزرگتر هستم. اما غیرتمندی را خدا سترده می‌سازد، اما اطفال باید آنها را به خدا و رسول

وا گذاشت. سر انجام به همسری آنحضرت در آمد. در روز «حدیبیه» نظریه‌ای را پیشنهاد کرد که بازگو کننده هوش و درایت او بود و سالیانی دراز زندگانی کرد. شمار احادیثی که از او روایت شده است به ۳۷۸ حدیث می‌رسد. (الاعلام: ۱۰۴/۹). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۵ که در طی آنها از زنها مطلبی را- در رابطه با هجرت- در قرآن کریم ذکر کرده باشد. خداوند متعال به دنبال این سؤال آیه زیر را نازل کرد «۲۰۴»: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» (آل عمران: ۱۹۵): خداوند متعال به درخواست آنان پاسخ مثبت داد مبنی بر اینکه من عمل هیچ کسی- اعم از مرد و زن- را ضایع و تباه نموده و بدون پاداش نمی‌سازم، و میان هیچیک از شما تبعیض و تفاوتی معمول نمی‌دارم، چرا که پاره‌ای از شما با پاره‌ای دیگر دارای پیوند و خویشاوندی هستید و از هم بیگانه نیستید. پس بنابراین آن کسانی که راه هجرت را در پیش گرفته و از دیار و زاد بوم و وطن خویش بیرون رانده شدند، و در راه من رنج و آزار را بر خود هموار ساختند، و به پیکار با دشمن برخاستند، و در آوردگاه کشته شدند تحقیقا سیئات و اعمال بد آنها را زیر پرده عفو پوشانده و وجودشان را از این گناهان زدوده سازم و به بوستانهایی درآورم که نهرها از زیر آن جاری است. و این عنایت و لطف به عنوان پاداش ایثارگری آنها نصیبشان می‌گردد، و خدای مهربان است که باید پاداش نیک را در پیشگاه او جویا شد. ب- حاکم نیز از همان ام سلمه آورده است که می‌گفت: به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردم: یا رسول الله، شما مردان را یاد می‌کنید و سخنی از زنان به میان نمی‌آورید؟ به دنبال این سؤال، آیه زیر، [و آیه‌ای که قبلا ذکر شد] نازل گردید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعْيَدَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (احزاب: ۳۵): مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان با ایمان و زنان با ایمان، و مردان فروتن و زنان فروتن، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان نرم‌دل و

۲۰۴- بنگرید به: جامع البیان ۴/ ۱۴۳.

روض الجنان ۳/ ۸۶. تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۴۴۱. أسباب النزول: واحدی، ص ۸۰. کشف الاسرار ۲/ ۳۹۰. روح البیان ۳/ ۱۵۱. مجمع البیان ۲/ ۵۵۹. طبرسی علاوه بر قضیه فوق می‌نویسد: بلخی گفته است: این آیه و ما قبل آن را در باره پیروان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و کسانی که با او هجرت کردند نازل گردید. آنگاه این آیات شامل همه کسانی است که راه این مسلمین و مهاجرین را در می‌نوردند. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۶ مهربان و زنان نرم‌دل و مهربان، و مردان بخشش‌گر و زنان بخشش‌گر، و مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، و مردانی که دامن خویشتن را از زنا حفظ می‌کنند و زنانی که خود را از ارتکاب زنا نگاه می‌دارند، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بدینسان در یاد از خدا به سر می‌برند، خداوند متعال برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی را تهیه دیده و آماده کرده است. «۲۰۵» ج- و نیز حاکم از ام سلمه آورده است که وی می‌گفت: مردان در غزوه‌ها و جنگها شرکت می‌کنند، ولی زنان از شرکت در آنها محروم هستند. علاوه بر این، برای ما زنان، نصف میراث مردان در قرآن کریم منظور شده است، [چرا خداوند میان ما زنان و مردان تبعیض قائل شده و تفاوت گذاشته است؟ به دنبال همین سؤال بود که خداوند متعال، آیه زیر، و نیز آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ...» را نازل کرد «۲۰۶»: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ» (نساء: ۳۲): و آرزو مکنید و برای خویشتن آنچه را- که خداوند متعال پاره‌ای از شما را از رهگذر آن، بر پاره‌ای دیگر برتری داده است- نخواهید. برای مردان از فرآورده‌های کارشان بهره‌ای است و زنان را نیز در برابر کارشان نصیبی است: و خداوند نسبت به هر چیزی دانا است. مرحوم ابو الفتوح رازی (رضوان الله تعالی علیه) و مفسران دیگر در باره سبب نزول این آیه روایات دیگری آورده‌اند: ۱- زنان رسول (علیه السلام) بیامدند و گفتند: یا رسول الله، خدای

تعالی - در قرآن - مردان را یاد کرد، و ما را - که زنانیم - ذکری نیست، همانا در ما خیری نیست، و طاعت ما قبول نیست. خدای تعالی این آیت [ «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...» ] فرستاد. ۲- ابو الفتوح می نویسد: ام سلمه گفت: این حدیث، من گفتم رسول را، روز به نماز پیشین نرسید که خدای تعالی این آیت فرستاد، و رسول (علیه السلام) این آیت بر منبر بخواند، و من - این - در حجره بشنیدم. «۲۰۷» \_\_\_\_\_ « ۲۰۵ - بنگرید به:

تفسیر القرآن العظیم ۴۸۷/۳. و نیز رجوع کنید به همان مراجعی که در باره سبب نزول آیه: «فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ ...» از آنها یاد کردیم. ۲۰۶- رک: اسباب النزول: واحدی، ص ۸۵. لباب النقول، ص ۱۵۷. ۲۰۷- روض الجنان ۸/ ۱۷۰. و نیز تفسیر القرآن العظیم ۴۸۷/۳. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۷ ۳- مقاتل حیان گفت: سبب آن بود که چون اسماء بنت عمیس - با شوهرش جعفر بن ابی طالب - از حبشه باز آمد و با زنان رسول، او را ملاقات بود، ایشان را گفت: از قرآن در حق زنان هیچ فرود آمد؟ گفتند: نه. به نزدیک رسول (علیه السلام) آمد و گفت: یا رسول الله، زنان در خیبت و خسارت اند؟ رسول (علیه السلام) گفت: چرا؟ گفت: برای آنکه خدای، اینجای - که ذکر مردان می کند - ذکر زنان نمی کند. حق تعالی گفت: در این آیت که: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...» «۲۰۸». ۴- از طریق عکرمه از ام عماره انصاریه روایت شده است که نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: هر چیزی را که در قرآن کریم آمده است می بینم که از آن مردان است و نمی بینم که از زنان، چیزی در آن آمده باشد. به دنبال این جریان، آیه: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...» نازل گردید. «۲۰۹» ۵- و گویند: وقتی آیات مربوط به همسران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، [یعنی آیه های ۲۷ تا ۳۴ سوره احزاب] نازل شد، زنان دیگر گفتند: اگر خیری در ما می بود در قرآن کریم از ما نیز یاد می شد. به دنبال این نگرانی زنها بود که خداوند متعال «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...» را نازل کرد. «۲۱۰»

### روایاتی دیگر در باره سبب نزول آیه های مورد بحث

روایات دیگری نیز در سبب نزول آیه مذکور در کتابهای تفسیر و علوم قرآنی به چشم می خورد که ما چند روایت را با استفاده از متن روض الجنان، و پاره ای دیگر را از سایر مآخذ بازگو می کنیم: یک - مفسران گفتند: سبب نزول آیه آن بود که زنان جمع شدند و رسولی فرستادند به رسول (علیه السلام) و گفتند: یا رسول الله، خدای تعالی خدای مردان و زنان است، و تو پیغامبری به مردان و زنان، چرا خدای تعالی - همه - ذکر مردان می کند و ذکر زنان نمی کند؟ ما می ترسیم مبدا که در ما خیری نیست، یا ما خدای را به کار نه ایم. خدای تعالی این آیه فرستاد و نیز قوله: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...» و قوله: «... أَنِّي لَا أُضَيِّعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مِمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُتِئْتِي ...» و قوله: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُتِئْتِي ...». «۲۱۱» \_\_\_\_\_ ۲۰۸- روض الجنان ۸/ ۱۷۰. مجمع

البیان ۸/ ۳۵۸. کشف الاسرار ۸/ ۴۶. اسباب النزول: واحدی، ص ۲۰۴. ۲۰۹- لباب النقول، ص ۵۵۸. ۲۱۰- لباب النقول، ص ۵۵۹. روح البیان ۷/ ۱۷۴. اسباب النزول: واحدی، ص ۲۰۴. ۲۱۱- روض الجنان ۳/ ۱۶۷. مجمع البیان ۳/ ۴۰. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۸ دو - بعضی دگر گفتند: سبب نزول این آیه آن بود که: چون خدای تعالی آیه میراث فرستاد، گفت: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ: یک مرد را چندان میراث باشد که دو زن را»، زنان گفتند: سبحان الله چرا چنین باشد؟ ما اولی تریم که نصیب بیشتر باشد که ما ضعیفانیم و ایشان اقویاء، و ما عورتیم [و پوشیده و ایشان سرگشاده، به هر نوع بر طلب معاش قادرند. خدای تعالی این آیه فرستاد «۲۱۲». سه - قول سدی آن است که: چون مردان را در میراث دو بهره آمد و زنان را یک بهره، مردان گفتند: چنانکه امروز - در میراث - ما را بر زنان فضل دادند امیدواریم فردا قیامت در ثواب اعمال، ما را بر ایشان فضل بود. این بود آرزوی مردان. و زنان نیز آرزو کردند، گفتند: چنانکه امروز ما را - میراث - نیمه مردان است امیدواریم که فردا در قیامت گناه ما نصف مردان بود. رب العالمین این آیت فرستاد. [یعنی که این آرزو مکنید که فردا ثواب و عقاب به اندازه کردار بود هم مردان را و هم زنان را. «۲۱۳»

چهار- مجاهد گفت در تفسیر این آیت که ام سلمه گفت: یا رسول الله، مردان را در راه خدا جهاد است و زنان را نیست تا لا جرم زنان را در میراث نیمه مردان است؟ کاشک ما نیز مردان بودمانی تا ما را مزد آن جهاد بودی و میراث تمام. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد [که دریغ مدارید و خویشان را این آرزو مکنید]. «۲۱۴» پنج- ابن عباس می گفت: زنی حضور نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، عرض کرد: یا رسول الله: مردان دو برابر زنان ارث می‌برند، و شهادت دو زن به جای شهادت یک مرد می‌باشد. آیا ما زنان در عمل و پاداش آن بدینسان به اندازه نیمی از ثواب مردان بهره داریم؟ اگر یک زنی حسنه و کار نیکی انجام دهد برای او نیمی از حسنه مردان منظور می‌گردد؟! به دنبال این سؤال بود که آیه مذکور نازل گردید. «۲۱۵»

### سخنی از محمد رشید رضا در تفسیر «المنار»

در تفسیر «المنار» آمده است: روایاتی که در باره سبب نزول آیه مورد بحث  
 ۲۱۲- روض الجنان ۳ / ۱۶۷. و با

اندکی تفاوت: روح البیان ۲ / ۱۹۸. ۲۱۳- روض الجنان ۳ / ۱۶۷. و نیز بنگرید به: کشف الاسرار ۲ / ۴۹۰. اسباب النزول: واحدی، ص ۸۵، ۸۶. مجمع البیان ۳ / ۴۰. ۲۱۴- کشف الاسرار ۲ / ۴۸۹. روض الجنان ۳ / ۱۶۷. مجمع البیان ۳ / ۴۰. ۲۱۵- تفسیر القرآن العظیم ۱ / ۴۴۸. لباب النقول، ص ۱۵۸. اکثر این روایات را بنگرید در: جامع البیان ۵ / ۳۰، ۳۱. المنار ۵ / ۵۷. الدر المنثور. [.....] أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۳۹ رسیده است با تفسیری که از ابن عباس در توضیح معنی «تمنی لا تتمنوا» نقل شده است کاملاً هماهنگ نیست، چرا که از ابن عباس روایت شده است که وی در تفسیر آیه مذکور می گفت: هیچیک از شما مردم مسلمان نباید در این آرزو به سر برد که ای کاش آن مال و نعمت و همسر زیبایی که فلانی از آن بهره‌مند است از آن من و برای من می‌بود، زیرا چنین آرزویی عبارت از حسد است. بلکه باید بگوید: خدایا، نعمتهائی به سان آن نصیب من گردان. محمد عبده می گفت: علت تعدد این روایات، از حیرت و سرگردانی مفسرین در فهم این آیه ریشه می‌گرفت، در حالی که معنای آیه ظاهر و روشن است، و آن این است که: در بهرمنند بودن مردان و زنان از مزایای زندگی دنیا و آخرت- در تعالیم اسلامی- تبعیضی وجود ندارد، چرا که خداوند متعال همه مردان و زنان را به یک سلسله از اعمال مکلف ساخته است. آن اعمالی که ویژه مردان است در برابر آن نصیبی از اجر و پاداش برای آنان منظور شده است که زنان در این اجر و پاداش، سهیم نیستند. و نیز آن اعمالی که مخصوص زنان است از لحاظ اجر و پاداش نصیبی دارند که مردان با آنها سهیم نمی‌باشند، و شایسته نیست که زنان نسبت به مردان، و مردان نسبت به زنان آرزوی اعمالی را در سر پیوراندند که این اعمال، ویژه هر یک از آنها است. خداوند متعال در این گفتار همه، اعم از طائفه مردان و طائفه زنان را مخاطب قرار می‌دهد که بدینسان آمال و آرزوهای نامعقول را پی‌گیری نکنند. علاوه بر این، مردان هرگز در این آرزو به سر نبرده و نمی‌برند که کاش زن می‌بودند و نیز آرزو نمی‌کنند که اعمال ویژه زنان را- از قبیل: زائیدن و تربیت فرزندان و امثال آن از اعمالی که معمولاً زنان در خور آنها هستند- به عهده گیرند، و فقط ممکن است زنان در آرزوی تعهد اعمالی به سر برند که مردان آنها را انجام می‌دهند. اما سؤال در این است که زنان سودای چه اعمالی از مردان را در سر می‌پیوراندند، آیا آنها آرزو می‌کنند که اختصاصی‌ترین اعمال مردان را- که عبارت از اعمال قدرت در حمایت از ناموس و افراد خانواده، و دفاع از حریم حق می‌باشد- به عهده گیرند؟! خداوند متعال با این تعبیر عنایت و لطف خود را نسبت به زنان- که به خاطر ظرافت بدنی و روحی و اخلاصشان در آرزوها در خور رحمت و رأفت هستند- اعلام أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۰ فرموده است. حکمت در این لطف و عنایت آن است که چنان تمنی و آرزویی در حیات شرافتمندانه دینی در میان مردم به هم نرسد، زیرا چنین گونه آرزوهائی از سوی زنان جدا شگفت‌آور و غیر منطقی است، به دلیل اینکه امت اسلامی در صدر اسلام و آغاز شکوفائی آئینشان در شرائطی به سر می‌بردند که زنان و کودکان در این زندگانی دینی و آثارش کاملاً با هم سهیم و برابر بوده‌اند و چنین زندگانی در امت



اسلامی به گونه‌ای شگفت‌انگیز نفوذ کرد. اگر کسی شناختی در تاریخ اسلام و نهضت مسلمین و سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان معاصر با آنحضرت به هم رسانده باشد می‌بیند که زنان، همگام با مردان در هر گونه کار و هنر حرکت می‌کردند، زنان هم می‌آمدند و با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) - آنگونه که در سوره ممتحنه یاد شده است - مانند مردان بیعت می‌کردند و همراه آنها برای جنگ، از دیار و وطن می‌کوچیدند، و به پرستاری مجروحین جنگ و اعمال دیگر سرگرم می‌شدند. خدا خواست که - به خاطر ظرافت جسمی و روحی زنان - آنان کارهای مربوط به خانه و زندگانی خانواده و فعالیت‌های لطیف و متناسب با ساختمان بدنی و روانیشان را به عهده گیرند، و مردان به اعمال شاق و سنگین و فرساینده در محیط بیرون منزل پردازند تا هر یک از این دو صنف کارهای مربوط به خود را درست و استوار و متناسب با کارآئی خود انجام دهند، و با اخلاص و علاقه طبیعی نسبت به کارشان آنگونه که باید و شاید ایفاء وظیفه نمایند. و اجر و پاداش در برابر عملی نصیب آدمی می‌گردد که توأم با اخلاص انجام می‌گیرد. در تفسیر جمله «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» باید گفت: در این جمله، ایجاز بدیع و جالبی به کار رفته است و شامل هر مزایائی می‌گردد که خداوند از رهگذر آنها پاره‌ای از مردان را بر پاره‌ای مردان دیگر، و عده‌ای از زنان را بر عده‌ای از زنان دیگر، و یا جنس مردان را بر زنان و یا جنس زنان را به وسیله نوعی از مزایا بر مردان برتری داده است، از آن لحاظ که هر خصوصیت و ویژگی عبارت از همان مزیت و برتری است که نسبت به دیگران در افراد دیده می‌شود، و همین خصوصیت همان چیزی است که خداوند به وسیله آن برخی از مردان را بر برخی زنان و یا برخی از زنان را بر برخی از مردان برتری داده است. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۱

### انواع عوامل برتری افراد نسبت به افراد دیگر

۱- نوعی از آن هیچ پیوندی با اکتساب نداشته و از راه کار و کوشش به دست نمی‌آید، و فردی که فاقد آن و یا فروتر از آن است سزای خرده‌گیری و نکوهش نیست که چرا کوتاهی کرده است، و نیز فردی که در رابطه با آن، واجد برتری است نمی‌توان او را به معیار کوشش و تلاش مورد ستایش قرار داد، مانند مزیت اعتدال قامت و اندام و قدرت و بنیه بدنی و شرافت نسب. آرزو کردن اینگونه مزایا - جز از نابخردی و کم عقلی و فرومایگی روانی - از چیز دیگری مایه نمی‌گیرد. لذا سزا است کسی که اینگونه کمبودها و انحطاط در مزایای جسمی و روحی را در خود احساس می‌کند به وسیله فضل و برتری اکتسابی، یعنی کار و کوشش - که معیار حقیقی تفاضل و تفاوت مردم را باید در همان جستجو کرد - به درمان خود برخیزد، آنهم قبل از آنکه اینگونه آمال و آرزوهای پوشالی بدو یورش آورد، چرا که همین آرزوها است که پروردگارش را به دست فراموشی می‌سپارد، و موجب غفلت و گمراهی او از آنگونه طرق و عوامل برتری می‌گردد که خداوند متعال او را بدان رهنمون شده است، و باعث می‌شود که خویشتن و همه استعدادها و توانهای خود را در کسب مزایا فراموش کرده، و آنگاه درد و شکنجه‌های این آرزوهای پوچ و بی‌مورد وی را بر مرکبی ناآرام و فرساینده قرار دهد و این مرکب عبارت از اثر پذیری از حسد، از رهگذر ایذاء و تجاوز به حریم دیگران می‌باشد که سرانجام آن، هلاک و نابودی و سقوط شخصیت است. ۲- نوعی دیگر، اکتسابی است و از راه کوشش و تلاش به دست می‌آید، مانند: مال و جاه و مقام و امثال آنها که در آیه مورد بحث به ما هشدار داده است که اگر عده‌ای از آن برخوردار بودند نباید - بدون آنکه به کار و کوشش روی آورد - صرفاً از راه آرزو خواهان آنها باشد، و در عالم خیال و پندار زندگانی کند، چنین آرزوئی معقول نیست، و فردی سرگرم این آرزوها است که همتش فرومایه و فاقد پایمردی و بی‌خبر از توانائیهای استعداد انسان و رمز کوشش و استقلال می‌باشد. خداوند متعال از یک فرد با ایمان چنین انتظار ندارد، او انسان را به علو همت و کوشش و تلاش دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که به نیرو و توانائی خود در احراز آنچه بدان احساس تمایل می‌نماید تکیه کند. جاه و مقام حقیقی - از قبیل علم و دانش سودمند و مناصب عالیه انسانی و کردار نیک صرفاً از راه کار و کوشش برای انسان فراهم می‌آید.

ثروت نیز بدینسان است که قاعدهٔ أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۲ باید از رهگذر اکتساب و کوشش جویای آن گردید. اکثر مردم از استعداد خود در بی‌خبری به سر می‌برند و به بهره‌کشی از فرآورده‌های کوشش دیگران تکیه می‌کنند. به همین جهت آفریدگاری که صنعتش نیکو و شکوهمند است ما را- پس از نهی از آرزو و بیهوده‌اندیشی- به اکتساب و کار و کوشش هشدار می‌دهد که می‌توان از رهگذر آن به هر آرزویی دست یافت، و لذا در همین آیه فرموده است: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ». کسب و کار و کوشش را همانگونه که برای مردان مقرر کرد به زنان نیز پیشنهاد کرده و آنها را بدان فرا می‌خواند. و هر دو طائفه را دعوت می‌کند که فضل و برتری را در سایه کار و کوشش جویا گردند. خداوند متعال واژه «اکتساب» را- به جای «کسب»- به کار برده است، از آنجهت که «اکتساب» گویای مبالغه و تحمل دشواری است. گویا خداوند متعال می‌فرماید: آن فضل و برتری را- که باید جویای آن باشید- فقط از طریق اهتمام و تحمل دشواری به دست می‌آید، و امکان ندارد انگیزه‌های پوشالی، یعنی آرزوهای نفسانی آنرا تحقق بخشد. اینکه می‌گویند: واژه کسب در خیر، و واژه «اکتساب» در شر به کار می‌رود از آیه ۲۸۶ سوره بقره اقتباس شده است، آنجا که می‌فرماید: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». اما این مطلب معنای حقیقی واژه‌های مزبور را تشکیل نمی‌دهد. معنای خیر و شری که در لابلای این دو واژه- ضمن آیه مذکور- منظور شده است اشاره به این است که شر، مقتضی و بازده طبیعی فطرت آدمی نیست. تعبیر به «اکتساب» در آیه مورد بحث ارشاد به مبالغه و تحمیل رنج در جهت جویایی مال فراوان و جاه و مقام عظیم و هر امری است که مردم از راه کار و کوششهای خود از هم ممتاز می‌گردند، البته به شرط آنکه در این پویایی پای بند حق و فضیلت باشند. و نیز خداوند متعال با چنین تعبیری ما را به این نکته رهنمون است که مردم در مورد خواسته‌ها و تمایلات مشروع خود به استعداد و آمادگی خدادادی خویش تکیه کنند، و کسالت و سستی و ضعف را به خود راه ندهند، و هر یک از آنها بر دیگری اعتماد و اتکاء نماید. کتاب و سنت همین نکته را تأیید می‌کنند. سزا است که مسلمین قدوه و الگویی برای کسانی باشند، و سرمشق برای جوامعی أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۳ باشند که باید به خویشان متکی بوده و احساس استقلال در کار و کوشش نمایند و به دیگران وابسته نباشند. بنابراین یک فرد مسلمان به حکم تعالیم اسلامی باید در مورد تمام اهداف و خواسته‌های خود بر مواهب و استعدادهای وهبی و قوی و نیروهای خود متکی باشد و این اتکاء را با آمیزه‌ای از فضل و توفیق الهی همراه سازد، و لذا پس از ارشاد به اکتساب و کار و کوشش در احراز فضل و برتری، می‌فرماید: «وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی هر چند در سایه کار و کوشش در جهت هدف گام برمی‌دارید، این امر شما را بر آن ندارد که حاجت و نیاز خویش را به خداوند متعال فراموش کنید، چون باید از فضل و لطف و ویژه او درخواست کنید که دست کار و کوشش و اکتساب شما در رسیدن به آن کوتاه است، زیرا یا هدف صحیح را درست نمی‌شناسید، و یا به طرق و اسباب وصول به هدف آگاهی ندارید، و یا اینکه در عین آگاهی، احساس ناتوانی می‌کنید. مانند کسی که در کشاورزی و تجارت و سوداگری تلاش می‌کند و از پی اسباب و وسائل آن به جستجو و کاوش و کوشش می‌پردازد باید از خداوند متعال درخواست نماید تا فضل و مرحمت خود را با ریزش بارانی- که کشته او را رشد می‌دهد- تکمیل نماید، و وزش باد را معتدل سازد تا مال التجاره او سالم به مقصد برسد، و این امر برای انسان یا کاملاً شناخته شده نیست و یا نسبت به آن ناتوان است. «۲۱۶»

### نکته‌ای ظریف از میدی

میددی می‌نویسد: «و قیل فی معنی الآیة: «تَتَمَنُّوْا مَقَامَ السَّادَةِ دُونَ أَنْ تَسِيْلُكُوْا سِيْرَتَهُمْ وَ تَلَاْزِمُوْا سِيْرَتَهُمْ وَ تَعْمَلُوْا عَمَلَهُمْ». حال بزرگان خواهی و راه بزرگان نارفته! کعبه مواصلت جوئی با دیده مجاهدت نابریده! نهایت دولت دوستان بینی، محنت ایشان نادیده! «تَعْنَى مِنْ أَنْ يَكُونَ كَمَنْ تَمَنَّى. تو پنداری قلم عهد بر جان عاشقان آسان کشیدند! یا رقم دوستی بر دل ایشان رایگان زدند! ایشان به هر چشم زدن زخمی بر جان و دل خورده‌اند و شربتی زهر آلود چشیده‌اند: ای بسا شب کز برای دیدن دیدار تو از سگ کوی تو بر سر

زخم سیلی خورده‌ایم و لکن نه هر کسی سزای زخم او است، و نه هر جائی شایسته غم خوردن او است. رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که جان خویش هدف تیر بلاء او ساخته‌اند، و بار غم او را

\_\_\_\_\_ ۲۱۶- نقل و اقتباس از: المنار ۵/ ۵۷-

۶۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۴ در دل خویش محمل شده‌اند، و آنکه در آن بلاء و اندوه ترنم می‌کنند: گر بود غم خوردنت شایسته جان رهی این نصیب از دولت عشق تو بس باشد مرا آری، زخم هر کسی بر اندازه ایمان او، و بار هر کس به قدر قوت او، هر که را قوت تمامتر بار وی گران‌تر. این است سرّ آن آیت که گفت: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، مردان را بر زنان افزونی داد که بار، همه برایشان است از آنکه کمال قوت و شرف ایشان را است، و بار به قدر قوت کشند، یا به قدر همت، «علی قدر اهل العزم تأتی العزائم». «۲۱۷» اما بر حسب نظریه سیوطی در تمام آیاتی که ذکر شد سؤال ام سلمه باعث نزول آنها گردید، و در نتیجه یک سبب نزول و یک واقعه باعث نزول آیاتی متعدد گردید که در مواضع متفرقی از قرآن کریم به چشم می‌خورد. لکن باید یادآور شد که علاوه بر روایاتی که سیوطی از دیگران یاد کرده، روایاتی دیگر به چشم می‌خورد که با توجه به آنها باید گفت: این آیات متعدد دارای اسباب النزول متعدد می‌باشد. و سیوطی با تکلف خواسته است از طریق انتخاب پاره از احادیث مثالی برای وحدت سبب و تعدد نازل ارائه دهد.

### مثال دوم برای وحدت سبب و تعدد نازل - سؤال مردی نابینا

#### اشاره

الف- بخاری از حدیث زید بن ثابت «۲۱۸» آورده است که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آیه زیر را برای نگارش بر او املاء می‌فرمود: «لَا يَشْتَوِي الْقَاعِدُونَ مَتَى الْمُؤْمِنِينَ (غَيْرِ أَوْلَى الضَّرَرِ) وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كَلًّا وَعَيْدَ اللَّهِ الْحُسَيْنِي وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا. دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء: ۹۵، ۹۶): افراد با ایمانی که نابینا نیستند و از جنگ و نبرد با کفار باز می‌نشینند و خانه‌نشینی و تن آسانی را بر شرکت در پیکار با کفار ترجیح می‌دهند با کسانی که در راه خدا با اموال

\_\_\_\_\_ ۲۱۷- کشف الاسرار ۲/ ۴۹۷، ۴۹۸.

۲۱۸- ابو خارجه زید بن ثابت بن ضحاک انصاری خزرجی (۱۱ ق ه- ۴۵ ه ق) که از کتاب وحی بوده و از دیدگاه اهل سنت از اکابر صحابه به شمار است، و در شش سالگی پدرش کشته شد. ابن عباس به وی ارج می‌نهاد و در زمان ابی بکر و نیز عثمان به جمع و تدوین قرآن در رأس شماری از نویسندگان مصحف سرگرم بوده است. ولی در پاره‌ای از مراجع شیعی به عنوان یکی از مدافعان عثمان به شمار می‌رفت که مردم را به دشنام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می‌شورانند. اگر چه نیز روایاتی از او در تنصیص نبی اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بر امامت ائمه اثنی عشر نقل می‌کنند (رک: الاعلام ۳/ ۹۵، ۹۶. سفینه البحار ۱/ ۵۷۵). أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۵ و نثار جانهای خویش جهاد می‌کنند برابر نیستند، و خداوند آن کسانی را که با اموال و جان نثاری خود در راه خدا به جهاد برمی‌خیزند بر چنان افراد خانه‌نشین و بر کنار نشسته از جنگ با پایه‌ای رفیع برتری داده است و همه آنها را به بهشت نوید داده، و همین مجاهدان را بر تن آسانان با پاداشی عظیم فزونی بخشیده است، باید این پاداش را از درجات بهشتی و آمرزش و رحمتی از سوی خدا برشمرد، که خداوند آمرزنده مهربان است. در این اثناء [عبد الله بن ام مکتوم «۲۱۹» نزد نبی اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، اگر من در خود توان جهاد را می‌یافتم بدان قیام می‌کردم (باید توجه داشت که چون ابن ام مکتوم نابینا بود این مطلب را با آنحضرت در میان گذاشت که من به علت فقدان بینائی

از شرکت در جنگ معذور هستم). خداوند متعال، «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» را نازل فرمود [مبنی بر اینکه نایبانیان از شرکت در جنگ معاف هستند]

### بررسی اقوال مفسرین راجع به سبب نزول آیه‌های یاد شده

۱- آیه مذکور در باره کعب بن مالک (از بنی سلمه) و مراره بن ربیع (از بنی عمرو بن عوف) و هلال بن امیه (از قبیله بنی واقف) نازل شده که در غزوه تبوک از شرکت در جنگ تخلف کردند، و نیز خداوند عبد الله بن ام مکتوم را- به خاطر اینکه نایب بود- ضمن آیه مذکور از شرکت در جنگ معاف کرد. ابو حمزه ثمالی این حدیث را در تفسیر خود آورده است. «۲۲۰» ۲- زید بن ثابت می‌گفت: آنگاه که «لا یستوی القاعدون من المؤمنین و المجاهدون فی سبیل الله...» نازل شده بود و در ضمن آن «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» یاد نشده بود نزد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به سر می‌بردم. ابن ام مکتوم عرض کرد: من اعمی هستم و فاقد بینائی می‌باشم. در این اثناء حالت نزول وحی بر آنحضرت عارض شد، آنگاه این حالت برطرف شد، و فرمود: بنویس: «لا یَسْتَوِی القَاءِ لِدُونِ مِ نَّ اللّٰهِ وَ مُؤْمِنِیْنَ غَیْرُ اُولٰی الضَّرَرِ...».

۲۱۹- عبد الله عمرو بن قیس بن زائده بن اصم (م ۲۳ ه ق) اندکی قبل از عمر بن خطاب از دنیا رفت. وی صحابی شجاع و نایب بود که در مکه اسلام آورد و پس از وقعه بدر به مدینه مهاجرت کرد. او و بلال در مدینه مؤذن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند: ابن ام مکتوم شبها، و بلال به هنگام طلوع فجر، مؤذن آنحضرت بودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود: آنگاه که صدای اذان بلال را شنیدید خوردن و نوشیدن را ترک کنید، چرا که همزمان با اذان او صبح فرا رسیده است. آنحضرت عبد الله ام مکتوم را در غزوات جانشین خود در مدینه قرار می‌داد. وی در جنگ قادسیه شرکت جست. (سفینه البحار ۳ / ۴۷۰. الاعلام ۵ / ۲۵۵). ۲۲۰- رک: مجمع البیان ۳ / ۹۶. التفسیر الصافی ۱ / ۴۴۹، ۴۵۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۶ زید می‌گفت: من آنرا نگاهشتم. «۲۲۱» ۳- این آیت در فضل مجاهدان است، و افزونی درجات ایشان بر درجات دیگر مسلمانان. و قعود در این آیت، تخلف است از جهاد، چنانکه جائی دیگر گفت: «وَقِيلَ أَفَعُدُّوا»، «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ»، «دَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ»، «وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ»، این همه، تخلف از جهاد است نه قعود حقیقی است بر عجز. چون این آیت آمد عبد الله بن ام مکتوم بن عمرو (مؤذن مصطفی) و عبد الله بن جحش - که هر دو نایب بودند- گفتند: یا رسول الله، رب العزه فضل مجاهدان بر قاعدان می‌نهد و بندگان را به جهاد می‌فرماید، و حال ما این است که می‌بینی و می‌دانی و ما را آرزوی جهاد است؟ در آن حال جبرئیل آمد و عذر ایشان آورد: «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ». «۲۲۲» ۴- از برای [بن عازب روایت شده است که می‌گفت: وقتی «لا یَسْتَوِی القَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» نازل شد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: زید بن ثابت را فراخوانید و به او بگوئید که کتف و دوات و یا لوح را با خود بیاورد وقتی آمد به او فرمود: برایم بنویس: «لا یَسْتَوِی القَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». تصور می‌کنم گفت: «... وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». ابن ام مکتوم گفت: یا رسول الله «بعینی ضرر»، یعنی چشمانم از کار افتاده و نایب هستم؟ براء گفت: قبل از آنکه از جای برخیزد و برود «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» نازل شد. «۲۲۳» ۵- از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت شده است که می‌گفت: این آیت قبلا- چنین آمد که «لا- یَسْتَوِی القَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُجَاهِدُونَ». عبد الله بن ام مکتوم دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ انزل عذری»: بار خدایا عذر من فرو فرست. خدای تعالی بفرستاد: «غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ» و فرمود: که به جای خود بنه. [و عبد الله بن ام مکتوم پس از آن به غزا رفتی و گفتی: مرا راست بداری در برابر دشمن و رایت به من دهی که من نگیریم و نتوانم گریختن. «۲۲۴» ۶- از خود زید بن ثابت روایت شده است که می‌گفت: من در کنار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودم که وحی بر آن حضرت نازل شد، و آن آرامش خاص

۲۲۱- مجمع البیان ۳ / ۹۶، ۹۷. ۲۲۲-

کشف الاسرار ۲/ ۶۴۶. و نیز بنگرید به: روض الجنان ۳/ ۲۶۳. لباب النقول، ص ۱۸۴. جامع البیان ۵/ ۱۴۵. ۲۲۳- اسباب النزول: واحدی، ص ۱۰۱. و نیز با تفاوت اندکی بنگرید به: تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۵۴۰. لباب النقول، ص ۱۸۴. ۲۲۴- روض الجنان ۳/ ۲۶۳. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۷ حالت نزول وحی، آنحضرت را فرا گرفت و رانش را روی ران من گذاشت. زید می گوید: سوگند به خدا در این حال چیزی سنگین تر از ران رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیافتم. آنگاه حالت وحی برطرف گردید و فرمود: ای زید بنویس: و من استخوان شانه را به دست گرفتم، فرمود: بنویس: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ» تا «أَجْرًا عَظِيمًا». من آنرا در کتف نگاهشتم. آنحضرت از جای برخاست آنهم در حالیکه عبد الله بن ام مکتوم- که مردی نابینا بود- این آیه را شنید. و لذا- وقتی ابن ام مکتوم فضیلت مجاهدین را شنید- گفت: یا رسول الله تکلیف کسی که قادر بر جهاد نیست و نیز کسی که نابینا است و امثال آنها چه خواهد بود؟ زید بن ثابت می گوید: هنوز سخن ابن ام مکتوم به پایان نرسید- یا- به محض پایان گرفتن سخن ابن ام مکتوم بود که آن حالت خاص وحی بر آنحضرت عارض شد و ران آنحضرت روی ران من قرار گرفت، و من همان سنگینی فرساینده ای که بار اول احساس کرده بودم احساس نمودم. آنگاه آن حالت برطرف شد سپس فرمود: بخوان، من بر او خواندم: «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ». نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «غَيْرُ أَوْلَى الضَّرَرِ» و دستور داد آنرا به آیه پیوستم. سوگند به خداوند، گویی این پیوست را در شکاف کتف می نگریم. «۲۲۵» ب- ابن ابی حاتم از همان زید بن ثابت آورده است که می گفت: من برای رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی را می نگاهشتم. من قلم را [طبق دستور آنحضرت بر روی گوشم می نهادم. در آن حال آن حضرت مأمور به نبرد و جنگ با کفار شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نگران بود که چه فرمانی از سوی خداوند متعال بر او نازل می شود. در این اثناء مردی نابینا وارد شد و عرض کرد: یا رسول الله، من که نابینا هستم تکلیفم در رابطه با نبرد و جنگ با کفار چیست؟. به دنبال همین جریان آیه های زیر نازل گردید: «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ...»

۲۲۵- تفسیر القرآن العظیم ۱/ ۵۴۰. و

با تفاوتی چند بنگرید به: کشف الاسرار ۲/ ۶۴۶. جامع البیان ۵/ ۱۴۵. اسباب النزول: واحدی، ص ۱۰۰، ۱۰۱. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۸ (توبه: ۹۱-۹۳): بر ضعفا: [زنان و کودکان و سالخوردهگان از کار افتاده و بر بیماران، و بر کسانی که فاقد هزینه خروج و وسائل سفر هستند جرمی نیست که در جنگ شرکت نکنند، اما مشروط بر آنکه خیرخواه و دلسوز نسبت به فرمان خدا و رسولش باشند، و عمل آنها از هرگونه شائبه ها پاکیزه باشد، و هیچ راه برای سرزنش کسانی که نیکخواه و نیکوکار هستند وجود ندارد. و نیز برای عدم شرکت در جنگ جرمی وجود ندارد برای کسانی که نزد تو می آیند و از تو مرکب می خواهند تا همراه تو در جهاد شرکت جویند، [چرا که فاقد وسیله از لحاظ مال و سلاح می باشند] تو در مقابل درخواست آنها می گوئی چیزی ندارم و مرکبی نمی یابم تا شما سوار بر آن گردید. مردمی این چنین که فاقد وسیله هستند با دست خالی از پیش تو برمی گردند، آنهم در حالیکه دیدگان آنها- به علت غم و اندوه محرومیت از شرکت در جنگ- اشک می ریزد، چرا که می بینند فاقد وسیله و هزینه برای شرکت در نبرد با کفار می باشند. راه برای عقاب و سرزنش فراسوی آن مردمی گشوده است که از تو اجازه عدم شرکت در جنگ را درخواست می کنند، و در حالیکه دارای هزینه و مال و واجد توانائی برای شرکت در جهاد می باشند. اینان بر خود پسندیدند که با کودکان و زنان و به سان آنها از شرکت در جنگ بی بهره باشند. خدای متعال مهر نفاق بر دل آنها نهاد تا فراسوی علم و آگاهی راه و مجرای نفوذ نور و روشنائی در دل آنها وجود نداشته باشد. بر حسب نظریه سیوطی باید بگوئیم که یک سبب، باعث نزول این آیات و آیه قبل گردید. و این سبب عبارت از سؤال مرد نابینائی بود که گاهی از او با عنوان «عبد الله بن ام مکتوم» یاد می کنند.



مرحوم طبرسی در باره سبب نزول این آیات روایاتی می آورد که ما با توجه به مراجع دیگر از آنها یاد می کنیم: - گویند: آیه اول در باره عبد الله بن زائده- که همان عبد الله بن ام مکتوم می باشد و مردی نابینا بوده است- نازل گردید. وی حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: یا نبی الله، من مردی سالخورده نابینا و کم توان از لحاظ مالی، و ضعیف البینه هستم و کسی هم ندارم که دست مرا بگیرد. آیا من مجازم که در جنگ شرکت نکنم و از جهاد معاف باشم؟ نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) [لحظاتی سکوت کرد. به دنبال آن خداوند متعال آیه مذکور را نازل کرد. «۲۲۶»

الاسرار ۹۲/۴. المیزان ۳۶۸/۹. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۴۹ - بعضی می گویند: در باره عائد بن عمرو مزنی و یاران او نازل شد. «۲۲۷» - آیه دوم در باره «بکائین»، یعنی مردمی که به علت نداشتن وسیله و هزینه و احساس محرومیت از جنگ سخت می گریستند. اینان هفت نفر بودند: ۱- عبد الرحمن بن کعب ۲- عتبۀ بن زید ۳- عمرو بن غنمۀ (از قبیله بنی النجار) ۴- سالم بن عمیر ۵- هرم بن عبد الله ۶- عمرو بن عوف ۷- عبد الله بن معقل (از قبیله مزینه). اینان نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و عرض کردند: یا رسول الله برای ما وسیله و مرکب و هزینه ای فراهم آور، زیرا ما فاقد آنها هستیم تا بتوانیم همراه تو- به مدد آن- در جنگ شرکت جوئیم. آنحضرت فرمود: مرکب و وسیله ای ندارم تا شما را بر آن سوار کرده و تجهیزات شما را فراهم آورم. «۲۲۸» - عده ای می گویند: در باره هفت قبیله متعدد نازل شده بود که نزد رسول اکرم آمدند و درخواست مرکب و پافزار نمودند تا در جنگ شرکت جویند. «۲۲۹» - گویند: اینان هفت نفر از انصاریان فقیر و تهیدست بوده اند [و از اینکه فاقد مرکب و وسیله و هزینه بودند و نمی توانستند در جنگ شرکت جویند می گریستند. عثمان از میان آنها دو نفر را با مرکب و سلاح تجهیز کرد، و عباس بن عبد المطلب دو مرد دیگر را، و یامین بن کعب سه فرد دیگر برای شرکت در نبرد با کفار مجهز و آماده ساختند. «۲۳۰» - واقدی می گوید سپاهسانی که در جنگ تبوک همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرکت کردند سی هزار نفر را تشکیل می دادند که ده هزار نفر از آنها سواره نظام بوده اند. «۲۳۱»

### مثال سوم برای وحدت سبب و تعدد نازل

#### اشاره

جریان مردی که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را دشنام می داد: الف- حدیثی که محمد بن جریر طبری از ابن عباس آورده که می گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در سایه حجره و اتاقی از حجره ها نشسته بود. فرمود: اکنون مردی انسان نما نزد شما خواهد آمد که با دیدگان شیطان، [انسان و جهان را می نگرد] و چون یک شیطان شریر، بدخواه است. در این هنگام نام مردی- که دارای چشمی مانی کب- بود

\_\_\_\_\_ ۲۲۷- مجمع البیان ۵ / ۶۰. تفسیر القرآن العظيم ۲ / ۳۸۱. ۲۲۸- مجمع البیان ۵ / ۶۰. التفسیر الصافی ۲ / ۳۶۷. أسباب النزول: واحدی، ص ۱۴۸. المیزان ۹ / ۳۶۸. ۲۲۹- مجمع البیان ۵ / ۶۰. المیزان ۹ / ۳۶۸. [.....] ۲۳۰- همان مراجع و صفحات. ۲۳۱- مجمع البیان ۵ / ۶۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۰ بود- پدیدار شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را فرا خواند و به وی فرمود: بر اساس چه هدفی تو و یارانت مرا دشنام می گوئید؟ این مرد رفت و اصحاب و یاران خود را نزد آنحضرت احضار کرد. آنان سوگند یاد کردند که به آنحضرت دشنام نگفتند. [و با این سوگند دروغ کاری کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از آنها درگذشت. به دنبال این جریان آیه زیر نازل گردید: «۲۳۲» «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ لَا يَتْلُونَ مَا نَقَمُوا



إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يُتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعِذَّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (توبه: ۷۴): به خدا سوگند یاد می کنند که دشنام نگفتند، در حالیکه آنان کلمه و گفتار کفرآمیزی بر زبان آوردند، و پس از مسلمانی خویش کافر شدند، و آهنگ هدفی کردند که بدان دست نیافتند و با اینکه خدا و رسولش - به جهت اسلام ظاهری آنان - از فضل و رحمت و مزایای مسلمین برخوردارشان ساخت به کین و انتقام از مسلمین دست یازیدند. اگر اینان توبه کنند برای آنها بهتر است، و اگر از توبه و پشیمانی روی گردان شوند خداوند متعال آنانرا در دنیا و آخرت با عذابی دردناک کیفر خواهد داد، و ایشان در روی زمین از دوست و یاور و پشتیبان محروم خواهند بود. در باره سبب نزول این آیه روایات گوناگونی نقل شده است که ما پاره‌ای از آنها را در زیر می آوریم: جماعتی منافقان و رسول (علیه السلام) به غزاه تبوک شدند، چون به خلوت با یکدیگر بنشستندی رسول را (علیه السلام) ناسزا گفتندی. روزی حذیفه [بن الیمان حدیث ایشان بشنید و نقل کرد با رسول (علیه السلام). رسول، ایشان را بخواند و ملامت کرد. ایشان سوگند خوردند که نگفتند. خدای تعالی این آیه فرستاد: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» (۲۳۳) کلبی و عروه و محمد بن اسحق گفتند: آیت در جلاس بن سويد [بن صامت - که از شرکت در غزوه تبوک تخلف کرده بود -] آمد، و سبب آن بود که رسول (علیه السلام) یکروز در تبوک خطبه می کرد و در آنجا ذکر منافقان کرد و ایشان را «رجس» خواند. جلاس گفت: اگر محمد [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] - در اینکه ۲۳۲ - و نیز بنگرید به: مجمع البیان ۵/

۵۱. المیزان ۹/ ۳۴۳ تفسیر القرآن العظیم ۲/ ۳۷۲. لباب النقول، ص ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۳۳ - روض الجنان ۵/ ۲۱۶. مجمع البیان ۵/ ۵۱. و با اندکی اضافات بنگرید به: اسباب النزول: واحدی، ص ۱۴۴. اسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۱ می گوید - راست می گوید ما اگر از خر بتریم. چون انصاری بشنید - نام او عامر بن قیس بود - گفت: و الله محمد [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] راست می گوید و شما از خر بتری، و پیامد و رسول (علیه السلام) را خبر داد. رسول (علیه السلام) او را بخواند، و آن حدیث مجاری رفت، او انکار کرد. رسول (علیه السلام) گفت: سوگند خوری؟ گفت: بلی. آنگاه هر دو را به نزدیک منبر آورد پس از آنکه نماز دیگر گذارده بود. او سوگند خورد که عامر دروغ گفت، سوگندی مغلط به خدای. عامر نیز برخاست و سوگند خورد که من راست گفتم و او دروغ گفت. آنگاه دست برداشت و گفت: «اللَّهُمَّ انزل علی نبيک الصِّادق مِّنَا الصِّادق». رسول (علیه السلام) و مؤمنان گفتند: آمین. در حال جبرئیل آمد و این آیه آورد: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ...» رسول (علیه السلام) این آیه بر جلاس خواند، و چون به ذکر توبه رسید که: «وَأَنْ يُتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ» جلاس گفت: خدای در این آیه توبه بر من عرض کرد، عامر راست گفت و من دروغ گفتم، توبه کردم و اسلام آوردم، «وَحَسَنَ اسْلَامُهُ وَ تَوْبَتُهُ» (۲۳۴). قتاده گفت: سبب نزول آیه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند، یکی غفاری و یکی جهنی، و غفاری از حلفاء انصار بود. غفاری بر جهنی غلبه کرد. عبد الله بن ابی [بن سلول گفت: «انصروا أخاكم فو الله ما مثلنا و مثل محمد الا كما يقال. «سَمَنَ كَلْبِكَ يَا كَلْبُكَ»: سگ را فربه کن تا تو را بخورد. آنگاه گفت: «لئن رجعنا الى المدينة ليخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ». این حدیث بر رسول (علیه السلام) نقل کردند. رسول (علیه السلام) عبد الله بن ابی را گفت: این سخن‌ها تو گفته‌ای؟ سوگند خورد که نگفته‌ام. خدای تعالی این آیه فرستاد. (۲۳۵) قدیم تعالی گفت: سوگند می خورند که نگفتند این سخنها که بر ایشان حوالت است به این سوگند دروغ که خوردند، کلمه کفر می گویند، که سوگند دروغ از مؤمن، «فسق» باشد، و از کافر و منافق، «کفر» باشد که اعتقاد ندارد. «و هموا بما لم ينالوا»: و همت کردند به چیزی که به آن نرسیدند. - مجاهد گفت: آن منافق که آن سخن گفته بود چون بدانت که مؤمنی بشنید و نقل کند خواست تا او را بکشد تا نقل نکند. - سدی گفت: مراد آن بود که گفتند: ما چون با مدینه رویم تاجی بپیراییم و بر ۲۳۴ - روض الجنان ۵/ ۲۱۶. لباب

النقول، ص ۲۷۱. مجمع البیان ۵/ ۵۱. المیزان ۹/ ۳۴۳. جامع البیان ۱۰/ ۱۲۷. ۲۳۵ - روض الجنان ۵/ ۲۱۷. لباب النقول، ص ۲۷۳.

جامع البيان ۱۰/۱۲۸. اسباب النزول: واحدی، ص ۲۴۵. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۲ سر عبد الله بن ابی نھیم، یعنی او را ریاست دھیم بر رغم رسول و مسلمانان. حق تعالی گفت: چیزی در دل دارند که به آن نرسند. - کلبی گفت: آیه در پانزده کس آمد که عهد کردند که شب، رسول را بکشند. چون رسول (علیه السلام) مطلع شد بر احوال ایشان سوگند خوردند که ما از این معنی چیزی نگفتیم و نه سگالیدیم. آنکه گفت: در این معنی همت به چیزی کردند- از کشتن رسول- که به آن نرسیدند. - عبد الله بن عباس گفت: مردی بود از قریش که همت کرد رسول را بکشد، نام او «ابو الاسود». آنکه گفت: «وَمَا نَقَمُوا...»، چه انکار کردند بر خدا و رسول، الا- آنکه خدای تعالی ایشان را مستغنی کرد از فضل و کرمش. - و سبب این آن بود که مولایی از آن جلاس را بکشتند، اعی پسر عمی را. رسول (علیه السلام) دیت او را از قاتل بستد دوازده هزار درم و به جلاس داد تا او توانگر شد پس از آنکه درویش بود. - کلبی گفت: ایشان- پیش از آنکه حضرت رسول به مدینه آمد- در سختی و جهد و رنج و درویشی بودند. خدای تعالی ایشان را به غنائم و انفال قوی کرد. (و این مثل، مشهور است که گفتند: «اتق شر من احسنت الیه»: از شر آنکس بترس که با او نیکوئی کرده باشی). «۲۳۶» - گویند: این آیه در باره اهل عقبه نازل گردید، زیرا آنها توطئه کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را هنگام مراجعت از جنگ تبوک به قتل رسانند، و نقشه آنها این بود که تنگ مرکب او را پاره کرد و با فشار سیخ، مرکبش را رم دهند. خداوند متعال آنحضرت را بر این توطئه آگاه ساخت. و این مطلب از جمله معجزات آن حضرت بود، زیرا ممکن نیست هیچکسی جز از راه وحی بدان آگاهی یابد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در عقبه به راه افتاد و عمار و حذیفه همراه آنحضرت بودند. یکی از آنها افسار ناقه را در دست داشت و آن را می کشید و دیگری از پشت سر آنرا می راند، و به همه مردم دستور دادند که از میان و مغاک وادی عقبه حرکت کنند. افرادی که تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند دوازده و یی پانزده نفر بودند کسه رسول

\_\_\_\_\_ ۲۳۶- روض الجنان ۵/ ۲۱۷، ۲۱۸.

پاره‌ای از مطلب‌های فوق را بنگرید در: جامع البيان ۱۰/۱۲۷-۱۳۰. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۳ خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را شناسائی کرده و تک تک آنها را نام برد. «۲۳۷» - ابن کثیر می نویسد: عمار بن یاسر می گفت: حذیفه برای من از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش نمود که فرمود: در میان اصحاب من دوازده نفر منافق وجود دارد که به بهشت در نیابند، و بوی بهشت به مشام آنها نمی رسد مگر آنکه شتر و یا ریسمان لنگر کشتی وارد سوراخ سوزن گردد ... حذیفه را از آنجهت «صاحب السیر» نامیدند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را بر نام و نشان گروهی از منافقین مطلع ساخت. «۲۳۸» - عیاشی از امام صادق (علیه السلام) آورده است: وقتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن سخنی را که در غدیر خم [راجع به ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی (علیه السلام)] ایراد فرمود، و چادرها و خیمه‌ها را به حرکت درآوردند مقدار از کنار گروهی از اصحاب عبور کرد که می گفتند: چون مرگ پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] نزدیک شد و ایام حیاتش سپری گشت و اجلس فرا رسید می خواهد علی [علیه السلام] را پس از خود ولی و سرپرست امت و خلیفه خود قرار دهد؟ ... عیاشی می گوید: مقدار به راه افتاد و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از این جریان با خبر ساخت، آنحضرت بانگ «الصیلموه جامعه» برآورد و دستور تجمع اصحاب را صادر کرد. منافقان گفتند: مقدار ما را نزد پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] بدانم و متهم ساخت، برخیزید تا برویم و برای او سوگند یاد کنیم [که ما چیزی نگفتیم آنها آمدند و در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشستند و گفتند: پدران و مادران ما فدای شما باد، سوگند به آنکه ترا به حق برانگیخت و قسم به آنکه ترا با اعطاء منصب نبوت ارج نهاد آنچه که به عرض شما رسانند ما بر زبان نیاوردیم، سوگند به آنکه ترا بر بشر برگزید [چنان سخنی نگفتیم. نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَجْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا»: و در شب عقبه بر قتل تو توطئه کردند و موفق نشدند. «وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»: با اینکه خداوند

متعال آنان را در سایه فضل و مرحمت خویش بی‌نیاز و آبرومند ساخت در صدد انکار و خرده‌گیری برآمدند.

\_\_\_\_\_ ۲۳۷- مجمع البیان ۵ / ۵۱ المیزان ۹ /

۳۴۴. التفسیر الصافی ۲ / ۳۵۹. ۲۳۸- تفسیر القرآن العظیم ۲ / ۳۷۳. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۴ عیاشی گفته است: یکی از اینان کارش فروش کله‌پاچه و دیگری فروش گاو و الاغ و بافتن باند موی سر زنان بود، اما هم اکنون به این مقام و موقعیت دست یافتند، لکن لبه تیز انتقاد و شمشیرشان را به سوی مسلمین آماج رفتند، و به جای شکر نعمت به کفران نعمت دست یازیدند، اما بر آنها لازم بود که لطف خدا و عنایات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را با شکر و سپاس مبادله و مقابله کنند. «۲۳۹»

### داوری در مورد این روایات

آنچه از روایات که در رابطه با سبب نزول آیه مورد بحث یاد کردیم نمونه‌هایی از روایات فراوانی است که در کتب «تفسیر به مأثور» و جوامع حدیثی فریقین آمده است. اما اکثر آنها با آیه و حتی آیات ما قبل و ما بعد آن منطبق و هماهنگ نیست، جز «حدیث عقبه» که احیانا در تفسیر آیه «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا...» و نیز گاهی در تفسیر آیه: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ...» یاد می‌کنند. اما سائر روایات متضمن قصص و رویدادهای پراکنده‌ای است که بر فرض هم اگر صحیح و دارای واقعیت باشند بازگو کننده اوضاع و احوال منافقین است، و ارتباطی با این آیات ندارد و این آیات- که مجموعاً یازده آیه را تشکیل می‌دهند و از آیه ۶۴ سوره توبه آغاز می‌گردد، و با آیه ۷۴ همین سوره پایان می‌گیرد- دارای هیچگونه پیوندی با آن نیست. ب- همین حدیث مربوط به جریان مردی که به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دشنام می‌گفت را حاکم و احمد بن حنبل با همان عباراتی که در حدیث قبل- (الف)- یاد کردیم در کتابهای خود آورده و پس از ذکر این جریان آمده است: خداوند متعال به دنبال آن، آیه زیر را نازل کرد «۲۴۰»: [أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ... أَعِدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا... اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً...]. «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله: ۱۴ - ۱۹):

\_\_\_\_\_ ۲۳۹- التفسیر الصافی ۲ / ۳۶۰. ۲۴۰-

و نیز بنگرید به: اسباب النزول: واحدی ص ۲۳۵. لباب النقول، ص ۷۲۵. کشف الاسرار ۱۰ / ۲۲. روح البیان ۱۰ / ۴۰۸. أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۵ در آن روز که خداوند همگی آنها را برانگیخته و زنده سازد. آنان همانگونه برای خدا در روز قیامت سوگند یاد می‌کنند که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند [و می‌پندارند در پایگاهی مطمئن جای دارند]، همان که این مردم همان دروغگویان هستند. شیطان بر آنها چیره گشته و در آنها یاد خدا را به فراموشی سپرده است، این همان گروه وابسته به شیطان‌اند که باید بدانیم حزب و گروه وابسته به شیطان همان زیانکاران می‌باشند.

### سخن میبندی در باره سبب نزول آیات مذکور

میبندی، این سبب نزول را در ذیل آیه ۱۴: [أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ...] به شرح زیر می‌آورد: «این آیه در شأن سران منافقان فرو آمد: عبد الله ابی سلول، و عبد الله بن سعد بن ابی سرح، و عبد الله بن نبتل که با جهودان- که غضب و سخط الله بر ایشان است- دوستی داشتند، و اسرار مؤمنان با ایشان می‌گفتند، و در عداوت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) با یکدیگر عهد می‌بستند. رب العالمین گفت: «ما هُم مِّنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ»: این منافقان نه بر دین شمایند که مؤمنان‌اید، و نه از جمله جهودان‌اند. همانست که جای دیگر گفت: «مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ». «وَيَحْلِفُونَ عَلَىٰ الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». ابن عباس گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در حجره‌ای از حجره‌های خویش نشسته بود، و جمعی مسلمانان با وی نشسته بودند.

رسول (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) گفت: همین ساعت در آید بددلی ناپاک، جباری گردنکش، شوخ و بد، و به دیده شیطنت به شما نگرَد، به دل جبار است و به دیده شیطان. چون در آید با وی سخن مگوئید. پس عبد الله نبتل می آمد، او را به در حجره در نگذاشتند، به بام حجره در آمد، مردی بود ازرق چشم. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) با وی گفت: «انت الَّذِي تَسْبِيهِ وَفَلَانٌ وَفَلَانٌ»: تویی که ما را ناسزا می گوئی و فلانی و فلانی، چند از منافقان برداد [و برشمرد]. وی برفت و آن قوم را - که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نام ایشان برده بود - بیاورد، و همه سوگند خوردند که ما ترا ناسزا نگوئیم و بد نگوئیم، و عذرهای دروغ نهادند. رب العالمین این آیات فرو فرستاد، او ایشان را به آنچه گفتند دروغ زن کرد و گفت: «يَخْلِفُونَ عَلَيَّ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». «أسباب النزول (حجتی)، ص: ۲۵۶ سیوطی در پایان بحث «اسباب النزول» دچار تب خودستائی می گردد، و چنانکه غالباً بدین عارضه مبتلا است در این موضع نیز می نویسد: «آنچه من برای تو در این مسئله «اسباب النزول» یاد کردم دقیقاً مطالعه و بررسی کن و دستهای خود را با آنچه برای تو بازگو نمودم استوار دار، زیرا این سخن را به مدد فکر و اندیشه شخصی خودم - از رهگذر استقراء و تتبع در فرآورده های مساعی علمی دانشمندان و سخنان پریشان و از هم گسیخته آنان - تحریر کرده، و این مطالب را از درون چنین مایه های سامان نیافته ای استخراج کردم. من در این کار با چنین کیفیتی پیشتاز هستم که هیچ کسی قبل از من - کاری بدینگونه در رابطه با «اسباب النزول» - ارائه نکرد». امید است خداوند متعال ما را از هر گونه لغزشهای روحی و حالات نکوهیده اخلاقی مصون دارد که اگر ما به خودمان واگذار شویم به چنین لغزشی که از عجب و خودپسندی مایه می گیرد و لغزشهایی دیگر گرفتار خواهیم آمد. الهی لا تكلنا الى انفسنا طرفه عين: آمین». و آخر دعوانا: ان الحمد لله رب العالمین و صلواته علی رسوله و آله الغر الميامین کتبه بيميناه الدائرة: العبد المفتاق الى رحمة ربه الغني السيد محمد الباقر الحسيني «حجتی» الطبرسي المازندراني في شهر رمضان المبارك سنة ۱۴۰۵، الهجرية، على مهاجرها آلاف السلام والتحية.